

فصل اول

سفر به لبنان

همیشه گفته‌ام که امام موسی صدر در تکوین فکری و شخصیتی من در تمامی مراحل زندگی‌ام نقش اساسی داشته است. تا آن جا که به دوران کودکی‌ام بر می‌گردد، همواره مورد عنایت ایشان قرار داشته‌ام. خاطرات فراوانی از آن دوران به یاد دارم که در قسمت‌های مختلف این کتاب و به تناسب مطلب به پاره‌ای از آنها اشاره کرده‌ام.

زمانی که برای ادامه تحصیل عازم آلمان می‌شدم، ابتدا به لبنان رفتم (دی ماه ۱۳۴۰). ۲۶ روز در آن‌جا بودم. چند ماهی قبل از آن امام صدر، مادر بزرگ و دو تن از خاله‌هایم را (خانم‌ها فاطمه و رباب) به لبنان برده بودند. فاطمه خانم که بعدها به همسری شهید سید محمدباقر صدر در آمد، با من هم سن بود. دوران کودکی را تقریباً پابه‌پای هم گذرانده بودیم؛ و روابط صمیمی و خاصی با یکدیگر داشتیم. آن چه بعدها بر سر ایشان آمد، اگر روزی به رشته تحریر درآید بسیار آموزنده و عبرت‌انگیز خواهد بود، و در عین حال نشان می‌دهد که صبر و بردباری توأم با شجاعت و عزت و تقوا چگونه خمیرمایه خاندان و تبار صدر است. زندگی پر بار در کنار آیت‌الله سید محمد باقر صدر و خواهر فاضله‌اش، شهید بنت‌الهدی، و نیز آن چه در اثر جنایات و قساوتهای صدام بر سر او آمد، داستان پرماجرا و پردرد و پرافتخاری است که ان شاء الله اگر خدا توفیق دهد در آینده بدان خواهیم پرداخت.

در سال ۱۳۴۰، زمانی که به لبنان رفتم، دایی جان که حدود دو سال از استقرارشان

در لبنان می‌گذشت، اصرار داشت در لبنان بمانم و در دانشگاه آمریکایی‌ها ادامه تحصیل دهم، ولی من از دو سال قبل تصمیم خود را گرفته بودم. در آن مدت و طی چند هفته اقامت در لبنان، تا حدودی از برنامه‌ها شیوه و منش تربیتی و ابعاد اجتماعی فعالیت‌های ایشان آگاهی حاصل کردم. همان ۲۶ روزی که با ایشان بودم دگرگونی عجیبی در افکار و برنامه‌های اجتماعی من به وجود آمد؛ به گونه‌ای که زمینه تلاش‌های اجتماعی و سیاسی آینده مرا پی افکند.

سفرش ماندگار

شبی که فردای آن عازم آلمان بودم. دایی جان مطالبی را به عنوان اندرز به من گوشزد کردند که روی نوار ضبط کردم و همواره در دوران اقامت در آلمان راهنمای من بود. از آنجاکه فکر می‌کنم آن رهنمودها برای جوانان و خصوصاً نسل سوم انقلاب بسیار آموزنده است، تمام متن آن را عیناً نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

صادق عزیز؛ شب سه شنبه‌ای است که تصور می‌رود، فردای آن ما را ترک کرده و به سوی آلمان، یعنی کشوری که تا حد زیادی فعالیت در آن در سرنوشت تو مؤثر است، بشتابی.

حالت فعلی ما را که مشاهده می‌کنی: شبی است و نیمه شب، همه در خواب برفتند و شب از نیمه گذشت، میزی است و چراغی، اجتماعی است و سیگار همایی! تصور می‌کنی که این منظره، این صدا و این حالت، با گذشت امشب محو می‌شود؟ ابداً! خود این ضبط صوت بهترین سند و گویاترین شاهد برای ابدی بودن موجودات در این جهان است. صدای من را این ضبط صوت در خود ثبت می‌کند و به همراه تو، و در شبهای تو، و در روزهای تو، به گوش تو فرو می‌خواند. جهان ما ضبط صوت بزرگی است که صدای ما، و هر کلمه‌ای که از ما صادر می‌شود، را ثبت می‌کند. هر حالتی را که از ما به وقوع بپیوندد ضبط می‌کند، و هر عملی را که از ما صادر شود، در خود نگاه می‌دارد. در قرآن به این ایه بر می‌خوریم: «و ما تکون فی شان و ماتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل

الا كنا عليكم شهوداً^۱. همه افعال و اقوال و حالات، در کتاب الهی، یعنی این ضبط صوت بزرگی که همه چیز را در خود ضبط می‌کند، مسجل و یادداشت می‌شود. همه چیز محفوظ می‌ماند تا روز حساب. مقصود من از روز حساب نه تنها حساب قیامت است و جزای الهی!، مقصود حساب زندگی نیز هست.

تصور کنیم که دو نفر راهی را می‌پیمایند. اولی قدمی برمی‌دارد و قدمی می‌گذارد؛ گاهی می‌خوابد و گاهی باز می‌گردد؛ گاهی چرت می‌زند و گاهی آرام می‌رود. دیگری ساعات خود را هدر نمی‌دهد و به سوی هدف خود می‌شتابد. بدیهی است که دومی زودتر به مقصد می‌رسد و اولی یا به هدف نمی‌رسد و یا دیرتر! آیا می‌توان شک کرد ساعتی که بر این دو گذشته، و حالاتی که این دو در این ساعات داشته‌اند، در سرنوشت آنها بی‌تأثیر بوده است؟ چگونه می‌توان فرض کرد گامی را که یکی از این دو تن در آن لحظه برداشته است، در حساب آخر و در روز برداشت محصول بی‌اثر بوده است؟

به طور کلی آنچه از ما صادر می‌شود، آنچه می‌گوییم و آنچه می‌شنویم، مجسم و متبلور شده، و به صورت جزای اعمال در این جهان و آن جهان بدست ما داده می‌شود. آن روز است که به تعبیر قرآن می‌گوییم: «ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها»^۲. امتحانات خود نمونه زنده‌ای از حساب الهی است. و همچنین شاهد صدقی بر نتیجه اعمال ما در سعادت زندگی ماست.

تصور می‌کنم که دقت در این بحث اگر با اقتناع توأم باشد، و اگر طغیان و عنفوان جوانی بر این تفکر پرده‌ای نیندازد، با کمال وضوح نشان دهد، سفری را که با این رنج برای تو فراهم شده است، ایامی را که با نهایت تلخی بر خویشان تو می‌گذرد، بسیار گرانبهاتر است از آنکه به هدر رود، و یا در ترسیم آینده تو بی‌تأثیر باشد. فکر می‌کنم که اگر ممکن بود کسی تمام عمر را به تلاش و فعالیت، و به قدم برداشتن در راه حق و خیر و صلاح صرف نماید، حتماً جز این شیوه عقل

۱. سوره یونس، آیه ۶۱.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

و آیین منطق نبود. ولی چه باید کرد که انسان خسته می‌شود. انسان نشاط هم لازم دارد. ولی به قدری که نمکی در طعام باشد، نه آنقدر که غذا را شور کند! و نه آنقدر که هدف از زندگی انس و تفریح باشد، و درس چون آبی و چون صورتی و ماسکی بر زندگی انسان قرار گیرد.

درباره مسائل دینی، تصور می‌کنم همین مقدمه‌ای که گفتم کافی باشد. مطالعه و رعایت صلاح ابدی همان قدر مهم است که رعایت صلاح و آینده زندگی. و چه بسا سعادت ابدی بسیار پر اهمیت‌تر از سعادت ۵۰ سال یا ۴۰ سال زندگی به حساب آید. هر چند که این دو مصلحت با یکدیگر تفاوتی ندارند. در دین اسلام دنیا و آخرت یک مفهوم و یک واحد را تشکیل می‌دهند. در قرآن کریم به این موضوع چنین اشاره شده است: «من عمل صالحاً من ذکرٍ او انثی و هو مومن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون»^۱ آنانکه رفتار نیک و ایمان به خدا دارند، زندگی گوارا و جزای مطبوع آخرت در انتظار آنان است. دنیا و آخرت در نظر اسلام از هم جدا نیست. راه صحیح راهی است که سعادت آینده انسان و سعادت ابدی او را در آن واحد، تحصیل کند. بسیار آسان است که انسان راهی را که می‌رود، با قصد صالح به جای آورد. همانطور که روزی می‌گفتم، انسان نقاط گوناگون و عناصر مختلفی در وجود خود دارد. اگر بتواند راهی را انتخاب کند که تمام عناصر او ارضاء شود، آن راه موفقیت‌آمیزتر است. چه با نیروی بیشتر و متمرکزتری به سوی هدف می‌شتابد. طبیعی است که اگر از درس خواندن، کار کردن، مدرسه رفتن و حتی از خانه‌دار شدن و اداری بودن قصد صالح داشته باشیم، همه این کارها را می‌توانیم در سلک عبادت قرار دهیم.

عبادت به نماز و روزه منحصر نیست. پیغمبر اسلام (ص) به ابی‌ذر که یکی از نزدیک‌ترین صحابه اوست می‌گوید: «حتی در خواب و خوراک قصد قربت داشته باش». آری؛ خواب و خوراک از لوازم زندگی انسان است. سبب تأمین نیرو برای انسان می‌شود و موجب می‌گردد که انسان بتواند با نشاط بیشتری در راه خیر،

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

در راه اصلاح مردم، در راه کمک به هممنوع قدم بردارد. پس خواب و خوراکی که با قصد قربت و با تصمیم بر کار نیک انجام گیرد، عبادت است. سفر کردن برای تحصیل، اگر با قصد قربت و قصد خدمت به جامعه و هممنوع و خانواده همراه باشد، و اگر به قصد حفظ حیثیت انسان و تامین آسایش هممنوعان صورت گیرد، جهاد در راه خدا محسوب می‌شود. آنگاه این قصد سبب می‌گردد که انسان در این راه با دقت بیشتری قدم بردارد. چه بسا وجود این قصد انسان را محدود می‌کند، ولی راه، موفقیت‌آمیزتر و نتیجه بخش‌تر است. در آیه دیگر می‌خوانیم: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»^۱. دعوت پیغمبر(ص) را سبب زندگی شمرده است. با کمال تأسف متدینین امروز معتقدند که دین فقط برای مرگ است. به این سبب، جوانان که تصور می‌کنند دین با راه زندگی، با کار و کوشش، و با تلاش برای تأمین آینده هماهنگی ندارد، از دین اعراض می‌کنند. در حالیکه به طور مسلم می‌توان گفت، اسلام و یا هر دین خدایی، هیچ یک از غرائز اصلی و احتیاجات ضروری انسان را منع نکرده است! از خوردن و آشامیدن جلوگیری نکرده است. بلکه گفته است، راه صحیح را برای خوردن و آشامیدن انتخاب کنید! تجاوز نکنید! اسراف در خوردن نکنید! عیناً همان ترتیب را در غریزه جنسی انسان مشاهده می‌کنیم. به هیچ‌وجه از این غریزه منع نشده است. در اسلام جلوگیری از این غریزه، و سایر غریزه‌های زندگی انسانی، رهبانیت نامیده شده و گفته شده است: لا رهبانیه فی الاسلام. لیکن از تجاوز به ناموس غیر و از افراط در این امر منع شده است. این غریزه نیز مانند خوردن و آشامیدن است. بهره بردن از زیباییهای زندگی، و بهره بردن از نعمتهای الهی، به طور معقول و منطقی نه تنها بی‌اشکال است، بلکه در بسیاری از آثار وارده از اهل بیت دیده میشود که مرغوب و محبوب خداوند است. پس می‌توان راهی را رفت که بدن انسان لذت برد، روح انسان شاد باشد، افکار انسان آرامش یابد، و در عین حال خویشان انسان خوشنود باشند. چه امتیازی می‌شود داد به کسانی که یک قسمت بزرگ از وجود خود، یعنی فطرت خداجویی را کنار گذارند، و یا غرق

در شهوات شوند، و یا از حریم اجتماع و زندگی اجتماعی کناره گیرند؟ درس باید خواند؛ مرد اجتماع باید بود؛ در عین حال مرد دیندار هم می‌توان بود! همه اینها با هم جمع می‌شوند. بلکه همه اینها یک راه است. آرامشی که در نتیجه نماز، و رضایتی در نتیجه روزه، برای انسان حاصل می‌آید، نه تنها زحمت مختصری را که در راه به پا داشتن این عبادات می‌کشد جبران می‌کند، بلکه آرامش، آسایش و نوری در قلب انسان پدید می‌آورد، که توفیق وی را در هدفهای تحصیلی نیز تأمین می‌کند. تصور می‌کنم که با کمال وضوح می‌توان دریافت که عبادات با تمرین بسیار آسان می‌شود. انسانی که خاشع بود، با کمال سهولت به عبادات مختصری که از طرف خداوند بزرگ به او تکلیف شده است، گردن می‌نهد.

آنچه می‌توانم بر مطالب گذشته خود بیفزایم این است که هرگاه اشکالی در یکی از بحثهای دینی بر تو و یا برای یکی از دوستانت پیش آمد، با نهایت خوشوقتی آماده جواب دادن به آنها هستم. اصولاً این قسمت از مکاتبات را از بهترین وظایف خود می‌دانم. تو خود می‌دانی که در هفته متجاوز از ۷ ساعت در مدارس اینجا و بیروت با جوانان سر و کله می‌زنم. به آنها گفته‌ام که درب سالن را می‌بندیم و دهانها را می‌گشاییم. آنچه می‌توانید سؤال کنید. و من آماده پاسخ دادن به آنها هستم. به نظر من، سعی در اصلاح جوانها بسیار ارزشمندتر از سعی در اصلاح بزرگسالان است. چه آنها با عبادت خوی گرفته‌اند. و چه از آنها امیدی برای ساختن مستقبل نیست. آینده ما به دست تو و امثال تو از جوانهاست. امیدواریم که از تنگ نظری قدیمیان، و از تندروی امروزیان، که نتیجه و عکس‌العمل آن افراط بوده است بر حذر باشی. امیدواریم که دنیایی که نسل شما می‌سازد دنیایی آزاد و آباد و آسوده باشد. دنیایی باشد که در آن عدل و حق و خیر، همراه ایمان و علم دیده شود. دنیایی که ما بتوانیم ایام پیری خود را با کمال راحتی و آرامش در آن بگذرانیم، و امیدوار باشیم که فرزندانمان آینده‌ای سعادتمند دارند.

تو را به خدا می‌سپارم، و با این جمله از تو خداحافظی می‌کنم: امیدوارم که همیشه خوش و موفق باشی، و ما را فراموش نکنی! این آیه را به وسیله این نوار در

گوش تو فرو می‌خوانم: «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد»^۱ «و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین»^۲. این آیه خطاب به پیغمبر (ص) است و او را بشارت می‌دهد، خدایی که قرآن را بر تو نازل و واجب کرده است، به طور حتم تو را به سرانجام مقصود می‌رساند. او بهترین پناهنده و مهربانترین مهربانان است. آری؛ راهی که پیغمبر (ص) می‌رود، راهی که در راه حق و خیر و عدل باشد، قدمهایی که با تدبیر و با علم توأم باشند، حتما به سرانجام خواهند رسید. این آیه برای ما توفیقی است از وضع آینده تو؛ خداحافظ و نگهدار تو!

ارتباط با لبنان

زمانی که وارد آلمان شدم در کنار تحصیل و کار برای امرار معاش، به فعالیت‌های اجتماعی نیز روی آوردم. در تمام مدت پیوسته مورد عنایت دایی جان و رهنمودهای ارزنده ایشان قرار داشتم. بخش عمده و اساسی فعالیت‌های علمی، اجتماعی و سیاسی‌ام در جلد اول و سوم این مجموعه آمده است. عمده تلاشهای آن سالها در ارتباط با مبارزات سیاسی علیه استبداد پهلوی و استیلای خارجی در ایران بود و بخش دیگر به فعالیت‌های سیاسی - عقیدتی در ارتباط با انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا اختصاص داشت. در نهایت بخشی نیز به آموزش‌های مربوط به مبارزات زیرزمینی و شگردهای رزمی چریک شهری بازمی‌گشت.

یکی از زمینه‌هایی که بخش مهمی از تلاش‌های سیاسی و اجتماعی مرا شامل می‌شد، مسائل مربوط به لبنان و فلسطین و اقدامات امام موسی صدر بود، که در فصول دیگر کتاب و به تناسب حوادث و وقایع بدان‌ها اشاراتی کرده‌ام. آن چه در پی می‌آید تنها خاطرات مربوط به مسائل و حوادث لبنان و اقداماتی است که در ارتباط با امام صدر و دکتر چمران صورت می‌گرفت.

۱. سوره قصص، آیه ۸۵

۲. سوره یوسف، آیه ۶۴.

فصل دوم

در لبنان

در کنگره بزرگداشت امام صدر که در شهریور ۱۳۸۳ در تهران برگزار شد، سؤالی بدین شرح مطرح کردم:

چرا مسئله امام موسی صدر مسئله‌ای است که - با وجود گذشت بیش از یک ربع قرن از فقدان و اختفای ایشان - این اندازه ابعاد وسیع در جهان اسلام و خارج از آن را به خود اختصاص داده، و هر سال بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته و هر روز ابعاد تازه‌تری می‌یابد، یعنی بحث ویژگی‌های شخصیتی امام موسی صدر با چشم‌پوشی از آنچه بر سر ایشان آمده است.

در این زمینه طبعاً باید به اندیشه‌ها و مبانی فکری و شیوه‌های علمی و عملی و منش سیاسی و اجتماعی و سلوک رفتاری و آیین تربیتی ایشان اشاره کرد.

دهه‌های سی و چهل شمسی، دوران آرمان‌گرایی

برای تبیین این موضوع و یافتن پاسخ سؤال، به دهه سی و چهل شمسی می‌رویم. در جهان اسلام و در کشوری مثل لبنان، دوران، دوران آرمان‌گرایی است. اندیشه مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک بر جهان، سیطره فکری و سیاسی و داعیه علمی بودن و مبارزه دارد. فضای حاکم بر ذهن و احساس تحصیل‌کردگان متأثر از پیروزی‌های پی‌درپی جنبش‌های به اصطلاح آزادی‌بخش کمونیستی در سراسر جهان است. فکر و

مکتب حاکم و غالب بر سر و دل جوانان تئوری‌های مارکس و اندیشه‌های لنین و پرچم بر افراشته مائوتسه تونگ و مشی پیروز هوشی‌مینه و دلآوری‌های چه‌گوارا و پیکارگری‌های فیدل کاسترو و مجاهدت‌های احمد بن بلا و خروش پرفروغ لومومبا در آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا علیه سلطه‌گری‌های امپریالیسم آمریکا می‌باشد. دین به عنوان افیون توده‌ها و عامل بازدارنده و رخوت جمع و جماعت و وادادگی انسان‌ها در مقابل ستمگران تلقی می‌شود. جامعه دانشگاهی به شدت ضددینی و ضدمذهبی است. از سوی دیگر بزرگترین متفکران ضدشیعی و برجسته‌ترین علمای اهل سنت با آن داعیه‌های بلندپروازانه خود جوّ حاکم بر جماعت مسلمانان را شکل می‌دهند.

علمای بزرگ مسیحی و متکلمین برجسته عصر بیداری و نویسندگان پرآوازه و شعرای با نام و نشان فرقه‌های مختلف مسیحیت نیز حضوری پراقتدار دارند. همه این بزرگان فکر و اندیشه چه در عالم سیاست و چه در وادی دین اعم از مارکسیست و مسیحی و سنی یک وجه مشترک دارند و آن ضدیت و مبارزه با فکر و عقیده و مرام و مذهب تشیع است.

کشور لبنان از نظر سیاسی - اجتماعی کشوری طایفه‌ای است. در تقسیم‌بندی‌هایی که از سالهای استقرار فرانسویها در آنجا صورت گرفته، قرار بر این است که رئیس جمهور از مسیحیان - که دارای اکثریت هستند - باشد. مسلمانان نیز به دو دسته تقسیم شده‌اند: سنی و شیعه. چون سنی‌ها اکثریت دارند، مقام نخست‌وزیری به آنان می‌رسد. و بالاخره ریاست مجلس هم با شیعیان می‌باشد. گرچه مسیحیان به فرقه‌های بیشتری تقسیم شده‌اند، اما برای آنکه اکثریت را پیدا کنند، همه فرقه‌ها با هم یک جا در نظر گرفته شده‌اند.

بیشترین امکانات و رانت‌های حکومتی در دست مسیحیان و بعد در اختیار پیروان تسنن است.

در این تقسیم‌بندی قدرت جامعه شیعه لبنانی به عنوان اقلیتی مفلوک و مهجور و فقیر و مستضعف و فاقد هویت فرهنگی در فقر و فاقه غوطه می‌خورد و دختران و پسران خود را اسیر روسپیگری و قاچاق مواد مخدر می‌بینند. اگر تک و توک جوان

تحصیل کرده‌ای در میان این قوم دیده شود ناچار انگل فئودال‌های شیعه تبار و یا خادم سرمایه داران مارونی و یا عنصر و آلت سر به زیر زمامداران حاکم می‌گردد. در چنان فضایی از فقر فرهنگی و درماندگی اقتصادی و فحشای اخلاقی که بر قوم شیعه لبنانی حاکم است روحانی حدوداً سی ساله‌ای از قم وارد می‌شود. در مدتی کمتر از دهسال از آن اقلیت مفلوک جماعتی می‌سازد دارای بالاترین هویت انسانی و دینی و فرهنگی و سیاسی.

آن شمار عظیم متفکران و اندیشمندان و قلمزنان و انقلابیون چپ و راست و روحانیان مسیحی و اهل تسنن نه تنها مانع موفقیت این روحانی شیعی نمی‌شوند بلکه حتی آنچنان مجذوب خلق و خو و مرام و منش و شیوه سلوک و منطق دینی او می‌شوند که زبانزد خاص و عام می‌شود. امام موسی صدر «وجدان لبنان» نام می‌گیرد و قدم و قلم و کلامش در کلیسای مسیحی بقول یک عالم بزرگ مسیحی - همان روحانیتی را متجلی می‌کند که در مساجد و محافل اسلامی.

رهبران مسیحی در کلیساهای کبوشین در بیروت و مارمارون در شمال بارها و بارها از ایشان برای تقویت مبانی معنوی و روحانی جماعت خود دعوت کردند. از جمله یک بار که یکی از رهبران مسیحی از امام صدر برای سخنرانی در دیرالمخلص که دیر راهبه‌های مسیحی است دعوت کرده بود پس از سخنرانی ایشان می‌گوید: «روحانیتی که امام موسی صدر با یک سخنرانی در دیرها و کلیساهای و قلوب جوانان ما می‌ریزد بیش از معنویتی است که خود ما طی این سالها در این اماکن مقدس پدید می‌آوریم».

تقسیم تاریخ به دو دوره مجزا

کاردینال فرانسیس کونینگ اسقف اعظم وقت اطریشی در سال ۱۹۷۰ پس از دیدار با رهبران مسیحی و سنی و شیعی از جمله امام صدر به حاضرین می‌گوید: «تاریخ لبنان را باید به دو دوره مجزا تقسیم کرد: دوره پیش از امام موسی صدر و دوره امام موسی صدر» این یک طرف ماجرا می‌باشد. از طرف دیگر کارشکنی‌های عمال جور و ستم و ترندهای موزیانه آخوندهای درباری و نفاق‌افکنی‌های فئودال‌های شیعه و سمپاشی‌های وابستگان به سفارت شاهنشاهی و عنادورزی‌های مثنی و رشکسته سیاسی و دربه‌در و

هجمه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای مزدوران بعثی عراق و شبنامه‌ها و روزنامه‌های چپی‌های عقیدتی و جیره‌خواران دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و جاسوسان ساواک و سیا و موساد که با تمامی توشه و توان و انواع حيله‌ها و دسيسه‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها که علیه این روحانی جوان علی‌الدوام به کار گرفته می‌شود هیچکدام کارساز و اثرگذار واقع نمی‌گردد.

دانشجویان دانشگاه‌های لبنان فوج فوج به دورش گرد می‌آیند. جوانان و دختران و پسران لبنانی اعم از شیعه و سنی و مسیحی تحت آموزش‌های دینی و اخلاقی و سیاسی او قرار می‌گیرند. سازمان سیاسی «حرکت‌المحرومین» با هدف فقر و استضعاف‌ستیزی و عدالت‌پروری و با مشارکت جوانان پرشور از همه فرقه‌ها و ادیان و به رهبری امام صدر اعلام موجودیت می‌کند.

امام صدر در جستجوی یآوری توانا

مدارس و مؤسسات و آموزشگاه‌ها و درمانگاه‌ها و انجمن‌های خیریه و نهادهای دینی و فرهنگی و سیاسی و خدماتی و بالاخره انستیتو تکنولوژی جبل عامل پای می‌گیرند. امام صدر در جستجوی یآوری توانا و مسلمان و متعهد و متخصص و انقلابی و هوشیار به دکتر مصطفی چمران برمی‌خورد. این معلم عارف و دانشمند الکترونیک شاغل در ناسای آمریکا و استاد دانشگاه برکلی به لبنان می‌رود. او که بقول خودش - نقل از وصیت‌نامه چمران به امام صدر که آن را در همین کتاب آورده‌ام - «تبلور مظلومیت چهارده قرنه تشیع و عدالت علوی» را در سیما و سینه امام صدر می‌بیند از تمامی عناصر وجودی خویش و از تمامی ابعاد خلاقه و هنری و اجتماعی خود برای ایجاد و پرورش نسلی نو و انقلابی و متدین مایه می‌گذارد. او هم بقول خودش «مجدوب راه و رسم و سیره و سلوک و بردباری و عزتمداری معبودش امام صدر» گشته و نجات ملت لبنان و جامعه ایران را از یوغ ستم و استبداد وجهه همت خود قرار می‌دهد.

به اقتضای شرایط سیاسی اقوام مسلح و حضور اسرائیل در مرزهای جنوبی لبنان و ضرورت فراهم بودن امکانات دفاعی سازمان شبه‌نظامی «امل» مرکب از جوانان انقلابی و پاک‌باخته شیعی شکل می‌گیرد و هدف خود را حفظ وحدت و عظمت لبنان و

کرامت انسانی و دفاع از موجودیت «قدس شریف» و مبارزه با اشغال‌گران و استعمارگران صهیونیست اعلام می‌دارد.

نسلی و قومی و جامعه‌ای در لبنان توسط امام موسی صدر این عالم پارسای دینی و روحانی روشن‌بین و فقیه جهان و زمان‌شناس ساخته می‌شود که حتی تا امروز که بیش از یک ربع قرن از فقدان و اختفای ظالمانه و پر رمز و راز او و شهادت عارفانه مصطفی چمران در میدان جهاد علیه کفر جهانی می‌گذرد همچنان پرچمدار جهاد علیه استعمار صهیونیستی در فلسطین و لبنان و اثرگذار در میدان سیاست خاورمیانه عربی می‌باشد.

ویژگی‌های شخصیتی امام صدر

این روحانی و طلبه جوان و این شخصیت بارز مذهبی حدوداً سی ساله چه ویژگی‌هایی داشت؟ اندیشه‌اش متأثر از چه نوع نگرش به دین، مذهب و مکتب اجتماعی بود؟ رفتار و منش و شیوه تربیتی او چه با خودی و غیرخودی، چه با سنی و شیعی، چه با مسیحی، چه با مارکسیست مدعی، چه با دشمن تشنه به خونش، چه نوع روش، سلوک و منشی بود که تمامی خصومت‌های کینه‌توزانه و دشمنی‌های برشمرده، کارساز واقع نگشت و بزرگان فکر و اندیشه و سیاست و مذهب نه تنها علیه این شخصیت بسیج نشدند بلکه مفتون و مسحور این جوان شیعی ایرانی شدند.

آن چه در پی می‌آید بیان خاطرات و وقایعی است که به درستی پاسخ‌گوی این پرسش مهم است و چراغی می‌تواند بود که فروغ آن روشنگر راه و مدار روحانیان جوان و آزاده ما در ایفای وظیفه خطیر آنان در این غوغای فرهنگی و در این زمانه پر آشوب باشد.

امیدوارم این بازگویی‌ها برای علاقمندان و تاریخ‌نگاران و تحلیل‌گران مسائل اجتماعی بی‌فایده نباشد. همچنین امیدوارم جوانان مخلص و علاقمند به فعالیت‌های اسلامی، سیاسی و اجتماعی به نکات نهفته در آن، خصوصاً آنجا که به روش تربیتی و منش والا و بیش‌تر سیاسی و نگرش دینی امام صدر و روش‌های پیامبرگونه آن انبسان الهی در برخورد با دوست و دشمن مربوط است، توجه ویژه مبذول دارند.

فصل سوم

گفتگو

بخش وسیعی از تلاش‌های سیاسی و خاطراتم در پیوند با امام صدر، دکتر چمران و جایگاه هر دو بزرگوار در انقلاب اسلامی و پرورش نسلی متعهد و پرتلاش در مطالبی که در پی می‌آید، انعکاس یافته است.

این مطالب پیرو مصاحبه‌ای در سال ۱۳۷۶ می‌باشد که قسمتی محدود از آن مصاحبه در فصلنامه مفید (شماره شانزدهم، زمستان ۱۳۷۷) و خلاصه‌ای از بخش‌های دیگر به مناسبت‌های مختلف در مطبوعات آمده است. در این بخش مجموعه گفتگوها، با اضافات بسیار و اصلاحات اساسی آمده است.

خاندان امام صدر

*** درباره خاندان امام صدر صحبت بفرمایید.**

بسم الله الرحمن الرحيم! امام موسی صدر فرزند آیت‌الله‌العظمی سیدصدرالدین صدر است. پدر و اجداد پدری و مادری وی از علمای دین و زعمای بزرگ شیعه بودند جد اعلای امام موسی‌صدر، سیدصالح سیدشرف‌الدین است که در سال ۱۱۲۲ هجری، در روستای «شحور» در نزدیکی شهر صور، در جنوب لبنان به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات در همان روستا اقامت کرد و از عالمان بزرگ دینی به شمار آمد. وی مزرعه‌ای را در روستای «معرکه» از توابع صور خریداری کرد و برای امرار معاش، به

کشاورزی اشتغال ورزید و در همین مزرعه بود که فرزندش «سیدصدرالدین» بدنيا آمد. سیدصالح سیدشرف‌الدین زندگی آرامی داشت تا اینکه «احمد جزار» یکی از سرداران عثمانی ضد علمای شیعه در «جبل عامل» جنگی را شروع کرد و نیروهای «جزار» پسر بزرگ او را که «سیده‌الدین» نام داشت، در سن ۲۱ سالگی در مقابل چشمانش در قریه «شحور» به قتل رساندند و خود سیدصالح را دستگیر نمودند. او ماه‌ها در زندان «عکا» بود تا اینکه موفق به فرار شد.

سیدصالح به عراق رفت و در نجف اشرف در جوار امام علی^(ع) اقامت کرد و پس از مدتی برادرش سیدمحمد و همسر و دو پسرش سیدصدرالدین و سیدمحمدعلی نیز به وی ملحق شدند.

جد امام موسی صدر، سیدصدرالدین، فرزند سیدصالح شرف‌الدین موسوی عاملی است که در سال ۱۱۹۳ هجری در روستای «قشیب» از توابع جبل عامل به دنیا آمد و پس از جنگ «جزار» به حوزه علمیه نجف رفت و از علمای بزرگ روزگار خود شد. وی با دختر مجتهد بزرگ مرحوم شیخ جعفر کاشف‌العطاء ازدواج کرد و پس از چندی به ایران هجرت نمود و ساکن شهر اصفهان شد و در این شهر سال‌ها مرجع طراز اول و صاحب کرسی تدریس و مسند قضا و فتوی بود و تعدادی از مشاهیر علماء مانند شیخ مرتضی انصاری، میرزاهاشم چهارسوقی و برادرش صاحب «الروضات» و سیدمحمد شفیع صاحب «الروضه البهیه» از محضر او استفاده علمی نمودند.

همانطور که می‌دانید خاندان صدر و شرف‌الدین، پسر عموی یکدیگرند و از ریشه‌دارترین و اصیل‌ترین خاندان جهان تشیع می‌باشند و تا دوران «سیدصالح شرف‌الدین» تمامی اعضاء این خاندان بزرگ به «شرف‌الدین» شهرت داشتند، اما پس از اینکه سیدصدرالدین صالح موسوی به مقام مرجعیت و ریاست شیعه نایل آمد، این شاخه از خاندان، به «صدر» مشهور شدند.

از مرحوم سیدصدرالدین پنج فرزند که همگی از علمای بزرگ و مشاهیر اخلاق و رجال وارسته دین بودند، به یادگار ماند. کوچکترین آنها از لحاظ سن «سیداسماعیل» بود. آیت‌الله سیدصدرالدین در سال ۱۲۶۲ هجری درگذشت.

جد اول امام موسی صدر، سیداسماعیل صدر، فرزند سیدصدرالدین است که از بزرگان علما و مراجع تقلید شیعه در زمان خود بود و در زهد و تقوی و مراتب علمی و کمالات معنوی، مشهور و مورد قبول همگان بود.

وی در سال ۱۲۵۸ هجری در اصفهان متولد شد و در سال ۱۲۸۱ به نجف رفت و در محفل علمی و درس و بحث زعمای حوزه چون شیخ راضی بن شیخ محمد فقیه نجفی (۱۲۹۰ هجری) و شیخ مهدی بن علی بن شیخ اکبر کاشف الغطاء (متوفی سال ۱۲۸۹ هجری) شرکت نمود و از آن پس ملازم میرزای شیرازی در سامرا گردید. وی از بزرگترین و برترین شاگردان میرزا و از مهاجرین نخستین به سامرا شمرده می‌شد. و بعد از وفات میرزا یکسال و چند ماهی نیز در سامرا ماند و سپس به خاطر احساس تکلیف از سامرا مهاجرت کرد و به کربلا رفت و شروع به تدریس کرد. او مرجع تقلید بسیاری از مردم کربلا و سایر بلاد بشمار می‌رفت و سرانجام در سال ۱۳۳۸ و یا ۱۳۳۹ هجری در کاظمین از دنیا رفت.

چهار فرزند باقیمانده از وی عبارت بودند از: سیدصدرالدین، سیدمحمدجواد، سیدحیدر و سیدمحمد مهدی که جملگی از فضایی معروف و صاحبان تحقیق و نظر و مراجع دینی بودند.

پدر امام موسی صدر آیت‌الله سیدصدرالدین صدر فقیه بزرگ و از مراجع عالیقدر و معاصر شیعه بود. وی در سال ۱۲۹۹ یا ۱۲۹۸ ه. ق. در کاظمین در چنین خاندانی به دنیا آمد. ادبیات و قسمتی از علوم مقدماتی را در سامرا فرا گرفت و بعد در خدمت پدرش - که یکی از مراجع تقلید بود - به کربلا مهاجرت کرد و سطوح عالی را در محضر شیخ حسن کربلانی خواند و مدتی هم در حوزه درس والد معظم خود حضور یافت و سپس به توصیه پدر، راهی حوزه علمیه نجف شد و مدتی در درس آخوند خراسانی و سیدکاظم یزدی شرکت نمود و به اخذ اجازه اجتهاد نایل گردید و در سال ۱۳۲۹ قمری بعد از فوت پدرش جهت زیارت امام رضا^(ع) به ایران آمد و مدت ده سال در مشهد ماندگار شد و به تدریس و ارشاد مردم مشغول گردید و در همان‌جا با دختر مرجع بزرگ وقت مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی، بنام بی‌بی صفیه

ازدواج کرد.

حضور آیت الله صدر در حوزه درس میرزای نائینی

آیت الله صدر در سال ۱۳۴۴ ق به نجف اشرف مراجعت کرد و برای احترام، در درس میرزای نائینی حاضر می شد و در سال ۱۳۴۹ ق به ایران بازگشت و به دعوت مرجع عالیقدر و مؤسس حوزه علمیه قم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم اقامت گزید و به سرعت به عنوان فقیهی عالیقدر و مرجعی بزرگ و معروف و یکی از ارکان حوزه علمیه قم اشتهار یافت و پس از رحلت آیت الله حائری به همراه دو مرجع بزرگ دیگر - آیت الله سید محمد حجت و آیت الله سید محمد تقی خوانساری - زعامت حوزه و مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت.

آن بزرگوار در «قم» به رحمت حق پیوست و در کنار قبر مراجع عظام دیگر، در حرم مطهر حضرت معصومه^(ع) بخاک سپرده شد.

از مرحوم آیت الله صدر، ده فرزند، سه پسر و هفت دختر بجای ماند که پسران آن بزرگوار عبارتند از:

مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر (متوفای ۱۴۱۵ ق ۱۳۷۳ ش).

جناب آقای سید علی صدر.

امام موسی صدر رهبر ربوده شده شیعیان لبنان.

جد مادری امام صدر

جد مادری امام موسی صدر آیت الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی بود. وی در سال ۱۲۸۲ هـ ق در خانواده ای که همه از عالمان طراز اول شهر مذهبی قم بودند. متولد شد، و پس از تحصیلات دوره مقدمات و سطح، در قم و تهران به نجف اشرف هجرت نمود و در حوزه علمیه نجف از محضر مراجع و فقهای بزرگ چون مرحوم آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی بهره مند شد و علم اخلاق را نزد عالم عارف سید مرتضی کشمیری و علم حدیث را از محدث نوری آموخت و چند سالی هم در کربلا از فقیه بزرگ میرزا محمد تقی شیرازی کسب فیض کرد و سپس به مشهد مقدس آمد و برای

خدمت به مردم ایران، در آنجا مقیم شد.

وی در کنار آستان قدس رضوی درس و بحث حوزوی را گسترده و شاگردان زیادی تربیت کرد و در همان حال به مسائل اجتماعی روز، گرفتاری‌های فردی، دینی، اجتماعی و سیاسی مردم نیز رسیدگی می‌کرد و لحظه‌ای در مبارزه با ستمگران و زورمداران کوتاهی و درنگ نمی‌کرد.

آیت‌الله سیدصدرالدین صدر با دختر فقیه مجاهد آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی ازدواج کرد. این بانوی بافضیلت و باتقوا سال‌ها در خانه سیدصدرالدین همه سختیهای دوران طلبگی شوهر خویش را تحمل کرد و ثمره این ازدواج سه پسر و چندین دختر گردید. بدون شک عامل وراثت معنوی در ساختار رشد شخصیتی، علمی، فکری و اخلاقی فرزندان او تأثیر فراوان داشت.

برطبق ضبط کتب رجال و تراجم، امام موسی صدر از سادات موسوی و با ۳۲ واسطه به امام هفتم شیعیان حضرت موسی بن جعفر^(ع) و با ۳۷ واسطه به امیرمؤمنان علی ابن ابی طالب^(ع) و فاطمه زهرا^(س) می‌رسد.

شجره طایفه این خاندان اصیل تا امام موسی کاظم^(ع) بدین قرار است:

سید موسی صدر فرزند سید صدرالدین فرزند سید اسماعیل فرزند صدرالدین عاملی فرزند سید صالح شرف‌الدین فرزند سید شریف محمد فرزند سید شریف ابراهیم مشهور به شرف‌الدین فرزند زین‌العابدین فرزند علی نورالدین فرزند نورالدین علی فرزند حسین فرزند محمد فرزند حسین فرزند علی فرزند محمد فرزند تاج‌الدین فرزند محمد فرزند عبدالله فرزند احمد فرزند حمزه فرزند سعدالله فرزند حمزه فرزند محمد فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند علی فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند طاهر فرزند حسین فرزند موسی فرزند ابراهیم المرتضی فرزند امام موسی کاظم^(ع)

*آقای دکتر! شما مرحوم آیت‌الله صدر را درک کرده و یا خاطره‌ای از ایشان دارید؟

بله. من در سن ده سالگی و در کلاس چهارم ابتدایی بودم که پدر بزرگم آیت‌الله صدر از دنیا رفت. با وجود خردسالی، خاطرات فراوانی از ایشان دارم که اگر خواستید در جای خود بدان‌ها اشاره خواهم کرد.



امام صدر در پایان یکی از جلسات آموزشی کادرهای مرکزی امل



دیدار امام صدر با جوانان امل

یادی از مرحوم آیت الله العظمی سلطانی طباطبایی

* معروف است که امام موسی صدر علاقه و روابط خاصی با پدر بزرگوارتان مرحوم آیت الله العظمی سلطانی داشته و گویا بخش عمده‌ای از سطوح عالی حوزوی را نزد ایشان تلمذ کرده‌اند. بهتر است از همین جا از پدرتان شروع کنید.

از اینکه به این نکته ظریف توجه داشتید تشکر می‌کنم. پس اجازه دهید تا برایتان قضیه‌ای را نقل کنم که تاکنون در جایی منعکس نشده است. چه بهتر که این قضیه همین‌جا مطرح گردد. مرحوم پدرم اصرار داشتند، که این مطلب در زمان حیاتشان به کسی گفته نشود، اما به هر حال در زمان حیاتشان این قضیه بازگو گردید؛ یعنی مرحوم حاج احمد آقا در اواخر عمر گرانبار خود، آن را برای آقایان مهدی کروی، علی اکبر آشتیانی و سید محمد موسوی خوئینی‌ها و تنی چند از دوستان و یاران امام تعریف کردند. قضیه از این قرار است:

در همان ماه‌های اول انقلاب، یعنی در اردیبهشت یا خرداد سال ۱۳۵۸ بود که شبی خواهرم زنگ می‌زند و به پدرم می‌گوید، امام می‌خواهند با شما صحبت کنند. امام که آن موقع در قم اقامت داشتند، گوشی را می‌گیرند و به پدرم می‌گویند: «مطلبی می‌خواهم به شما بگویم که الآن احمد برایتان توضیح خواهد داد!». چون حال خیلی مساعدی نداشتند گوشی را به احمد آقا می‌دهند. ظاهراً با این جمله می‌خواستند تأکید کنند که مطلب موثق است. احمد آقا گوشی را می‌گیرد؛ ایشان مثل ما به پدرم آقاچون می‌گفتند. احمد آقا می‌گوید: «آقا چون! آقا می‌گویند که شما ولایتان را به من تفویض کنید». آقا چون در جواب می‌گویند: «ما هر چه داریم از شما داریم. شما بر ما ولایت دارید. من بر کسی ولایتی ندارم.» احمد آقا می‌گوید: «امام می‌گویند من نه تعارف می‌کنم و نه شوخی! من احساس مسؤولیت شرعی می‌کنم و تکلیف برایم شاق است. باید اجازه داشته باشم که تصمیم بگیرم. بنابراین شما این اجازه را به من بدهید و ولایت خود را به من تفویض کنید.» آقاچون می‌گویند: «این بزرگواری و شکسته‌نفسی شماست؛ اما چون عنوان شرع را رویش گذاشته‌اید، من هر چه دارم در اختیار شماست و از جانب من مختار هستید؛ اما من یک خواهشی از شما دارم و آن اینکه جز کسی که

الان رابط است، هیچکس دیگر از این ماجرا اطلاع پیدا نکند.» خواهرم از قسمت اول این قضیه که برقراری اتصال بود اطلاع داشت اما از قسمت دوم قضیه که اصل مطلب است، جز مرحوم حاج احمد آقا هیچ کس اطلاعی نداشت تا زمان کوتاهی قبل از فوت مرحوم حاج احمد آقا. تا آن موقع هیچ کدام از ماها هم چیزی نشنیده بودیم؛ البته گاه و بیگاه پدرم و امام یک سری ملاقات‌هایی با یکدیگر داشتند، آنهم در ساعاتی خیلی غیرعادی. یکی از خصوصیات جالب رابطه بین امام و آقاجون این بود که هر وقت آقاجون به تهران می‌آمدند و به منزل احمد آقا وارد می‌شدند، خواهرم را می‌فرستادند به امام اطلاع دهد که آقاجون می‌خواهند به دیدار شما بیایند. اما قبل از اینکه خواهر جواب را بیاورد، خود امام می‌آمدند. پدرم می‌گفتند من هیچ وقت نتوانستم بر امام سبقت بگیرم و ادای احترام بکنم. در هر صورت روابط عجیبی بین این دو بزرگوار برقرار بود. احمد آقا این ماجرا را برای چند تن از دوستانش تعریف می‌کند. استدلال ایشان هم این بود که ممکن است با توجه به شکسته‌نفسی آقا جون، کسی مقام واقعی ایشان را درک نکند، لاقلاً مقام ایشان برای عده‌ای محفوظ بماند.

استادان امام صدر

بد نیست در همین جا به درس‌هایی که امام صدر پیش آقاجون خواندند هم اشاره‌ای داشته باشم. آقاجون نقل می‌کردند که وقتی امام صدر وارد طلبگی شد پدرشان معلمی برای ایشان به خانه آورد، دایی جون (امام موسی صدر) مقدمات و صرف و نحو را خیلی زود و به طور خصوصی در خانه خواند تا به شرح لمعه و قوانین رسید. آقاجون تأکید داشت که امام موسی خیلی خوب درس می‌خواند و واقعاً به تحصیل علاقمند بود و سعی می‌کرد هر کتابی را شب و روز بخواند تا تمام شود. حتی آقاجون نقل می‌کردند که وقتی تابستان به وشنوه - روستایی نزدیک قم - می‌رفتیم، آقا موسی ما را ول نمی‌کرد و صبح و عصر درس می‌خواند. به همین ترتیب در همان تابستان امام صدر شرح لمعه را تمام کرد. بعدها امام موسی صدر شرح لمعه و قوانین را درس می‌داد که مورد استقبال هم واقع می‌شد. از جمله شاگردان ایشان در درس قوانین، آیت‌الله آقای حاج شیخ یوسف صانعی و دکتر غلامحسین دینانی بودند. دایی جان دروس رسائل و



به سوی بازدید از یک اردوگاه آموزشی جوانان امل: سمت راست مرحوم پدرم، شیخ محمد یعقوب
در سمت چپ امام صدر - مرتضی برادرم و من هم در انتهای سمت چپ عکس دیده می‌شویم



دیدار پدر در معیت امام صدر از اردوگاه آموزشی رزمندگان امل در دره‌های بقاع لبنان

مکاسب را هم نزد مرحوم پدرم خواند که در این درس آیت‌الله شبیری نیز شرکت می‌کردند. آقاجون می‌گفتند ایشان در این دوره به قدری سریع پیشرفت کرد که در مدتی کوتاه از غور در سطوح عالیه بی‌نیاز شد.

*** لطفاً به دیگر اساتید و هم‌بحثهای ایشان هم اشاره‌ای بفرمایید.**

از اساتید برجسته ایشان در قم می‌توان از آیت‌الله محقق داماد، آیت‌الله سیداحمد خوانساری، آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای، امام خمینی، علامه سید محمدحسین طباطبایی نام برد. امام موسی صدر در سال ۱۳۳۴ شمسی به نجف رفتند و در درس خارج مراجع بزرگ آیت‌الله العظمی سیدمحسن حکیم، آیت‌الله العظمی آل‌یاسین و آیت‌الله العظمی خویی شرکت کردند. در قم غیر از آقای شبیری زنجان با آقای موسوی اردبیلی و شهید بهشتی هم‌درس و هم‌بحث بودند.

*** ظاهراً هم‌بحثهای امام موسی صدر که هم اکنون جزء اعظم حوزه هستند مطالبی را درباره استعداد و ذوق فقهی ایشان بیان کرده‌اند.**

بله! آیت‌الله شبیری گفته‌اند فایده یک جلسه مباحثه با آقا موسی صدر به اندازه یک هفته بحث با دیگران بود. همچنین آیت‌الله موسوی اردبیلی می‌گفتند که درایت، هوش، دقت و تأمل ایشان در مسائل علمی او را بالاتر از بقیه دوستانشان قرار داده بود.

*** آیا مرحوم آیت‌الله العظمی سلطانی در عرصه‌های عمده فکری و فقهی انقلاب، با آنچه که طی این سالها گذشت موافق بودند؟**

اگر از برخی موارد بگذریم، بطور اجمال می‌گویم بله. اما از نظر اعتقادی و مبنایی، ایشان نسبت به فقه حکومتی نظر خاصی داشتند. در مورد احکام فقهی معتقد بودند که جز در مورد احکام عبادی که غالباً دیروز و امروز نمی‌شناسد؛ نماز صبح در صدر اسلام دو رکعت بوده و امروز نیز دو رکعت است، که از منابع استخراج می‌شوند؛ تمامی اموری که در زمان‌های مختلف حادث می‌شوند یعنی کلیه احکام اجتماعی شامل اقتصاد و معاملات و سیاسیات و قوانین اجتماعی و حقوق جزا و روابط فرد و جامعه و نظایر آنها همگی تابع عقل صلحا و کارشناسان همان فن است. مصلحت جامعه را

کارشناسان فن تشخیص می‌دهند و فقیه بر مبنای عقل و نظرات کارشناسان احکام فقهی را صادر می‌کند. احکام اجتماعی اسلام بر اساس مصلحت روز جامعه صادر می‌شود. البته این عقیده را نداشتند که حکومت فقط در انحصار امام معصوم است. این از نظر مبنای فقهی ایشان بود! اما از نظر ذائقه فقهی، ایشان در بسیاری از موارد نسبت به آنچه که امروز در جریان است، نظرات متفاوتی داشتند! مثلاً در مورد برخی از احکامی که اجرا می‌شود، می‌گفتند که یک مبنای فقهی وجود دارد که می‌گوید: اجرای «هر حکمی که موجب وهن اسلام می‌گردد، حرام است!». تصریح می‌کردند که این یک اصل واضح فقهی است! مثلاً در مورد سنگسار کردن زن می‌گفتند که اصلاً اجرای این حکم حرام است! و اضافه می‌کردند در مورد مبانی فقهی این حکم باید غور بیشتری شود، چرا که در قرآن به این اصل اشاره‌ای نشده است. گذشته از اینکه واقعاً نمی‌دانم وقوع زنا اصلاً چگونه برای یک قاضی ثابت می‌شود! ایشان می‌گفتند که شرع به گونه‌ای راه را بسته است که اثبات جرم حقیقتاً بسیار مشکل و حتی تعلیق به محال شده است!

متأسفانه منافقین اخیراً فیلمی ساخته‌اند که ماجرای سنگسار کردن یک زن را نشان می‌دهد! این فیلم ساختگی امروزه در جهان نشان داده می‌شود. تعدادی افراد در لباس روحانی و نیروی انتظامی را از پشت سر نشان می‌دهند که دور تا دور زن ایستاده‌اند و شعار می‌دهند! شعارهایی با مضمون «الله اکبر! بزیند! ان شاء الله به بهشت می‌روید!» صدای شعار حاضرین با آه و ناله‌های زن در هم آمیخته و در فیلم به گوش می‌رسد و بسیار ناگوار و موهن است! مرحوم پدرم چنین کارهایی را از مصادیق خلاف شرع می‌دانستند!

نواندیشی و ضرورت انطباق فقه با نیازهای روز جامعه، دلالتی از وضعیت حوزه‌ها

* برخی می‌گویند که امام موسی صدر وارد امور اجرایی شد چون در عرصه‌های علمی موفقیت چندانی به دست نیاورد، نظر شما در این باره چیست؟
به هیچ وجه این طور نیست. یعنی امام موسی صدر هم به عنوان مجتهد و فقیه و

شخصیتی که در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی اندیشه‌های نوینی را منطبق با موازین دینی ارائه کرد، و هم به عنوان کسی که در صدد تغییر وضع جوامع فعلی و حرکت به سمت جامعه مطلوب می‌کوشید و پی‌ریزی‌هایی بنیادین و اساسی را انجام داد، مطرح است. به اعتقاد من آقای صدر جزو شخصیت‌های مصلحی بود که هم در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی اندیشه‌های نوینی داشتند، و هم در صدد اداره جامعه بودند. و در این قسمت اداره جامعه و برخورد با واقعیت‌های مربوط به جامعه نگرشی داشتند که با نگرش سنتی بسیاری از بزرگان جور در نمی‌آمد! روش ایشان در برخورد با مسائل، روش نوینی بود که بر یک سعه‌صدر بسیار وسیعی تکیه داشت.

شیوه برخورد با مسائل نوین

به عنوان مثال به برخورد ایشان با فرقه‌ها، مذاهب و مکاتب مختلف اشاره می‌کنم. جامعه مورد نظر ایشان جامعه‌ای بود که مبتنی بر آراء و آرمان‌های اسلامی باشد. اما جامعه دینی و یا حکومت اسلامی را تا آنجایی که من از ایشان برداشت کردم، به این نمی‌دانستند که تمام افراد و آحادی که در تحت این پرچم زندگی می‌کنند، مسلمانهای حزب‌اللهی دو آتش باشند! خود جامعه لبنان هم به عنوان نمونه کوچکی از مجموعه جهان، آراء گوناگون، ادیان و مکاتب مختلفی را در بر گرفته بود. روش برخورد ایشان یک روش متعالی مبتنی بر آموزه‌های قرآنی و توأم با لطف و مرحمت و زیبایی و سعه‌صدر و کاملاً آگاهانه و هوشیارانه، و در عین حال استوار بر شناخت دقیق از وضعیت زمانه بود. حرکت‌هایی که ایشان کردند و آثار و سخنرانی‌هایی که از ایشان باقی مانده است، همه مؤید این نظریه هستند. بنابراین ویژگی ممتاز و هنر و توانایی ایشان در هر دو بخش بود. ایشان صاحب فکر و اندیشه‌های نوینی بودند که بر اساس استنباط‌های فقهی خود به آنها رسیده بودند آن هم در چهل سال پیش. در زمره نظرات فقهی خلاف مشهور ایشان، می‌توانم نمونه‌هایی را اینجا ذکر کنم. مثلاً یک مورد مسأله طهارت اهل کتاب بود، آن هم زمانی که هنوز کسی جرأت ابراز آن را نداشت! یا مورد دیگری که من هنوز در جایی ندیدم مطرح شده باشد، پاک بودن ذبیحه اهل کتاب بود! البته مرحوم پدر من هم در آخرین سفری که به آلمان آمدند، در جلسه‌ای با حضور

برخی از فضلا عنوان کردند که ذبیحه اهل کتاب را پاک می‌دانند! نمونه دیگر، آراء ایشان در مورد موسیقی می‌باشد. شما در کتاب «اسلام و فرهنگ قرن بیستم» می‌توانید فشرده‌ای از مبانی احکام و اندیشه‌های ایشان را پیدا کنید که برخاسته از یک اندیشه و تفکر نو بود. و همیشه هم اعتقاد داشتند که روحانیت باید پیشگام و پیشقراول نوآوری‌ها باشد. این تعبیر را همیشه داشتند که ما در برخورد با مسائل نو آنقدر صبر می‌کنیم و صبر می‌کنیم، که آن چیز نو خودش را با همه خصوصیاتش بر ما تحمیل نماید و بعد عکس‌العمل نشان می‌دهیم. مثلاً تعریف می‌کردند که وقتی تازه پنکه آمده بود، یکی از بزرگان قم تعریف کرده بود که امروز برای من چیزی آورده بودند که فوت تعبیه می‌کرد! و این چون از غرب آمده چه‌بسا که یک گرفتاری برای جامعه اسلامی ایجاد کند! به همین جهت گفته بود که آن را بیرون ببرند! و همینطور درباره رادیو، تلویزیون، سینما و موارد دیگر! ایشان می‌گفتند که چون حوزه‌های ما از جریانات روز به دور هستند و در مسیر نوآوریها قرار ندارند، نه تنها از آنها بهره‌ای نمی‌برند، بلکه اول آنها را تحریم می‌کنند و بعد که آن امور خود را بر آنها تحمیل کردند جبراً می‌پذیرند! یعنی بعد از آنکه خودشان را با همه خصوصیات بر ما تحمیل کردند و اثرشان را گذاشتند، چون چاره‌ای نداریم با آنها کنار می‌آییم! هنر دیگر آقای صدر این بود که درصدد تطبیق شرائط موجود با وضع آرمانی و مطلوب بودند.

امام صدر سلوک آمرانه نداشت

نوع سلوک ایشان با انسانها و افرادی که با ایشان مواجه می‌شدند خیلی جالب بود. هیچ وقت اینطوری که ما از غالب روحانیون دیده و با آن عادت کرده‌ایم، از موضع آمرانه برخورد نمی‌کردند! در عین حال هم همیشه اثرگذار بودند! یعنی به گونه‌ای از درون، آدم را به جوشش می‌انداختند، که خود فرد آن طوری که شایسته است وظیفه خویش را انجام می‌داد! مثلاً خانم رباب صدر خواهر ایشان که سرپرستی مؤسسات متعددی را در لبنان بر دوش دارد، تعریف می‌کرد که هیئتی از سازمان تبلیغات اسلامی از ایران به لبنان رفته و از مدارس ایشان بازدید کرده بودند. بعد از چند روزی که آنجا بودند، یکی از آقایان به خانم صدر گفته بود: ما در ایران با وجود اینکه ۲۰ سال حکومت را در

دست داریم، رادیو تلویزیون داریم، خرج می‌کنیم و در سازمان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها ابزار تبلیغاتی را بدست داریم، اما نتوانستیم دانش‌آموزان و دانشجویان خودمان را از درون آنطور نسبت به مسائل و احکام دینی مشتاق کنیم که شما در اینجا کرده‌اید! آنهم در جامعه‌ای که از در و دیوارش همه چیز غیر از «معروف» می‌بارد! شما چه می‌کنید؟ خانم صدر هم در جواب گفته بود که ما بر روی در و دیوار شهر نمی‌نویسیم که نماز فلان است یا مرگ بر فلان و زنده باد فلان! ما سعی می‌کنیم که در درون بچه ذوق و شوق را بوجود آوریم. در مدرسه شبانه‌روزی ساعت ۳ یا ۴ نیمه شب بچه را بیدار نمی‌کنیم که نماز جماعت بخواند! بچه وقتی می‌بیند که دوستانش بلند می‌شوند، خود به خود انگیزه پیدا می‌کند و در شبهای بعد بلند می‌شود!

دائقه فقهی امام صدر

* با توجه به روابط طولانی و شناخت عمیقی که از امام موسی صدر دارید، دربارهٔ دائقه فقهی ایشان نیز بفرمایید.

مرحوم پدرم، دایی‌جان و مرحوم آقا سید محمد باقر صدر، هم از نظر مبانی و هم از نظر دائقه فقهی مشترکات زیادی داشتند. این اشتراکات به قدری زیاد بودند که می‌توان گفت، اینها یکی بودند! هر سه اینها به اثرات دو عنصر زمان و مکان در احکام فقهی اهمیت زیادی می‌دادند. هر سه اینها معتقد بودند که اگر رسول خدا(ص) امروز بودند، خیلی از این احکام حتی احکام اولیه نوع دیگری بود! یادم هست که دایی‌جان همواره می‌گفتند: «فقه‌ای ما نباید ببیند که رسول خدا(ص) ۱۴۰۰ سال پیش چه کردند! آنها باید فکر کنند که اگر ایشان امروز می‌بودند چه می‌کردند!». یا شهید سید محمد باقر صدر می‌گفتند: «خیلی از احکام هستند که میزان حد و حدودی که برای آنها تعیین شده است، متناسب با فرهنگ و عرفیات جامعه در صدر اسلام است!».

بگذارید برایتان مثالی بزنم! شما اگر در کوچه راه بروید و پایتان روی مدفوع برود، بر طبق فتاوی موجود اگر پا را چند بار روی خاک بکشید پاک است! چون خاک از مطهرات است! در زمان رسول خدا(ص) دقیقاً اینجور بود. آن زمان اتاق و کوچه از نظر

پوشش کف هیچ فرقی با یکدیگر نداشتند! پوشش هر دو خاک و در امتداد هم بود! آب هم که مثل حالا زیاد نبود! عرفیات آن زمان آنگونه اقتضا می‌کرد! حالا بیایم وضع امروز را در نظر بگیریم. اگر با پای برهنه در حیاط راه برویم و پایمان روی مدفوعی برود، چه می‌کنیم؟ آیا دلمان می‌آید که چند بار پا را به خاک بمالیم و بعد وارد اتاق شویم؟ و بگوئیم از لحاظ شرعی نجس نیستیم؟ حد شرع کدام است؟ شما به بچه‌تان کدام را یاد می‌دهید؟ حقیقت آن است که خیلی از مبانی اینطوری هستند و متأسفانه دگم یا جمود نمی‌گذارند که متناسب با زمان حرکت کنیم!

آراء خلاف مشهور امام صدر

* با توجه به مطلبی که عنوان کردید، این افراد در برخی از مسائل فقهی مستحدثه، آرائی خلاف مشهور داشته‌اند! لطفاً برخی از آراء خلاف مشهور امام موسی صدر را بفرمایید:

در مسائل فقهی، درک و فهم و استخراج احکام فقهی یک بخش قضیه است و تشخیص موضوعات امر دیگری است. من خودم در این زمینه صلاحیت اظهارنظر ندارم، اما آنچه نقل می‌کنم از فضلالی حوزه همچون استاد مطهری، شهید بهشتی آیت‌الله موسوی اردبیلی و دیگران است. به گفته این بزرگان آقای صدر در تشخیص موضوعات گاه پنجاه سال از زمان خود جلوتر بود. آیت‌الله موسوی اردبیلی در مصاحبه‌ای با فصلنامه مفید یک عبارتی نظیر این دارد که «وقتی آقا موسی طلبه‌ای در قم بود، مسایلی را می‌دید که ما امروز آنها را می‌بینیم».

هم امام موسی صدر و هم آیت‌الله سید محمدباقر صدر در احکام و هم در موضوع‌شناسی، آراء خلاف مشهور زیاد داشتند. بعضی از آنها را هنوز خیلی از فقهای امروز نمی‌پذیرند یا شهادت اظهار آن را ندارند. بعضی به من تذکر داده‌اند که برخی آرای فقهی جدید امام صدر را در بعضی محیط‌ها نقل نکنم. زیرا علیه آقای صدر سوءاستفاده می‌کنند. مثلاً همانطور که اشاره کردم، ایشان به طهارت اهل کتاب قائل بود و ذبیحه اهل کتاب را هم پاک می‌دانست. در مورد دست دادن با خانم‌ها در اروپا هم روش دیگری داشتند.

حقیقت آن است که فضای امروز جامعه، هنوز آمادگی هضم برخی از این نظرات را نیافته است! زمان لازم است تا اینگونه نظرات جا بیفتند! من مواردی از دایی جان، آقای بهشتی و مرحوم پدرم در اروپا مشاهده کرده‌ام که اگر بازگو شوند، بسیاری از مردم تعجب خواهند نمود! با این وجود و در چارچوب محذورات، به برخی اشاره می‌کنم.

توصیه امام صدر به فراگیری موسیقی

یادم هست که من هنوز به دبیرستان می‌رفتم، در کلاس سوم دبیرستان بودم که دایی جان سفری از نجف به قم آمدند. این در دورانی بود که ایشان هنوز در نجف درس می‌خواندند. من در سال ۱۳۴۰ دیپلم گرفتم! اگر سه سال به عقب برگردیم، حدود ۱۳۳۶-۱۳۳۷ می‌شود. ایشان سفری به قم آمدند و البته بعد دوباره به نجف برگشتند. چون چند سالی را در آنجا بودند. یکی از روزهایی که به منزل ما آمده بودند، پسر خاله‌ام که امروز برادر خانم من است، هم منزل ما بود. در اتاق آقاجون نشسته بودیم. دایی جان هر فرصتی که پیدا می‌کردند، مثلاً وقتی می‌دیدند بچه‌های فامیل حضور دارند، فوراً به جلسه یک جنبه عاطفی و تربیتی می‌دادند و به اصطلاح تک مضرابی می‌زدند! آن روز هم یکی از همین فرصت‌ها بود. پدر خانم من که در ضمن شوهر خاله‌ام هم هستند، مرحوم حجت‌الاسلام آقای حاج سیدمهدی صدرعاملی، ردیف موسیقی ایرانی را می‌شناخت. خود او هم از جدش یاد گرفته بود. الآن گوشه‌ای در موسیقی مقامی ما هست که به مثنوی صدریه معروف است! یکی از صدرهای اصفهان آن را در دستگاه افشاری می‌خواند. دایی جون رو به پسر خاله‌ام کردند و گفتند: «محمد جان! هر فرصتی که برایت پیش می‌آید و به هر چیز جالبی که برخورد کردی، اگر جریانی دیدی که غیر از لحظه قبل است و چه بسا در لحظه بعد هم دیگر نباشد، در آن دقیق شو! فضول شو! کنجکاو شو و ببین!». من آنجا پرسیدم: «دایی جان! اینکه وقتی رادیو را باز می‌کنیم می‌گوید مثلاً فلانی غزلی را در دستگاه ماهور می‌خواند، این چه دستگاهی است؟ غیر از این ضبط صوت‌های معمولی و این نوع دستگاه‌هاست؟». آنوقت ایشان دستگاه‌های موسیقی را برای ما تشریح کردند و دوباره به محمد گفتند: «مثلاً الآن تو یک فرصت خوبی داری! پدرت با موسیقی آشناست.

سعی کن هفته‌ای یک پرده یا یک گوشه موسیقی را از پدرت یاد بگیری! در این صورت دریچه یک علمی به رویت باز خواهد شد که خود جهان دیگری است!». این جمله عجیب در ذهن من نقش بست! بطوریکه تصادفاً یک روز وقتی از دبیرستان به خانه برمی‌گشتم، چون ساعت خراب شده بود به آقای ارجمندی مراجعه کردم. آقای ارجمندی یک مغازه ساعت‌سازی در خیابان ارم داشت. پیش او رفتم که ساعت را تعمیر کند. دیدم دارد یک ترانه معروفی را زیر لب زمزمه می‌کند. پرسیدم: «آقای ارجمندی! این دستگاه‌های موسیقی که وجود دارد، مثل شور و ماهور و اینها، شنیدم که یک روال موسیقی هستند! آیا کتابی در این موارد وجود دارد؟». گفت دوست داری یاد بگیری؟ گفتم بله! با همان لهجه قمی گفت: «خودم یادت می‌دم!». همانجا از من یک امتحانی گرفت تا ببیند آمادگی و استعداد لازم را دارم یا نه! از پس امتحان برآمدم! از همان روز ایشان معلم من شد! یعنی از آن روز تا لحظه‌ای که قم را به قصد تهران ترک کردم تا به آلمان بروم، روزانه سه ربع ساعت نزد ایشان ردیف آوازی و دستگاهی موسیقی ایرانی را یاد می‌گرفتم. شاید در حدود ۴ سال طول کشید. روزی که رفتم آلمان، از ۱۲ دستگاه آوازی و موسیقی مقامی ایران، بجز ردیف نوا، بقیه دستگاه‌ها را یاد گرفته بودم. ردیف نوا را دیگر نرسیدم یاد بگیرم. این را داشته باشید تا دوباره به رابطه دایی‌جان و موسیقی برگردم و بعد ادامه دهیم!

طهارت اهل کتاب

من رفتم و دایی‌جان سفری به آلمان آمدند. این اولین سفر ایشان به آلمان بود که من نیز در فرانکفورت به ایشان ملحق شدم. در سال ۱۹۶۴ بود و من در آخن سکونت داشتم. یک بازرگان لبنانی ایشان را دعوت کرده بود. آن زمان هنوز مرحوم آقای محقی در هامبورگ بود. من در فرانکفورت به ایشان ملحق شدم. در سرسرای همان هتلی که مستقر بودند، پرسیدند که آیا نهار خورده ام یا نه؟ ساعت ۳ بعد از ظهر بود. گفتم نه! گفتند که آشپزخانه اینجا از ساعت ۲ به بعد بسته است، برویم بیرون و یک جایی را پیدا کنیم. آمدیم بیرون و قدری قدم زدیم تا رستورانی را پیدا کردیم. داخل شدیم. من یک لحظه آمدم خودم را جمع کنم، چون قاعدتاً همه جا نجس می‌بود! گفتم:

«دایی جان! ما اینجا نمی‌توانیم از هر غذایی که بیرون طبخ می‌کنند، استفاده کنیم! مسأله اینها چگونه است؟ آیا نجس است؟ پاک است؟ چگونه است؟». دایی جان در جواب گفتند: «ادا در می‌آوری؟». گفتم: «نه، من می‌خواهم واقعاً بدانم. چون آقاجون به من قیدی را در این موارد یاد ندادند و نگفتند که در فلان مورد چه روشی داشته باشم!». آنجا دایی جان گفتند: «اینها مسیحی و اهل کتاب بوده و بنابراین پاک هستند. اگر چیزی دال بر نجاست ندیدی، پاک هستند و اشکالی ندارد». من کارت غذا را نگاه کردم و گفتم: «پس یک غذایی مثل ماهی یا تخم‌مرغ می‌خورم». آنجا ایشان گفتند: «گوشت قرمز هم اگر خواسته باشی، می‌توانی مصرف کنی، البته اگر ذبیحه اسلامی در دسترس نباشد». آن روز اولین باری بود که من از زبان ایشان مسأله ذبیحه اهل کتاب را شنیدم. هر جا هم که به رستورانی می‌رفتم، ایشان ذبیحه اهل کتاب را نجس نمی‌دانستند. ما هم همینطور عمل می‌کردیم؛ تا اینکه توانستیم با کمک برخی از دوستان دانشجوی در شهر آخن، با کشتارگاه شهرداری آنجا ارتباط برقرار کنیم. قرار شد هفته‌ای یک نفر از مسلمانان برود و دو رأس گاو یا گوساله ذبح کند. اول خودمان ذبح می‌کردیم! بعد یک قصابی پیدا کردیم که کار پاک کردن و فروش را انجام می‌داد و گوشتها را در جای خاصی برای مسلمانها نگاه می‌داشت. اوایل با هفته‌ای یک گاو یک گوساله و دو یا سه گوسفند نیاز ما بچه مسلمانها حل می‌شد! کم‌کم زمانی رسید که دیدیم قصابی ما از روز دوم یا سوم به بعد دیگر گوشت ندارد. معلوم شد که خود آلمانها هم می‌آیند و می‌گویند از آن گوشت مسلمانها به آن‌ها بدهد! به دلیل اینکه بو نمی‌داد، زود خراب نمی‌شد، چون روش ذبح اسلامی به گونه‌ای است که تمام خون از رگها بیرون می‌آید و...

مرحوم پدرم و ذبیحه غیر اسلامی

* نظر مرحوم پدرتان درباره مسأله ذبیحه چه بود؟

خوب شد که این سؤال را کردید! گرچه قبلاً بدان اشاره‌ای کوتاه داشتم. سال گذشته و در آخرین سفری که آقاجون به اروپا آمدند، من و ایشان به اتفاق یکی از دوستان



امام صدر و همسفر لبنانی ایشان در بندر هامبورگ



سال ۱۳۴۶ پس از دیدار امام صدر با دکتر بهشتی، عکس فوق در منزل آقای عطارباشی است. از سمت چپ: مهدی طارمی (سردانی)، عطارباشی، امام صدر، من، مهندس محقق، و دکتر صالحی کرامانی دیده می‌شویم.

مرحوم حاج احمد آقا، به سوئیس رفتیم. روزی در منزل یکی از دوستان ایرانی من میهمان شدیم. قبل از اینکه سر میز غذا حاضر شویم، از آقاجون پرسید: «حاج آقا! اینجا غذاها چه حکمی دارند؟». آقاجان گفتند: «اینجا که صاحب خانه مسلمان است، بنابراین اجازه نداری که حتی در ذهنت هم سؤال و تشکیک کنی!». بعد که جدا شدیم، من موضوع را باز کردم. آقاجون خیلی اهل جلسه و گعده بودند. یعنی همیشه آخرین نفری بودند که جلسه را برای از هم پاشیدن ترک می کردند. من گفتم که بعضی از علما درباره اهل کتاب چنین می گویند! ایشان جواب دادند: «آنهايي که تنها مقدار کمی هم به سیره پایبند هستند، وقتی که می خوانند که امام رضا یک کنیز مسیحی داشت که کارهای منزل را انجام می داد، چه می گویند؟ این اگر نجس بود، امام چطور می توانست تحمل کند؟ غذای امام را می برد. سفره امام را می چید. آب برای امام می آورد». بعد اضافه کردند: «من خودم هم ذبیحه اهل کتاب را پاک و جایز می دانم؛ منتها الآن از من چیزی نپرسید! چون الآن فرصت مناسبی نیست، برگشتیم، بیایید تا مبانی آن را برایتان شرح دهم». من می دانم که در برخی موارد که از ایشان کتباً یا شفاهاً سؤال می کردم، مثلاً در مورد دست دادن با خانم ها و این قبیل مسائل، هیچگاه به من تذکر ندادند که در مورد ذبیحه مراعات کن یا... یادم هست که در آلمان سال دوم اقامت من بود که پیرامون دست دادن به زنان نامه ای نوشتم و از ایشان سؤال کردم. نوشتم که محیط اینجا با قم فرق می کند! ادب اجتماعی اقتضا می کند که وقتی به کسی بر می خوریم، اولاً سرمان را پایین نیندازیم، چشمها را نبندیم، ثانیاً باید دست داد. نمی توانیم بگوییم که ببخشید، ما مسلمانیم و دین اسلام اجازه نمی دهد، فرهنگ آنجا طوری است که به عنوان یک آدم بی ادب تلقی می شوم. ایشان در جواب نوشتند: «مسأله ای نیست و می توانی شرایط ادب و عرف را به جا آوری و دست بدهی. در این مورد، دایی جان، مرحوم شهید سید محمدباقر صدر و شهید بهشتی نیز همین نظر را داشتند.

❖ آیا احتمال می دهید تجربیات امام موسی صدر در سفرهای اروپا، ایشان را به چنین

جمع بندی های فقهی رسانده باشد؟

بعید می دانم! علش هم مشاهداتی است که قبل از سفرهای ایشان به آلمان از ایشان

داشته‌ام. به عنوان مثال من در سال ۱۳۴۰ که می‌خواستم به اروپا بروم، اول به لبنان رفتم. آن نواری که در روزنامه اطلاعات چاپ گردید^۱، مربوط به آخرین شب اقامت من در لبنان است. دایی‌جان تا آن زمان هنوز به اروپا نیامده بودند. در این بیست و چند روزی که آنجا بودم، برخورد ایشان را با خانم‌ها می‌دیدم. جلسات مذهبی زیادی تشکیل می‌شد که خانم‌ها هم می‌آمدند. هم محجبه بودند و هم غیرمحجبه! آقای صدر در تمامی این برخوردها بسیار خوشرو، خوش‌برخورد و خوش‌بین بودند! یعنی خیلی باز برخورد می‌کردند. آموزش موسیقی را هم اشاره کردم که در دوران دبیرستان به من توصیه کردند! به موضوع طهارت اهل کتاب هم در آن سال‌های دور - نه امروز که تقریباً اکثر فقها بدان فتوی می‌دهند - اشاره داشتم. احکامی دیگر نظیر دیه زن و مرد، مقوله ارث، قضاوت زنان و... هستند که ان‌شاءالله بعداً بدان می‌پردازم. بنابراین همان‌طور که می‌بینید ایشان قبل از سفرهای خود به اروپا به بسیاری از این نظرات رسیده بودند.

امام صدر و موسیقی کلاسیک اروپایی

اما در مورد موسیقی مطلبی باقی ماند که مایلم اینجا بیان کنم! یادم هست در همان اولین سفرشان به آلمان، اظهار داشتند که یک عنصر محرکی باید در موسیقی غرب باشد که سواى از موسیقی ماست. می‌گفتند: «منشأ تحرک و عنصر اصلی در موسیقی مشرق زمین حرمان است! اینجا قاعده‌تاً این امر وجود ندارد! بشکاف و دقت کن! بین انگیزه‌ها و منشأ و مهمترین ویژگی موسیقی کلاسیک مغرب زمین در کجاست!». همین حرف باعث شد تا من به یک دوره آموزش موسیقی کلاسیک روی آورم و در آن غور کنم! یکبار که سمفونی شماره پنج بتهوون را برای ایشان جمله به جمله تشریح می‌کردم، گفتم چایکفسکی باله‌ای دارد به نام «دریاچه قو»! حیف که شما نمی‌توانید آنرا ببینید! دایی‌جان گفتند: «مگر چه اشکالی دارد؟». گفتم: در روی سن علاوه بر ارکستر بزرگ هنرمندانی هستند که حرکات باله را اجرا می‌کنند...». ایشان گفتند که اگر من یک وقت سفری در اروپا بودم و در همان زمان آن را اجرا می‌کردند می‌خواهم ببینم! اینجا

۱. متن این نوار در فصل اول آمده است.

باز یک جمله‌ای به من گفتند که همواره در ذهنم نقش بسته است! گفتند: «متأسفانه علمای ما آنچنان خودشان را به گذشته وصل کرده‌اند که هر چیز نویی که می‌آید، فوراً نسبت به آن موضع سلبی می‌گیرند! یعنی قبل از اینکه بررسی کنند و ببینند که این چیز به چه دلیل بوجود آمده، چه ضرورتی ایجابش کرده و به چه کارهایی می‌آید، فوراً آن را نفی کرده‌اند! غافل از اینکه این بالاخره خود و شرایط خودش را بر اینها تحمیل خواهد کرد! در حالیکه اگر اول آن را شناخته بودند، چه بسا که شرایط خودشان را به آن ابزار دیکته کرده و آن را به خدمت می‌گرفتند! نه اینکه آن ابزار بیاید و بر اینها مسلط شود!». ایشان این روش برخورد را قبول نداشتند و منشأ آن را در بی‌خبری، به کار نگرفتن عقل و تماس نداشتن با گروه‌های مختلف و جهان در حال حاضر می‌دانستند. من در آنجا فتوای یکی از علمای نجف را از ایشان سؤال کردم که چون غیبت می‌شود، نام نمی‌برم. ایشان گفتند: «از این انسان ۹۵ ساله چه توقعی داری؟ او ۹۵ سال پیش در یک دهکده‌ای در فلان استان ایران به دنیا آمده و تا سن ۲۳ سالگی هم از آنجا خارج نشده است، بعد هم یک دفعه بلند شده و به شهری آمده که از همه چیز و همه جای دنیا بی‌اطلاع است، او اصلاً از موضوع مسأله اطلاعی ندارد».

موسیقی در پناه امام حسین(ع)

باز یک مورد دیگری در ارتباط با مقولات هنری یادم آمد. فکر می‌کنم سال ۱۳۴۸ بود، یک نوار سرود از حسینیه ارشاد برای من فرستادند. در این نوار اشعار زیبایی در مدح امام هشتم دکلمه شده بود و سرانجام گروهی از جوانان، قطعاتی را در مدح حضرت رسول(ص) و همچنین کعبه به صورت کر اجرا کرده بودند. در واقع این اولین قطعه موسیقی بود که با محتوای مذهبی و بصورت کر در یک حسینیه اجرا گردیده بود. همان موقع در سفری به لبنان این نوار را با خود برده بودم. دایی‌جان خیلی خوشحال شدند و گفتند بالاخره هنر و موسیقی دارد در پناه امام حسین و حسینیه، خود را از چنگال جمود نجات می‌دهد. بعد ادامه دادند ان‌شاءالله یواش یواش پای ارکسترهای بزرگ نیز به حسینیه‌ها باز گردد و هنرهای زیبا در خدمت مذهب قرار گیرد. قبلاً هم جایی دیگر گفته بودم که ایشان به مناسبتی گفتند، موسیقی وقتی دید مورد ستم و

بی‌مهری متولیان مذهب قرار می‌گیرد به زیر عبای امام حسین پناه برد و در نوحه‌ها و تعزیه‌ها و مرثیه‌ها و مداحی‌ها خود را حفظ کرد و به این ترتیب ده‌ها و بلکه صدها سال سینه به سینه گشت تا امروز به دست ما رسیده است. البته می‌دانید که اغلب مرثیه‌خوانها و نوحه‌خوانهای حرفه‌ای، موسیقی‌شناسان بزرگی بوده‌اند و غالباً نیز هستند. مرحوم روح‌الله خالقی در کتاب سرگذشت موسیقی ایران به این واقعیت مفصل پرداخته است.

دیدار امام صدر و دکتر شریعتی

* گویا دیداری بین آقای صدر و مرحوم دکتر شریعتی در پاریس صورت گرفته، جریان این ملاقات چه بود؟

همینطور است! دکتر شریعتی زمانی از ایران خارج شد که در داخل کشور، حوزه و امکان فعالیت واقعاً برای او تنگ شده بود. تفألی به قرآن زده بود و نهایتاً بعد از مشورت با تنی چند از دوستان به اروپا آمد. دایی‌جان از آمدن دکتر به اروپا خیلی استقبال کردند. البته من باید همین‌جا به نکته‌ای اشاره کنم! استقبال آقای صدر از فعالیت‌های دکتر شریعتی بدان معنی نیست که ایشان با تمام آراء و عقاید وی موافق بودند. مثلاً من یادم هست که در یک سفری با ایشان از آخن به فرانکفورت می‌رفتیم. من نوار «امت و امامت» دکتر شریعتی را در ماشین گذاشته بودم که البته آن موقع هنوز چاپ نشده بود. به یک جایی رسید که دکتر شریعتی به برخی برداشتها استناد نمود. دایی‌جان گفتند که در اینجا یک فرض دیگری هم در بحث مطرح است که اگر دکتر شریعتی از آن مطلع بود، این استنباط را نمی‌کرد! و این قضیه استدلال او را قدری ضعیف می‌کند! با وجود این ایشان به چند دلیل کار دکتر شریعتی را ارزشمند می‌دانست. اول اینکه دکتر شریعتی در مقطعی منشأ عقده‌زدایی جوانان شده بود که مارکسیسم می‌رفت تا به عنوان اندیشه‌ای پیشرو و آزادی‌بخش فراگیر گردد. دوم اینکه آقای صدر نگرستن از ورای قله علم به دین را مهم و ارزشمند می‌دانست. بگذارید برایتان خاطره‌ای در این مورد تعریف کنم.

حضور امام صدر در آزمایشگاه من

آقای صدر در یکی از سفرهایشان به آلمان به لابراتوار من در دانشگاه بوخوم آمدند تا از آنجا بازدید بکنند. این بازدید و دیدار و برخی گفتگوها برای ایشان جالب بود.

✽ آیا با همان لباس روحانی آمدند؟

بله، با همان لباس روحانیت آمده بودند و خیلی هم مورد استقبال قرار گرفته بودند. استاد من و دانشیارها و همکاران من هم آمده بودند تا با ایشان دیدار کنند. موقع برگشتن به من گفتند که اگر حالش را داری، برویم جایی و یک قهوه یا چایی بخوریم.

مسئله پیدایش حیات

به رستورانی زیبا در یک فضای جنگلی خیلی سرسبز و خرم و در دهکده‌ای نزدیک شهر بوخوم رفتیم. در آنجا در زمینه‌های مختلفی صحبت کردیم. من به ایشان گفتم که اصلاً بدین دلیل از دانشگاه آخن به دانشگاه بوخوم آمدم تا بتوانم از دانش شیمی قدری بیشتر در زمینه اعتقاداتم استفاده نمایم. تعریف کردم که در آخن یک گزارش علمی از پرفسور فلایدرر^۱ خواندم که به مسئله پیدایش حیات و آغاز خلقت پرداخته بود. این پرفسور یکی از ژنتیکرهای بزرگ عصر بود و مانفرد آیگن^۲ یکی از شاگردان او در سال ۱۹۶۷ جایزه نوبل شیمی را گرفته بود. من از ایشان درخواست کرده بودم تا مرا به عنوان دانشجوی مقطع دکتری در حوزه پژوهش‌های علمی خود قبول کند. او هم قبول کرده بود و خیلی سریع یک رابطه صمیمانه‌ای بین ما برقرار گردید. به دایی‌جان گفتم که الآن احساس می‌کنم که دارم حسابی از استادم پرفسور فلایدرر استفاده می‌کنم و کار تحقیقاتی‌ام هم در این دانشکده موفق است! گفتم که هر بار که به یکی از مسائل بدن و به یک مکانیسم حیات برمی‌خورم، یک اعتقاد عجیبی نسبت به توحید و قدرتی که خداوند در این جهان آفریده پیدا می‌کنم.

۱. Gerhard Pflleiderer

۲. Manfred Eigen

نگرش بر دین از ورای قله علم

در اینجا دایی جان تعبیری کردند که همیشه برای من حکم یک تیر را داشته است! ایشان گفتند: «صادق جان! ایمان و اعتقادی ارزش دارد و منشأ اثر است، که انسان از ورای قله علم بدان بنگرد!». بعد اضافه کردند: «یک وقتی هست که یک اعتقاد قلبی داری، اما قله‌های علم را نپیموده‌ای! یک وقتی هم هست که وارد دنیای علم می‌شوی و به سؤال‌های «چرا»، «اما» و «چگونه» برخورد می‌کنی! اغلب افراد چون از یافتن پاسخ ناتوان هستند، مأیوس می‌شوند. سؤال را کنار می‌گذارند! بنابراین یا به دین پشت پا می‌زنند، و یا در دوران بی‌تفاوتی و شک باقی می‌مانند! اگر در این دورانی که انسان به شک می‌رسد، که شک بسیار ارزنده‌ای هم هست، تلاش کند که آن شک را در خود تقویت و نهایتاً به یقین تبدیل نماید، این یقین برخاسته از شک، خیلی راهگشا خواهد بود! بخصوص اگر وقتی که آدم به بالای قله علم بیاید، دست دین خود را بگیرد و به بالا بکشانند! دینی که از این بالا عرضه شود یک چراغ فروزان و همان مصباح‌الهدایه‌ای است که می‌گویند!». بعد هم گفتند: «من خیلی خوشحال هستم که تو را در این راه می‌بینم! اگر در این زمینه از من هم کمکی بر می‌آید، دریغ نخواهم کرد.»

آقای صدر نسبت به دکتر شریعتی هم از همین زاویه «منشأ اثر بودن» می‌نگریستند. ایشان «بردن مذهب به دانشگاه» و «از قله علم به دین نگرستن» را ارزشمند می‌دانستند. به همین جهت هم به کار دکتر شریعتی به دیده تقدیر می‌نگریستند. یادم هست که گاهی اوقات، نسبت به مطالبی که عده‌ای علیه شریعتی عنوان می‌کردند می‌خندیدیم. آقای صدر می‌گفتند که یکی از امتیازات دکتر شریعتی این است که مخالفینش مغرض و بی‌سواد هستند. به هر حال ایشان از این زاویه به دکتر شریعتی می‌نگریستند.

امام صدر در اندیشه تأسیس حسینیه ارشاد در تبعید

و اما جریان ملاقات آقای صدر با دکتر شریعتی! در فصل مربوط به فعالیت‌های دانشجویی به تفصیل گفته‌ام که در آن مقطع، یعنی سال‌های ۱۳۵۵ و ۵۶ انجمن‌های اسلامی به یک قدرت دانشجویی سیاسی و مذهبی قوی تبدیل شده بودند. به همین جهت آمدن دکتر شریعتی به خارج از کشور، می‌توانست در آن شرایط خیلی منشأ اثر

باشد. بسیاری از دوستان ایشان، از جمله دکتر حبیبی یا دکتر چمران نیز در خارج از کشور بودند. تلاش دایی جان این بود که با تأسیس «حسینیه ارشاد در تبعید» و تلاش دکتر شریعتی، یک پایگاه علمی - مذهبی در پاریس یا لندن بوجود آورند. حتی در راه که از بوخوم به پاریس می‌رفتیم، تأکید داشتند که این کار هر قدر هزینه لازم داشته باشد، با همکاری و همت دوستان دکتر در ایران و نیز لبنانیهای مهاجر در آفریقا، آنرا تأمین خواهند کرد. بنابراین زمینه این ملاقات از این قرار بود. جلسه‌ای که تشکیل شد، بیشتر جنبه تعارفات اولیه و تشویق و تحسین داشت. فرض بر آن بود که مدتی زمان نیاز هست تا دکتر مستقر گردد، خانواده‌اش به او ملحق شوند و در نتیجه آرامش روحی پیدا کند. در آنجا قرار گذاشته شد تا جلسات دیگری نیز برقرار گردند که متأسفانه تقدیر یار نبود و دکتر چند روز بعد از آن رحلت نمود. از وفات دکتر هم ایشان خیلی افسرده شدند.

مراسم تدفین و ترحیم دکتر شریعتی در دمشق و بیروت

حتماً شنیده‌اید که برای انتقال جنازه دکتر به زینبیه(ع) و همچنین مراسم هفتم و چهلم دکتر در لبنان، دایی جان سنگ تمام گذاشتند. بد نیست بدانید که بعد از اعلام وفات دکتر، رژیم گذشته ورق را ناگهان برگرداند و در نظر داشت با تجلیل و احترام خاصی جنازه دکتر را به ایران بیاورد. این مطلب را در متن و فحواى روزنامه‌های آن روز ایران می‌توان دید. در واقع می‌خواست رژیم وانمود کند که او مورد قبول و حمایت نظام است. بلکه تأثیر کلام او را در جوانان و انقلابیون از بین ببرد. در لندن هم سفارت ایران درخواست کرده بود جنازه را تحویل بگیرد. و به عنوان متولی یک ایرانی که در آنجا فوت کرده است وارد کار شود. اقدامات ما هم می‌رفت تا بی‌ثمر شود که با احسان فرزند دکتر که در آمریکا بود توانستیم ارتباط برقرار کنیم. خوشبختانه او در همان روزها وارد ۱۸ سالگی شده بود. قرار شد تلگرافی به پزشک قانونی لندن مخابره کرده و از آنها بخواهد تا آمدن او جنازه را در سردخانه نگاه دارند و به کسی تحویل ندهند.

ابتدا تلاش ما این بود که جنازه را به نجف ببریم ولی رژیم عراق را برادران ما در عراق خصوصاً آقای دعایی نتوانستند راضی کنند و آنها نمی‌خواستند با شاه روابطشان را تیره

کنند. لذا با آقای صدر تماس گرفتیم، ایشان گفتند به سوره بیاید و همینطور هم شد که داستانش مفصل است و در بخش دیگر به تفصیل آن پرداخته‌ام.

اعتراض علامه عسگری به امام صدر که چرا برای یک فرد فاسق بزرگداشت گرفته است
بعد از برگزاری مراسم هفتم در زینبیه، عده‌ای از روحانیون ایران و نیز ایادی شاه در لندن به شدت علیه آقای صدر وارد معرکه شدند. خوب است برای نشان دادن مخالفان آقای صدر عین متن نامه علامه عسگری به معاون آقای صدر در مجلس اعلای شیعیان، مرحوم آیت‌الله شیخ مهدی شمس‌الدین را برای شما بخوانم:

«حضور شیخ محمدمهدی شمس‌الدین، پس از سلام، شکایات و اخبار و اعتراضات زیادی به من رسیده که شفاهی، کتبی و تلگرافی بوده‌اند و آن در مورد سید موسی صدر بوده که برای مرگ علی شریعتی که یک فرد کافر به دین و طریقت بود، مجلس عزاداری برپا نموده و یک فرد فاسق و بزرگترین دشمن دین و دینداران در تمام دنیا را شخص بزرگواری معرفی نموده است. این عمل او خلاف دین است و گمراهی را زیاد می‌کند و نمی‌دانم چه جوابی در قیامت خواهد داد. انا لله و انا الیه راجعون. والسلام»

جالب اینجاست که این نامه حتی خطاب به خود امام موسی صدر نوشته نشده است. اما دایی‌جان به این مسائل اصلاً اهمیتی نمی‌دادند و بی‌توجه بودند. مراسم چهلم دکتر بسیار باشکوه برگزار شد. شخصیت‌های بزرگ مذهبی و سیاسی لبنان و سوره و نیز مقامات رده بالای سازمان‌های آزادیبخش در جهان و نیز رهبران سازمان مقاومت فلسطین، از جمله یاسر عرفات حاضر شدند و حتی سخنرانی‌های خوبی کردند. سخنرانی آقای صدر واقعاً یک منشور سیاسی و فرهنگی و دینی بود. عده زیادی از روحانیون مبارز خارج از کشور، اعضاء انجمن‌های اسلامی و نیز برادرانی از نجف آمده بودند. این محفل به همت دایی‌جان یک محفل و یک میتینگ بزرگ سیاسی علیه شاه شد و تا مدت‌ها انعکاس زیادی در خارج و نیز بازتاب بسیار خوبی در ایران داشت. حیف که سفر دکتر به اروپا با فقدان وی بدون نتیجه ماند، و امام صدر نیز یک سال بعد با توطئه معمر قذافی از امت مسلمان ربوده شد. اگر آن پایگاه مورد نظر آقای صدر و شریعتی ایجاد شده بود، چه بسا هنوز هم می‌توانست فعال بوده و کانون روشنگری و پژوهش‌های مذهبی بسیار والایی باشد. زیرا با آن نگرشهای منتقدانه و بینش خلاق



آمبرو لانس حامل پیکر پای دکتر علی شریعتی در جلو، صف مشایعین الشاکیر گویان به دنبال آن به حرکت در آمد



دانشجویانی که از سراسر اروپا به لندن آمده بودند، با ماسکی که بر چهره داشتند توجه همگان را در خیابان‌های لندن به سوی خود جلب کرده بودند



با بخش اعلامیه‌هایی که جنایات رژیم را در ایران افشا می‌کرد: تفتیش جنازه تا مسجد امامباره لندن ادامه یافت: انگاره...

دکتر و آن اجتهاد مبتنی بر اقتضائات زمان که در آقای صدر متبلور بود در نسل جوان و دردمند حوزه‌های علمیه، تحولی اساسی آغاز می‌شد و با پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت فقه دوران‌ساز امام دیگر مشکل می‌بود که افکار عقب‌مانده بتواند مانع حرکت‌های متناسب با زمان و عصر حاضر باشد.

سخنرانی امام صدر در مراسم اربعین شریعتی

این سخنرانی چنانکه گفته شد در روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۶ و در سالن اجتماعات مؤسسه فرهنگی عاملیه بیروت ایراد گردید. این جلسه تاریخی، که صدها تن از مبارزین مسلمان لبنانی، ایرانی، از جهان عرب، و ده‌ها تن از نمایندگان جبهه‌های آزادی‌بخش، از جمله یاسر عرفات در آن شرکت جستند، واکنش شدید رژیم سابق، اسرائیل، احزاب مسیحی دست راستی، و برخی لایه‌های سنتی روحانیت تشیع را به همراه داشت، و نهایتاً منجر به اقدام سفیخانه سفیر شاه در بیروت گردید که از امام [صدر] خواسته بود، گذرنامه ایرانی خود را به دولت ایران بازگردانند - داستان این اقدام مضحک و عکس‌العمل آقای صدر را در بخش دیگر آورده‌ام - آقای صدر با برگزاری این مراسم به گفته خود چهار هدف مهم را دنبال می‌کردند: تجلیل از یکی از احیاگران تفکر دینی، که نقشی اساسی در بازگشت نسل جوان به دامن اسلام ایفا نمود، تسلی دادن به خانواده‌ای مظلوم در دیار غربت، که از سوی رژیم سابق و برخی اطراف دیگر شدیداً تحت فشار قرار داشتند؛ ممانعت از تعمیق شکاف میان نسل جوان و روحانیت، که از برخی برخوردها سرخورده شده بودند؛ زمینه‌سازی اتصال جنبش شیعیان لبنان به نهضت اسلامی ایران. در اینجا لازم می‌دانم از شخص مرحوم حافظ‌اسد رئیس‌جمهور فقید سوریه نیز یاد کنم که در برگزاری مراسم تشییع و تدفین دکتر شریعتی در جوار حرم حضرت زینب(س) نهایت همکاری را با امام صدر مبذول نمود

متن سخنرانی امام موسی صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على خير خلقه و خاتم رسله محمد و على انبياء المرسلين. و سلام الله على آل بيته و صحبة الطاهرين، و من اتبعهم باحسان الى يوم الدين.



دایی جان در همان اولین سفرشان به آلمان به من توصیه کردند به فراگیری موسیقی کلاسیک
اروپایی روی آورم



امام صدر در کنار مهندس محققى و همراه لبنانى در بندر هامبورگ



سخنان امام صدر در واقع منشور فرهنگی انقلاب و کیفرخواستی علیه رژیم شاه بود؛ که بازتاب وسیع آن در ایران و اروپا، شاه را نگران ساخت و...



یاسر عرفات در سخنان خود از شریعتی به عنوان فرزند
قدس شریف یاد کرد

برادران و خواهران دانشمند و بزرگوار، خواهر گرامی خانم دکتر شریعتی، برادر عزیزم احسان، سلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

چرا در سوگ دکتر شریعتی جلسه‌ای به پا داشته و یاد او را گرامی می‌داریم. به چه سبب محفلی به این عظمت برپا شده که مردان و زنان مبارز را دربرگرفته است؛ محفلی که روحانیون روشنفکر در آن حاضرند و رهبران فکری از هر سو در آن گردآمده‌اند. من هم اکنون در برابر خود، رئیس دانشکده حقوق آقای دکتر محمد فرحات و برادر دانشمند خود دکتر منیر شفیق و دیگر رهبران بزرگ فکری را می‌بینم. برای چه در اینجا جمع شده‌ایم، تا یاد دکتر شریعتی را گرامی بداریم؟ چه رابطه‌ای است میان ما و او و چه امری او را به ما پیوند می‌دهد؟ جواب این سؤال را در حال و هوی و احوال انسانی می‌بینیم که از اوضاع و شرایط محیط خود به ستوده آمده و نگرانی و دلهره‌ای را در افق زندگی خود مشاهده می‌کند. آرمان‌های بلند او را هیچ‌یک از واقعیت‌های موجود زندگی و جامعه‌اش، راضی نمی‌کند. از این رو به افق پیش‌روی خود می‌نگرد و تصمیم می‌گیرد تا محیط خود را تغییر دهد. حدیثی از پیغمبر اکرم نقل شده است که می‌فرماید: پیامبران بیش از همه مردم گرفتارند و از وضع موجود رنج می‌برند. پس از آنان نوبت به اوصیاء آنها می‌رسد و سرانجام هرکس که از دیگری برتر و بهتر باشد، زحمت و رنج بیشتری خواهد داشت. این حدیث شریف تعب و زحمت کسانی را که تصمیم می‌گیرند جامعه خود را تغییر دهند، نشان می‌دهد؛ زیرا شرایط حاکم بر جامعه‌شان آنها را راضی نمی‌کند و لذا درصدد برمی‌آیند آن را متحول سازند. رنج این افراد از وجود کسانی نیز هست که به شرایط نابسامان موجود در جامعه تن در داده و از آن بهره می‌برند. چنین انسان‌هایی - بنا به گفته نبی گرامی اسلام - هرچه بلندپروازتر بوده و هرچه افکار آنها بلندتر باشد، صدمه بیشتری را تحمل می‌کنند.

در اوضاع و احوال کنونی، آنگاه که به افق پیش‌روی خود می‌نگریم و واقعیت‌های زندگی روزمره خود را در لبنان و در جهان عرب و در گستره گیتی در نظر می‌آوریم، امری را مشاهده نمی‌کنیم که بلندپروازی‌های ما را پاسخ داده، آرزوهای ما را برآورده ساخته و دل‌ها و وجدان‌های ما را قانع سازد.

گروههای چهارگانه در برخورد با شرایط غیر آرمانی موجود

در مواجهه و در برخورد با این وضع نامساعد، مردم به چهار دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ای در مقابل واقعیت موجود تسلیم و در آن ذوب می‌شوند، با آن دمساز گشته و به تمجید و به بهره‌برداری از آن می‌پردازند. اینان می‌کوشند برای وضع موجود فلسفه‌ای بیافند و آن را صحیح بشمارند. در نتیجه با تحکیم وضع موجود به فساد مبتلا می‌شوند. این‌ها مردمان ضعیفی هستند که ما در زمره آنان نیستیم و آنها را نیز از خود نمی‌دانیم. دسته دیگر که به نسبت از اینها قوی‌ترند، کسانی هستند که این وضع را نمی‌پذیرند و از آن فرار کرده و به هجرت روی می‌آورند. به جامعه‌های دیگر پناه می‌برند. به اروپا و آمریکا و جاهای دیگر کوچ می‌کنند، پناهگاه دیگری برای خود می‌یابند و در آنجا عمر خود را سپری می‌کنند. این دسته البته از دسته اول قوی‌ترند ولی باز ما در زمره آنان نبوده و خود را از آنها نمی‌دانیم. گروه سوم که از دسته اول و دوم برترند، کسانی هستند که تسلیم واقعیت‌های موجود نمی‌شوند و فرار نیز نمی‌کنند. اینان سعی می‌کنند با ایجاد تحول و دگرگونی در شرایط جامعه، اوضاع را به وضع مطلوب و آرمانی خود تبدیل کنند. تصور می‌کنم که شما حضار گرامی از گروه اخیر باشید. زیرا وقتی می‌بینم، در این جلسه که برای تکریم بزرگمردی برپا شده است که او را تربیت شده درد و رنج می‌شناسیم، همین که رهبر و سر شعله روشن انقلاب، ابوعمار وارد می‌شود، یک مرتبه سوگ و ماتم جلسه ما به فرح و سرور تبدیل می‌شود^۱ و از ضعف، قدرت به وجود می‌آید و از حزن، شادمانی و از یاس امید، به این نتیجه می‌رسم که شما و ما از مردمان دسته اول و دوم نیستیم، زیرا برای تغییر جامعه خود در تلاشیم. آنچه در جامعه ما و در منطقه ما و در جهان ما می‌گذرد، ما را ارضا نمی‌کند؛ ولی نه تسلیم می‌شویم و نه راه فرار و مهاجرت را پیش می‌گیریم، بلکه می‌کوشیم این وضع را تغییر دهیم. اما کسانی که می‌خواهند محیط خود را تغییر دهند نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول کسانی هستند که اسلحه دیگران را به عاریت می‌گیرند.

۱. در این لحظه از سخنرانی امام صدر، یاسر عرفات وارد سالن می‌شود و جمعیت برای دقایقی چند با کف زدن و شعارهای پیروزی، به او خوشامد می‌گویند.

بعضی از احزابی که ما با آنها پیوندی آرمانی نداشته و به آنها عقیده نیز نداریم، کسانی هستند که گرچه از دسته اول و دوم نیستند و از آنها برتر می‌باشند، ولی می‌کوشند از اسلحه دیگران در راه تغییر جامعه خود استفاده کنند. اینان مصداق قول مولا امیرالمؤمنین هستند که می‌فرماید: کسی را که به دنبال حق می‌گردد و اشتباه می‌کند، نمی‌توان با کسی که به دنبال باطل می‌گردد و به آن می‌رسد، مقایسه کرد. درست است که ما با این دسته از مردم که می‌خواهند جامعه خود را با اسلحه عاریتی تغییر دهند همگام و هم‌مرام نیستیم ولی به آنها احترام می‌گذاریم و آنها را از دسته‌های دیگر بهتر می‌شماریم. ما هرچند از این مردمی که برای تغییر جامعه خود قیام کرده و از ایدئولوژی دیگران برای تغییر پیروی می‌کنند با احترام یاد می‌کنیم ولی خود را از این دسته نمی‌دانیم. زیرا معتقدیم سلاح و ابزاری را که از آن برای تغییر جامعه باید استفاده کرد باید با زمین و آسمان ما تناسب داشته باشد. ما نمی‌توانیم از ایدئولوژی و افکار عظیمی که به ما در زیر این آسمان و روی این زمین عرضه شده و از ایمان به خدا که برای ما بلندپروازی‌ها و هدفهای کران ناپیدا ایجاد می‌کند چشم‌پوشیم. بنابراین از این دسته نیز نیستیم.

باید اراده تغییر را در حوزه تقویت کنیم

آنگاه که ما به بررسی وضع موجود روی آورده و به اوضاع جهان عرب می‌نگریم، می‌بینیم که شرایط و احوال به هیچ‌روی مطلوب نبوده و موجبات سرافرازی ما را فراهم نمی‌کند. مشتی تروریست غاصب در اسرائیل حکومت می‌کنند و به تروریسم خود به عنوان و به صورت یک رسالت نگریسته و لذا می‌کوشند رسالت مقدس آزاد کردن فلسطین و تروریسم نام و نشان دهند. در عین حال نیز در جهان کسانی را می‌بینیم که به تبلیغات نابخردانه آنها گوش فرامی‌دهند. این اوضاع ما را پریشان‌خاطر و نگران می‌کند و برای ما قابل تحمل نیست زمانی که می‌بینیم وزیر خارجه آمریکا با آمد و رفت خود به منطقه و در دیدار با رهبران کشورهای عرب، با همه سازش‌ها و گذشت‌هایی که کرده‌اند، باز هم از آنها گذشت‌ها و امتیازات بیشتری طلب می‌کند. وقتی می‌بینیم با تمام گذشت‌هایی که اعراب از نظر اقتصادی، نفتی، جغرافیایی و نظامی



تقدیر چنان خواست که در مراسم تشییع و تدفین دکتر شریعتی و نیز سی سال بعد در مراسم افتتاحیه موزه خانه او در تهران حضور داشته باشم



در زینبیه دمشق

در مقابل آمریکا کرده‌اند، هنوز هم سران حاکم بر جهان از کشورهای عربی عقب‌نشینی‌های بیشتری می‌طلبند تا مگر بتوانند تروریستهای حکومت اسرائیل را راضی کنند، به هیچ‌وجه نمی‌توانیم این وضع را قابل قبول بدانیم و آن را بپذیریم. هرچند امروز نتوانیم این وضع را تغییر بدهیم ولی می‌توانیم حداقل گام نخست را در راهی که هزاران کیلومتر مسافت دارد، برداریم. اگر امروز نتوانیم این وضع را تغییر بدهیم، بطور یقین فردا آن را تغییر خواهیم داد. بنابراین گام نخست ما باید تصمیم و اراده بر تغییر وضع نامطلوب موجود باشد. باید تصمیم بگیریم که این وضع را تغییر دهیم.

آن‌ها به کمتر از افلاس ما قانع نیستند

از سویی دیگر به وضع داخلی خود در لبنان می‌نگریم، می‌بینیم که یک سال از این جنگ کثیف داخلی، جنگی که هیچ پیروزی در آن نبود، می‌گذرد. در این معرکه‌ای که بدون سبب بر ما تحمیل شد، سعی و تلاش کردیم آرمان‌ها و شرافت‌ها و هدفهای خود را حفظ کنیم. با تمام مشکلات و مصیبت‌هایی که این جنگ برای لبنان به بار آورده است، باز می‌بینیم دسته‌ها و گروه‌هایی را که هنوز در حال و درصدد درگیری هستند و دیگران را به خونریزی و جنگ دعوت و یا تحریک می‌کنند و دسته‌ای دیگر را می‌بینیم که تسلیم شده و در مقابل طغیان‌گران سرفرو د آورده‌اند. ما این وضع را نمی‌توانیم قابل قبول بدانیم. وضع داخلی خود را نمی‌توانیم صحیح ببنداریم. به این ترتیب است که تلاش می‌کنیم از نظر داخلی، عربی و جهانی وضع را به کلی دگرگون کنیم و در راه عوض کردن این وضع گام برداریم. زیرا در غیر این صورت یا راه برای ما تسلیم شدن است که البته ما جزو دسته تسلیم‌شوندگان نیستیم، و یا راه دیگر فرار کردن است و ما جزو دسته فراری‌ها هم نیستیم. از سوی دیگر اسلحه دیگران و ایدئولوژی عاریتی دیگران را نیز نمی‌پذیریم زیرا که آنها با این امر از ما می‌خواهند که درماندگی و افلاس خود را اعلام کنیم. ما در افق خود تجربه‌هایی عظیم داریم. ما وارث انقلاب‌های اصیلی که در روی زمین ما و در زیر آسمان به وجود آمده و جهانی که دگرگون کرده است، هستیم. تجربه‌ای که توانسته است با تمام فقر و ضعف ظاهری که در ابتدا بر ما مستولی بود، با قدرت ایمان گام‌های محکمی بردارد و رفته رفته تمام

افق را تغییر دهد و ضعف را به قدرت، یأس را به ایمان و پراکندگی را به وحدت تغییر دهد. ما پیرو یک چنین ایدئولوژی و ابزار نبردی هستیم.

شریعتی در چنین افقی ظاهر شده است

وقتی با چنین اوصاف و نگرشی به افق خود می‌نگریم، می‌بینیم مردی به نام دکتر علی شریعتی ظاهر شده است که توانسته است انقلاب اصیل، افکار اصیل و ایدئولوژی اصیل را برای تغییر شرایط منطقه ما به خوبی و به وضوح تبیین کند و آن را توضیح دهد. به این دلیل است که او برای ما ثروتی است که با هیچ قیمتی قابل تعویض نیست. از افکار بزرگ و اصیل او بهره می‌گیریم و به او احترام می‌گذاریم. افکار او توانسته است تجربه عظیم تاریخی ما را که تاریکیها را به نور و کفرها را به ایمان و پراکندگیها را به هماهنگی تبدیل کرده است، نشانمان دهد. کلمات دکتر علی شریعتی با تمام وضوح ثروت عظیمی در مقابل ما می‌گذارد. ما به او احترام می‌گذاریم، همچنان که اگر به سازمان فتح احترام می‌گذاریم، تنها برای این است که انقلابی علیه باطل و برای آزاد کردن زمینهای اشغال شده است. از این رو است که فتح را یک انقلاب اصیل می‌دانیم. انقلابی می‌دانیم که در روی زمین ما و در زیر آسمان ما و با افکار ما و قلبهای ما و آرزوهای ما تناسب و هماهنگی دارد. به این علت است که ما به فتح احترام می‌گذاریم و آن را تأیید می‌کنیم ما به - حرکت - فتح و دکتر شریعتی احترام می‌گذاریم زیرا آنها تغیردهندگانی هستند که به ایدئولوژی اصیل خود تکیه کرده‌اند. آنها را بنا بر اصطلاح قرآن کسانی می‌دانیم که بر صراط مستقیم حرکت می‌کنند، نه آنان که «مغضوب علیهم» هستند و نه آنان که در سلک «الضالین» محسوب می‌شوند.

احترام به شریعتی احترام به اصالت فکری اوست

احترام به دکتر شریعتی به خاطر ارج گذاری به اصالت فکری اوست. او و کسانی که این راه را می‌روند می‌توانند نیروهای عظیمی را که در حال حاضر در جهان راکد مانده است، به حرکت درآورند. چه بسیار نیروهایی که در مساجد و معابر و دکانها و در گوشه‌ها و پیاده‌روهای زندگی، راکد و مهمل مانده‌اند و این افکار می‌تواند آنان را به

حرکت درآورده و از آنها نیروی عظیمی بسازد. بنابراین در تقسیم‌بندی گروه‌هایی که ذکر شد، می‌توانیم همه این نیروها را در زمره دسته چهارم به حساب آوریم. دسته‌ای که تسلیم نمی‌شوند، فرار نمی‌کنند، اعتراف به ضعف و افلاس خود ندارند، بلکه برای تغییر با روش اصیل تلاش می‌کنند. بنابراین می‌توانیم خود را جزو این دسته بدانیم. ما که در این‌جا دور هم گرد آمده‌ایم، در سلک کسانی هستیم که برای تغییر و دگرگونی با هدف‌های اصیل و با بهره‌گیری از ابزارها و روش‌های اصیل، تلاش می‌کنند. ما و نمایندگان انقلاب فلسطین و جهادگران اریتره و پیکارگران دیگر انقلاب‌هایی که در سرتاسر جهان در تکاپو هستند، در این‌جا و به احترام دکتر شریعتی دور هم جمع شده‌ایم. ما گروه و جریانی هستیم که به باور من می‌توانیم خود را جهان چهارم بخوانیم. درست است که ما جزو جهان سوم هستیم و زیر بار دو قدرت شرق و غرب عالم نمی‌رویم، ولی می‌بینیم که جهان سومی‌ها خود دو دسته هستند، کسانی که به افلاس خود اعتراف کرده و از چپ و راست جهان، ایدئولوژی و راه و روش طلب می‌کنند و گروه دیگر کسانی هستند که به اصالت خود و به اصالت زمین و آسمان خود تکیه می‌کنند. این‌ها را ما جهان چهارم می‌نامیم و معتقدیم که باید دور هم جمع شوند تا در کنار هم قدرت پیدا کنند و با وحدت‌شان خود را از ضعف و پراکندگی برهانند. بنابراین همچنان که در زمان حیات دکتر شریعتی از او بهره‌های فراوان بردیم، در سوگ فقدان او نیز نیروهای اصیل و مؤمن، این‌جا دور هم جمع شده‌اند. نیروهایی که اگر به مدد نور و ایمان به خدای لایتناهی که به واسطه ایمان، به قلب و عقل ما راه می‌یابد متحد شویم، حتماً می‌توانیم قدرت کسب کنیم. با کمی دقت و بررسی وضع خود به وضوح می‌بینیم که این نیروهای اصیل، این پاکان مبارز، این مؤمنین به خدا حتماً باید دور هم جمع شوند و با یکدیگر متحد گردند، در غیر این صورت با شدت و قساوت از همه طرف با آنها جنگ خواهد شد. اگر دور هم جمع نشویم و از خود دفاع نکنیم، حتی جنگ را به داخل خانه‌های ما خواهند کشید.

دست همگان را برای وحدت آرمانی می‌فشاریم

در لبنان و در جنگی که بر ما تحمیل شد، ما فقط از وطنمان، از وحدت و یکپارچگی

لبنان، از عرب بودن لبنان و از قضیه آرمانی لبنان که همان دفاع از انقلاب فلسطین است، بدون این که قصد فساد و یا برتری جویی داشته باشیم، دفاع می کردیم. هنوز هم دست خود را به طرف همه دراز می کنیم تا برای وحدت لبنان و سلامت قضیه مقدس خود بتوانیم به نیروئی فائقه بدل شویم. این حق طلبی و حق جویی اگر به صورت نیرو و قدرتی درنیاید، اگر با وحدتی آرمانی که این نیروها با یکدیگر دارند، تبدیل به یک قدرت جهانی نشوند، بدون تردید اختلاف را در میان ما راه می دهند و صفوف ما را متشتت و قدرت ما را پراکنده می کنند و در صفوف ما جدایی خواهند انداخت. بنابراین ما راه دیگری نداریم و باید دور هم جمع شویم. برادران عزیز! هیچ چیزی به اندازه پراکندگی صفوف، نمی تواند انسان و قدرت او را تضعیف کند و او را از هدفش دور سازد.

حمایت از مسیحیان لبنان با اسلحه اسرائیل؟!

برادران عزیز! آیا نمی شنوید که نخست وزیر تروریست اسرائیل می گوید: اسلحه اسرائیلی در جنوب لبنان از مسیحیان حمایت می کند و مانع کشتار آنها می شود. آیا ما می توانیم در لبنان این اهانت را بپذیریم چه مسلمان باشیم چه مسیحی؟ ما هزار سال در این سرزمین مقدس با مسیحیان هماهنگ بودیم، همکاری می کردیم، با هم زندگی می کردیم، با هم غذا می خوردیم، رفت و آمد می کردیم و در روستاهای خود زندگی مشترک داشتیم و با هم کار می کردیم. در آن زمان ها این اسرائیلیان کجا بودند؟ این اسلحه اسرائیل بود که بین ما و برادران مسیحی ما تفرقه انداخت. اسرائیل امروز در صدد است روابط ما را برهم زند. بعد از دو سال خون ریزی و کشتار، درست همان زمان که جنگ قدری فروکش کرد، این اسرائیلیان بودند که با حيله گری خود، جنگ مذهبی را در جنوب لبنان شعله ور ساختند. هستند کسانی که به خاطر دارند و اگر نه، از پاتریارک خوریش، این مرد پاک و راستگو سؤال کنید، در آن زمان که کشیش حیفا بود. اسرائیل دولت غاصب خود را تأسیس کرد. ابتدا بین مسلمانان و مسیحیان تفرقه انداختند و به مسیحیان گفتند ما با شما کاری نداریم. فقط مسلمانان را بیرون خواهیم کرد. وقتی مسلمان را طرد کردند، به سراغ مسیحیان رفتند. ابتدا آنها را به مارونی،

کاتولیک و روم تقسیم کردند. سپس یکی یکی به سراغشان رفتند و اموال آنها را توقیف و همه آنها را از خانه‌اشان بیرون کردند.

نمونه زنده وحدت: خواندن دعای روزه در کلیسای کبوشین

من خود شخصاً دو یا سه بار این مطلب را از پاتریارک خوریش شنیدم. بنابراین طعنه و استهزای نخست‌وزیر اسرائیل متوجه چه کسی است؟ او به که می‌خندد؟ چه کسانی را می‌تواند گول بزند؟ چه کسی در لبنان این مصائب و مشکلات را ایجاد کرد؟ سه سال پیش درست در همین ایام، من خود شخصاً در کلیسای کبوشین وعظ و دعای روزه را خواندم. این درست مثل آن می‌ماند که یک نفر کشیش مسیحی خطبه نماز جمعه را ادا کند. چه کسی می‌تواند نمونه‌ای همچون همزیستی مسلمانان و مسیحیان را در لبنان، در گوشه‌ای دیگر از جهان ببیند؟ چه کسی جز اسرائیل مشکلات را برای ما خلق کرد؟ بنابراین ما باید در این روزگار با هم متحد شویم و با یکدیگر همکاری کنیم. دست در دست یکدیگر دهیم. لبنانی و فلسطینی یکی شویم. ما همگی، لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها و سوری‌ها باید هماهنگ باشیم و با همه جهان عرب صف واحد تشکیل دهیم و در مقابل خطرهای اسرائیل که روز به روز شدت پیدا می‌کند بایستیم. مشکلات ما تا کجا می‌تواند پیش رود؟ تا چه حد می‌توانیم مشکلاتی را که برایمان خلق می‌کند تحمل و در برابر آنها صبر کنیم؟ آیا این همه مصائبی که در جهان وجود داشته کافی نبوده است؟ آیا آن مشکلات را باید به لبنان منتقل کنند و ما را به دردسر و پریشانی وادار کنند. بعضی از سران عرب که در جنگ اثری جز ضرر برای ما نداشتند، هم‌اکنون سعی می‌کنند اختلافات خودشان را به جنوب ما و به کشور ما بکشانند.

هر روز برای ما یک امام یا یک مقام روحانی می‌تراشند

آیا این همه خسارت برای ما کافی نبوده است که حال هر روز می‌شنویم در گوشه‌ای یک امام و یا مقام روحانی و یا یک سازمان مخرب و وابسته به خود به وجود آورده‌اند؟ هر روز به یک جمعیت خیریه وعده‌های پوچ داده می‌شود. هر روز شنیده می‌شود که می‌خواهند برای شیعیان خدمت‌گذاری کنند و خیر شیعیان را می‌خواهند. آیا

این دولت شیعی که این ادعاها را می‌کند، حقیقتاً خیر شیعیان را می‌خواهد؟ اگر خیر خواه شیعیان است و سعادت آنان را طلب می‌کند چرا دکتر شریعتی را کشتند؟ اگر خیر شیعیان و خدمت علمای دین را می‌خواستند چرا طالقانی را زندانی کردند؟ چرا علما و متفکرین بزرگ مسلمان را در ایران و به دست ساواک زندانی می‌کنند؟ این سازمان اطلاعات ایران است که صفوف شیعه را پاره‌پاره می‌کند و مردم را به زندان می‌اندازد و جمعیت ما را به مخاطره انداخته است. آنها می‌خواهند برای ما راهی را انتخاب بکنند که البته ما آن را نمی‌پذیریم. ما به هیچ‌وجه قبول نمی‌کنیم که یک دست خارجی، وحدت مذهبی ما و وطن ما را پراکنده و متشتت کند. به هیچ‌وجه این روش را نخواهیم پذیرفت. درست است که ما در جنگ ضعیف شدیم و مشکلات فراوان داریم و مشکلات داخلی و پریشانیها و گرفتاری‌های ما از حد تمکتمان خارج است ولی هنوز آنقدر خون در بدن ما جریان دارد و همتی در ما وجود دارد که بتوانیم به این دسیسه‌ها و تصمیم‌های خطرناک «نه» بگوییم. بزرگان ما و رهبران ما یک‌ه و تنها در مقابل جریان ظلم تاریخ می‌ایستادند و «نه» می‌گفتند.

امروز شاه ایران در هر گوشه‌ای از لبنان عمامه و محرابی می‌سازد

امروز مشاهده می‌کنیم هر روز می‌کوشند اینجا و آنجا آخوند بتراشند، عمامه بسازند و سازمانهای سرّی و علنی به وجود بیاورند. هر روز می‌شنویم که می‌خواهند علاقمندی خود را به شیعه نشان دهند. اما تردیدی نداریم که به هیچ‌وجه علاقه‌ای به شیعه در آنها وجود ندارد. آنها می‌خواهند ما را از راه دفع فساد و نه گفتن به استثمار، بنابر قول مرحوم دکتر شریعتی، بازدارند. ما به هیچ‌وجه زمام لبنان عظیم خود را که کشور آزادی و بیداری و تلاش است، کشوری که نمونه همزیستی است، کشوری که مبارزه فکری را در راه جهاد افضل اختیار کرده است، کشوری که با هجرت بزرگان خود تمدن دنیا را پایه‌ریزی کرده است، کشوری که سرچشمه جوشان مقدس‌ترین انقلاب‌ها یعنی انقلاب فلسطین بوده است، به آنان نخواهیم داد. ما به هیچ‌وجه اجازه نخواهیم داد افراد تهی‌مغز و مزدوران کوچکی که جز پول، آن هم پول نفت ملتی اسیر، سرمایه‌ای در اختیار ندارند، وارد خانه‌های ما شوند و صفوف مذهبی ما را پراکنده کنند و در هر گوشه‌ای

رهبری و محرابی و عمامه‌ای و محوری بسازند.

مزدوران خارجی را حتی اگر عمامه بر سر داشته باشند به جهنم می‌فرستیم
 ما به هیچ‌وجه این روش را نمی‌پذیریم و بدون تردید با آن مبارزه خواهیم کرد. آنها پیروان کسانی هستند که سعی می‌کردند علی و حسین را بکشند و یاران آنها را از حقوق خود محروم کنند. آنها نمی‌خواهند ما در این راه قدم برداریم و به این دلیل است که سعی می‌کنند مردم را گمراه کنند. ما اگر هیچ امتیازی جز نیروی ادراک و قدرت تشخیص اوضاع و شناخت نیاز زمانه خود، که به اجتهاد معروف است، نداشتیم همان سرمایه برایمان کافی بود، توطئه‌ها و سحرهای آنها را در ما بی‌اثر کند. بنابراین مزدوران خارجی حتی اگر عمامه بر سر داشته باشند، حتی اگر امام نامیده شوند، باید به جهنم بروند؛ به جهنم فساد و به جهنم پول و به جهنم دشمنان علی و حسین. اگر آنان علاقمند به شیعه بودند روحانیون بزرگ و شخصیت‌های مبارز را در زندان نمی‌گشتند. صدها هزار زندانی در زندان نداشتند. به هیچ‌وجه ما نمی‌توانیم این روش را بپذیریم. ما در اینجا به دکتر شریعتی احترام می‌گذاریم زیرا دکتر شریعتی نمونه یک مبارز اصیل و عظیم است و از همین راه برای خود تسلی می‌جویم. آرمان‌ها و افکار دکتر شریعتی در بین ما درخشان است و احترام و تکریم به فکر دکتر شریعتی مبارزان جهان را در هر جا که باشند به دور یکدیگر جمع کرده است.

شریعتی با مرگ خود ما را به دور هم جمع کرد

بنابراین دکتر شریعتی با مرگ خود به ما موهبت دیگری عطا کرد و آن این که ما را دور هم جمع کرد و توانستیم با هم و در کنار هم بنشینیم و به دشمنان خود بیندیشیم و سعی کنیم افکار خود را با یکدیگر در میان بگذاریم و وضع بهتری برای خود و مردم خود در نظر بگیریم و ایجاد کنیم. ما با این بیدادگری‌ها و تجاوزات، با بیداری کامل و

۱. در اسناد منتشره ساواک می‌بینیم که شاه ایران توسط دستگاه امنیتی و سفیر خود در لبنان تعدادی روحانی‌نما و عناصر مزدور را با عناوین و القاب آیت‌الله و... علیه امام صدر بسیج کرده و با پول‌های بادآورده نفت، در صدور ایجاد تفرقه در صفوف شیعیان متحد لبنان و دشمنی با رهبری آنان بوده است.

ادراک کامل مبارزه خواهیم کرد و دست به دست تمام مردم شریف جهان می‌دهیم. ما برادرانه از تمام لبنانیها از هر گروهی که هستند درخواست می‌کنیم که با شناخت تحریکات بیگانگان و دشمنی‌های خارجی‌ها، منافع خصوصی را کنار بگذارند و دست به دست همدیگر دهند و با برادران فلسطینی و عرب خود همکاری کنند، تا بتوانیم از بند مشکلات عظیمی که پیش‌روی داریم، خود را نجات دهیم. بدون شک زمانی که دست در دست هم و روی در روی دیگر و عقل در کنار عقل یکدیگر داشته باشیم و قلب‌هایمان با هم اتصال پیدا کند، این قلب به قلب آفرینش، به قلب ابدیت و به خدای جهان پیوند خواهد خورد و قدرتی برای ما ایجاد خواهد کرد که قابل شکست در مقابل هیچ کس نخواهد بود. بنابراین به امید خدا و با اعتماد به نصرت و راهنمایی او به دور یکدیگر جمع آییم و برای بهبود زندگی مردم گرفتار جهان گام برداریم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

تشییع جنازه در لندن

* اگر امکان دارد درباره مراسم تدفین مرحوم شریعتی بیشتر توضیح دهید.

اجمالاً می‌گویم که به شدت نگران بودیم مبادا از ساواک رودست بخوریم. چون احتمال می‌دادیم ایادی ساواک با همدستی پلیس انگلیس جنازه را ببرایند.

در مراسم تشییع جنازه دکتر شریعتی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا یک بسیج عمومی و سراسری از تمامی دانشگاه‌های اروپا ترتیب داده بود. بطوری که مراسم تشییع به یک تظاهرات عظیم ضد رژیم سلطنتی ایران تبدیل شده بود. اجتماع عظیم دانشجویان بصورت صفوف منظم چهار نفری بدنبال جسد دکتر که در آمبولانسی حمل می‌شد، از خیابان‌های بزرگ و مهم لندن با طنین بلند الله اکبر و لا اله الا الله عبور می‌کرد. در مسیر راه اطلاعیه‌هایی در معرفی دکتر شریعتی و تشریح اوضاع سیاسی ایران به زبان انگلیسی به مردم و تماشاچیان داده می‌شد. پلیس‌های محافظ نیز سوار بر اسب‌های تنومند، دو طرف صفوف راه‌پیمایان را اسکورت می‌کرد. بالاخره پس از رسیدن به میدان نزدیک هایدپارک بر جنازه نماز گزارده شد و سپس آمبولانس جنازه را



جسد پاک دکتر شریعتی در مقابل ضریح حضرت زینب جای گرفت و پلاکاردهای مختلف احزاب و دستجات سیاسی فضا را آذین بست؛ صدی فرزند ارشد امام صدر سمت چپ من در عکس دیده می‌شود

به سردخانه شرکت هواپیمایی سوریه منتقل کرد. در تمامی مسیر حرکت و حتی پس از آن تا سرد خانه و بالاخره تا هنگام پرواز پیوسته چند تن از برادران در کنار جنازه مانده و بشدت از آن محافظت می‌کردند.

حدود ساعت بیست و دو بود که هواپیمای جمبوجت سوری حامل جنازه دکتر و پانزده تن از همراهان او، لندن را به مقصد دمشق ترک کرد.

امام صدر و دکتر مفتاح در فرودگاه دمشق در انتظار ورود جنازه دکتر شریعتی
در فرودگاه بین‌المللی دمشق امام موسی صدر، دکتر چمران، نماینده آقای حافظ اسد، وزیر اوقاف سوریه، و نیز حجت الاسلام دکتر محمد مفتاح که در آن موقع در دمشق بود و از نجف آقای سید محمود دعایی منتظر ما بودند.

حوالی اذان صبح بود که هواپیما در دمشق بر زمین نشست. تألم و تأثر غیرقابل وصفی همه ما را در برگرفته بود. به میزبانی وزیر اوقاف سوریه

و امام صدر به سالن تشریفات ریاست جمهوری هدایت شدیم. پیام تسلیت آقای حافظ اسد توسط وزیر اوقاف سوریه به همه ما و خصوصاً به احسان شریعتی ابلاغ گردید. همه ما مشغول صرف قهوه عربی و چای بودیم که یکی از مأموران فرودگاه مطلبی را در گوشی به آقای صدر گفت. لحظه‌ای بعد آقای صدر با اشاره مرا خواستند و آهسته به من گفتند ظاهراً در هواپیما از جنازه خبری نیست. و اضافه کردند بر خود مسلط باشم تا چند دقیقه دیگر که ببینیم چه اتفاقی افتاده است.

صادق قطب‌زاده که متوجه جریان شده و حالت بهت و حیرت مرا تشخیص داده بود، مرا به کناری کشید و جویای موضوع شد. من نیز همان مطلب را برای او بازگو کردم. سخت برآشفته شد، خصوصاً که او عهده‌دار حفاظت از جنازه بود. دقایق سختی بر ما گذشت تا این که صدای تلاوت آیات قرآن بلند شد. دایی جان اشاره کردند که نگران نباشیم.

بعداً معلوم شد که چون جسد مومیایی شده بود آن را در قسمت مرسله‌های دیپلماتیک جای داده بودند. مأمورین تخلیه بار که در قسمت مخصوص حمل اجساد، جنازه را نیافته بودند موضوع را به آقای صدر خبر دادند. زمانی که برای تخلیه سایر مرسله‌ها و بارها به دیگر قسمت‌ها مراجعه کردند با جعبه حاوی پیکر دکتر مواجه شدند. بعد از انجام مراسم احترام در فرودگاه، همگی به دنبال پیکر پاک دکتر به زینیه رفتیم. در آنجا تنی چند از روحانیون مبارز مقیم دمشق و حجت‌الاسلام سید محمود دعایی که شبانه خود را از نجف به دمشق رسانده بود و نیز حجت‌الاسلام دکتر محمد مفتاح و تعدادی از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه‌های بیروت در انتظار ما بودند. به امامت آقای صدر نماز بر میت خوانده شد و سپس جنازه بر دوش حاضران تا آرامگاه مورد نظر تشییع گردید.

حال و روزگار عاطفی ما در آن لحظات قابل بیان نیست. به یاد دارم که دفن جسد به دلیل قرائت دعا‌های مخصوص، به ویژه مرثیه‌ای که مصطفی چمران (به شرح زیر) قرائت کرد به طول انجامید.



تشییع جنازه از حرم مطهر تا آرامگاه ابدی بر دوش یاران و مشایعین صورت گرفت



سپس نماز میت به امامت آقای صدر در حرم حضرت زینب(س) بر جسد پاک دکتر شریعتی اقامه شد

مرثیه چمران در رثای شریعتی

«ای علی! همیشه فکر می‌کردم که تو بر مرگ من مرثیه خواهی گفت، و چقدر متأثرم که اکنون من بر تو مرثیه می‌خوانم!

ای علی! من آمده‌ام که بر حال زار خود گریه کنم، زیرا تو بزرگتر از آنی که به گریه و لابه ما احتیاج داشته باشی!...

ای علی! همیشه فکر می‌کردم که تو بر مرگ من مرثیه خواهی گفت، و چقدر متأثرم که اکنون من بر تو مرثیه می‌خوانم!

ای علی! من آمده‌ام که بر حال زار خود گریه کنم، زیرا تو بزرگتر از آنی که به گریه و لابه ما احتیاج داشته باشی!...

خوش داشتم که وجود غم‌آلود خود را به سرپنجه هنرمند تو بسپارم، و تو، نی وجودم را با هنرمندی خود بنوازی و از لابلای زیر و بم تار و پود وجودم، سرود عشق، و آوای تنهایی، و آواز بیابان و موسیقی آسمان بشنوی.

می‌خواستم که غم‌های دلم را بر تو بگشایم و تو «اکسیر صفت» غم‌های کثیفم را به زیبایی مبدل کنی و سوز و گداز دلم را تسکین بخشی.

می‌خواستم که پرده‌های جدیدی از ظلم و ستم را که بر شیعیان علی(ع) و حسین(ع) می‌گذرد، بر تو نشان دهم و کینه‌ها و حقه‌ها و تهمت‌ها و دسیسه‌بازی‌های کثیفی را که از زمان ابوسفیان تا به امروز بر همه‌جا ظلمت افکنده است بنمایانم.

ای علی! تو را وقتی شناختم که کویر تو را شکافتم و در اعماق قلبت و روح‌شنا کردم و احساسات خفته و ناگفته خود را در آن یافتم. قبل از آن خود را تنها می‌دیدم و حتی از احساسات و افکار خود خجل بودم و گاهگاهی از غیرطبیعی بودن خود شرم می‌کردم؛ اما هنگامی که با تو آشنا شدم، در دوری دور از تنهایی به درآمدم و با تو همراز و همنشین شدم.

ای علی! تو مرا به خویشتن آشنا کردی. من از خود بیگانه بودم. همه ابعاد روحی و معنوی خود را نمی‌دانستم. تو دریچه‌ای به سوی من باز کردی و مرا به دیدار این بوستان شورانگیز بردی و زشتی‌ها و زیبایی‌های آن را به من نشان دادی.

ای علی! شاید تعجب کنی اگر بگویم که همین هفته گذشته که به محور جنگ بنت جبیل رفته بودم، و چند روزی را در سنگرهای مقدم تل مسعود در میان جنگندگان امل گذراندم، فقط یک کتاب با خودم بردم و آن کویر تو بود؛ کویر که یک عالم معنا و غنا داشت، و مرا به آسمانها می برد و به ازلیت و ابدیت متصل می کرد؛ کویری که در آن ندای عدم را می شنیدم، از فشار وجود می آرمیدم، به ملکوت آسمانها پرواز می کردم و در دنیای تنهایی به درجه وحدت می رسیدم؛ کویری که گوهر وجود مرا، لخت و عریان، در برابر آفتاب سوزان حقیقت قرار داده، می گذاخت و همه ناخالصیها را دود و خاکستر می کرد و مرا در قربانگاه عشق، فدای پروردگار عالم می نمود...

ای علی! همراه تو به کویر می روم؛ کویر تنهایی، زیر آتش سوزان عشق، در توفانهای سهمگین تاریخ که امواج ظلم و ستم، در دریای بی انتهای محرومیت و شکنجه، بر پیکر کشتی شکسته حیات وجود ما می تازد.

ای علی! همراه تو به حج می روم؛ در میان شور و شوق، در مقابل اُبَهِت و جلال، محو می شوم، اندامم می لرزد و خدا را از دریچه چشم تو می بینم و همراه روح بلند تو به پرواز در می آیم و با خدا به درجه وحدت می رسم.

ای علی! همراه تو به قلب تاریخ فرو می روم، راه و رسم عشق بازی را می آموزم و به علی بزرگ آن قدر عشق می ورزم که از سر تا به پا می سوزم....

ای علی! همراه تو به دیدار خانه کوچک فاطمه می روم؛ خانه ای که با همه کوچکی اش، از دنیا و همه تاریخ بزرگتر است؛ اتاقی که یک در به مسجدالنبی دارد، و پیغمبر بزرگ، آن را با نبوت خود مبارک کرده است، اتاق کوچکی که علی و فاطمه و زینب و حسن و حسین را یکجا در خود جمع نموده است؛ اتاق کوچکی که مظهر عشق و فداکاری و ایمان استقامت و شهادت است.

راستی چقدر دل انگیز است آنجا که فاطمه کوچک را نشان می دهی که صورت خاک آلود پدر بزرگوارش را با دستهای بسیار کوچکش نوازش می دهد، و زیر بغل او را که بی هوش بر زمین افتاده است می گیرد و بلند می کند!

ای علی! تو ابوذر غفاری را به من شناساندی، مبارزات بی امانش را علیه ظلم و ستم

نشان دادی، شجاعت و صراحت و پاکی و ایمانش را نمودی و این پیرمرد آهنین اراده را چه زیبا تصویر کردی، وقتی که استخوان پاره ای را به دست گرفته، بر فرق ابن کعب می کوبد و خون به راه می اندازد! من فریاد ضجه آسای ابوذر را از حلقوم تو می شنوم و در برق چشمانت خشم او را می بینم، در سوزوگداز تو، بیابان سوزان ریزه را می یابم که ابوذر قهرمان بر شن های داغ افتاده، در تنهایی و فقر جان می دهد....

ای علی! تو در دنیای معاصر، با شیطان ها و طاغوت ها به جنگ پرداختی، با زر و زور و تزویر در افتادی؛ با تکفیر روحانی نمایان، با دشمنی غرب زدگان، با تحریف تاریخ، با خدعه علم، با جادوگری هنر و روبرو شدی، همه آنها علیه تو به جنگ پرداختند؛ اما تو با معجزه حق و ایمان و روح، بر آنها چیره شدی، با تکیه به ایمان به خدا، و صبر و تحمل دریا، و ایستادگی کوه، و برندگی شهادت، به مبارزه خداوندان «زر و زور و تزویر» برخاستی و همه را به زانو در آوردی.

ای علی! دینداران متعصب و جاهل تو را به حربه تکفیر کوفتند و از هیچ دشمنی و تهمت فروگذار نکردند، و غربزدگان نیز که خود را به دروغ، «روشن فکر» می نامیدند، تو را به تهمت ارتجاع کوبیدند و اهانت ها کردند. رژیم شاه نیز که نمی توانست وجود تو را تحمل کند، و روشنگری تو را مخالف مصالح خود می دید، تو را به زنجیر کشید و بالاخره... «شهید» کرد....

یکی از مارکسیست های انقلابی نما در جمع دوستانش در اروپا می گفت: «دکتر علی شریعتی، انقلاب کمونیستی ایران را هفتاد سال به تأخیر انداخت.» و من می گویم که: «دکتر علی شریعتی، سیر تکاملی مبارزه در راه حق و عدالت را هفتاد سال به جلو برد»....

تو ای شمع زیبای من! چه خوب سوختی و چه زیبا نور تاباندی، و چه با شکوه، هستی خود را در قربانگاه عشق فدای حق کردی.

من هیچگاه از سوزش قلب تو و کوه اندوه تو، و هاله حزنی که بر وجودت سایه افکنده بود، احساس نگرانی نمی کردم؛ زیرا می دانستم که تو شمعی، و باید بسوزی تا نور بدهی. سوختن، حیات است و آرامش، مرگ تو؛ و حرام است که شمع مقدس وجود

تو قبل از آنکه سرتا به پا بسوزد، خاموش و تاریک گردد.

ای علی! ای نماینده غم! ای دریای درد! این رحمت بزرگ خدا بر تو گوارا باد....
ای علی! شیعیان «حسین» در لبنان زندگی تیره و تاری دارند، توفان بلا بر آنها وزیدن گرفته است، سیلی بنیان کن می‌خواهد که ریشه این درخت عظیم را براندازد. همه ستمگران و جنایت پیشگان و عمال ظلم و کفر و جهل، علیه ما به میدان آمده‌اند، قدرت‌های بزرگ جهانی، با زور و پول و نفوذ خود در پی نابودی ما هستند. مسیحیان به دشمنی ما کمر بسته‌اند، و مناطق فلک‌زده ما را زیر رگبار گلوله‌ها به خاک و خون می‌کشند، و همه روزه شهیدی به قافله شهدای خونین کفن ما اضافه می‌شود، متحدین و عوامل کشورهای به اصطلاح چپی نیز ما را دشمن استراتژیک خود می‌دانند و در پنهان و آشکار، به دنبال نابودی ما هستند. عده‌ای از روحانی‌نمایان و مؤمنین تقلیدی و ظاهری نیز ما را محکوم می‌کنند، که چرا با انقلاب فلسطین همکار و همقدم شده‌ایم. به شهدای ما اهانت می‌کنند و آنها را «شهید» نمی‌نامند، زیرا فتوای مرجع برای قتال ضداسرائیل و کتائب هنوز صادر نشده است! این روحانی‌نمایان، ما را به حربه تکفیر می‌کوبند....

ای علی! به جسد بی‌جان تو می‌نگرم که از هر جاننداری زنده‌تر است؛ یک دنیا غم، یک دنیا درد، یک کویر تنهایی، یک تاریخ ظلم و ستم، یک آسمان عشق، یک خورشید نور و شور و هیجان، از ازلت تا به ابدیت در این جسد بی‌جان نهفته است.
تو ای علی! حیات جاوید یافته‌ای، و ما مردگان متحرک آمده‌ایم تا از فیض وجود تو، حیات یابیم.

قسم به غم، که تا روزگاری که دریای غم بر دلم موج می‌زند، ای علی، تو در قلب من زنده و جاویدی....

قسم به شهادت، که تا وقتی که فداییان از جان گذشته، حیات و هستی خود را در قربانگاه عشق فدا می‌کنند، تو بر شهادت پاک آنها شاهی و شهیدی!

و تو ای خدای بزرگ! علی را به ما هدیه کردی تا راه و رسم عشق بازی و فداکاری را به ما بیاموزاند؛ چون «شمع» بسوزد و راه ما را روشن کند. و ما به عنوان بهترین و

ارزنده‌ترین هدیه خود، او را به تو تقدیم می‌کنیم، تا در ملکوت اعلای تو بیاساید و زندگی جاوید خود را آغاز کند.

گله امام صدر از به روز نبودن حوزه‌های علمیه

* اجازه دهید برگردیم به سفری که با امام صدر به پاریس برای دیدار با دکتر شریعتی داشتید، اشاره کردید که امام صدر از به روز نبودن حوزه‌های علمیه اظهار دلتنگی کرده بودند؟

بله همینطور است. در بعد از ظهر فردای آن ملاقات، من در حومه شهر پاریس با یکی از وکلای مدافع فرانسوی قرار ملاقاتی گذاشته بودم تا دایی‌جان را ببیند. آن شخص که «رولن دوما» نام داشت، بعدها در کابینه میتران وزیر امور خارجه فرانسه شد. آن روز در یکی از دهکده‌های اطراف پاریس، در کنار دریاچه‌ای نشسته بودیم و قهوه می‌خوردیم. قبل از اینکه آقای دوما بیاید، حدود نیم ساعت سه ربعی وقت داشتیم. در آنجا دایی‌جان تقریباً تمام مدت برای من صحبت کردند که اوج دردمندی ایشان را نسبت به مشکلات جوامع دینی و خصوصاً جامعه روحانیت خودمان نشان می‌داد! من واقعاً همیشه غبطه می‌خورم که چرا اینجور وقت‌ها ضبط صوت همراهم نبود. همیشه فکر می‌کردیم که بعدها هم مجال داریم و این حرفها را ضبط خواهیم نمود. ایشان در آن روز از کارهایی صحبت می‌کردند که باید صورت بگیرد و اینکه زمان دارد به سرعت از دست می‌رود. ایشان بشدت متأسف بودند از اینکه روحانیت را اسیر مسائلی کرده‌اند که مشکلات خود و نیازهای عصر را نمی‌بینند! در حالیکه توقعات دنیا روز به روز زیادتر می‌گردد! یک حالت شکوه‌ای از هم‌صنفان خودشان داشتند که چرا اینقدر عقب هستند! مثلاً با تأسف می‌گفتند که گاهی از ایشان سؤالاتی یا توضیحاتی خواسته می‌شود که اصلاً نباید در ذهن طرف ایجاد شود! چه رسد به اینکه در ذهنش ایجاد شود و نتواند از عهده جواب آن برآید! یادم هست که در نجف تنی چند از روحانیون از ایشان گله کرده بودند که چرا برای تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه تلاش می‌کند! و این را دلیل بر وابستگی ایشان به امپریالیسم می‌دانستند! و



با امام صدر در پاریس ۱۳۵۴



تابستان ۱۹۷۵ در قهوه‌خانه‌ای در حومه پاریس، فاطی و غزاله و مادام همشهری همسر نماینده
الفتح در پاریس که توسط گاردهای ترور موساد ترور شد و صادق قطب‌زاده



پاریس، تابستان ۱۳۵۴



تابستان ۱۳۵۴، فاطمی و غزاله در کنار امام صدر و صادق قطب‌زاده در پاریس

می‌گفتند که ایشان به جای اینکه در جهت وحدت مسلمانان قدم بردارد تا تعدادشان بیشتر نشان داده شود و نتیجتاً ریاست جمهوری لبنان از آن مسلمانان گردد، باعث انشقاق صفوف آنان می‌گردد! تمامی تلاش‌های ایشان را خدشه‌دار می‌کردند و سعی می‌کردند به نوعی در ذهن امام هم نسبت به آقای صدر شبهه ایجاد کنند. البته هوشیاری امام و درایت ایشان مانع توفیق آنها می‌شد.

چرا امام صدر به لبنان رفتند؟

❖ چه شد که امام موسی صدر تصمیم گرفتند به لبنان بروند؟

قبل از اینکه امام موسی صدر تصمیم بگیرند اقامت دائم در لبنان داشته باشند برای دیدن عموزاده‌هایشان سفری به صور می‌کنند در همین سفر خدمت علامه شرف‌الدین می‌رسند که در آن زمان عهده‌دار قیادت شیعیان لبنان بودند. در همین سفر علامه به امام موسی صدر بسیار علاقمند می‌شوند. و این روحانی جوان و خوش‌سیما را برای رهبری شیعیان لبنان پس از خود مناسب می‌بینند. و از آقای صدر می‌خواهند که برای همیشه به لبنان بیایند.

آقای صدر در اواخر سال ۱۳۳۸ شمسی زمانی که علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین به تازگی مرحوم شده بود بار دیگر به لبنان می‌رود. آن مرحوم در وصیتنامه خویش نیز آقای صدر را به عنوان جانشین خود برای رهبری شیعیان لبنان معرفی کرده بود. و از ایشان خواسته بود در لبنان اقامت کند. مرحوم آیت‌الله بروجردی هم از این موضوع استقبال کردند. در همین سفر بستگان مرحوم شرف‌الدین و مردم و شیعیان لبنان به ایشان اصرار می‌کنند که در این کشور بماند.

دایی‌جان هم پس از اینکه فقر مادی و عقب‌ماندگی شیعیان را می‌بینند، تصمیم به اقامت در لبنان می‌گیرند. با آنکه اگر دایی‌جان به سنت حوزه عمل می‌کردند و در حوزه می‌ماندند، با توجه به هوش و ذکاوت و قوه درک ایشان قطعاً از مراجع بزرگ و طراز اول می‌شدند. این نکته‌ای نیست که من که صلاحیتی برای قضاوت در این امور ندارم به آن اشاره کرده باشم. بلکه تمام دوستان و هم‌بحثان ایشان در آن زمان بر این مسأله

صحه گذارده‌اند.

*** آیا هنگام سفر به لبنان و اقامت در آنجا امام موسی صدر مجتهد بودند؟**

قطعاً! با آنکه ایشان متولد سال ۱۳۰۷ بود و هنگام استقرار در لبنان ۳۱ سال بیشتر نداشت، به گفته تمام رفقا و معاصرینش مجتهد مسلم بود. مرحوم پدرم می‌گفتند: «ایشان به درجه اجتهاد رسیده بودند و قوی‌تر از اغلب آقایان مراجع امروز هم بودند. مرحوم آیت‌الله موحد ابطحی هم گفته‌اند از نظر قوه و ملکه اجتهاد، من او را مجتهد می‌دانستم. در این باره می‌توانید نظر علمای حوزه را که با ایشان هم‌عصر بوده‌اند بخوانید. و ببینید که همه آنها بالاتفاق به این نکته اشاره کرده‌اند. علاوه بر تحصیلات جدید و دانشگاهی در رشته حقوق اقتصاد به زبان فرانسه نیز آشنایی داشت. جالب توجه است که ایشان اولین روحانی و یک شخصیت حوزوی بود که به دانشگاه تهران رفت و به اصطلاح علوم جدید را فرا گرفت. به همین دلیل از علوم و معارف جدید مطلع بود و با زندگی و افکار روشنفکران و مکاتب جدید آشنایی داشت.

دکتر چمران در کنار امام موسی صدر

*** شهید چمران چگونه با امام موسی صدر آشنا شد؟ چه شد که به لبنان رفت و به چه**

کارهایی مشغول شد؟

در مورد مهاجرت دکتر چمران به لبنان و پیوستن به امام موسی صدر این نکته را ذکر کنم که در سفری که آقای صدر به اروپا آمدند، توضیحاتی درباره مؤسسات مختلفی که دایر کرده بودند، دادند و اظهار داشتند برای مدیریت مؤسسه جبل عامل نیاز به نیروی انسانی دارند که هم کاردان و برخوردار از شأن علمی بالا باشد و هم در مدیریت تخصصی داشته و هم به لحاظ سیاسی و اجتماعی و اعتقادی دارای انگیزه و دانش مذهبی بوده و البته به لحاظ مشی سیاسی ضد رژیم و به قول ایشان از تیر و طائفه خودمان باشد. ما هم در میان دوستان ارزیابی کردیم و خصوصیات مورد نظر آقای صدر را در دکتر چمران یافتیم و به او اطلاع دادیم. ایشان به همراه همسر و بچه‌هایش سفری به آلمان کرد و به منزل ما آمد، (من در آن زمان در دانشگاه آخن بودم و هنوز

فارغ التحصیل نشده بودم) و پس از آن به لبنان رفت. البته کمی طول کشید تا آقای صدر و دکتر چمران شیفته هم شدند. چمران به صورت موقت آمده بود تا اوضاع را بررسی کند و پس از آن به آمریکا برگردد و به کار خانواده اش سر و سامان دهد تا برای همیشه در لبنان بماند. او در آمریکا در دانشگاه برکلی موقعیت بسیار برجسته‌ای داشت و یکی از افتخارات علوم جدید در رشته الکترونیک و تحقیقات فضایی و از مغزهای متفکر ناسا به حساب می‌آمد، با این همه آمدن او به لبنان همان و ماندن ایشان در این کشور همان! یعنی حتی برای رسیدگی به کارهایش به آمریکا بازنگشت.^۱ مدیریت دکتر چمران و تلاش او در رشد و تربیت نوجوانان لبنانی خیلی مؤثر بود. ابتدا زبان عربی نمی‌دانست و به ویژه برای آموزش مطالب علمی مشکل داشت،^۲ اما خیلی زود زبان عربی را آموخت و بر امور مسلط شد.

❖ دلیل ادامه همکاری شهید چمران با امام موسی صدر چه بود؟

چمران ویژگیهای اخلاقی ممتازی داشت. این خصوصیات به ندرت در افراد جمع می‌شود. او در عین حال که یک متخصص بود، معلم هم بود. هم اندیشمند بود هم تلاشگر. هم نظامی بود و روحیه سلحشوری داشت و هم یک عارف و مبلغ و مروج. خیلی هم عاطفی بود.

❖ اگر در این زمینه خاطراتی دارید، لطفاً بفرمایید.

اتفاقاً چند خاطره از او دارم که هر کدام جالب و تکان‌دهنده است. یک بار به همراه

۱. مطلبی را از یکی از دوستان شنیدم که خانم دکتر چمران بعد از یکی دو ماه که در لبنان به سر برده بود. خوب یک زن آمریکایی بود، البته خیلی بزرگوار و نجیب، اما زندگی در جنوب لبنان با آن فقر برایش خیلی مشکل بود، به چمران گفته بود اینجا نمی‌شود زندگی کرد، بیا برگردیم، لاف‌فکر این چهار تا بجهت را بکن چمران گفته بود که من چطور می‌توانم این چهارصد، پانصد تا بجهت را رها کنم و این چهار تا بچه را نگه دارم اینها برای من فرقی ندارند. خانم ایشان برگشت به آمریکا ولی ایشان با وجود علاقه بسیار شدید به بچه‌هایش، در لبنان ماند.

۲. بعد از یک مدتی که کار کرده بود از او پرسیدم مصطفی سر کلاس با دست و اشاره می‌شود صحبت کرد، اما مطلب علمی را چطور حالی بچه‌ها می‌کنی؟ گفت این مشکل اوایل بیشتر بود بعضی وقتها که درس می‌دادم مثلاً یک اصل مکانیک را تدریس می‌کردم، خودم راضی بودم که توانستم به زبان عربی این مسائل پیچیده را بگویم، بعد با اولین سؤالی که دانش آموز می‌کرد، می‌فهمیدم نتوانستم هیچ چیز به او بفهمانم!



حورا فرزند دوم امام صدر که نوجوانی بیش نبود؛ بر روی نرده بالکن نشسته است



نمایی از شهر بیروت از بالکن مجلس اعلای شیعیان

او در بیروت بودم. حدود ساعت دو بعد از ظهر برگشتیم به صور. او سرحال و قهقرا بود. البته از شب قبل کم‌خوابی داشت چون به خاطر احتمال حمله اسرائیل به نبطیه آماده‌باش داده بودند. به مؤسسه آمدیم و ماشین را پارک کرد. با همدیگر به طرف ایوانی که رو به رویش حیاط مؤسسه و زمین ورزش بود آمدیم، در ایوان، فرزند چمران - جمال - دوید جلوی پدر و او را محکم بغل کرد. شاید این حالت ده پانزده ثانیه بیشتر طول نکشید که دیدم چمران یکدفعه جمال را گذاشت زمین و دوید به طرف راهرو و از پله‌ها بالا رفت.

من خیلی تعجب کردم. دنبالش رفتم، دیدم در دفتر کارش روی کاناپه نشسته و بلند گریه می‌کند. من به سر و شانه‌اش دست کشیدم و گفتم مصطفی چه شده؟ او اشکش را پاک کرد و گفت: «صحنه‌ای دیدم که اگر تو دیده بودی قدرت تحمل من را هم نداشتی. وقتی جمال را بغل کردم و بوسیدم چشمم افتاد به یک پسر چهار ساله یتیم به نام بلال که آنجا پیش یک ستون ایستاده بود و با یک حسرتی به جمال نگاه می‌کرد. من این صحنه را که دیدم شرمم آمد که چطور در حضور یک بچه یتیم به خودم اجازه دادم که پسر را بغل کنم.» و نگران بود که چگونه از دل این بچه در بیاورد.

دکتر چمران به پسر کوچکش، جمال، بسیار علاقه داشت. پس از بازگشت خانواده‌اش به امریکا. وقتی اسم جمال را می‌برد گویی در دل چمران آتشی زبانه می‌کشید. یک روز در مؤسسه جبل عامل مشغول خوردن ناهار بودیم. من احساس کردم که چمران به فکر فرورفته است. از این حالتها زیاد داشت. ناگهان گفت: جمال را بگیر! آنگاه به خودش آمد، ولی اشک در چشمش جمع شده بود. از ما عذرخواهی کرد، اما معلوم بود در حالت عادی نیست. سه چهار ساعت بعد، نزدیک غروب از امریکا خبر دادند که متأسفانه جمال داخل استخر افتاده و غرق شده است. هنگامی که به طرف استخر می‌رفته است، خانم دکتر چمران از بالکن او را می‌دیده، می‌گوید جمال را بگیرید. آن لحظه که ما فریاد چمران را شنیدیم در واقع فریاد همسرش بود که از دهان چمران خارج شده بود. گویا می‌دیده فرزندش در استخر می‌افتد. یکی دو ساعتی کنارش بودیم تا به لحاظ عاطفی او را آرام کنیم. اما او خیلی زود که واقعاً جای تعجب داشت به



روز درختکاری: امام صدر در میان دانش آموزان مؤسسه صنعتی جبل عامل در شهر صور

حالت عادی بازگشت و برنامه‌هایش را آغاز کرد.

* برخی دوستان شما گفته‌اند زمانی که دکتر چمران به لبنان رفت، تعدادی از اطرافیان امام صدر مانع ایجاد روابط نزدیک بین ایشان و امام صدر می‌شوند به گونه‌ای که دکتر چمران تا حدی دچار یأس و ناامیدی شده بود؟

بله! همین طور است روزی آقای صادق قطب‌زاده با من تماس گرفت و گفت صادق عجله کن برو لبنان که مصطفی دچار مشکل شده و نتوانسته با آقای صدر ارتباط نزدیک برقرار کند. من هم بلافاصله به بیروت پرواز کردم. طبیعتاً چون من خواهرزاده امام صدر بودم. وقتی به لبنان سفر می‌کردم، جایی غیر از منزل دایی نمی‌رفتم.

وصیت‌نامه چمران به امام صدر

در آن سفر هم دکتر چمران را با خودم به منزل آقای صدر بردم و از آنجا بود که روابط امام موسی با دکتر چمران شکل گرفت و این روابط به قدری نزدیک شد که دکتر چمران پیش از شهادت در وصیت‌نامه‌ای که خطاب به امام موسی صدر نوشت، تمام احساسات خود را بیان داشت. این وصیت‌نامه بسیار زیبا و جالب است.

وصیت به دوست

«وصیت می‌کنم...

وصیت می‌کنم به کسی که او را بیش از حد دوست می‌دارم! به معبود من! به معشوق من، به امام موسی صدر، کسی که او را مظهر علی می‌دانم، او را وارث حسین می‌خوانم، کسی که رمز طائفه شیعه، و افتخار آن، و نماینده هزار و چهار صد سال درد، غم، حرمان، مبارزه، سرسختی، حق‌طلبی و بالاخره شهادت است. آری به امام موسی وصیت می‌کنم... برای مرگ آماده شده‌ام و این امری است طبیعی که مدتهاست با آن آشنا شده‌ام. ولی برای اولین بار وصیت می‌کنم. خوشحالم که در چنین راهی به شهادت می‌رسم. خوشحالم که از عالم و ما فیها بریده‌ام. همه‌چیز را ترک گفته‌ام. علائق را زیر پا گذاشته‌ام. قید و بندها را پاره کرده‌ام. دنیا و ما فیها را سه طلاقه گفته‌ام و با آغوش باز به استقبال شهادت می‌روم.



آموزش قالی بافی به دختران فلسطینی و شیعیان محروم جنوب در مؤسسه صنعتی جبل عامل

از اینکه به لبنان آمدم و پنج یا شش سال با مشکلاتی سخت دست به گریبان بوده‌ام، متأسف نیستم. از اینکه آمریکا را ترک گفتم، از اینکه دنیای لذات و راحت‌طلبی را پشت سر گذاشتم، از اینکه دنیای علم را فراموش کردم، از اینکه از همه زیباییها و خاطره زن عزیز و فرزندان دلبندم گذشته‌ام، متأسف نیستم... از آن دنیای مادی و راحت‌طلبی گذشتم و به دنیای درد، محرومیت، رنج، شکست، اتهام، فقر و تنهایی قدم گذاشتم. با محرومیت همنشین شدم. با دردمندان و شکسته‌دلان هم آواز گشتم. از دنیای سرمایه‌داران و ستمگران گذشتم و به عالم محرومین و مظلومین وارد شدم. با تمام این احوال متأسف نیستم...

تو ای محبوب من، دنیایی جدید به روی من گشودی

تو ای محبوب من، دنیایی جدید به روی من گشودی که خدای بزرگ مرا بهتر و بیشتر آزمایش کند. تو به من مجال دادی تا پروانه شوم، تا بسوزم، تا نور برسانم، تا عشق بورزم، تا قدرتهای بی‌نظیر انسانی خود را به ظهور برسانم، از شرق به غرب و از شمال تا جنوب لبنان را زیر پا بگذارم و ارزشهای الهی را به همگان عرضه کنم، تا راهی جدید و قوی و الهی بنمایانم، تا مظهر باشم تا عشق شوم، تا نور گردم، از وجود خود جدا شوم و در اجتماع حل گردم، تا دیگر خود را نبینم و خود را نخواهم، جز محبوب کسی را نبینم، جز عشق و فداکاری طریقی نگزینم، تا با مرگ آشنا و دوست گردم و از تمام قید و بندهای مادی آزاد شوم...

تو ای محبوب من رمز طایفه‌ای، و درد و رنج هزار و چهارصد ساله را به دوش می‌کشی، اتهام و تهمت و هجوم و نفرین و ناسزای هزار و چهارصد سال را همچنان تحمل می‌کنی، کینه‌های گذشته و دشمنیهای تاریخی و حقد و حسدهای جهانسوز را بر جان می‌پذیری، تو فداکاری می‌کنی، تو از همه چیز خود می‌گذری، تو حیات و هستی خود را فدای هدف و اجتماع انسانها می‌کنی، و دشمنانت در عوض دشنام می‌دهند و خیانت می‌کنند، به تو تهمت‌های دروغ می‌زنند و مردم جاهل را بر تو می‌شورانند، و تو ای امام لحظه‌ای از حق منحرف نمی‌شوی و عمل به مثل انجام نمی‌دهی و همچون کوه در مقابل طوفان حوادث آرام و مطمئن به سوی حقیقت و

کمال قدم برمی‌داری، از این نظر تو نماینده علی(ع) و وارث حسینی... و من افتخار می‌کنم که در رکابت مبارزه می‌کنم و در راه پرافتخارت شربت شهادت می‌نوشم....

ای محبوب من، آخر تو مرا نشناختی! زیرا حجب و حیا مانع آن بود که من خود را به تو بنمایانم، یا از عشق سخن برانم یا از سوز درونی خود بازگو کنم... اما من، منی که وصیت می‌کنم، منی که تو را دوست می‌دارم... آدم ساده‌ای نیستم!... من خدای عشق و پرستش، من نماینده حق و مظهر فداکاری و گذشت و تواضع و فعالیت و مبارزه‌ام، آتشفشان درون من کافیت که هر دنیایی را بسوزاند، آتش عشق من به حدی است که قادر است هر دل سنگی را آب کند، فداکاری من به اندازه‌ای است که کمتر کسی در زندگی به آن درجه رسیده است... به سه خصلت ممتاز شده ام:

عشق که از سختم و نگاهم و دستم و حرکاتم و حیات و ماتم می‌بارد. در آتش عشق می‌سوزم و هدف حیات را جز عشق نمی‌شناسم. در زندگی جز عشق نمی‌خواهم، و جز به عشق زنده نیستم.

فقر که از قید همه چیز آزاد و بی‌نیازم می‌کند. و اگر آسمان و زمین را به من ارزانی کنند، تأثیری در من نمی‌کند.

تنهایی که مرا به عرفان اتصال می‌دهد. مرا با محرومیت آشنا می‌کند. کسی که محتاج عشق است، در دنیای تنهایی با محرومیت عشق می‌سوزد. جز خدا کسی نمی‌تواند انیس شبهای تار او باشد و جز ستارگان اشکهای او را پاک نخواهند کرد. جز کوههای بلند راز و نیازهای او را نخواهند شنید و جز مرغ سحر ناله‌های صبحگاه او را حس نخواهند کرد. به دنبال انسانی می‌گردد تا او را بپرستد یا به او عشق بورزد. ولی هر چه بیشتر می‌گردد، کمتر می‌یابد...

کسی که وصیت می‌کند آدم ساده‌ای نیست. بزرگترین مقامات علمی را گذرانده، سردی و گرمی روزگار را چشیده، از زیباترین و شدیدترین عشقها برخوردار شده، از درخت لذات زندگی میوه چیده، از هر چه زیبا و دوست‌داشتنی است برخوردار شده، و در اوج کمال و دارایی همه چیز خود را رها کرده و به خاطر هدفی مقدس، زندگی دردآلود و اشکبار و شهادت را قبول کرده است.

آری ای محبوب من، یک چنین کسی با تو وصیت می کند.....
 وصیت من درباره مال و منال نیست. زیرا می دانی که چیزی ندارم، و آنچه دارم متعلق به تو و حرکت و مؤسسه است. از آنچه به دست من رسیده، به خاطر احتیاجات شخصی چیزی بر نداشته‌ام. جز زندگی درویشانه چیزی نخواسته‌ام. حتی زن و بچه‌ها و پدر و مادر نیز از من چیزی دریافت نکرده‌اند. آنجا که سر تا پای وجودم برای تو و حرکت باشد، معلوم است که مایملک من نیز متعلق به تو است.
 وصیت من درباره قرض و دین نیست. مدیون کسی نیستم، در حالی که به دیگران زیاد قرض داده‌ام.

به کسی بدی نکرده‌ام. در زندگی خود جز اهل محبت، فداکاری، تواضع و احترام نبوده‌ام. از این نظر نیز به کسی مدیون نیستم...
 آری وصیت من درباره این چیزها نیست...

وصیت من درباره عشق و حیات و وظیفه است

احساس می‌کنم که آفتاب عمرم به لب بام رسیده است و دیگر فرصتی ندارم که به تو سفارش کنم. وصیت می‌کنم، وقتی که جانم را بر کف دستم گذاشته‌ام، و انتظار دارم هر لحظه با این دنیا وداع کنم و دیگر تو را نبینم...
 تو را دوست می‌دارم و این دوستی بابت احتیاج و یا تجارت نیست. در این دنیا به کسی احتیاج ندارم. حتی گاهگاهی از خدای بزرگ نیز احساس بی‌نیازی می‌کنم... از او چیزی نمی‌طلبم و احساس احتیاج نمی‌کنم. چیزی نمی‌خواهم، گله‌ای نمی‌کنم و آرزویی ندارم. عشق من به خاطر آن است که تو شایسته عشق و محبتی، و من عشق به تو را قسمتی از عشق به خدا می‌دانم. همچنانکه خدای را می‌پرستم و عشق می‌ورزم، به تو نیز که نماینده او در زمینی عشق می‌ورزم. و این عشق ورزیدن همچون نفس کشیدن برای من طبیعی است...

عشق هدف حیات و محرک زندگی من است. زیباتر از عشق چیزی ندیده‌ام و بالاتر از عشق چیزی نخواسته‌ام. عشق است که روح مرا به تموج وامی‌دارد، قلب مرا به جوش می‌آورد، استعدادهای نهفته مرا ظاهر می‌کند، مرا از خودخواهی و خودبینی

می‌رهاند، دنیای دیگری حس می‌کنم، در عالم وجود محو می‌شوم، احساسی لطیف و قلبی حساس و دیده‌ای زیبایین پیدا می‌کنم. لرزش یک برگ، نور یک ستاره دور، حرکت یک موربانه کوچک، نسیم ملایم سحر، موج دریا، غروب آفتاب، احساس و روح مرا می‌ربایند و از این عالم به دنیای دیگری می‌برند... اینها همه و همه از تجلیات عشق است...

به خاطر عشق است که فداکاری می‌کنم. به خاطر عشق است که به دنیا با بی‌اعتنایی می‌نگرم و ابعاد دیگری را می‌یابم. به خاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌بینم و زیبایی را می‌پرستم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم، او را می‌پرستم و حیات و هستی خود را تقدیمش می‌کنم...

می‌دانم که در این دنیا به عده زیادی محبت کرده‌ام، حتی عشق ورزیده‌ام، ولی جواب بدی دیده‌ام. عشق را به ضعف تعبیر می‌کنند و به قول خودشان زرنگی کرده از محبت سوءاستفاده می‌نمایند! اما این بی‌خبران نمی‌دانند که از چه نعمت بزرگی که عشق و محبت است، محرومند. نمی‌دانند که بزرگترین ابعاد زندگی را درک نکرده‌اند. نمی‌دانند که زرنگی آنها جز افلاس و بدبختی و مذلت چیزی نیست...

و من قدر خود را بزرگتر از آن می‌دانم که محبت خویش را از کسی دریغ کنم. حتی اگر آن کس محبت مرا درک نکند و به خیال خود سوءاستفاده نماید. من بزرگتر از آنم که به خاطر پاداش محبت کنم، یا در ازاء عشق تمنایی داشته باشم. من در عشق خود می‌سوزم و لذت می‌برم. این لذت بزرگترین پاداشی است که ممکن است در جواب عشق من به حساب آید...

می‌دانم که تو هم ای محبوب من، در دریای عشق شنا می‌کنی. انسانها را دوست می‌داری. به همه بی‌دریغ محبت می‌کنی. و چه زیادند آنها که از این محبت سوءاستفاده می‌کنند. حتی تو را به تمسخر می‌گیرند و به خیال خود تو را گول می‌زنند... تو اینها را می‌دانی ولی در روش خود کوچکترین تغییری نمی‌دهی... زیرا مقام تو بزرگتر از آن است که تحت تأثیر دیگران عشق بورزی و محبت کنی. عشق تو فطری است. همچون آفتاب بر همه جا می‌تابی و همچون باران بر چمن و شوره‌زار می‌باری و تحت تأثیر

انعکاس سنگدلان قرار نمی‌گیری...

دروء آتشین من به روح بلند تو باد که از محدوده تنگ و باریک خودبینی و خودخواهی بیرون است و جولانگاهش عظمت آسمانها و اسماء مقدس خداست. عشق سوزان من فدای عشقت باد، که بزرگترین و زیباترین مشخصه وجود تو است، و ارزنده‌ترین چیزی است که مرا جذب تو کرده است، و مقدس‌ترین خصیصه‌ای است که در میزان الهی به حساب می‌آید...»

*** غیر از امام موسی صدر دیگران چگونه با دکتر چمران برخورد می‌کردند؟**

از آنجا که دکتر چمران در مجموعه کادر آقای صدر فعالیت داشت، مورد حمله حاسدان و کینه‌توزان قرار داشت. پیش از اینکه دکتر چمران به لبنان بیاید و سرپرستی مؤسسه جبل عامل را عهده‌دار شود، آقای محمد صالح حسینی مسؤول آنجا بود. دوستان آقای صدر به ایشان تذکر داده بودند که این فرد با اینکه در تشکیلات متعلق به شما کار می‌کند و از شما حقوق می‌گیرد، اما اعتقادی به شما ندارد و علیه شما دیگران را تحریک می‌کند، و یا فلسطینی‌های مخالف شما را اینجا می‌آورد. آقای صدر تلاش می‌کردند مدارا کنند و می‌گفتند اگر کارش را خوب انجام دهد، مهم نیست اخلاص و اعتقاد به من نداشته باشد، مهم این است که این سازمان اداره شود.

سرانجام دکتر چمران تصدی مؤسسه جبل عامل را عهده‌دار شد. پس از مدتی احساس کرد با این آقا نمی‌تواند کار کند. لذا او از آنجا رفت. آقای جلال‌الدین فارسی این موضوع را به عنوان وابستگی آقای صدر به امپریالیسم و صهیونیسم می‌داند. یکی از انگیزه‌های تبلیغات منفی علیه دکتر چمران و آقای صدر این مسأله بود. دکتر چمران در نامه‌هایی که به من می‌نوشت به بسیاری از این شبهه‌افکنی‌ها پاسخ داده است. من تعداد ۱۳ نامه را در اختیار مرحوم آقای علی حجتی کرمانی قرار دادم که در کتاب لبنان به روایت دکتر چمران و امام موسی صدر چاپ شده است.^۱ و با وجود آن، این چند نامه را در پایان همین فصل می‌آورم.

۱. رک به بخش ضمائم.

تأسیس مجلس اعلای شیعیان

* چه شد که امام موسی صدر به فکر تأسیس مجلسی برای شیعیان افتاد؟

دایی جان پس از مدت کوتاهی به این واقعیت پی برد که در قانون اساسی، و در ساختار حکومتی لبنان برای شیعیان جایگاهی وجود ندارد، و به آنها چونان انسانهای درجه سوم و چهارم نگاه می‌شود. در تشکیلات اداری، پایین‌ترین مشاغل را به شیعیان اختصاص داده‌اند. لبنان و سوریه تا جنگ جهانی اول تحت استعمار فرانسه قرار داشتند، پس از خروج فرانسویان از لبنان (در سال ۱۹۱۹) قانون اساسی این کشور به گونه‌ای تصویب شد که رئیس جمهور از کسانی برگزیده می‌شود که اکثریت قومی را در اختیار داشته باشند (یعنی مسیحیان)، رئیس هیأت وزیران به دومین گروه قومی یعنی سنی‌ها، و رئیس مجلس به سومین گروه جمعیتی یعنی شیعیان اختصاص یافت^۱ (تعداد نمایندگان و هیأت وزیران به همین نسبت تعیین می‌گردید). اما از شیعیان گروهی که در تشکیلات دولتی حضور داشتند فاسدترین گروه اجتماعی بودند. یعنی فئودالهایی که هیچ‌گونه پیوندی با مردم نداشتند و اصلاً کوششی برای زدودن آثار و چهره فقر و محرومیت شیعیان نمی‌کردند.

آقای صدر با کمک مردم کار را آغاز می‌کند. نخست بنا را بر این می‌گذارد که شیعیان باید از حقوق مساوی و همانند با گروههای دیگر برخوردار شوند. سایر گروههای دینی و مذهبی یک پارلمان در لبنان داشتند که علایق و خواسته‌های آنها را تأمین می‌کرد. اما شیعیان چنین نهادی نداشتند. لذا ایشان تلاش خود را متوجه این مسأله کرد تا شیعیان نیز دارای مجلس شوند. و این مجلس مرکز هدایت فکری و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شیعیان به عنوان یک نهاد مدنی باشد و جامعه شیعی لبنان را به ارتقاء و رشد برساند.

* همانطور که پیش از این گفتید برخی با این اقدام آقای صدر مخالف بودند و

۱. آقای صدر اعتقاد داشت که اگر سرشماری دقیقی صورت بگیرد چه بسا شیعیان از سنی‌ها کمتر نباشند و هر دو از مسیحی‌ها بیشتر هستند.

می‌گفتند که این کار باعث اختلاف میان مسلمانان می‌شود، در حالی که با اتحادشان می‌توانند از مسیحیان قدرتمندتر شوند؟

درست است، برخی از مخالفان آقای صدر این اقدام را خیانت‌آمیز می‌پنداشتند.^۱ استدلال آنها این بود که تأسیس یک پایگاه اختصاصی برای شیعیان به معنای پایه‌گذاری جنگ شیعه و سنی در لبنان است، در حالی که اگر کارشان را بر وحدت میان مسلمانها بنیان نهند و شیعه و سنی را یک گروه اسلامی در نظر بگیرند، چون اکثریت خواهند شد، به لحاظ قانون اساسی ریاست جمهوری را به دست خواهند گرفت.

این حرف ممکن است نیت خیرخواهانه‌ای داشته باشد، اما اگر کسی به شرایط و اوضاع داخلی لبنان آشنایی داشته باشد، می‌داند که از روی بی‌اطلاعی مطرح می‌شود. آقای صدر یک بار به من گفت اگر سنی‌های لبنان عمر را قبول داشتند من دست آنها را می‌بوسیدم. تصویری که این افراد دارند تصویری غیرواقعی است. وانگهی ما که چنین هدفی (وحدت شیعه و سنی) در دراز مدت داریم اول باید حقوق خودمان را باز پس بگیریم و از موضع قدرت و تساوی با برادران اهل سنت متحد شویم. ایشان همواره می‌گفتند که گفتگو باید بین نمایندگان حقیقی ادیان و مذاهب صورت گیرد و شیعیان اگر تشکیلات مستقل خودشان را نداشته باشند، اصلاً چگونه می‌توان با اهل سنت و طوایف دیگر وارد گفتگو شد؟ دیگر اینکه مسیحی‌ها هم شاخه‌های متعددی هستند و هر کدام تشکیلات و سازمانهای حامی خودشان را دارند، اما در لبنان به نام مجموعه مسیحی شناخته می‌شوند، ما باید بتوانیم این قدرت را برای شیعیان هم به وجود بیاوریم. برادران سنی هم نهاد ویژه خود را دارند. پس از آن می‌توانیم اعلام وحدت کنیم. این یک مسأله دیگری است. اما در شرایط فعلی (در آن زمان) شیعیان اصلاً حق

۱. مؤلف کتاب نهضت امام خمینی از زمره این افراد بود و معتقد بود همین امر یعنی تأسیس مجلس مستقل برای شیعیان مانع وحدت شیعه و سنی گشته و در غیر این صورت مجموعاً از طایفه چندین گانه مسیحیان فزونی می‌گرفتند. اگر آقای صدر این امر را وجهه همت خود قرار می‌داد می‌توانست یا می‌بایست ریاست جمهوری لبنان را به مسلمانان اختصاص دهد. پرواضح است که این استنباط و این تحلیل فاقد هر گونه مبنای حقوقی، اجتماعی بود و با نظام طائفگی لبنان همخوانی نمی‌داشت.

حیات ندارند. چه رسد به اینکه ادعای ریاست جمهوری بکنند. نکته دیگری که منتقدین فراموش می‌کردند نقش قدرتهای استعماری و استکباری در امور لبنان بود، از همین رو آقای صدر می‌گفتند ما باید قدم به قدم جلو برویم. ایشان در تابستان ۱۳۴۵ و پس از اجتماعات عظیم و چند روزه شیعیان لبنان در بیعت با ایشان، رسماً از نظام حاکم درخواست نمود تا شیعیان نیز همانند سایر طوایف، مجلسی برای سازماندهی مشکلات و مسایل خود داشته باشند. به هر حال تلاش ایشان به موفقیت انجامید و در سال ۱۳۴۶ / ۱۹۶۷ م. مجلس اعلای شیعیان تأسیس گردید. خود امام موسی صدر به عنوان نخستین رئیس مجلس برگزیده شد. در سال ۱۳۵۴ / ۱۹۷۵ م. ریاست این مجلس مدام‌العمر (یعنی تا پایان ۶۵ سالگی) به عهده آقای صدر گذاشته شد. ایشان پیش از رسیدن به این سن ربوده شدند، تا آن هنگام به عنوان امام و زعیم سیاسی شناخته می‌شدند. سپس نایب ایشان شیخ مهدی شمس‌الدین ریاست مجلس را به عهده گرفتند.

* چرا امام صدر این اجتماع بزرگ را در صور و بعلبک اعلام کردند؟

باید توجه داشت که کارشکنی‌های زیادی برای جلوگیری از تأسیس مجلس شیعیان صورت گرفت اما آقای صدر قدم به قدم موفق شد مشکلات را پشت سر بگذارد. پس از اینکه این مجلس تأسیس شد امیدی در دل شیعیان لبنان به وجود آمد و آنها دارای یک سازمان رسمی با شخصیت حقوقی شدند، خواسته‌های خود را مطرح کردند که عبارت بود از: تلاش برای ارتقاء سطح زندگی، تأمین نیازمندیهای باغداران و مزرعه‌داران، تأمین امنیت جنوب به خصوص امنیت مرزهای جنوب لبنان از شر تجاوزات اسرائیل.

پس از آنکه دولت لبنان در اجرای این خواسته‌ها کم‌توجهی کرد، آقای صدر اعلام



تصویری از اجتماعات چهره‌های فرهنگی لبنان با امام صدر در مجلس اعلای اسلامی شیعه

یک تظاهرات وسیع کردند که تظاهرات نخست در بعلبک و مراسم دوم در شهر صور برگزار شد.^۱

✱ مخالفان این مراسم چه کسانی بودند؟ آیا اقدامی برای عدم برگزاری آن صورت نگرفت؟ مخالفین برگزاری چنین اجتماعی در صور، اعم از فتودال‌ها، سیاسیون، احزاب و سازمانهای مختلف و گروههای سیاسی چپ و حتی مخالفان سازمان آزادی‌بخش فلسطین، از راههای گوناگون کوشش کردند که این تظاهرات برگزار نشود. تبلیغات زیادی هم کردند. حتی شب قبل از تظاهرات مقدار زیادی از میخ‌های سه شاخه در طول جاده منتهی به صور ریخته بودند تا اتومبیل‌ها نتوانند به این تظاهرات برسند. نزدیکی سحر که مردم متوجه این موضوع شدند، به خیابانها ریختند و مسیر را پاکسازی کردند. گونی‌های زیادی میخ جمع‌آوری کردند و در کنار تریبون گذاشتند.

۱. تاریخ مراسم در بعلبک ۱۷ مارس ۱۹۷۴ و تاریخ مراسم در صور ۵ مه ۱۹۷۴ بود.



نمایی از مجلس اعلای شعیبان در منطقه مسیحی حازنیه بیروت



تصویری از اجتماعات چهره‌های فرهنگی لبنان با امام صدر در مجلس اعلای اسلامی شیعه

آقای صدر هنگام سخنرانی این میخ‌ها را نشان می‌داد و گفت ببینید این خفاشان شب چه کردند و چگونه می‌خواستند جلوی این تظاهرات را بگیرند. در سخنرانی‌شان یک عبارت بسیار ظریف و زیبا داشتند مبنی بر اینکه «اگر تصور می‌کنید احقاق حقوق محرومین فی وطنهم (یعنی شیعیان) و محرومین عن وطنهم (یعنی فلسطینی‌های مستقر در جنوب لبنان) منجر به ساقط شدن نظام خواهد شد، بگذارید این نظام ساقط بشود».

* واکنش دولت پس از این تظاهرات چه بود؟

این تظاهرات، بسیار با شکوه برگزار شد. در پی آن دولت لبنان یک کمیسیونی تشکیل داد، به قول خودشان «لجنة الجنوب»، و از آقای صدر خواستند که ریاست آن را بر عهده بگیرد، اما او این پیشنهاد را نپذیرفت، آن را یک سازمان دولتی که باید با تمام امکانات در خدمت شیعیان جنوب لبنان باشد، نامیدند. آقای صدر به تشکیل و حفظ خندق واحدی^۱ از «محرومین عن وطنهم» و «محرومین فی وطنهم» بسیار تأکید می‌کردند. و معتقد بودند نهضت فلسطین اساس کار ما و جزو اصول اعتقادی ما است و جدایی میان فلسطینیان و شیعیان پذیرفته نیست.

با استفاده از این روشها ایشان توانست اهداف خود را دنبال کند، روز به روز بر محبوبیت ایشان افزوده می‌شد. نه تنها محرومین شیعه و حتی محرومین سنی و فلسطینی، بلکه مسیحی‌های لبنان به ایشان مراجعه می‌کردند و به نوعی او را پشتیبان و ناجی خودشان می‌دیدند. همه جا عکس ایشان و پرچم لبنان با این عبارت به چشم می‌خورد: «امل المعذبين و صرخة مستعمرة فی وجه الطغاة». یعنی آروز و آمل ستم‌دیدگان و خاری پیوسته و پایدار بر سیمای جباران و ستمگران.

در پی این اقدامات، سازمانی را به نام «حركة المحرومين» تأسیس کرد که تأمین‌کننده نیاز محرومین بود و کل لبنان را در بر می‌گرفت (اعم از شیعه و سنی و مسیحی). هدف حركة المحرومين فقرزدایی، استضعاف‌ستیزی و عدالت‌پروری با مشارکت جوانان پرشور از همه فرقه‌ها و ادیان بود.

۱. این تعبیری بود که امام موسی صدر در جهت پشتیبانی از نهضت فلسطین به کار می‌برد.



دیدارهای عمومی امام صدر با مردم در مقر مجلس اعلای شیعه



تصویری از اجتماعات چهره‌های فرهنگی لبنان با امام صدر در مجلس اعلای اسلامی شیعه



دیدار رئیس‌جمهور لبنان در مجلس اعلای شیعیان، از چپ: کامل اسعد (رئیس پارلمان)، امام صدر، سلیمان فرنجه (رئیس‌جمهور) و صائب سلام (نخست‌وزیر)

تأسیس سازمان امل

✱ هدف امام موسی صدر از تشکیل یک گروه نظامی چه بود؟

«حركة المحرومين» یک سازمان سیاسی بود. آقای صدر به منظور ایجاد پشتوانه برای حرکت‌های سیاسی شیعیان لبنان در سال ۱۳۵۴ ش/ ۱۹۷۵ م سازمان نظامی چریکی امل (افواج المقاومة اللبنانية) را بنیان نهاد. بدیهی بود که با تأسیس این سازمان آمریکا و اسرائیل احساس خطر شدیدی می‌کنند، از آن پس مخالفت‌ها با آقای صدر بیشتر و علنی‌تر شد و به اصطلاح شمشیرها از رو بسته شد.

✱ آیا ایران هم در برابر تشکیل امل واکنش نشان داد؟

ساواک و رژیم ایران هم از تأسیس امل نگران بودند، زیرا گروه‌های چریکی ایرانی

در این سازمان تعلیم می‌دیدند. در ابتدا چریکهای فلسطینی تعلیمات نظامی سازمان امل را بر عهده داشتند. دکتر چمران هم که چریک دوره‌ده‌ای بود، تعلیمات نظامی می‌داد. پس از مدتی سرپرست سازمان امل شد. ساواک برای جلوگیری از این روند بسیار کوشش می‌کرد. سفارت ایران در لبنان و ایادی شاه به انحاء مختلف علیه امام موسی صدر کارشکنی می‌کردند، حتی با تطمیع روحانیون درباری و تبلیغات سوء و هوچی‌گری و جاسوسی علیه ایشان دسیسه‌چینی می‌کردند، چند بار نقشه قتل دکتر چمران کشیده شد که البته ناکام ماند.

اعتصاب غذا برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی

* اعتصاب غذای خرداد سال ۱۳۵۴ شمسی امام صدر در مسجد الصفاء بیروت، در تاریخ مبارزات روحانیت شیعه، حرکتی بسیار کم‌نظیر بود. چه شد که ایشان به چنین اقدامی دست زدند؟

حقیقت آن است که با آغاز جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ میلادی مصادف با فروردین سال ۱۳۵۴ شمسی، تمامی تلاشهای دایی‌جان مصروف پایان دادن به این بحران شد. جنگ داخلی لبنان یک فتنه کاملاً اسرائیلی و یکی از اهداف شوم آن، جدایی مسلمانان از مسیحیان و نهایتاً تقسیم لبنان بود. طبیعتاً نز گفتگو و همزیستی ادیان دایی‌جان، از اساس با افکار طراحان جنگ مغایرت داشت. آنها و خصوصاً اسرائیل سعی داشتند جنگ داخلی لبنان را شدت بخشیده و بدان رنگی طایفه‌ای دهند و این چیزی بود که به وضوح در حال وقوع بود. سوءنیت راست‌گرایان افراطی مسیحی که فالانتریزست نامیده می‌شدند، و اشتباهات و کوتاه‌بینی‌های فاجعه‌بار احزاب دست چپی، رفته رفته به جنگ داخلی لبنان رنگ مذهبی و طایفه‌ای داده بود که با تحریک پیوسته احساسات مذهبی مسیحیان و مسلمانان، روز به روز بر شدت آن افزوده می‌شد. اعتصاب غذای دایی‌جان در مسجد الصفاء بیروت برای خشی کردن چنین توطئه‌ای بود. ایشان می‌خواست جنگ داخلی لبنان را متوقف و از تقسیم این کشور جلوگیری کند. از آنجایی که هفته‌ها تلاش ایشان و دیگر دلسوزان برای توقف جنگ با موفقیت

کامل همراه نبود، دایی جان با در پیش گرفتن تاکتیکی جدید، دست به تحصن و اعتصاب غذای نامحدود زدند تا به پشتوانه مشروعیت کاریزماتیک و مقبولیت وسیع خود در میان تمامی طوائف، جنگ را متوقف کنند. دایی جان از همان لحظه آغاز اعتصاب اهداف اصلی خود را بدین شرح اعلان کردند: سقوط حکومت نظامی وقت لبنان و روی کار آمدن یک دولت غیرنظامی، بی طرف و غیرحزبی؛ توقف جنگ داخلی لبنان و گسترش فضای صلح و آرامش.

اجازه دهید بقیه ماجرا را از زبان امام صدر به نقل از روزنامه‌های الانوار و النهار برایتان بگویم:

«علی‌رغم تمام تلاش‌های من، هنوز بمباران متوقف و آرامش برقرار نشده و شرایط روزبروز بدتر می‌شود. بنابراین ساعت ۲ بعد از ظهر تصمیم گرفتم که اعتصاب غذا کنم و روزه بگیرم. اعلام کردم توشه من کتاب خدا و چند جرعه آب است. اینجا می‌مانم تا فیض شهادت نصیم شود یا تا زمانی که کشور به حالت قبلی خود برگردد. با مادر، همسر و فرزندان خود خداحافظی کرده‌ام. به اینجا آمده‌ام تا نماز بخوانم و دعا کنم خدا این کشور را نجات دهد. من با اعتصاب غذای خود می‌خواهم ثابت کنم که در لبنان سلاح دیگری غیر از سلاح تخریب و خونریزی وجود دارد.»

سپس امام موسی صدر بیانیه اعلام اعتصاب غذا را صادر می‌کنند. اجازه دهید قسمتهایی از این بیانیه را برایتان نقل کنم:

«... متأسفانه در لبنان سیاست دیگر وسیله نیست بلکه تبدیل به هدف شده است، افراد، جماعتها، احزاب و شخصیتها بدان وسیله زندگی خود را می‌گذرانند...»

برادران هموطن، من دیگر چیزی جز جان خود ندارم که عرضه کنم و آن را نیز به عنوان قربانی برای وطن تقدیم می‌کنم...

شدت ناراحتی و اضطراب دایی جان برای لبنان و مردم لبنان در تک تک کلمات موج می‌زند.

* انعکاس اعتصاب امام صدر در میان مردم و جامعه لبنان چگونه بود؟

من اگرچه متأسفانه آن ایام در لبنان نبودم و خود از نزدیک جریان را مشاهده

نکردم، اما شرح ماوقع را از طریق خویشاوندان، دوستان و خصوصاً دکتر چمران دنبال کردم. به محض آغاز اعتصاب غذا دایی جان، بدون اغراق همه لبنان به لرزه درآمد. هزاران نفر از جنوب لبنان و بقاع به سمت بیروت راه افتادند تا در اعتصاب غذا شرکت کنند. هزاران تن از اهالی خود بیروت به مسجد آمدند و با تحصن در آنجا و خیابانهای اطراف، در اعتصاب غذا شرکت جستند. این در حالی بود که عوامل حکومت، فروش بنزین را در پمپ بنزینها متوقف کرده و همزمان با آن با رادیوها اعلان می کردند که خیابانها در اختیار تیراندازان است و هر کس در اطراف مسجد ظاهر شود، هدف قرار خواهد گرفت. از همان اولین روز اعتصاب اعتبار تبلیغات مسموم فالانژیستها درهم شکست و توده مردم مسیحی به خود آمدند و دریافتند که مسلمانان نه تنها طرفدار جنگ و به دریا ریختن مسیحیان نیستند، بلکه برای توقف جنگ و بازگشت صلح و آرامش این چنین فداکاری و از خودگذشتگی می کنند. مسیحیت غیرکتابی لبنان به حرکت درآمد و صدها تن از روحانیون و بزرگان مسیحی همراه هزاران تن از مردم مسیحی، با اعلام و انجام اعتصاب غذا در کلیساهای خود، به حمایت از مطالبات دایی جان پرداختند. روزانه ده ها تن از شخصیت های برجسته مسیحی و مسلمان لبنان، از قبیل شارل حلو رئیس جمهور اسبق، پاتریاک خورش، پاتریاک هزیم، مفتی حسن خالد رهبر اهل تسنن، نخست وزیران اسبق لبنان چون رشید کرامی، صائب سلام، عبدالله الیافی، نمایندگان پارلمان و رهبران احزاب برای دیدار دایی جان به مسجد الصفا می آمدند تا از مطالبات ایشان حمایت کنند. روز سوم اعتصاب بود که مردم بعلبک، به رغم مخالفت دایی جان، به دارالحکومه و ساختمان های دولتی و پلیس منطقه ریختند و همه آن مواضع را تسخیر کردند. آنان که در تب و تاب انقلابی می سوختند و اعتصاب غذای رهبرشان برای آنها قابل تحمل نبود، اعلان کردند که در صورت اعتصاب، مسلحانه به بیروت خواهند آمد...

امواج اعتصاب دولت را به زانو در آورد

* دولت لبنان چه واکنشی نشان داد؟

حمایت یک پارچه ملت لبنان و افکار عمومی از مطالبات دایی جان چنان شدت یافته بود که سلیمان فرنجه رئیس جمهور وقت در روز چهارم اعتصاب به زانو درآمد و مرحوم رشید کرامی را مأمور تشکیل یک کابینه جدید و غیرحزبی نمود. با تشکیل رسمی کابینه رشید کرامی و صادر شدن اولین بیانیه دولت جدید در روز پنجم، شدت درگیری و خونریزی ناگهان کاهش یافت...

* آیا امروز پس از سه دهه که به اعتصاب غذای امام صدر می نگرید آن را حرکتی

موثر ارزیابی می کنید؟

قطعاً! بلاتردید. همانطور که خدمتتان عرض کردم، دایی جان با انجام این اعتصاب دو هدف کاملاً مشخص و تعریف شده را دنبال می کردند: تشکیل دولتی غیرنظامی، بی طرف و غیرحزبی و دیگر توقف خونریزی ها؛ همانطور که اشاره کردم، در روز پنجم اعتصاب، هدف اول کاملاً تحقق یافت و با کاهش حجم درگیری ها، هدف دوم نیز در حال محقق شدن بود: دولتی کوچک و غیرحزبی به ریاست مرحوم رشید کرامی تشکیل شد و نخست وزیر همزمان با اجرای مراسم رسمی معرفی دولت جدید که مستقیماً از تلویزیون پخش می شد، دو تن از وزرای خود را نزد دایی جان فرستاد تا ایشان را به ختم اعتصاب دعوت کنند. البته رشید کرامی خود نیز پس از پایان مراسم و به عنوان اولین حرکت دولت جدید، بلافاصله با دایی جان تماس تلفنی گرفت و ضمن تاکید بر عزم دولت بر توقف کامل جنگ و محقق ساختن همه مطالبات دایی جان و حرکة المحرومین، تقاضای خود را مبنی بر توقف اعتصاب را تکرار نمود...

* آیا از جزئیات دیدار نمایندگان رشید کرامی با امام اطلاعی دارید؟

تا اندازه ای؛ اتفاقاً یکی از آن دو وزیر، همین آقای غسان تویینی، رئیس روزنامه النهار و پدر مرحوم جبران تویینی بود که سال گذشته به دنبال قتل رفیق حریری در بیروت ترور شد. غسان تویینی از قدیمی ترین و نزدیکترین دوستان مسیحی دایی جان



از روز پنجم اعتصاب غذا در مسجد عاملیه بیروت



حال جز کتاب خدا و جان ناقابل خود سلاح دیگری ندارم



آثار ضعف جسمانی در روز پنجم اعتصاب رفته رفته ظاهر می‌شد



آثار ضعف جسمانی در روز پنجم اعتصاب رفته رفته ظاهر می‌شد



دیدار حسین الحسینی رئیس شیعی وقت پارلمان در دهه ۴۰ شمسی با امام در مسجد محل اعتصاب



دیدار ریمون اده سیاستمدار برجسته مسیحی لبنان با امام صدر



شیخ حسن خالد مفتی بزرگ اهل سنت با امام صدر گفتگو می‌کند و از ایشان می‌خواهد به اعتصاب خود پایان دهند



خانم‌های نمایندگان عشایر با امام صدر دیدار می‌کنند و از ایشان می‌خواهند سلامت خود را به خطر نیندازند



در همان روز اول چهره‌های برجسته فرهنگی بانوان لبنان با امام صدر دیدار می‌کنند و از ایشان می‌خواهند سلامت خود را به خطر نیندازند



لحظاتی قبل از آغاز اعتصاب؛ امام صدر برای مردم اهداف خود را از این اقدام بی‌سابقه تشریح می‌کند

در لبنان بود. آن دو شخصیت خبر تشکیل دولت جدید و عزم جدی آن بر برپایی فوری آرامش در کشور و نیز تحقق خواسته‌های دایی‌جان را به ایشان ابلاغ و مصرانه تقاضا کردند تا ایشان اعتصاب غذای خویش را بشکنند. غسان تویینی به امام موسی صدر گفته بود: «دیدار ما با شما اولین اقدام دولت جدید و درخواست ما از شما برای شکستن اعتصاب اولین خواسته دولت جدید از مردم است. قوی‌ترین جریان سیاسی درون دولت امروز از شما تبعیت می‌کند»...

✱ آیا ابراز اطمینان نخست‌وزیر جدید و نمایندگان او می‌توانست برای امام صدر تضمین کافی باشد که جنگ داخلی خاتمه خواهد یافت؟
طبیعتاً نه؛ دایی‌جان هم ظاهراً قصد نداشت همان روز اعتصاب خود را بشکند! آن‌طوری که من بعدها اطلاع پیدا کردم، ایشان در نظر داشت چند روز دیگر نیز اعتصاب را ادامه دهد، تا کاملاً از توقف جنگ اطمینان حاصل کند. ایشان در آن جلسه صریحاً به آقایان غسان تویینی و عادل عسیران گفته بود که «ادامه اعتصاب من به تلاش‌های شما جهت برپایی آتش‌بس، توقف خونریزی و گسترش فضای آرامش در کشور کمک می‌کند. از این موقعیت استفاده کنید»...

تکوین فتنه‌ای بزرگ در منطقه بقاع

✱ پس چه چیز باعث شد که امام اعتصاب را بشکنند؟
به نظر من چند عامل دست به دست هم داد تا دایی‌جان اعتصاب را شکستند: اول از همه، ایشان صبح همان روز پنجم اعتصاب اطلاع پیدا کرده بود که فتنه بزرگی در منطقه بقاع در حال تکوین است تا مسلمانان و خصوصاً شیعیان، روستاهای مسیحی‌نشین آن را مورد تعرض قرار دهند. در همین چارچوب دو روستای مسیحی‌نشین دیرالاحمر و القاع شب قبل از آخرین روز اعتصاب توسط عده‌ای که خود را شیعیان فدایی امام صدر می‌نامیدند، محاصره شده بود و بیم آن می‌رفت تا توسط آنها قتل‌عام شوند (بعدها شنیدیم که در این توطئه عوامل موساد و نمایندگان ساواک و سفیر شاه در بیروت به کمک آخوندهای درباری و ایادی وابسته به فئودال‌های مرتجع

شیعه و نزدیکان کاظم‌الخلیل نقش داشتند). طبیعتاً اگر چنین فاجعه‌ای رخ می‌داد، نقطه عطفی در جنگ داخلی لبنان محسوب می‌شد: به این معنا که تمام اقدامات صلح‌طلبانه امام صدر و همفکران ایشان تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت، کنترل امور به طور کامل از دستان انسان‌های عاقل و دلسوز خارج می‌شد، شعله‌های جنگ با گسترش به دیگر مناطق لبنان، شدیداً اوج می‌گرفت و نهایتاً زمینه‌های تقسیم لبنان فراهم می‌شد. جلوگیری از وقوع این فتنه مستلزم آن بود که دایی‌جان خود اقدام کنند، شخصاً عازم منطقه شوند، محاصره را بشکنند و فضای صلح و آرامش را به آن بازگردانند...

* دیگر چه عواملی سبب شکستن اعتصاب شد؟

امام موسی صدر در مجموع احساس کرده بودند که نیروهای سیاسی مؤثر آن روز و در رأس آنها دولت جدید، عزم و توانایی لازم جهت توقف خونریزی را دارا و نیروهای خارجی مؤثر نیز در این راه با آنها همراه هستند. از جمله در بعدازظهر همان روز پنجم، حافظ اسد وزیر خارجه وقت سوریه یعنی عبدالحلیم خدام را نزد دایی‌جان فرستاد تا ایشان را به شکستن اعتصاب دعوت کند. خدام به دایی‌جان گفته بود که کشورهای عربی با مشاهده این یکپارچگی ملی در حمایت از ایشان تصمیم گرفته‌اند به بحران لبنان پایان دهند، و به نام دولت عربی سوریه از ایشان خواسته بود که اعتصاب خود را بشکنند. یاسر عرفات نیز عصر همان روز در راس هیئتی از رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین با دایی‌جان دیدار و شبیه این مطالب را مطرح کرده بود. در کنار این عوامل، همفکران ایشان در حركة المحرومین و مجلس اعلای شیعه نیز خواهان دست برداشتن ایشان از اعتصاب غذا بودند. قاعدتاً یکی از انگیزه‌های قوی آنان، ضعف مفرط حالت جسمانی و عارضه افت شدید فشار خون بود که از روز پنجم بر دایی‌جان مستولی شده بود. شب روز پنجم، آقایان شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، شیخ عبدالامیر قبالان، حسین الحسینی، شیخ محمد یعقوب، احمد قیسی، نبیه‌بری و چند تن دیگر از کادر مشاورین اصلی دایی‌جان پشت درب‌های بسته با ایشان به گفتگو نشستند. نتیجه مجموعه این تبادل‌نظرها و همفکری‌ها آن شد که امام صدر در آخرین ساعات شب



امام صدر پس از شروع اعتصاب غذا در مسجد عاملیه بیروت اهداف خود را از این اقدام بی سابقه به
ارباب جراید اعلام می کند



سیاستمداران یکی پس از دیگری به عیادت امام می آیند و اعلام حمایت می کنند

روز پنجم یک مصاحبه مطبوعاتی برپا و با اعلام پایان اعتصاب غذا، اعلان کردند که سحر فردا عازم بقاع خواهند شد تا به غائله روستاهای دیرالاحمر و القاع پایان دهند. در همین مصاحبه بود که آن جمله تاریخی را بر زبان آوردند، که: «هر کس که بر دیرالاحمر و القاع آتش بگشاید، مثل آن است که بر عبا، عمامه و محراب من آتش گشوده باشد».

آقای صدر علیرغم ضعف جسمانی ناشی از اعتصاب به بقاع سفر کرد

* آیا از اقدامات امام صدر برای خاموش ساختن آتش فتنه در بقاع خبر دارید؟
بله. دایی جان علیرغم ضعف شدید جسمانی در اولین ساعات صبح روز بعد به بقاع سفر کرد و به روستای دیرالاحمر رفتند. با اینکه فضای حاکم بر آن منطقه جنگی بود و احتمال تیراندازی و مورد اصابت قرار گرفتن ماشین حامل ایشان توسط سلاحهای سنگین مزدوران جنگ افروز زیاد بود، اما کمترین تردیدی به خود راه ندادند و به روستا وارد شدند. استقبال اهالی آن روستای مسیحی از امام یک رویداد بی نظیر تاریخی بود. بعد از آن به دیدن روستای القاع و نیز شهر مسیحی نشین زحله رفتند و با مسیحیان به گفتگو نشسته و نهایتاً با تدبیر خود غائله را پایان دادند.

* بالاخره اعتصاب غذای امام صدر چه اندازه در خاموش ساختن شعله های جنگ

داخلی لبنان مؤثر بود؟

جنگ داخلی لبنان به دوره های متعددی قابل تقسیم است. همانطور که اشاره کردم. دور اول جنگ داخلی لبنان در اواسط خرداد ۱۳۵۴ با روی کار آمدن دولت رشید کرامی به پایان رسید و آرامش برپا شده تا اوایل پاییز آن سال ادامه یافت. متأسفانه با فتنه انگیزی اسرائیل از سویی و تحریکات فالانژیست ها احزاب چپ فلسطینی، لبنانی و در راس آنها حزب سوسیالیست به اصطلاح ترقی خواه به رهبری کمال جنبلاط از سوی دیگر، آتش جنگ مجدداً در اواسط مهر ماه شعله ور شد که این بار تا مهر سال ۱۳۵۵ ادامه یافت. کمال جنبلاط، پدر همین آقای ولید جنبلاط از رهبران حرکت ۱۴ مارس در لبنان است که راه پدر را ادامه می دهد. آن پدر، هماهنگ با طراحان خارجی

جنگ داخلی لبنان به مخالفت با اقدامات صلح طلبانه دایی جان برخاسته بود و این پسر در این روزگار، هماهنگ با دشمنان خارجی مقاومت اسلامی، به مخالفت با اقدامات آقای سیدحسن نصرالله برخاسته، که در آن زمان به عنوان جوان هیجده ساله در زمره کادرهای جهادگر دکتر چمران جانفشانی می کرد.

آقای صدر زندگی بسیار ساده ای داشت

* لطفاً قدری درباره نحوه زندگی خصوصی امام موسی صدر توضیح دهید.

سؤال بسیار خوبی مطرح کردید. اتفاقاً بخشی از زندگی دایی جان که کمتر به آن پرداخته شده است، همین است. آقای صدر زندگی ساده ای داشت. با وجود اینکه پدر ایشان از مراجع بزرگ بودند و خاندان ایشان بسیار شناخته شده بود، اما هیچگاه نخواستند از موقعیت و جایگاه خانوادگی استفاده کنند. همواره با همان شهریه طلبگی آن زمان که بسیار اندک بود زندگی می کردند. یکی از دوستان دایی جان نقل می کنند زمانی که ایشان در نجف بودند، همیشه از ایران مهمان داشتند. یک بار چون برای خرید، پول نداشتند، تکه فرش کوچکی را نزد فروشنده گرو گذاشتند تا بتوانند چیزی تهیه کنند. ایشان نقل می کنند که آقای صدر هیچگاه نتوانست آن فرش را پس بگیرد و بالاخره هم فروشنده آن را در ازای جنسی که داده بود برداشت و فروخت.

آقای صدر در لبنان هم که بود وضعی بهتر از این نداشت. روزی صدری^۱ از مدرسه به خانه آمد و به دایی جان گفت: من دیگر به مدرسه نمی روم. آقای صدر علت را پرسید. صدری گفت: در مدرسه به من گفته اند چون شهریه ات را پرداخت نکرده ای نمی توانی به کلاس بروی. بنابراین آقای صدر مجبور شد از یکی از دوستان خود مبلغی را قرض بگیرد تا صدری بتواند به مدرسه برود. جالب اینجاست که این حادثه در سال ۱۹۷۴ اتفاق افتاده که اوج قدرت آقای صدر بوده است. یعنی زمانی که نه تنها در لبنان بلکه در تمام خاورمیانه و دنیا ایشان را می شناختند. همچنین وی بسیار مردمی بود. ایشان هر روز با همان اتومبیل قدیمی تمام لبنان را می گشت و به همه روستاها سر

۱. صدرالدین صدر فرزند بزرگ امام موسی صدر.

می‌زد. از مشکلات مردم می‌پرسید. برای همین است که همه مردم لبنان از همه مذاهب و طبقات شیفته ایشانند. کافی است سری به لبنان بزنید، به میان مردم بروید تا عمق علاقه مردم را درک کنید. اجازه دهید تا حادثه‌ای را تعریف کنم که نشان از توجه ویژه ایشان به مردم محروم دارد. می‌گویند در یکی از روستاهای مسیحی‌نشین لبنان مشکلی برای اهالی پیش آمده بود. آقای صدر برای حل مشکل به آنجا می‌رفت. زمستان بود و برف فراوانی جاده را پوشانده بود. ماشین ایشان در میانه راه خراب می‌شود. اما امام موسی صدر با پای پیاده راه را ادامه می‌دهد. وقتی که به روستا رسید به علت سرمای زیاد محاسن ایشان یخ بسته بود و برف چهره ایشان را سفید کرده بود. مردم روستا که با دیدن این منظره هیجان‌زده و خوشحال شده بودند، فریاد می‌زدند «سیدنا مسیح» آمده است.

توجه به نسل جوان، ارتباط با انجمن‌های اسلامی دانشجویی در خارج از کشور

* از سخنان شما و کتاب استاد حسین شرف‌الدین بر می‌آید، که امام موسی صدر توجه خاصی به نسل جوان داشته‌اند. ظاهراً این خصوصیت در تمامی مقاطع زندگی ایشان، حتی در سال‌های قبل از هجرت به لبنان، مشهود بوده است. قدری درباره این خصوصیت آقای صدر صحبت بفرمایید.

همانطور که اشاره کردید، یکی از ویژگی‌های جالب آقای صدر آن بود که در تمامی مقاطع زندگی، نسبت به جوانان حساسیت خاصی داشت. نه تنها حساسیت داشت، بلکه با آنان مانوس بود. استدلال ایشان علاوه بر زمینه‌های اجتماعی، یکی هم این بود که بزرگسالان با اعتقاد و ایمان و عادت خو گرفته‌اند، لذا باید جوانان را تجهیز کرد. در ابتدای سخن اشاره کردم که این حالت، از همان دوران کودکی برای همه ماها ملموس بود. مثلاً هر بار که جمعی تشکیل می‌شد، و یا اینکه دو سه نفر از بچه‌های خانواده دور هم جمع می‌شدند، دایی‌جان به تناسب و اقتضای زمان، عواطف خود را در قالب نصیحت و راهنمایی بروز می‌داد. همه ما خاطرات فراوانی در این زمینه داریم. یعنی اغلب جوانان آن روز خانواده، هر کدام چند خاطره اختصاصی در این زمینه دارند. به

عنوان مثال یک روز من و برادرم در اتاق من در قم نشسته بودیم. این در همان دورانی بود که ایشان در نجف درس می‌خواندند و تابستانی برای دیدن خانواده به قم آمده بودند. من تازه کلاس ششم ابتدایی را تمام کرده بودم. حدود دو سال از فوت مرحوم پدر بزرگم آیت‌الله صدر بزرگ گذشته بود. همان تابستانی بود که من می‌خواستم به دبیرستان دین و دانش وارد شوم. با توجه به اینکه من سال ۱۳۴۰ دیلم گرفتم، اگر شش سال به عقب برگردیم سال ۱۳۳۴ می‌شود. یادم هست که دایی‌جان تازه ازدواج کرده بودند. به هر حال من و برادرم جواد در اتاق نشسته بودیم. من از خردسالی روی کتابهای حساسیت عجیبی داشتم. حتی دفترچه‌های مشق کلاسهای ابتدایی خودم را هنوز دارم. چه رسد به یادداشتهای دوره دبیرستان و بعد از آن! ایشان اینها را در اتاق من دیدند! از جواد پرسیدند تو الآن چه می‌خوانی؟ جواد جواب داد که من الآن کتاب تاریخ علم را می‌خوانم. با توجه به اقتضای سن جواد که از من یکی دو سال کوچکتر است، دایی‌جان قدری تعجب کردند! یکی دو تا سؤال از جواد پرسیدند و وقتی مطمئن شدند، او را حسابی تشویق کردند. بعد به من رو کردند و گفتند، تو که از جواد به لحاظ سن جلوتری الآن چه می‌کنی؟ من جواب دادم که کتاب «سیر حکمت در اروپا» اثر مرحوم فروغی را گرفتم، به دلیل درسهای مدرسه فرصت کم است لذا خیلی کند پیش می‌روم. دایی‌جان اول مرا تشویق کردند و بعد این جمله را گفتند که خیلی در ذهن من نقش بسته است: «اگر انسان در یک درس تلاش کند که دائماً نمره ۲۰ بگیرد، خیلی خوب است ولی شاید بهتر آن باشد که انسان اینجا به نمره ۱۷ قانع باشد، اما در دو سه رشته دیگر بطور همزمان وقت خود را تقسیم کند! باید به همه ابعاد وجود نظر افکند و از همه رشته‌ها و اغلب زمینه‌ها ولو در حد اطلاعات عمومی سر درآورد!» بعد اضافه کردند: «بنابراین اگر در دبیرستان مثلاً به فیزیک علاقمندی و سعی داری که همیشه نمره ۲۰ بگیری، به نظر من بهتر است که نمره ۱۷ بگیری، اما در شیمی و ریاضی هم نمره خوب بگیری! حتی به تاریخ هم سر بزنی و مثل الآن تاریخ حکمت را بخوانی!». خوب، در راستای همین دیدگاه و در مقاطع بعدی، برای آموختن موسیقی نیز مشوق من بودند. بچه‌های هم سن و سال من که اولین نوه‌های مرحوم پدر بزرگم

بودیم، هر کدام شاید از این خاطره‌ها فراوان داشته باشیم. این ارتباط من با ایشان خوشبختانه تا آخر باقی ماند. حتی در زمانی که ایشان به لبنان رفتند و من هم به آلمان! من به جرأت می‌توانم بگویم که مجموعه بافت شخصیت فکری و اعتقادی که دارم بسیار از ایشان متأثر است.

با وجود آقای بهشتی مسأله‌ای نخواهی داشت

* اگر خاطرات دیگری در این باره دارید بفرمایید.

مثلاً در همین تابستانی که اشاره کردم، یکی از روزها ناهار را در منزل ما بودند. از من پرسیدند که دوست داری چکار کنی! گفتم که دوست دارم به دبیرستان دین و دانش بروم. اما شنیده‌ام که کلاسهایش معدود است و تعداد محدودی را می‌پذیرند! من آن موقع هنوز ثبت‌نام نکرده بودم! دایی‌جان گفتند که آقای بهشتی آنجا هستند و تو مسأله‌ای نخواهی داشت! من تا آن موقع با آقای بهشتی برخوردی جدی نداشتم. تنها یک بار یادم هست که در بیرونی منزل مرحوم پدر بزرگم به شام دعوت شده بودند و آنجا ایشان را دیده بودم. در حالی که در آن موقع هنوز دبستان را تمام نکرده بودم. در هر حال آن روز ناهار که تمام شد و پدر برای استراحت رفتند، دایی‌جان جواد و من را مخاطب قرار دادند و از هر دری سخنی گفتند. از جمله به من گفتند: «من دلم می‌خواهد تو حتماً روی یکی از زبان‌های زنده دنیا کار بکنی! برای اینکه کلید تمام علوم زبان است! متأسفانه یکی از چیزهایی که در حوزه‌ها از آن غفلت می‌شود، زبان خارجی است! و چه‌بسا که عده‌ای آن را مذموم نیز بدانند!». همانجا پیشنهاد کردند که اگر علاقه داری، من روزی یک ساعت وقت می‌گذارم و در این تعطیلات تابستان مقدمات زبان فرانسه را برایت درس می‌گویم! من هر روز در حدود ساعت ۱۰ پیش از ظهر به منزل ایشان می‌رفتم. ایشان آن موقع تازه از نجف برگشته بودند! به این ترتیب روزی یک ساعت تا یک ساعت و نیم زبان فرانسه را از ایشان فرامی‌گرفتم! با اینکه تعطیلات تابستان بود، و اغلب هم ایشان در سفر بودند، اما برای من وقت زیادی گذاشتند بطوری که خیلی جلو رفتم. در همین فاصله در دبیرستان دین و دانش نیز

ثبت‌نام کردم. در انتهای تابستان ایشان به نجف برگشتند. اما چون در دبیرستان فقط زبان انگلیسی تدریس می‌شد، کسی را در قم پیدا کرده بودند بنام آقا حسین اشراقی، که از خانواده معروف اشراقی‌ها بود. او زبان فرانسه را بلد بود. به همین جهت مرا به دست او سپردند و تا مدت شش ماه نیز فراگیری زبان فرانسه را نزد او ادامه دادم.

درس و بحث را حتی در تعطیلات و در سفرها کنار نمی‌گذاشتند

* ظاهراً امام موسی صدر در ایام تعطیلات حوزه و حتی سفرها نیز درس و بحث را کنار نمی‌گذاشتند.

همین‌طور است. تا آنجایی که یادم هست، جلسه مباحثه‌ای بود که صبح‌ها با برخی از دوستان خود داشتند. فراموش نکنید که تازه برای گذراندن تعطیلات تابستان از نجف به قم آمده بودند. اصولاً آقای صدر از این جهت خیلی عجیب بودند؛ یعنی از وقت خود حداکثر استفاده را می‌بردند. من حتی در سخت‌ترین دوران‌های لبنان شاهد بودم که ایشان در ساعات مختلف به کتابخانه خود می‌رفتند و همان کارها و مطالعات حوزوی و آخوندی خود را ادامه می‌دادند، یعنی همان کتاب‌های فقهی را برمی‌داشتند و روی مسأله‌ای کار می‌کردند.

* آیا در لبنان نیز با آن همه گرفتاری، درس و بحث را ادامه دادند؟

بله! ایشان تا آخرین روزی که در لبنان بودند، ارتباطشان با منابع و مآخذ قطع نگردید! و این در حالی بود که روزانه هم اخبار و تفسیرهای همه روزنامه‌ها را می‌خواندند، هم ملاقاتها، و جلسات سخنرانی و هم رفت و آمدهای خود را قطع نمی‌کردند. در عین حال کارهای فراوان مجالس شیعیان وجود داشت و حل اختلافات خانواده‌ها از زن و شوهر گرفته تا مسائل احزاب و دستجات و میانجی‌گریهای سیاسی همه و همه را با حوصله انجام می‌دادند.

ماجرای قتل یک دختر مسیحی توسط یک جوان فلسطینی

این مسئله میانجی‌گری گاهی خیلی عجیب بود. یادم هست که یک روز یک جوان فلسطینی در شهر طرابلس یک دختر مسیحی را به قتل رسانده و فرار کرده بود.

مسیحی‌های فالانژ تقریباً ۵۰ یا ۶۰ فلسطینی زن و کودک و پیرمرد را گرفته بودند و می‌گفتند اگر فوراً آن فرد را به ما تحویل ندهید اینها را آزاد نخواهیم کرد. حدود ساعت ۹ صبح بود، قرار بود برای شرکت در مراسم جشن اولین گروه جوانان امل که تعلیمات نظامی را فراگرفته بودند به دره‌های بقاع و از آنجا به دمشق بروند. من هم به اتفاق دکتر چمران در خدمتشان بودیم. ابوزعیم یکی از فرماندهان الفتح به مجلس آمد و موضوع را به ایشان اطلاع داد. دقایقی بعد هم ابوجهاد زنگ زد و پیام یاسر عرفات را که در تونس بود و از ماجرا مطلع شده بود به امام موسی رساند. همه خیلی ملتهب بودند. آقای صدر کمی فکر کردند. به دکتر چمران گفتند با بقاع تماس بگیرید و مراسم را به دو روز بعد موکول کنید. شیخ محمد یعقوب یکی از نزدیکان ایشان بود. یک روحانی توانا، روشن و پرشوری بود. او را به طرابلس فرستادند و از گروگان‌گیرها خواهش کردند نماینده‌ای را نزد ایشان بفرستند. از ابوزعیم هم خواستند آن جوان فلسطینی را پیدا کند و تحت‌نظر بگیرد. هر دو رفتند. به من و چمران گفتند تا اینها برگردند دو ساعتی مجال داریم شماها بروید و کمی گردش کنید و همدیگر را سرگرم کنید. من می‌روم به کتابخانه و برای سخنرانی مراسم افتتاح دانشگاه در سال تحصیلی جدید کمی فکر کنم و یادداشت‌هایی بردارم. می‌بینید تسلط به حال و روحیه تا چه حد است؟ در آن بحران و آن التهاب و آن برنامه‌های متنوع، در عین حال این تمرکز و خاطرجمعی. به هر حال حدود ظهر نمایندگان مسیحی آمدند. ابوزعیم هم با آن جوان فلسطینی به مجلس آمد و به عقیده خودش خواست آن جوان را تحویل امام موسی بدهد. ایشان از اینکار خوششان نیامد و گفتند دلم نمی‌خواست این جوان را از نزدیک ببینم چون به هر حال یک احساس عاطفی در انسان پیدا می‌شود. دایی‌جان از نمایندگان مسیحی‌ها خواستند گروگانها را آزاد کنند و گفتند فعلاً این جوان پناهنده به مجلس شیعیان است. شما بروید و مراسم تدفین را آماده کنید. من هم برای تشییع و تدفین خواهم آمد. و بعد تکلیف مجازات قاتل را معلوم می‌کنم. بعد از مدتها گفتگو بالاخره راضی شدند، بخصوص از اینکه ایشان در تدفین آن دختر مقتول حاضر می‌شوند احساس غروری پیدا کردند و رفتند و گروگانها آزاد شدند.

ما خون این دختر را به تو بخشیدیم

فردای آن روز به طرابلس رفتیم. امام موسی در مراسم خاک‌سپاری آن دختر سخنرانی عاطفی بسیار قشنگی کردند و با ذکر داستانهایی از سیره حضرت مسیح غائله را خواباندند. پدر مقتول که به شدت متأثر بود و غمگین، به ایشان گفت، سیدی مادر این دختر و من، خون این دختر جوان را به تو می‌بخشیم. تو هر چه صلاح و بر اساس عدالت می‌دانی عمل و اجرا کن. من با دیدن این صحنه بغض شدیدی گرفته بودم، دکتر چمران از من عاطفی‌تر بود و لذا منقلب‌تر بود. به هرحال ناهار را به اتفاق مشایعین و در منزل پدر و مادر مقتول خوردیم و همه به بیروت باز گشتیم. ابوجهاد و ابوزعیم در مجلس منتظر امام موسی صدر بودند. با آمدن ما، آنها خوشحال شدند و از اینکه یک بحران خطرناک مرتفع شده بود خیلی راضی بودند. آن جوان را نزد دایی‌جان آوردند. بسیار سرافکننده بود. خود را روی پای ایشان انداخت و مرتب می‌گفت «مولانا خلصنی» یعنی مولای من مرا خلاص کن.

دایی‌جان او را قدری موعظه کردند و گفتند صاحبان دم، تو را حلال کردند، تو چه می‌کنی؟ برو و استغفار کن الآن به یاد ندارم برای تأدیه دیه قتل عمد چه کردند. این گفتگو ربع ساعتی طول کشید و بالاخره متفرق شدند. آن شب به بعلبک رفتیم تا صبح زود روز بعد بتوانند در مراسم نظامی اولین گروه چریکهای امل در خیام اطراف دره‌های بقاع باشند. مراسم برای من بسیار مهیج بود. همان‌جا به دایی‌جان گفتم خدا عاقبت شما را به خیر کند. خیلی خندیدند و به شوخی گفتند بین شماها من آخوند و طلبه را به چه کارهایی کشانده‌اید.

امام صدر و دانشجویان مسلمان در اروپا

* ارتباط امام موسی صدر با جوانان دانشجوی در اروپا و کلاً انجمن‌های اسلامی دانشجویی چگونه بود؟

آقای صدر سفرهای زیادی به اروپا آمدند و در همه این سفرها مورد توجه انجمن‌های اسلامی بودند. یعنی در تمامی این سفرها، لااقل در یکی دو جلسه چند ساعته سخنرانی

از ایشان استفاده می‌کردیم. علاوه بر آن مسئولان اتحادیه و انجمن‌ها از جمله خود من با ایشان مرتبط بودیم و از نظراتشان بهره می‌بردیم. ما همه سخنرانی‌ها را ضبط می‌کردیم. به احتمال زیاد تعدادی از این سخنرانی‌ها در میان نوارهای من موجود هستند. اتفاقاً چندی پیش به یکی از این نوارها برخورد کردم! وقتی که ایشان به آلمان می‌آمدند، ما از قبل بچه‌ها را خبر می‌کردیم که ایشان می‌آیند. بچه‌ها هم خوشحال می‌شدند و برنامه را تنظیم می‌کردند. معمولاً هم طوری وقت جلسات را می‌گذاشتیم که از طرف انتها باز باشند. مثلاً ساعت ۵ یا ۶ بعد از ظهر جلسه شروع می‌شد و تا ساعت ۲ یا ۳ بعد از نیمه شب ادامه می‌یافت. مجموعاً در بسیاری از جلسات انجمن و یا سمینارهایمان از ایشان دعوت می‌گردید تا در مورد یکی از مباحث ایدئولوژیک که در درگیری با کمونیست‌ها در آن روزها برای ما مطرح بود سخنرانی کنند. باید توجه داشت که در دهه ۵۰ تا ۷۰ میلادی همزمان با رشد آرمانگرایی تفکرات الحادی و کمونیستی هم گسترش یافته بود و امام صدر از معدود کسانی بود که می‌توانست پاسخگوی هر دو جریان باشد. یعنی بر آرمانگرایی و مبارزه برای رفع تبعیض و بی‌عدالتی بر مبنای تفکرات اسلامی تأکید داشت و با دانش و تسلطی که بر مباحث فکری و اعتقادی داشتند می‌توانستند پاسخگوی سئوالات و شبهات الحادی باشند. یادم هست که ایشان همیشه یک جمله‌ای را در اول جلسه بیان می‌کردند و آن این بود: «درها را بستیم. پس دل‌ها و دهانها را باز کنید. بگوئید! بگوئید! هر چه دوست دارید بگوئید، شاید خود من بیشتر از شماها بگوئیم». یک جوانی را یادم هست که در انجمن ما بود به عنوان آدم «نه» معروف شده بود. هرکس هرچه می‌گفت، او مخالف بود! بطوریکه اگر یک لحظه غافلش می‌کردیم و بعد حرف خودش را عنوان می‌نمودیم، فوراً با آن مخالفت می‌کرد. یک چنین آدمی بود. برخورد آقای صدر به گونه‌ای بود که حتی این برادرمان هم تحت تأثیر قرار گرفته بود و رام شده بود.

آقای بهشتی محصولی فراتر از قاعده

یک دفعه به دایی‌جان گفته بود: «آقای صدر! این حرفهایی که شما می‌زنید، من جز از شما و از آقای بهشتی، از هیچ فرد دیگری نشنیده‌ام! چرا حوزه این حرف‌ها را

نمی‌زند؟». دایی‌جان هم گفته بودند: «آقای بهشتی محصول حوزه نیست. امثال آقای بهشتی، شاید در ایران به سه یا چهار نفر هم نرسند».

ایشان وقتی که در جلسات انجمن‌های اسلامی حضور می‌یافتند، اگر در مسائل اعتقادی مورد سؤال قرار می‌گرفتند، مبنای کارشان اینطور نبود که صرفاً به سؤال جواب دهند، بلکه سعی می‌کردند چنان دریچه‌ای را به رویمان بازکنند، که خود ما بتوانیم پاسخ این سؤال و دیگر سؤالات مشابه‌مان را پیدا کنیم. یادم هست یکی از جلسات خیلی پر بار ما در مورد مبحث جبر و اختیار بود. از ایشان دعوت شده بود که در این باره صحبت کنند. این جلسه در مسجد شهر آخن برگزار گردید. جلسه ساعت ۶ یا ۷ بعد از ظهر شروع شد و تا نزدیکی‌های اذان صبح ادامه یافت. یکی از نکات جالب آن بود که ایشان هنوز کاملاً سرحال بودند و باز آمادگی ادامه بحث و پاسخگویی به سؤالات را داشتند! این باید در مقاطع بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ باشد. در همان سفری بود که به واتیکان رفتند و با پاپ ملاقات کردند. ایشان در ملاقات با پاپ از مواضع واتیکان در رابطه با مسئله خاورمیانه و فلسطین گله کرده بودند. دقیقاً یادم هست که از آنجا به الجزایر رفتند و در بازگشت از آنجا مجدداً جلسه دیگری برایشان گذاشتیم. باز یادم هست که در این جلسه از نتایج مباحث کنگره الجزایر و از شخصی بنام تهامی در الجزایر صحبت کردند و بعد به سؤالات ما درباره اوضاع شمال آفریقا و خاورمیانه پاسخ گفتند. مطلب به این دلیل در ذهنم هست که هنوز تعبیر ایشان را در رابطه با موضع دنیا نسبت به اسرائیل به یاد دارم. ایشان درباره ملت فلسطین می‌گفتند: «کار به جایی رسیده است که یک ملت مظلوم و آواره باید با چنگ و دندان به دنیا بقبولاند، که باید اجازه داشته باشد لااقل «آخ» بگوید!». این تعبیر ایشان را من هیچ وقت از یاد نمی‌برم! یعنی ملتی آواره و مظلوم باید با چنگ و دندان تلاش کند تا لااقل دنیا به او این مشروعیت را بدهد که «آخ» بگوید!... و تازه این حق را هم از او سلب می‌کنند و به این آخ‌گوها تروریست می‌گویند.



تمرینات نظامی در اردوگاه امل



در اردوگاه تعلیماتی جوانان امل در دره‌های بقاع سال ۱۳۵۵

گفتگو با بزرگان مسیحیت در اروپا

✽ محور گفتگوی آقای صدر با پاپ چه بود؟ آیا عمدتاً مسأله فلسطین بوده است؟

بله، اصلاً به همین دلیل قرار ملاقات را گذاشته بودند. ایشان به پاپ گفته بودند که در رابطه با مسأله بیت‌المقدس، به همان اندازه که ما سهم هستیم شما هم هستید! نگذارید که این وجه مشترک ادیان الهی، که همانا الهی بودن آنهاست، آلت دست مقاصد سیاسی یک گروه نژاد پرست قرار بگیرد و در نتیجه یک جهانی از ثمرات وحدت ادیان محروم گردد! می‌گفتند که مبنای ما شعار «تعالوا الی کلمة سواء بینا و بینکم» قرآن کریم است! و حتی نسبت به بی دینان مبنای «لکم دینکم ولی دین» را داریم. خلاصه آن چیزی که بعدها و بخصوص بعد از فروپاشی شوروی در یک مقیاس جهانی بوقوع پیوست، یعنی نوعی وحدت شوم مسیحیت و یهودیت علیه اسلام، همواره یکی از موارد نگرانی آقای صدر بوده است! ایشان از همان سال‌های ۸-۱۹۶۷ به دنبال آن بودند که چنین وحدت شومی بوجود نیاید! در این راه خیلی تلاش کردند. ملاقات‌های زیادی با اساقفه و اعظم کلیسا در اروپا داشتند که در بسیاری از آنها من نیز حضور داشتم. برخی از این ملاقات‌ها در منزل خود من روی می‌داد. و یا گاه من مترجم بودم.

✽ درباره ملاقات‌های آخن و بوخوم بفرمایید.

هم در آخن و هم در بوخوم، در همه این ملاقات‌ها تلاششان بر استفاده از مشترکات ادیان الهی بود. ایشان همواره تأکید داشتند که عارضه اخلاق‌زدایی از علم، همه ادیان الهی را تهدید می‌کند. تأکید می‌کردند که مشکل اصلی دهه‌های آینده مشکل دینداری است، و منشأ آن را در مقیاس جهانی، اخلاق و ارزش‌زدایی از علم می‌دانستند که چنین ثمراتی را به بار خواهد آورد. اگر مقاله «اسلام و فرهنگ قرن بیستم» را مطالعه کنید، خواهید دید که ایشان در چه سالی چه موضوعاتی را مطرح کرده‌اند، موضوعاتی که برخی از آنها را تازه امروز تحت عنوان «انحطاط فرهنگی در عصر یورش اطلاعات» مورد توجه قرار داده‌ایم. اینجاست که انسان به جمله مرحوم مطهری یا اظهارات مشابه آن توسط آقای موسوی اردبیلی پی می‌برد که گفته بودند، آقای صدر ۵۰ سال از زمان

خودش جلوتر فکر و حرکت می‌کرد.

روزنامه‌های صهیونیستی: شیوع بیماری یرقان به دلیل نوع طهارت مسلمانان است

* دیگر محورهای صحبت با بزرگان مسیحیت اروپا چه بود؟

یکی دیگر از محورهای گفتگوی ایشان، زدودن مطالبی بود که به ناحق به اسلام نسبت داده می‌شد. مثلاً یکی از موضوعاتی که الآن یادم هست، در سال ۶۹ یا ۷۰ میلادی در آلمان با بزرگان کاتولیک در شهر کلن و ماینس مطرح کردند، مسأله ختنه زنان بود. موضوع دیگر مسأله بیماری یرقان بود که آن زمان در شمال آلمان رواج یافته بود. بعضی از این روزنامه‌های صهیونیستی اینطور عنوان کرده بودند که مسلمانان در توالت‌ها خودشان را با دست شسته و بنابراین عامل بیماری یرقان که به آن مبتلا هستند به دست آنها سرایت می‌کند. از طرفی اغلب کارگران مسلمان ترک در کارخانه‌های مواد غذایی آلمان کار می‌کنند و نتیجتاً آلودگی را به مواد غذایی منتقل کرده‌اند! این مواد غذایی مورد مصرف قرار گرفته و در نتیجه بیماری یرقان در اروپا منتشر شده است! یادم هست که آن موقع دیگر مرحوم شهید بهشتی در ایران بودند و آقای شبستری به هامبورگ آمده بودند که خوب، اقدامات بسیار گسترده‌ای هم در آنجا انجام دادند. ما مسأله را به نجف منتقل کردیم و انجمن‌های اسلامی هم در اروپا خیلی در این مورد فعالیت کردند. تلاش‌های انجمن اسلامی منجر به این شد که اداره مرکزی کار آلمان این اتهام را رسماً تکذیب کند و به مطبوعات صهیونیستی برگرداند و امام هم در یکی از جلسات درسی خود در نجف از زحمات برادران انجمن اسلامی در اروپا تقدیر و تشکر کردند. خوب! در همان مقطع که آقای صدر به آنجا آمده بودند، خودشان محرک دو سه تا ملاقات با اعظم کلیسا بودند که این مسأله را طرح و به آن اعتراض کردند. یکی دیگر از این ملاقات‌ها در شهر ورتسبورگ آلمان بود که با اسقف کبیر و دیگر اعظم پروتستان آنجا صورت گرفت. من هم در این ملاقات به عنوان مترجم حاضر بودم که البته ضرورتی پیش نیامد. زیرا آن اسقف به زبان فرانسه مسلط بود و در نتیجه مستقیماً با آقای صدر وارد گفتگو شد.



امام صدر در جمع مربیان نظامی امل



در اردوگاه تعلیماتی جوانان امل در دره‌های بقاع، ۱۳۵۵

* آیا می‌توان موضوعات گفتگو را در چند محور خلاصه کرد؟

دقیقاً! اولین محور گفتگوی آقای صدر با بزرگان مسیحیت، تفهیم اوضاع خاورمیانه، مظلومیت مردم فلسطین و حقانیت تلاش‌های جاری به منظور بازگرداندن آنها به سرزمینشان بود. محور دوم، مباحث مربوط به وحدت ادیان بود. محور سوم نیز زدودن انگ‌هایی بود که به اسلام زده می‌شد و ایشان این بخش از تلاش‌ها را نیز از وظایف بسیار مهم خود می‌دانستند. رابطه اسلام با علوم جدید، اسلام و جهان مدرن، اومانیزم و فلسفه آفرینش انسان در قرآن، نظام اقتصادی خانواده و مسائل مرتبط با ارث، فلسفه نظام خانواده در اسلام، حل ابهاماتی که در اذهان آنها وجود داشت نظیر مسأله اختلاف زن و مرد، مسأله تبعیض زن در زندگی خانوادگی، مسأله عدم حضور زن در اجتماعات تا مسائلی چون ختنه زنان در برخی از کشورها و... این بحث‌ها و نیز نظام استبدادی در ایران و مسأله اختناق و فشارهای قرون وسطایی بر زندانیان سیاسی ایران، آن چند محور زمینه‌های اصلی بودند که آقای صدر در ملاقاتهای خود با اعظم کلیسا و رهبران سیاسی اروپا پیرامون آن صحبت می‌کردند. البته در بعضی مقاطع خاص ضرورت اقتضا می‌کرد که برخی از مطالب خاص و حاد روز را نیز مورد توجه قرار دهند. مثلاً یادم هست که ایشان سفری به اروپا آمدند. در آن زمان قرارداد راجرز بین اعراب و اسرائیل منعقد شده بود، که ایشان خیلی ناراحت بودند. در آن سفر در این مورد با شخصیت‌های زیادی صحبت کردند که یکی از آنها والتر شل وزیر خارجه وقت آلمان بود. همین‌جا این را هم بگویم که والتر شل به ایشان یک سرویس قهوه‌خوری خیلی زیبایی هدیه داده بود که بعداً نصیب من شد! برای اینکه وقتی که بیرون آمدم، گفتم دایی‌جان چقدر قشنگ است! ایشان هم آن را به من هدیه کردند. این سفر باید به فاصله کوتاهی بعد از جنگ ۱۹۶۷ بوده باشد! و بعد از عقد پیمان راجرز، در همان سال‌های ۸-۱۹۶۷.

* آیا این همان سفری بود که با پاپ ملاقات داشتند؟

در آن سفر نبود، ولی در همان اوان بود. مقطعی پیش می‌آمد که ایشان دو یا سه ماه بعد مجدداً به اروپا می‌آمدند. مثلاً گاهی برای کنفرانسی به آفریقا می‌رفتند و در





نمایی از اردوگاه آوارگان فلسطینی از تراس انستیتو تکنولوژی جبل عامل به ریاست مصطفی چمران

بازگشت چند روزی پیش ما بودند. گاهی هم صرفاً به نیت اروپا و برای ملاقات خاصی می‌آمدند و دو سه روزی آنجا بودند. سفرهای منظم ایشان تقریباً سالی یکبار و غالباً در تابستان بود که گاهی هم جنبه خانوادگی داشت. و با وجود این در جلسات انجمن‌های اسلامی چه ایرانی و چه بین‌المللی از ایشان فیض می‌بردیم.

عضو هیات علمی و دینی مرکز اسلام‌شناسی استراسبورگ

* آیا ایشان با مرکز اسلام‌شناسی استراسبورگ نیز همکاری داشتند؟

بله، مرکز اسلامی استراسبورگ تقریباً هر سال کنفرانس‌هایی برگزار می‌کرد که آقای صدر در اغلب آنها شرکت می‌کرد. آقای صدر عضو هیئت علمی و دینی مرکز اسلام‌شناسی استراسبورگ نیز بود و مقام خیلی برجسته‌ای هم در آنجا داشت. خیلی مورد عنایت استادان و بزرگان آنجا بود. ایشان در یکی از جلسات موضوعی را پیشنهاد کرده بود که خیلی مورد استقبال اساتید آنجا واقع شده بود. ایشان مطلبی را به طور مستند از امام صادق(ع) نقل کرده بود که آنها در جلسه بعد گفته بودند: «واقعیت آن

است که این مطلب مستند است. خوب است دنبال این سؤال برویم که صادرکننده این مطلب به چه دانشی دسترسی داشته است که بر اساس آن در آن زمان چنین مطالبی را عنوان نموده است، آنهم مطالبی که امروز و بعد از گذشت ۱۳ الی ۱۴ قرن جنبه علمی داشته و دانش روز برای آن پاسخ دارد؟». دایی جان می گفتند که من می خواستم اینها از این طریق به مبنای وحی برسند. شما مسلماً می توانید اینها را در کتابخانه دانشگاه استراسبورگ پیدا کنید. شاید این کتابخانه همین الآن به لحاظ اسناد و مآخذ مربوط به جهان تشیع از مجموعه مراکز تحقیقی دنیا کاملتر باشد، یعنی تا این حد قوی است. من فکر می کنم که آقای سیدهادی خسروشاهی اطلاعات کاملتری در این مورد داشته باشند. به هر حال گزارش جلسات و کنفرانس های سالانه استراسبورگ یقیناً در این کتابخانه قابل دسترسی هستند. یکی از ثمرات کنفرانس های استراسبورگ همین کتاب «مغز متفکر جهان شیعه» هست که به فارسی ترجمه شده است.

* آیا اخبار مربوط به برنامه ها و دیدارهای امام موسی صدر در اروپا، حتی سفرهای دهه ۶۰ میلادی در مطبوعات آنجا انعکاس می یافتند؟

بله، این اخبار را می توان از آرشیو روزنامه های اروپا درآورد. البته اخبار مربوط به سفرهای رسمی را. البته من الآن نام این روزنامه ها را درست به خاطر ندارم. اما یادم هست که در حین جنگ های داخلی لبنان بود که مجله اشپیگل مقاله ای نوشت و به سفرهای پیشین نیز اشاره کرده بود. البته این موضوع به دهه ۷۰ میلادی برمی گردد. در این مقاله تصریح شده بود که در مجموعه جنگ های داخلی لبنان یک شخصیت هست که چهره نمایی می کند و مورد قبول اکثریت آزادیخواهان و روشنفکران جهان مسیحیت نیز است. بعد در ادامه آمده که اگر قرار باشد کسی غیر از مسیحی ها جامعه لبنان را اداره کند، آن شخصیت فقط موسی صدر است. این مقاله را در آرشیو مجله اشپیگل می توان پیدا نمود. یک سفر دیگر هم الآن در خاطرم هست. این همان سفری است که با اعضاء جامعه عرب نیز دیدار داشتند. و در این سفر دیدار از مجله اشپیگل نیز در برنامه های ایشان پیش بینی شده بود. که این دیدار برای هیئت تحریریه اشپیگل خیلی جالب بود.

* آیا برنامه‌های این سفر را خودتان تنظیم کرده بودید؟

خیر، این برنامه را سازمان «اینترناسیونس»^۱ تنظیم کرده بود. سازمانی است که بیشتر جنبه فرهنگی و بین‌المللی دارد و مرکز آن در فرانکفورت است. این سازمان از ایشان دعوت رسمی کرده بود و من آن زمان هنوز در آخن بودم و دوران تخصصی شیمی‌آلی را می‌گذراندم. من در سال ۱۹۷۱ به بوخوم آمدم و نتیجتاً این سفر قبل از این سال است. آقای صدر به آلمان آمدند و چند ملاقات رسمی در بن و هامبورگ داشتند. همانطوریکه گفتم، سازمان اینترناسیونس برنامه این سفر را تنظیم کرده بود و از جمله بازدید از مجله اشپیگل نیز در نظر گرفته بود. یادم هست که در هامبورگ در هتلی برای ایشان جا رزرو کرده بودند که شاه نیز در سفرهای خود به آنجا می‌آمد. برخی از برادران تندروی ایرانی توسط من پیغام داده بودند که شاه در سفر خود به هامبورگ در این هتل اقامت کرده بود و بهتر است که شما هتل خودتان را عوض کنید! آقای صدر هم خیلی راحت جواب دادند که شاه دفعه بعد دیگر به این هتل نیاید! البته از این کلام منظور خاصی داشتند وگرنه در اغلب موارد که به دعوت مقامات به آلمان می‌آمدند اطاق کوچک دانشجویی با امکانات محدود من و خانمم را بر هتل‌های مجلل و بزرگ ترجیح می‌دادند که در جای دیگر بدان اشاره کرده‌ام. در میان مجلات آلمانی تا آنجایی که یادم هست، مجله اشترن^۲ نیز گفتگوی دیگری با ایشان داشت. در میان روزنامه‌ها، روزنامه زوددویچه سایتونگ را به یاد دارم که با ایشان صحبت کرده بود. البته در آن مقطع دیگر هر وقت ایشان از لبنان می‌آمد، تقریباً هر خبرنگاری سعی می‌کرد که با ایشان ارتباط برقرار نماید. برای اینکه به عنوان یک چهره خیلی شاخصی در آرام کردن اوضاع لبنان شناخته شده بودند. و به عنوان کارشناس مذهبی و سیاسی جهان اسلام و خاورمیانه طبعاً حرفهای زیادی برای طرح کردن داشتند.

1. Internationes.

2. Stern



نمایی از اردوگاه فلسطینی از تراس انستیتو تکنولوژی جبل عامل به ریاست مصطفی چمران



پس از بمباران منزل یکی از کادرهای نظامی در شهر صور، فوریه ۱۹۷۷، دکتر چمران از بازدید فاطمی و غزاله تصویربرداری کرده است. (شرح ماجرا را در نامه‌های چمران ملاحظه کنید)

امام صدر در جمع رؤسای کارخانه بایر آلمان از جابرین حیان و زکریای رازی نام بردند

* آیا آقای صدر در سفرهای خود به اروپا از مؤسسات علمی، صنعتی، فرهنگی یا

کارخانجات هم دیدن می‌کردند؟

در همه سفرها خیر، ولی در اغلب سفرها خیلی علاقمند بودند به تناسب وقت و زمان سفر این نوع دیدارها را هم داشته باشند. در سال ۱۹۶۹ طی سفری ده روزه به آلمان ترتیب دیدار ایشان را از کارخانجات بایر^۱ دادم. من در آن موقع در دانشکده شیمی دانشگاه آخن مشغول بودم و طبعاً دانشکده ما با کارخانجات شیمیایی بایر ارتباط علمی و پژوهشی داشت. از این موقعیت بهره گرفتم و یک دیدار چند ساعته به دعوت مدیرعامل کارخانجات انجام دادند. حضور ایشان با آن جبروت روحانیت و سیمای دلپذیر و کاریزمای دلنشین هم برای کادر علمی کارخانه و هم برای تکنسینها و کارگران فوق‌العاده جالب بود. سؤالات و گفتگوهایی که با دست‌اندکاران، بویژه کارگران مطرح می‌کردند، بسیار جذاب بود و چهره‌ای فوق‌العاده عاطفی و روحانی از یک شخصیت مذهبی مسلمان در اذهان بجای گذارد. به هنگام پذیرایی ناهار و بعد از خوشامدگویی دکتر گرهارد^۲، دایی‌جان طی سخنان کوتاهی نظم و شکوه کارخانه را ستودند و از گستردگی لابراتوارهای پژوهشی در کنار کارگاههای بزرگ تولیدی نام بردند و ضمناً تاریخچه کوتاهی از تلاشهای مسلمانان در تدوین شیمی مدرن ذکر کردند. و از جابرین حیان که شاگرد مستقیم امام صادق(ع) بود و نیز زکریای رازی نام بردند و اظهار داشتند، در واقع به ابتکار مسلمانان علم شیمی از کیمیاگری به صورت علم تجربی در آمد و شاخه‌ای از علم و فرهنگ و تمدن عظیم اسلامی شد. و به اعتراف محققین بزرگ غرب، مانند سایر رشته‌های دیگر علمی به غرب آمد و در تکوین فرهنگ و تمدن غرب نقش‌آفرین بود. و این در حالی بود که شرق به دلایل مختلف از راه ایستاد و بعد هم گرفتار حملات اقوام بیگانه و سرانجام استعمار و استثمار غرب شد. از این که یک عالم مذهبی از علم و تاریخ علم و فلسفه علم آن هم از شیمی مطالبی عنوان کند شگفتی

1. Bayer

2. Dr. Gerhard

حاضران را موجب شده بود. بعد از ناهار بازدید را ادامه دادند و از قسمت تهیه و تولید فیلم عکاسی و نوارهای مغناطیسی دیدن کردند. در این قسمت تعدادی کارگران مسلمان ترک کار می‌کردند. وقتی نگاه آنها به دایی‌جان افتاد بی اختیار به طرف ایشان دویدند و حلقه‌ای را گرداگرد ایشان بوجود آوردند. هنگامی که ایشان، ضمن احترام به عواطف و تقدیر از کار و کوشش و تلاش آنها، قید کردند که کار را به عنوان عبادت خدا تلقی کنید و قصد قربت داشته باشید، اضافه کردند این صحیح نیست محل کار خود را ترک کنید و خداوند راضی‌تر خواهد بود که مقررات و ضوابط کار را رعایت کنید. با این تذکر اثر بسیار مثبتی در چهره چند تن از مدیران که ایشان را هدایت و همراهی می‌کردند نمودار شد. قرار شد جمعه شب همان هفته در محل اجتماع برادران ترک در شهر لورکوزن^۱ جلسه دیداری با آقای صدر تشکیل گردد، که چنین هم شد. علاوه بر این از کارخانجات اتومبیل‌سازی فورس، ذوب آهن و فولادسازی کروپ، کشتی‌سازی ورف^۲ در شهر کیل، یک کارخانه تولید شومینه‌های بهداشتی نیز در دو سه سفر بعد دیدار کردند.

در رصدخانه بزرگ بوخوم

یک بازدید به یاد ماندنی هم از رصدخانه بزرگ بوخوم و نیز پلانتاریوم^۳ آن شهر داشتند. دیدار از رصدخانه را خانم من همراه ایشان بود، لذا بهتر است در این مورد از ایشان سؤال کنید. ولی در پلانتاریوم من ایشان را همراهی می‌کردم. برنامه آن شب علاوه بر تشریح اوضاع فلکی و نمایش بسیار باشکوهی از انواع محورهای که ستارگان و منظومه به دور یکدیگر می‌چرخند و تقریباً برنامه ثابت هر روز است؛ یک برنامه خاص هر روز هم داشت که آن روز در مورد تئوری پیدایش زمین و جدا شدن آن از خورشید و سپس شرح تفاوت بین نجوم قدیم و به اصطلاح هیئت بطلمیوسی و هیئت

1. Leverkusen

2. Werft

3. Pelantarium



آقای سیدهادی خسروشاهی می‌گفت در تمام کنگره‌های بزرگ اسلامی افکار امام صدر درخشندگی ویژه‌ای داشت



جمال عبدالناصر که به شدت تحت تأثیر سخنان امام صدر قرار گرفته بود به محمد حسنین هیکل
گفت امام صدر خطبه این هفته نماز جمعه الازهر را ایراد کند

نیوتونی بود. مدیر اجرای برنامه که از بزرگان هیئت و نجوم دانشگاه بوخوم بود و برنامه را برای حاضرین شرح می‌داد هنگام ورود امام صدر چشمش به ایشان افتاده بود و ضمن خوشامدگویی به همه، اشاره‌ای هم به مهمان ویژه‌ای کرد. البته او ایشان را نمی‌شناخت ولی منظورش این بود که میهمانی با این قیافه و لباس روحانی هر روز به آنجا نمی‌رود. در ضمن تماشای فیلم و کواکب و حرکت انجم، با توجه به قیافه روحانی و دینی ایشان چند بار به خالق جهان اشاره کرد. و خلاصه به ایشان فهماند که او هم یک عالم و دانشمند خداشناس است.

بعد از پایان برنامه، علیرغم میل باطنی آقای صدر امکان گفتگویی با مجری برنامه فراهم نشد. ولی تا مدت‌ها ایشان از جالب بودن این دیدار می‌گفتند و هر بار هم آرزو می‌کردند که نظیر این گونه تأسیسات در جوامع اسلامی به وجود آید و با داشتن این زمینه عقیدتی حیف است که جوانان ما به یک چنین برنامه‌هایی که باعث تحکیم پایه‌های خداشناسی آنها می‌گردد آشنا نباشند و حتی امکان تماشا را هم نداشته باشند. همین‌جا این نکته به خاطرم رسید که دایی‌جان همیشه این مطلب را تأکید می‌کردند که در تفکر دینی و اسلامی، دنیا و آخرت از هم جدا نیست. آن امتداد این و این مقدمه آن است. پرداختن به امور دینی مطلق و روی‌گردانی از غرایز طبیعی و خدادادی رهبانیت است. و در اسلام از آن نهی شده است. همانگونه که دنیاپرستی مطلق نیز مذموم است، بسیار تأکید می‌کردند که تفریح و نشاط حتماً جزء ضروریات زندگی است و اگر با قصد قربت انجام گیرد خود عبادت است.

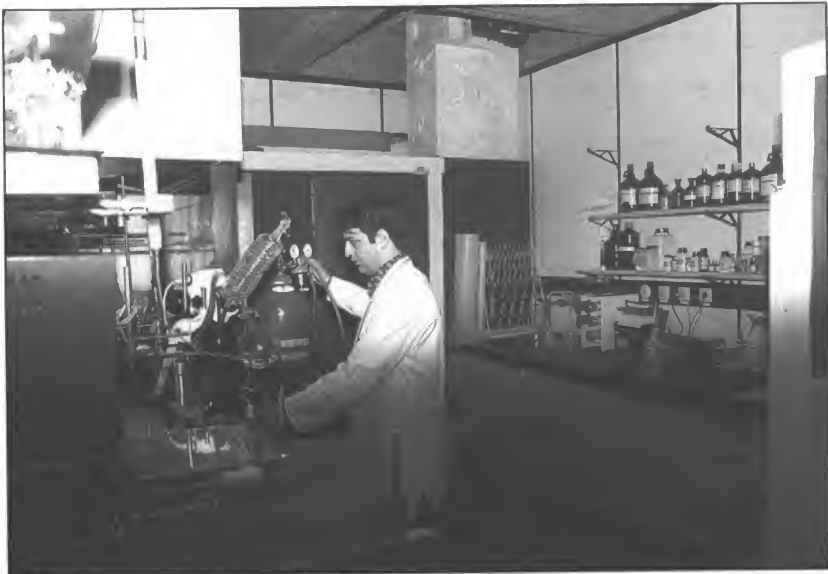
توصیه به آراستگی و پیراستگی ظاهر

جالب است بدانید که ایشان به ما حتی در مورد خوب لباس پوشیدن، ظاهری آراسته و مرتب و تمیز داشتن بسیار توصیه می‌کرد، و می‌گفتند امام صادق(ع) از شیک‌پوش‌ترین انسانهای عصر خود بود.

به خاطر دارم روزی ایشان از سفر آفریقا به آلمان آمده بودند و قرار بود خانواده ایشان هم از بیروت برای گذراندن دو هفته تعطیلات به آخن بیایند. به اتفاق ایشان به فرانکفورت برای استقبال خانواده‌شان رفتیم. ما حدود یک ساعت زودتر از موعد ورود



در لابراتوار بیوشیمی دانشگاه بوخوم تحقیقات خود را به کمک دستیارانم
انجام می‌دادم تا این که امام صدر گفتند به ایران می‌رویم و من....



در این لابراتوار بیوشیمی که دانشگاه بوخوم در اختیارم گذارده بود تحقیقات
خود را انجام می‌دادم تا این که امام صدر گفتند به ایران می‌رویم و من....



روزی امام صدر به دیدن محل کارم آمده و با همکارانم وارد گفتگو شدند

هوایما به فرودگاه رسیده بودیم. در رستورانی رفتیم و طبق معمول من از هر دری از ایشان سؤال می‌کردم. هنگام ورود مسافرین دایی‌جان نشستند و من به سالن ورود مسافرین رفتم و با خانواده ایشان به رستوران آمدم. خوب معلوم است لحظات خوبی داشتیم. حورا دختر بزرگ ایشان که آنموقع حدود ۱۰ یا ۱۲ سال داشت، لباس پوشیده کاملی داشت، و از لحاظ حجاب و پوشیدگی از حد نصاب شرع هم فراتر رفته بود. البته چادر نداشت ولی با روسری و مانتو بود. دایی‌جان ضمن ستایش و تمجید از او مدتی درباره خوب پوشیدن و ظاهر آراسته و قشنگ و شاد داشتن صحبت کردند و روایت و حدیث فراوان نقل کردند. من این نکته را از ایشان هرگز فراموش نمی‌کنم که تناسب رنگ اجزا لباس با هم و با سن و سال انسان اگر رعایت شود و قصد قربت هم در کار باشد آن هم نوعی عبادت است. روی این نکته هم تأکید کردند که زنان مسلمان ما که عفاف را زکات جمال می‌دانند و حجاب را سرمایه خود معرفی می‌کنند حتماً باید در این نظم و هماهنگی و آراستگی ظاهر و پوشش زیبا، مانع ایجاد کراهت در ذهن غیرمسلمان بگردد. چرا زنان ما باید حجاب را نافی قشنگ‌پوشی و زیبایی ظاهر بدانند؟ خدای انسان خالق زیبایی‌ها و دوستدار زیبایی‌ها می‌باشد.

البته من از مرحوم پدرم هم همین توصیه را شنیده‌ام و حتی می‌گفتند در روایات اسلامی رنگ سیاه و مشکی و تیره مکروه است. و مطلبی از امام رضا(ع) در همین مورد نقل می‌کردند. دایی‌جان هم این مطلب را به جوانان گوشزد می‌کردند و جلوه‌های عمل به آن را می‌توان در سیره عملی ایشان در بیروت و در جاهای دیگر حتی در زندگی خصوصی و اجتماعی و مجلس شیعیان و جلسات عمومی و بزرگ و کوچک ایشان به وضوح دید.

استعمال عطر، رنگهای شاد و متناسب، ظاهر آراسته و مرتب، و لباسهای اطو دار و تمیز را بدیهی‌ترین اصل در رفتار جوانان و زنان و مردان می‌دانستند. البته می‌دانید و مشهور هم هست که امام خمینی نیز بهترین عطرها را استفاده می‌کردند و همیشه خاصه

هنگام نماز آراسته‌ترین ظاهر را داشتند.^۱ همین‌جا تذکر این نکته را هم لازم می‌دانم که این توصیه‌ها نباید به عنوان ظاهرپرستی و مدپرستی و فقط حفظ ظاهر تلقی گردد. بلکه در ارتباط با رشد معنویت، زیبایی و آرایش برون را هم لازم و ملزوم و مرتبط با هم و در ارتباط با ظاهر و باطن، غیب و شهادت، دنیا و آخرت باید دید و لحاظ کرد.

امام موسی صدر و نهضت فلسطین

* موضع امام صدر در برابر فلسطین چه بود؟

تلاش آقای صدر حفظ وحدت گروه‌های مختلف فلسطینی بود. از سوی دیگر می‌کوشید میان فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها درگیری ایجاد نشود. همواره در مقابل عناصر تفرقه‌افکن و سازمانهای جاسوسی سیا و موساد که درصدد برپایی آشوب میان سازمانهای چریکی اعم از مسلمان و مسیحی بودند، آنها را از درگیری برحذر می‌داشت و معتقد بود فلسطینی‌ها مهمان هستند و درگیری آنها با لبنانی‌ها منجر به کشت و کشتار و در نتیجه تضعیف هر دو گروه خواهد شد. در این راستا تلاشهای آقای صدر را این‌گونه می‌توان فهرست کرد:

- ۱- حفظ تمامیت ارضی لبنان و وحدت و یکپارچگی آن
 - ۲- ایجاد وحدت ادیان و جلوگیری از تفرقه میان پیروان آنها
 - ۳- تأسیس سازمانهای سیاسی - فرهنگی برای ارتقاء وضعیت شیعیان جنوب لبنان
 - ۴- وحدت میان شیعیان و فلسطینی‌ها در جنوب لبنان
 - ۵- حفظ وحدت بین مجموعه سازمانهای فلسطینی به منظور جلوگیری از نزاع آنها
 - ۶- جلوگیری از بروز اختلاف بین شیعیان، مسیحی‌ها و فلسطینی‌ها.
- امام موسی صدر همیشه معتقد بود که فلسطینی‌ها باید خودشان سخنگوی خودشان در دنیا و مجامع بین‌المللی باشند. به خاطر دارم که در اواخر سال ۱۹۷۳ امام صدر به یاسر عرفات پیشنهاد داد سازمان آزادیبخش فلسطین «ساف» با ایجاد جبهه‌ای واحد و

۱. به مقاله «نظر امام خمینی درباره خوش‌تیپی» که در سایت بازتاب آورده‌ام، در پیوست‌ها مراجعه شود.

مرکب از تمامی گروه‌های سیاسی و جهادی فلسطین، صرف‌نظر از ایدئولوژی و عقاید مختلف سیاسی‌شان (البته قوی‌ترین تشکیلات منظم در «ساف» همان سازمان چریکی «الفتح» بود که دارای تمایلات اسلامی بود و عرفات هم آن را رهبری می‌کرد) مقدمات کار را به طرق مختلف فراهم سازند و با فعالیت‌های گسترده سیاسی و دیپلماسی از سازمان ملل درخواست کنند، «ساف» را به عنوان نماینده ملت فلسطین به رسمیت بشناسد.

قبلاً و تا آن تاریخ دولت اردن در محافل بین‌المللی به عنوان نماینده مردم فلسطین عمل می‌کرد و کمک‌های مالی زیادی برای مردم فلسطین دریافت می‌کرد. علت موفقیت اردن در این امر حضور بیش از نیمی از آوارگان فلسطین و مردم فلسطینی تبار در آن کشور پادشاهی بود. این پیشنهاد امام صدر برای عرفات بسیار مطلوب بود و برای ملک حسین نامطلوب. از این تاریخ ابوعمار و دیگر رهبران فلسطینی وارد مذاکرات گسترده با سران عرب و نیز رهبران کشورهای اروپایی شدند. امام صدر هم به شدت و با تمام قوا دست به کار شد. سفرهای زیادی به کشورهای عربی و آفریقایی و اروپایی کرد. در اغلب مذاکرات ایشان با مقامات اروپایی من به عنوان مترجم حضور داشتم. در آفریقا امام صدر توانست، از تجار با نفوذ و ثروتمند و مهاجر لبنانی که اکثراً شیعه بودند، کمک‌های زیادی برای همگام و هماهنگ ساختن رهبران آفریقایی دریافت کند. اوج این تلاشها، مذاکرات مفید و تعیین‌کننده با رهبران الجزایر بود. در سفری که نماینده آقای «بوتفلیقه» وزیر امور خارجه وقت الجزایر به لبنان داشت، مذاکرات سه جانبه مفصلی را امام صدر با یاسر عرفات و نماینده وزیر خارجه الجزایر ترتیب داد.

یاسر عرفات در سازمان ملل متحد

در سفری که در ژوئن همان سال به لبنان داشتم در معیت امام صدر و دکتر چمران در میهمانی شامی که عرفات برای آقای صدر ترتیب داده بود شرکت کردم. در این میهمانی عرفات با شوق فراوان به امام صدر اطلاع داد که سازمان ملل درخواست «ساف» را پذیرفته است. این خبر آقای صدر را بسیار شادمان کرد.

سرانجام در سال ۱۹۷۴ سازمان ملل از یاسر عرفات به عنوان رئیس سازمان آزادی‌بخش

فلسطین - به عنوان تنها نماینده مشروع ملت فلسطین - دعوت کرد در مجمع عمومی آن سازمان که ریاست اجلاس آن را آقای بوتفلیقه عهده‌دار بود شرکت و سخنرانی کند. هنگام ورود ابوعمار به تالار مجمع، اکثر نمایندگان حاضر به مدت چند دقیقه برای او ابراز احساسات کرده و کف می‌زدند. به طوری که نمایندگان اسرائیل و آمریکا سالن را ترک کردند.

یاسر عرفات در یک دست اسلحه و در دست دیگر شاخه زیتون داشت و ضرورت انتخاب هر کدام را به دشمن صهیونیستی واگذار کرد.

اسناد و مدارک ساواک نشان می‌دهد که شاه از این توفیق آقای صدر برای به رسمیت شناختن ساف بسیار عصبانی بوده است.

در اروپا برخی از ایرانیانی که با محدود افراد کینه‌ورز هموطن مقیم لبنان در ارتباط بودند این عمل آقای صدر را سوق دادن ساف به خروج از مشی انقلابی و روی آوردن به مذاکره و اعمال دیپلماسی تلقی می‌کردند و طبعاً موج ناسزا را نثار ایشان می‌کردند.

دورنگری امام موسی صدر

اجازه دهید درباره رابطه امام صدر با نهضت فلسطین خاطره‌ای نقل کنم. یک شب آقای صدر میهمان داشتند، من و دکتر چمران نزد آنها نشسته بودیم. آقای صدر را برای کار مهمی به دفترشان خواستند، ایشان رفت و وقتی از دفتر کارش پایین آمد. خیلی برافروخته بود. ما را دعوت کردند تا با هم به جایی رویم. سوار ماشین شدیم. در بین راه گفتند پیش یاسر عرفات می‌رویم، مشکلی پیش آمده و می‌خواهد فوراً دیداری با من داشته باشد و مشورت کند. از حفاظت‌های مختلف گذشتیم و وارد دفتر کار عرفات شدیم. او دستش به کمرش بود و در اتاق قدم می‌زد. جلو آمد و استقبال کرد. با یک حالت پریشان به آقای صدر گفت: مولانا بگو که ما چه کار کنیم؟ آقای صدر گفت چه شده است؟ عرفات گفت: شما مرتب به من سفارش می‌کنید که سکوت کنم، تحمل کنم، اما یک هدیه‌ای برای من فرستاده‌اند. به گوشه اتاقش رفتیم، یک کارتن کادو شده خیلی زیبا بود درون آن را که نگاه کردیم، سر یک بچه فلسطینی شش ماهه درون یک جفیه خونی بود که از طرف فلائزهای مسیحی لبنان به عنوان هدیه برای عرفات



امام صدر و یاسر عرفات



امام صدر و یاسر عرفات و زهیر محسن (رهبر گروه فلسطینی الصاعقه که طی
عملیات کماندویی اسرائیل در پاریس ترور شد)

فرستاده شده بود. عرفات گفت من به مادر این کودک و فلسطینی‌هایی که به خونخواهی قیام می‌کنند، چه بگویم؟

آقای صدر: این جا جهاد در ننگیدن است، شجاعت انقلابیگری در سکوت است

این صحنه خیلی متأثرکننده بود. اما آقای صدر با خونسردی معناداری به عرفات گفت درست است که جهاد و ننگیدن و شجاعت و رشادت خوب است، اما خیلی وقت‌ها ننگیدن خیلی سخت‌تر از ننگیدن است. یک انقلابی رشید، گاهی هم با ننگیدن، شجاعت انقلابی خودش را نشان می‌دهد. این مورد از مواردی است که تو با ننگیدن و دستور دادن به ننگیدن می‌توانی انقلابیگری خودت را نشان دهی. در همین زمینه در سؤالهای قبلی ماجرای کشته شدن دختر مسیحی را به دست یک فلسطینی برایتان تعریف کردم. من بارها از افراد مختلف مسیحی در لبنان این را شنیده بودم. دکتر چمران هم در نامه‌ها و در مصاحبه‌هایش این را گفته است که مسیحی‌های لبنان اظهار می‌کردند که در چهره امام موسی صدر، مسیح را می‌بینیم. ایشان به عنوان چهره‌ای مطرح بودند که اختصاص به شیعیان ندارد. مردم به او لقب «وجدان ملی لبنان» داده بودند. قبلاً اشاره کردم که در جریان بحران لبنان و جنگهای داخلی این کشور، مجله اشینگل مقاله‌ای داشت که به این جمله ختم می‌شد: «... اگر قرار باشد که یک نفر در لبنان مورد قبول همه به عنوان حاکم و زمامدار باشد فقط سید موسی صدر است...»

وقتی همه مردم احساس کردند که هدف آقای صدر حفظ یکپارچگی لبنان و تلاش برای احقاق حقوق محرومین اعم از شیعه و سنی و مسیحی و فلسطینی میهمان است، به ایشان روی آوردند. شاید زمامداران و بزرگان طوایف هم در دلشان نسبت به او کینه و دشمنی داشتند، ولی در ظاهر ناچار بودند برای حفظ موقعیت خودشان هم که شده به آقای صدر احترام بگذارند. در بسیاری از جلسات مجلس اعلای شیعیان، از سایر فرق هم شرکت می‌کردند.

آقای صدر در دوره‌ای از فعالیت‌هایشان در لبنان، درگیری شدیدی با گروههایی پیدا کردند که قصد استیلای کامل بر این کشور داشتند. برخی از آنها از طرف برخی کشورهای عربی یا کشورهای خارجی در جهت تضعیف و تجزیه جامعه لبنان ماموریت

داشتند.^۱ شعار آقای صدر حفظ تمامیت ارضی و پرچم واحد لبنان بود.

* لطفاً درباره قضیه توطین فلسطینها بیشتر توضیح دهید؟

بخشی از درگیریهای امام موسی صدر با برخی از جناحهای فلسطینی بود که آلت دست سازمانهای جاسوسی قرار گرفته بودند. مثلاً یکی از این گروهها وابسته به حزب بعث عراق بود. در ارتباط با مسئله‌ای که به توطین فلسطینیها مشهور شد، بعضی از کشورهای عربی و بعضی گروههای فلسطینی معتقد بودند که بهترین راه برای حل مشکل فلسطینیها این است که آنان را در جنوب لبنان اسکان دهیم. دولتهایی چون شوروی سابق و لیبی نیز مدافع این سیاست بودند. آقای صدر مخالف این مسئله بود. می‌گفت اولاً این کار موجب می‌شود که بیش از سیصد هزار شیعه را از جنوب لبنان به کمربندهای فقر اطراف بیروت آواره بکنیم. ثانیاً این امر برای لبنان ایجاد ناامنی می‌کند، زیرا فلسطینیها از جنوب لبنان دائماً به اسرائیل حمله خواهند کرد و اسرائیل این را برای حمله به لبنان بهانه قرار می‌دهد و منجر به تجزیه لبنان می‌شود. بخشی از مخالفت‌های گروههای فلسطینی با آقای صدر به دلیل همین موضع‌گیری برای حفظ تمامیت ارضی لبنان بود.

دلیل اوج‌گیری مخالفت‌ها با آقای صدر

حادثه دیگری که باعث شد مخالفتها با آقای صدر به نهایت خود برسد در جریان ورود ارتش سوریه به لبنان بود. همان‌طور که در مقدمه این فصل به تفصیل آورده‌ام، موضوع از این قرار بود که پس از بحرانهای داخلی لبنان و جنگ و خونریزی میان گروههای

۱. لازم به تذکر است که وجود لبنان صاحب امنیت اجتماعی و همزیستی مسالمت‌آمیز و دوستانه طوایف مختلف و اقوام متعدد مسیحی، سنی و شیعه ناقض، تئوری حکومت نژادپرستی و صهیونیستی اسرائیل بود. دولت اسرائیل مدعی بود که امکان همزیستی یهودیان با مسلمانان تحت لوای یک حکومت وجود ندارد در حالی که کشور لبنان در برگرنده همزیستی نه تنها یهودیان و مسلمانان بود بلکه شاهد زندگی توأم با صداقت و امنیت مسیحیان (اعم از مارونی، کاتولیک، ارتودکس، پروتستان) و مسلمانان (اعم از شیعه، سنی، دروزی و...) می‌باشد از این رو دولت اسرائیل و عوامل مزدور آن پیوسته درصدد بودند آتش نفاق و اختلاف را در درون لبنان شعله‌ورتر سازند، مگر از این طریق فلسفه وجودی دولت صهیونیستی از واقعیتی خارجی برخوردار باشد.

مختلف داخلی و فلسطینی‌ها، در کنفرانس عرمون^۱ تمام شخصیت‌های سیاسی لبنان متفقاً از آقای صدر درخواست کردند که با حافظ اسد گفتگو کند و از سوریه بخواهد ارتش خود را وارد لبنان کند، تا از درگیری‌ها و مناقشات جلوگیری نماید. حافظ اسد به جز آقای صدر از کس دیگری حرف‌شنوی نداشت. آقای صدر با حافظ اسد گفتگو می‌کند.

حافظ اسد گفته بود که این یک توطئه اسرائیلی است که ما را به جنگهای داخلی لبنان بکشاند و بعد موضع ما را تضعیف کنند و اسرائیل بتواند در بلندیهایی جولان به ما ضربه بزند. آقای صدر دوباره درخواست شرکت‌کنندگان کنفرانس عرمون را مطرح می‌کند و می‌گوید: این تبعات هست، اما اگر سوریه دخالت نکند و امنیت لبنان را بازنگرداند، هر چه مسلمان در لبنان هست کشته می‌شود. به هر حال ارتش سوریه وارد لبنان شد و با یک سلسله درگیری‌هایی موفق شد در مدت کوتاهی آرامش را به لبنان برگرداند. بلافاصله بعد از این موفقیت، جناحهای مخالف این حرکت، سیل انواع اتهامات را متوجه آقای صدر کردند و او را عامل سرسپرده امپریالیسم و صهیونیسم و دست‌نشانده شاه ایران نامیدند که منافع فلسطینی‌ها را خدشه‌دار، و مسلمانان را به دو دسته شیعه و سنی تقسیم کرده است و... و اتهامات دیگر.

انجمنهای اسلامی دانشجویان و قضیه فلسطین و لبنان

* لطفاً از فعالیت انجمنهای اسلامی دانشجویان خارج از کشور درباره فلسطین بگویید؟

ما در تشکیلات انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا شاخه‌ای برای حمایت از فلسطین ایجاد کرده بودیم. در این راستا یک فصلنامه داشتیم به نام «مجموعه کرامه» که چندین شماره آن منتشر شد، که هر بار به یکی از مسایل مربوط به فلسطین اختصاص داشت.^۲ علاوه بر این فصلنامه، یک ماهنامه خبری - سیاسی هم به نام «قدس» منتشر

۱. این کنفرانس در سال ۱۳۵۵ ش برگزار شد.

۲. نام این نشریه به لحاظ مقاومت جانانه‌ای بود که مردم منطقه کرامه پس از قطعنامه ۱۹۴۸ سازمان ملل در مقابل یورش وحشیانه اسرائیلی‌ها به خانه و کاشانه‌شان از خود نشان دادند و تعداد زیادی از غاصبان اسرائیلی را به هلاکت رساندند.

می‌کردیم. از آن جا که ما با آقای صدر و چمران و امام خمینی ارتباط داشتیم و از دیدگاه اسلامی به تحولات فلسطین نگاه می‌کردیم در نتیجه با جریانها و گروههای چپ که در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی نفوذ داشتند، درگیری و اختلاف نظر داشتیم. من در جلد اول همین مجموعه در بخش‌های مربوط به جنبش دانشجویی و انجمن‌های اسلامی به طور مشروح به این موضوع پرداخته‌ام و لذا تشریح این مسائل در اینجا تکراری و موجب اطاله کلام خواهد بود.

رابطه با شهید آیت الله سید محمد باقر صدر

* اگر امکان دارد، قدری پیرامون ارتباط امام موسی صدر با شهید سید محمدباقر صدر صحبت کنید.

دایی‌جان شدیداً به شهید سید محمدباقر صدر علاقمند بود. ایشان را جزو نوادر فقهایی می‌دانست که اصلاً درک و لمس کرده‌اند که فقه یعنی چه! و عناصر زمان و مکان چه جایگاهی در آن دارند! خیلی مراقب و مواظب ایشان بودند! حتی در لبنان هم دست به عصا راه می‌رفتند تا آسیبی به سید محمدباقر صدر در عراق نرسد! مثلاً در برخی از درگیری‌ها و خرابکاریهایی که نمایندگان حزب بعث عراق در لبنان داشتند، بسیار با احتیاط عمل می‌کردند. می‌گفتند می‌ترسم که در جهت انتقام‌گیری از من سید محمدباقر را در عراق سر به نیست کنند! اعتقاد امام موسی صدر به توان علمی و فکری آیت‌الله سید محمد باقر صدر چنان بود که در گفتگویی با مرحوم دکتر بهشتی در مورد آینده جنبش اسلامی در ایران و جانشینی امام خمینی، ایشان را شایسته‌ترین فرد می‌دانستند.

* فعالیت حزب بعث عراق در لبنان چگونه بود؟

فعالیت‌های بعث عراق در لبنان، چند زمینه مختلف داشت. شاخه‌ای از مقاومت فلسطینی، عمدتاً چپ‌های کمونیست، توسط بعث عراق هدایت می‌شدند و طبعاً در سازمان آزادیبخش فلسطین هم مشکلاتی را ایجاد می‌کردند. یکی دو روزنامه هم که توسط عراق و در جهت مصالح بعث عراق منتشر می‌شد در تمامی زمینه‌های سیاسی و



از راست: آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر، حجت‌الاسلام سید مهدی صدر عاملی (پدر فاطمی)، آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی، ناشناس، حجت‌الاسلام سید محمد خطیب، سیدجعفر صدر (فرزند سید محمدباقر صدر)



امام صدر و آیت الله محمدباقر صدر (صور ۱۳۴۰)

اجتماعی مواضع خاص و تفرقه‌افکنانه‌ای داشت. سازمان جاسوسی عراق هم در لبنان فعال بود و هم دشمن‌تراشی می‌کرد، هم بین احزاب و فلسطینی‌ها نفاق می‌افکند و هم در جهت تخریب روابط سازمان الفتح، که قوی‌ترین سازمان در بین دستجات مقاومت فلسطینی بود، با کشورهای دیگر عربی هیچ کاری را فرو نمی‌گذارد. موردی را الان به ذهنم رسید که عرض می‌کنم. بعد از یک دوره تشدید جنگهای داخلی لبنان بود که علیرغم همه تلاشها، آتش جنگ میان کتائب مسیحی و جنبلاط و شاخه‌های پراکنده مسلمانان و بالاخره مقاومت فلسطین شعله‌ور گردیده بود. خطر سقوط دژهای مقاومت و نیز پایگاههای سازمان امل که قوی‌ترین حامیان بالفعل و بالقوه فلسطینی‌ها بود رفته رفته زیر آتش توپخانه کماندوهای ارتش مارونی‌ها و چریکهای کتائب و حمایت آشکار اسرائیل به خطر افتاده بود. در حالی که بیروت تقریباً محاصره کامل شده بود، ارتش کتائب با هجوم کماندویی مناطق مسلمانان را یکی پس از دیگری از هوا و زمین و آتش توپخانه به آتش می‌کشید و ویران می‌ساخت و ساکنین را قتل عام می‌کرد، آنهایی که متواری می‌شدند وضعی بهتر از کشته‌شدگان نداشتند.

درخواست کنفرانس عرمون: سوریه وارد لبنان شود

حافظ اسد: این یک توطئه است

در این شرایط محاصره که به قول شهید چمران نان گرانتر از جان بود، سران جبهه اسلامی از جمله یاسر عرفات، صائب سلام نخست‌وزیر اسبق، جنبلاط، رشید کرامی نخست‌وزیر اسبق، شیخ حسن خالد مفتی اهل تسنن و امام موسی صدر در منطقه‌ای بنام «عرمون» در منزل مفتی حسن خالد جمع شدند. این کنفرانس به ابتکار امام موسی و رشید کرامی تشکیل شد تا برای نجات لبنان چاره‌ای اندیشیده شود. به قول شهید چمران، همه راه‌ها بسته، همه امیدها شکسته، روحیه‌ها ضعیف، دشمن مسلط و بدون رحم! سرگذشت تأثرانگیز مردمی زجر دیده و مصیبت‌زده و محروم و مظلوم با آینده‌ای مبهم و دردناک، همه و همه یادآور خاطرات شوم فلسطین قبل از تقسیم بود (در حدود سال ۱۹۴۸). بزرگان لبنان هر چه فکر کردند، راه نجاتی نیافتند جز این که دست نیاز

به سوی سوریه دراز کنند. حاصل مشاوره‌ها در کنفرانس عرمون این شد که از سوریه بخواهند که برای نجات لبنان از خطر تقسیم و نیز مسلمانان و حتی مسیحیهای محروم و بینوا از ظلم و خشونت ارتش مارونی و کتائب و کماندوهای تحت تعلیم اسرائیلی‌ها وارد لبنان شود. از طرف کنفرانس رشید کرامی و مفتی سنی‌ها شیخ حسن خالد به دمشق رفتند و خواسته کنفرانس عرمون را به اطلاع حافظ اسد رسانیدند. سوریه این تقاضا را رد کرد و گفت توطئه‌ای ضد سوریه در شرف انجام است و آمریکا می‌خواهد سوریه را به مسائل داخلی لبنان بکشانند و بعد بگوید. به خاطر داشته باشید که بعد از جنگ ۶۷، هنری کسینجر توانست قرارداد سینا را به امضای مصر برساند، ولی علیرغم رفت و آمد بیش از ۶۵ روز نتوانست در مورد جولان قرارداد مشابه بین اسرائیل و سوریه را به سوریه بقبولاند و همه می‌گفتند آمریکا و اسرائیل به همین دلیل سوریه را تأدیب خواهند کرد و انتقام خواهند گرفت. به هر حال نمایندگان کنفرانس مأبوس برگشتند. به اصرار بزرگان مسلمانان و نیز سیاسیون شیعه و سنی و بالاخره فشار شدید رهبران فلسطینی امام موسی صدر شخصاً عازم دمشق شد. شهید چمران در این مورد طی نامه‌ای که حتماً دیده‌اید، زیرا توسط آقای حجتی کرمانی منتشر شده است، به من چنین نوشت:

«امام موسی صدر عازم دمشق شد. در آن روزهای پرمخاطره از همان طریق عرمون که مورد بمباران هواپیماهای ارتش لبنان بود به سوریه رفت و حافظ اسد را... ملاقات کرد... حافظ اسد همان توطئه بین‌المللی ضد سوریه را مطرح کرد و ناراحتی خود را از دخول به لبنان ابراز داشت. امام موسی به او گفت اگر برای نجات مسلمانها وارد نشود همه مسلمانان بیروت نابود خواهند شد... بالاخره حافظ اسد تقاضای امام را پذیرفت و روز بعد ۱۲ هزار «جیش تحریر فلسطینی» که در حقیقت زیر نظر سوریه بودند وارد لبنان شدند. عده‌ای از جنگندگان جیش تحریر با سرعت حیرت‌آور خود را به مدخل راه عرمون رسانده و بیروت را از محاصره بیرون آوردند و همچنین با تسلط بر کوههای مشرف به فرودگاه بیروت آن را از خطر تسلط کتائبی‌ها نجات دادند. زحله راه استراتژیک و لجستیکی کتائب محاصره شد... زغرتا پایتخت خانواده فرنجیه و پایگاه قوی مسیحیان تقسیم‌طلب



شهید آیت الله سید محمدباقر صدر در نجف ۱۹۶۶

مورد محاصره و هجوم شدید جیش تحریر قرار گرفت به حدی که در جنگهای داخل شهر حدود ۱۲۰ نفر افسر و رزم‌آوران جیش تحریر به شهادت رسیدند و از همه مهمتر دامور شهر بزرگ مسیحی جنوب بیروت سقوط کرد و بیش از هزار نفر کشته شدند... سعديات پایگاه کميل شمعون سقوط کرد و ویران شد... لذا کتائب و مسیحیها پیشنهاد آتش‌بس را پذیرفتند و قراردادی در ۱۴ بند بسته شد... ۷ بند این قرارداد مربوط به نظام لبنانی و ۷ بند مربوط به فلسطینی‌ها و مقاومت بود... مسلمانان و مسیحیان این موافقتنامه را امضاء کردند ولی اختلافات داخلی احزاب چپ مانع آرامش شد. روزنامه‌های وابسته به عراق بویژه روزنامه‌های محرر و بیروت به دولت سوریه و شخص حافظ اسد شروع به فحاشی کردند.

مسیحیها نیز که از ترس سکوت کرده بودند به این اختلافات داخلی مسلمانان دامن می‌زدند. سازمان صاعقه که یک سازمان فلسطینی وابسته به سوریه بود به دفتر روزنامه محرر و بیروت حمله برد و آن را منفجر کرد... اختلافات علنی شد. سازمان جاسوسی عراق و همچنین اسرائیلی‌ها شاخه‌هایی از مقاومت فلسطینی را تحریک کردند و آنها هم جانب احزاب چپ را گرفتند... رفته رفته ناراحتی‌هایی که از قدیم بین سوریه و مقاومت فلسطین وجود داشت، مورد سوءاستفاده احزاب شد و روز به روز مخالفت مقاومت با سوریه علنی‌تر و شدیدتر می‌شد.

آتش‌افروزی‌های بعث عراق در لبنان و علیه امام صدر

در این آتش‌افروزی، بعث عراق به دلیل مخالفت دیرینه با بعث سوریه، شدیداً مقصر بود. هم پول فراوان خرج می‌کرد، هم اسلحه توزیع می‌کرد و هم توسط روزنامه‌ها و رادیوهای وابسته به چپ شدیداً علیه سوریه و این بار به خصوص علیه آقای صدر داد و بیداد می‌کردند. احزاب وابسته به عراق مثل حزب بعث عراق و جبهه تحریر عربیه به شدت به آقای صدر و سوریه حمله می‌کردند... ماجرا خیلی مفصل است و ذکر همه وقایع از حوصله شما خارج است. باید جداگانه و در جایی دیگر این مطالب و واقعیتها را منتشر کرد. منظور من از دخالت عراقیها نظیر این وقایع است.

آقای صدر در اینجا باید ملاحظه پسرعموی خود سید محمدباقر صدر را هم

می کردند. می گفتند خیلی به خاطر جان پسرعمو نگران هستم. چون ممکن بود بعثی ها تلافی اقدامات امام موسی صدر را بر سر آیت الله سید محمدباقر صدر دریاورند و همین دشمنی و کینه توزی های بعثی ها موجب شد که امام صدر هیچگاه به عراق سفر نکنند.

ریشه مخالفت نویسنده کتاب نهضت امام خمینی با امام صدر

یک نکته دیگر هم بد نیست اشاره کنم، و آن این است که این تبلیغات علیه آقای صدر منحصر به لبنان نبود. چپی های ایرانی در عراق و نیز اروپا هم همین فحشها را تکرار می کردند. لذا تعجب آور نیست که افرادی مثل نویسنده کتاب نهضت امام خمینی فقط ظاهر امر را می بیند و بدون توجه به واقعیت قضایا حرفهای مخالفین اسلام و مسلمانان و حتی مخالفین اصلی و واقعی فلسطینی ها را نیز باور و نقل می کند. انسان اگر کمی وجدان بیدار خود را قاضی کند و حب و بغضها را کنار بگذارد و عمق قضایا را بنگرد، خودخواهی ها را کنار بگذارد و شجاعت داشته باشد، کشف و دیدن حقیقت کار دشواری نیست. به هر حال یکی از محورهای تبلیغات علیه آقای صدر که حتی بر روی دوستان ایشان در داخل ایران هم بی تأثیر نبود. فعالیتهای چپی ها و بعثی های عراق و جاسوسان عراقی و جاسوسان اسرائیلی و این قبیل بود.

به این عوامل تبلیغات ظاهر و باطن ساواک را هم اضافه کنید و کارشکنی های آخوندهای درباری در لبنان و ایران و عراق را هم در نظر بگیرید. دشمنی و کینه احزاب چپ ایران و لبنان و عراق و سخنگوهای آنان در اروپا را هم به حساب آورید، که از هیچ تهمت و دروغ پردازی و خصومت کم نگذاشتند. خواهید فهمید شعاع وجودی و پرتو نورانی و الهی تلاشهای دایی جان چقدر باید بوده باشد که علیرغم همه اینها مردم لبنان به ایشان عنوان ضمیر لبنان، یعنی «وجدان لبنان»، را می دهند. به هر حال از این نوع مطالب هر چقدر بخواهید در ذهن و خاطر دارم که ان شاء الله در جای دیگری مطرح خواهم کرد.

* ظاهراً در جایی گفته اید به هنگام مراجعت امام موسی صدر از سفر تحصیلی نجف

اشرف، سخنان مهمی بین ایشان و آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر رد و بدل شده است، آنها چه بود؟

ایشان تعریف می‌کردند که وقتی در آخرین روز اقامت در نجف اشرف می‌خواستم با پسرعمو، آقا سید محمدباقر، خداحافظی کنم، با هم نشستیم و قدری درد دل کردیم. می‌گفتند در حالیکه اشک در چشمان هر دومان جمع شده بود، به ایشان چنین گفتم: «پسرعمو! هر دو یک هدف داریم، متتها دو راه مختلف برای رسیدن به آن در پیش گرفته‌ایم! من احساس می‌کنم که نمی‌توانم در این شرایط بنشینم. احساس می‌کنم که زمانی می‌توانم بیشتر منشأ اثر باشم که حرکت نمایم. مضاف بر اینکه کار ناتمام سیدجمال را هم امثال ماها باید برویم و تمام کنیم، مراجع و علماء امروز همه در سنین ۶۰ سال به بالا هستند و هر فرمی که باید گرفته باشند، گرفته‌اند. بنابراین جوانها را باید دریافت. از طرفی حرکت آینده، حرکت علم و دنیای تمدن است، نمی‌توان این مقوله‌ها را نادیده گرفت. من نمی‌توانم بمانم و باید از اینجا بروم. من به امید خدا و با توکل به او می‌روم اما چشم امید ما به شماسست تا به عنوان مرجعیت آینده کار را بر ما آسان کنید». یادم هست که در آخرین ملاقاتی هم که با آقای بهشتی در آلمان داشتند و صحبت از مرجعیت بعد از امام به میان آمد، به این مسأله اشاره داشتند.

*** ارزیابی شهید سید محمدباقر صدر از فعالیت‌های امام موسی صدر چگونه بود؟**

شهید سید محمدباقر صدر هم به آقای صدر بسیار اعتماد و علاقه داشت و امیدهای زیادی به ایشان بسته بود! من حتی اعتقادم بر این است که گاهی که ایشان می‌خواست در برخی از مسائل فقهی اظهارنظر کند، برای تبیین موضوعات به دایی‌جان نامه می‌نوشت و ایشان موضوع‌شناسی می‌کرد. گاهی هم دایی‌جان در برخی از مسائل فقهی و بررسی بعضی احکام به اقتضای زمان به ایشان نامه می‌نوشت و با یکدیگر بحث می‌کردند. این دو، هم در شناساندن موضوع و هم در استخراج احکام با یکدیگر همکاری می‌کردند. البته طبیعی است که سید محمدباقر در نجف دستش بازتر بود به برخی مآخذ و منابع که یا در لبنان نبود، یا آقای صدر فرصت مراجعه و دسترسی نداشت. هر مسافری که بین نجف و لبنان تردد می‌کرد، بنا بر درجه اعتماد و اعتبارش

پیامی از یکی برای دیگری می‌برد. نامه‌هایی که بین آنها رد و بدل می‌شد، نامه‌هایی قطور و مفصل‌تر از یک سری نامه‌های فامیلی بودند. خاله من، یعنی همسر مرحوم آقا سید محمدباقر صدر، در این مورد خاطرات زیادی را نقل کرده‌اند.

* ارزیابی علمی شهید صدر از امام موسی صدر چگونه بود؟

هر کدامشان می‌گفتند که وقتی از هم جدا شدیم، دیگری مجتهد مسلم بود. علاوه بر آن آقا سید محمدباقر صدر و آشنایی دایی‌جان به زبان فرانسه را یک امتیاز می‌دانست! و غبطه می‌خورد که چرا خودش زبان نمی‌داند. یادم هست که یک وقتی ایشان می‌گفت، دیدم فلان مطلبی که از کانت نقل می‌شود نمی‌تواند درست باشد، برای اینکه کانت کسی نیست که با خودش در تناقض بوده باشد. بعدها با مراجعه به ترجمه‌های دیگر متوجه شدم که مترجم اولی مرتکب اشتباه شده بود. تا این حد موشکاف بودند و در عین حال، بواسطه ندانستن زبان غبطه می‌خوردند....

* برخی علمای امروز لبنان که شاگردان شهید صدر در نجف بوده‌اند، نقل کرده‌اند که آن شهید به مناسبتی در دفاع از اعلیت امام موسی صدر گفته بودند: «آن زمانی که آقا موسی در نجف بودند، مجتهد مسلم بودند! حالا که دیگر جای خود دارد!». یا اینکه: «اگر آقا موسی در نجف باقی می‌ماند، مرجع علی‌الاطلاق شیعه می‌شد!». آیا حضرت‌عالی نیز چنین تصریحاتی را از آن شهید شنیده بودید؟

بله، مکرراً. این مسأله واضح بود! همانطوریکه اشاره کردم، آقا سید محمدباقر صدر دایی‌جان را مجتهدی مسلم می‌دانستند. من همین مضامینی را که نقل کردید، البته با تعبیری دیگر، مکرراً از مرحوم آقا سید محمدباقر صدر شنیده بودم. مرحوم پدرم گفتند شهید صدر می‌گفت سید موسی اذکای فقهای معاصر در مسائل مستحدثه است، یعنی باهوش‌ترین فقیه معاصر در مسائل روز است.

* واکنش شهید محمدباقر صدر در مورد خبر ناپدید شدن آقای صدر چگونه بود؟

ایشان چند بار به من در آلمان تلفن زدند. خیلی نگران بودند. مرتب سؤال می‌کردند که چه خبر جدیدی دارید؟ می‌گفتند که ما تنها اخباری را می‌شنویم که از غربال بیرون

می‌آید. شما آنجا در دنیای آزاد و به تعبیر خودشان «حر» زندگی می‌کنید. دائماً می‌گفتند که مسکنت آقا موسی مرا نگران کرده است. خانم ایشان هم مرتب مسأله را پیگیری می‌کردند و مطالب را به ایشان منتقل می‌نمودند. البته ایشان از همان روزهای اول نسبت به بازگشت امام موسی خوش‌بین نبود و می‌گفت دشمن کار خود را کرده است. البته این مطلب را نه از روی خبر بلکه از قرائن و استنباط شخصی بازگو می‌کرد. همانطور که می‌دانید خود ایشان هم در خطر بود کما این که اینطور هم شد.

رابطه با شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

✽ رابطه بین شهید بهشتی و امام موسی صدر چگونه بود؟

مجموعه استنباط من از این دو بزرگوار آن بود که اینها از زمان‌های خیلی قبل با یکدیگر انس و الفت داشته و مبانی فکریشان را یکی کرده بودند. در بسیاری از مواقع حتی وحدت تاکتیک داشتند و نه تنها وحدت استراتژی، اینها ارزش یکدیگر را می‌دانستند و به جایگاه هم واقف بودند. من یادم هست که بعد از اعلان ربوده شدن آقای صدر، مرحوم بهشتی از تهران به من در بوخوم زنگ زد. هنوز طنین صدای بغض‌آلود ایشان در آن بعدازظهر گرم و شرجی ماه اوت آلمان در گوش‌های من هست که گفت: «آقای طباطبایی! چه خبر از این دوست عزیز ما دارید؟ این برادر عزیز ما بالاخره بر سرش آمد آن چیزی که ما نگرانش بودیم». شاید دو سه ساعت بود که رادیوها خبر مفقود شدن دایی‌جان را اعلان کرده بودند. آقای بهشتی تا بعدازظهر فردای آن روز که من توانستم یک سری اطلاعات اولیه تهیه کنم، حدود ۶ یا ۷ دفعه به من زنگ زدند. احمدآقا هم از عراق و از طرف امام مرتب پرس‌وجو می‌کرد.

✽ آیا از ملاقات‌های شهید بهشتی و امام موسی صدر در آلمان خاطراتی دارید؟

بله. مدتی بعد از آنکه آقای بهشتی به هامبورگ آمدند، آقای صدر به اتفاق دو تن از دوستان لبنانی‌شان سفری به آلمان کردند. به اتفاق آنان از آخن به هامبورگ رفتیم و بر شهید بهشتی وارد شدیم. در آنجا تعدادی از خویشان، دوستان و خصوصاً رفقای قدیمی قم جمع شده بودند تا این دو چهره را در کنار هم زیارت کنند. آقای صدر به من

گفتند آن دو نفر لبنانی را بگردانم! من هم اینها را برداشتم و برای ۴ روز به دانمارک رفتیم.

وقتی که برگشتیم پرسیدم، خوب دایی جان چکار کردید؟

ایشان گفتند که شب اول من درباره برنامه‌هایم در لبنان صحبت کردم. شب دوم آقای بهشتی در مورد برنامه‌هایم در آلمان صحبت کردند. شب سوم هم ترکیب اهداف، برنامه‌ها و راه‌های مشترکمان را در ارتباط با اروپا، نجف و ایران مورد بحث قرار دادیم. البته اینجا وارد جزئیات نشدند، فقط به من توصیه کردند که ارتباط با آقای بهشتی را حتماً حفظ و مستحکم کنم. این قضیه باید حدوداً در سال ۱۳۴۵ بوده باشد. برای اینکه در سال ۱۳۴۴ من به ایران آمدم و وقتی برگشتم، آقای بهشتی دیگر به آلمان آمده بودند. احتمالاً در همان سال بوده است! از هامبورگ که برگشتم، برای آقای صدر جلسه‌ای در مسجد تازه تأسیس آخن گذاشته شد که دانشجویان عرب و ایرانی در آن شرکت داشتند.

من در آن زمان در دهکده‌ای نزدیک شهر آخن به نام «باسوایلر» زندگی می‌کردم. دایی جان نیز به همان جا آمد. یادم هست که کشیش کاتولیک دهکده به منزل من آمد تا از دایی جان دیدن کند. قبل از آن من چند بار به کلیسای کوچک آن ده رفته بودم. حتی یک بار هم در مراسم دعای شب کریسمس آنها شرکت کردم. محیط دهکده البته کوچک بود و همه همدیگر را می‌شناختند. در آن موقع من حدود بیست سال سن داشتم و طبعاً حضور مکرر من در آن عبادتگاه جلب توجه کرده بود. صاحبخانه‌ام که خانواده‌ای کاتولیک و سخت پایبند به مذهب بودند در گفتگویی با آن کشیش مرا معرفی کرده بودند. همین امر سبب شده بود، تا یک روز این روحانی مسیحی به دیدارم در منزل آن خانواده بیاید. از آن روز گهگاه ایشان را می‌دیدم و در زمینه‌های مختلف با هم گفتگو می‌کردیم. وقتی از صاحبخانه‌ام شنیده بود که امام صدر آن جا هستند اظهار علاقه کرده بود که ایشان را ببیند. قراری گذاشتیم و آمد و همدیگر را دیدند. این شخص بسیار مسحور افکار و شخصیت امام صدر شده بود.

آخرین دیدار دکتر بهشتی با امام صدر در بهار ۱۳۵۷ در بوخوم

* لطفاً جزئیات بیشتری درباره آخرین ملاقات امام موسی صدر و شهید بهشتی در آلمان بفرمائید.

این ملاقاتی بود که در بعدازظهر یکی از آخرین روزهای بهار سال ۱۳۵۷ در شهر بوخوم صورت گرفت. قضیه مربوط به بعد از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی است. فعالیت‌ها و حرکت‌های مردمی و سیاسی در ایران شروع شده بود و هر روز اوج بیشتری می‌گرفت. من الآن دقیقاً به خاطر ندارم که آیا دایی‌جان از سفری برمی‌گشتند و در اروپا توقفی داشتند؟ یا اینکه توقفشان مقدمه سفری بود که می‌رفتند؟ در غیر این صورت، ملاقاتشان با آقای بهشتی حتماً از قبل تنظیم شده بود و می‌خواستند که با هم مشورتی داشته باشند. البته در این سفر آقای بهشتی ملاقاتهای فراوانی با افراد و انجمنها و کادرهای سیاسی و نمایندگان گروه‌های اسلامی داشتند؛ از جمله با افراد کادر بالای انجمن اسلامی دانشجویان. ایشان حتی در جلسه یادبود و سالگرد فقدان دکتر شریعتی که از طرف اتحادیه ما در شهر فرانکفورت تشکیل شده بود هم شرکت کردند. من الآن در این مورد تردید دارم که این دو بزرگوار آیا با هم از قبل قرار دیدار گذاشته بودند یا خیر. اگرچه مجموع استنباط من از برخوردهای اولیه آنها با یکدیگر که در منزل ما صورت گرفت، این است که این دیدار از قبل تدارک دیده شده بود. البته من از هیچکدام در این مورد نپرسیدم. اصولاً روش ماها اینگونه بود که بیش از مطالبی که به ما می‌گویند یا مورد نیازمان هست نپرسیم. این اقتضای آن دوران از مبارزات بود. به هر حال، در یکی از جنگل‌های اطراف بوخوم قدم می‌زدیم. من دقیقاً یادم هست که بعد از اینکه صحبت‌های اصلی خودشان تمام شد، که تماماً در مورد ایران و وضع سیاسی و اجتماعی مردم بود. دو موضوع جالب دیگر مورد بحث قرار گرفت:

ارزیابی آقای صدر و دکتر بهشتی از اوج‌گیری مبارزات مردم ایران و مسأله جانشینی امام خمینی

موضوع اول در مورد اعتماد امام به مردم بود! آقای بهشتی گفتند: «من نمی‌دانم که در ذهن آقا چه می‌گذرد - آن موقع هنوز به ایشان امام نمی‌گفتند و لذا «آقا»ی مطلق یعنی

امام خمینی - و چه مطالبی را به ایشان گزارش می‌دهند؟ ایشان چه تصوراتی از اوضاع داخل ایران دارند که اینطور پشت سر هم بیانیه می‌دهند؟ لاقلاً آن مقداری که من لمس می‌کنم، جامعه ما هنوز این مقدار آمادگی را ندارد!» البته این امر بدان معنی نیست که شهید بهشتی نسبت به حرکات امام معترض بود. امروز من این چنین استنباط می‌کنم که ایشان از طرح‌ها و گامهای بعدی امام اطلاعی نداشتند. چه بسا اگر از این مسائل اطمینان خاطر داشتند، سؤال را طور دیگری طرح می‌کردند. در همان سفر البته من ترتیب ملاقات تلفنی ایشان با حاج احمد آقا را که آنوقت در خدمت امام و در نجف بود دادم، ولی از آن گفتگوها مطلب زیادی در خاطر ندارم. دایی جان در پاسخ آقای بهشتی گفتند: «من نمی‌دانم که الآن چه چیزی مورد نظر شماست و حتی در ذهن آقای خمینی چیست. اما درون من گواهی می‌دهد که آقای خمینی قدم‌های درستی را برداشته است! من رؤیت خیلی واضحی از حرکت‌های ایشان دارم و به نظرم می‌رسد که ایشان خیلی بیشتر از سیاسیون به مردم اعتقاد پیدا کرده‌اند! گزارش‌هایی هم که برای من می‌آید، چه از ایران و عراق و چه از اوضاع سیاسی خاورمیانه و جهان همگی بیانگر آنند که ایشان در این اعتقاد اشتباه نکرده‌اند و مردم این آمادگی را دارند! خصوصاً الآن هم دورانی است که شما نباید خیلی نگران فریفتن عامه مردم توسط بنگاه‌های تبلیغاتی باشید! الآن حرکت مذهبی از بزرگان و دانشگاه شروع شده و به پایگاهش در مساجد رسیده است! این خیلی فرق دارد با حرکتی که فقط از مساجد شروع شود و پایگاهش در خانه‌ها و حسینیه‌های مراجع باشد! الآن دیگر جوانها به میدان آمده‌اند، دانشگاه‌ها هم پشت قضیه هستند. و در دنباله مطلب افزودند: من معتقدم حرکتی که زعیم و رهبر آن یک مرجع علی‌الاطلاق است و روشنفکران و دانشگاهیان سیاسی و طلاب جوان حوزه بار آن را بر دوش می‌کشند، توانسته است به درون مساجد و منازل مؤمنین رفته و آنها را به خیابان‌ها بیاورد. این وضع استثنایی دشمن را به استیصال کشانده است. اگر این بزنگاه تاریخی از دست برود، شاید به این زودی‌ها دیگر چنین مجال مناسبی فراهم نگردد بنابراین رؤیت ایشان بسیار واضح است و حرکت به جلو خواهد رفت. و راه برگشتی وجود ندارد، فقط مسئله مرجعیت بعد از آقا مهم است.»

موضوع دوم در مورد جانشینی امام بود! دایی جان گفتند: «یک نگرانی برای من باقی مانده است و آن اینکه حرکت تا به الآن قائم به شخص آقای خمینی است!». ایشان تأکید داشتند که با توجه به تحرکات دشمن، باید به فکر مرجعیت بعد از امام بود و نگذاشت که حرکت از این لحاظ صدمه ببیند. از آقای بهشتی پرسیدند آیا در این باره فکری کرده‌اید که ایشان آقای منتظری را مطرح نمودند! دایی جان با شگفتی پرسیدند آقای منتظری؟ آقای بهشتی پرسیدند مگر شما عقیده‌ای غیر از این دارید؟ آنوقت دایی جان ضمن اشاره به اخلاص و ارداتشان نسبت به آقای منتظری و با تأکید بر شرایط و خصوصیات مهم زعامت سیاسی و دینی در این زمان، صراحتاً جواب مثبت داده و سید محمدباقر صدر را نام بردند! در آنجا توضیح دادند که درایت ذاتی و هوشیاری و قدرت مدیریت اجتماعی و مبانی فکری سیاسی و اجتماعی و مذاق فقهی سید محمدباقر با آقای منتظری خیلی تفاوت دارد! می‌گفتند که مبانی فقهی آقا سید محمدباقر صدر مبانی جدیدی است که جوابگوی نیازهای امروز جامعه هستند! تأکید داشتند که آقا سید محمدباقر کسی است که در تشخیص موضوعات خیلی باهوش بوده و با آن مبانی فقهی درستی که دارد، به خوبی می‌تواند نیازهای حکومتی شما را در عصر جدید پاسخ بگوید! یادم هست که ایشان به گونه‌ای این مطلب را بیان می‌کردند، که معلوم بود کوچکترین تردیدی در آن ندارند! حتی آقای بهشتی سؤال کردند که آیا شما این را جدی می‌گویید؟ که دایی جان طوری بر مطلب تأکید کردند که روشن بود کمترین تردیدی در این تشخیص خود ندارند! البته همانطوریکه اشاره شد، آقای صدر بواسطه اینکه در برخی از دروس مقدماتی خود شاگرد آقای منتظری بودند، خیلی به ایشان علاقه داشتند! منتها نه به عنوان یک مرجع بعد از امام. می‌گفتند من به آقای منتظری خیلی ارادت دارم ولی ایشان توانایی اداره جامعه را ندارد و با وجود مبانی قوی فقهی، نوعی ساده‌نگری و خوش‌باووری ویژه‌ای دارند. این نکته را هم بد نیست توجه داشته باشید که چند هفته بعد ایشان ربوده شدند و چند ماهی بیشتر به پیروزی انقلاب نمانده بود.

* آیا آقای بهشتی این تشخیص آقای صدر را پذیرفتند؟

آقای بهشتی مخالفتی نکرد. قاعداً به این دلیل که به ایشان اعتقاد داشت و می‌دانست که بدون دلیل حرفی نمی‌زند! شاید تنها ایرادی که مثلاً می‌توانستند بگیرند آن بود که آقا سید محمدباقر صدر در نجف است و دسترسی به ایشان نیست. آن زمان هم مسأله‌ای تحت عنوان ولایت فقیه همانند امروز مطرح نبود. اگر آقای بهشتی در این مورد با دایی‌جان هم نظر نبوده باشند - که بسیار بعید می‌دانم - احتمالاً تنها موردی بوده است که با هم اختلاف نظر داشته‌اند.

تئوری سه بعدی انقلاب

* اشاره داشتید که امام موسی صدر و شهید بهشتی، پیرامون چگونگی تداوم حرکت اسلامی در منطقه به استراتژی واحدی رسیده بودند. قدری در مورد این استراتژی صحبت بفرمایید.

بعد از حرکت ۱۵ خرداد و حتی کمی قبل از آن، تعدادی که گفتیم صرفاً محصول حوزه و قاعده نیستند، مثل آقایان بهشتی، صدر، مطهری و دیگر همفکرانشان از جمله مرحوم مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و... به ارزیابی و تحلیل حرکت‌های گذشته پرداختند. آمدند و گفتند، بیایم بررسی کنیم که چرا حرکت‌های مذهبی گذشته به ثمر نشستند. اینها نهایتاً به این تحلیل رسیده بودند که اگر چنین حرکتی بخواهد در ایران به نتیجه برسد، با توجه به تجربیات منفی که مردم ایران از حزب و تحزب دارند، حتماً باید سازمانی بوجود آید که سه بعد را توأم داشته باشد. طبیعتاً بعد اول مذهبی بودن حرکت است، یعنی در ایران هر حرکتی که مذهبی نباشد، به شکست منتهی می‌گردد. بعد اعتقادی و ایدئولوژیک باید موجود باشد، و تنها در این صورت است که حرکت در دل مردم جای می‌گیرد، با حرام و حلال وفق داده می‌شود و از طرفی هم دچار اپورتونیزم و فرصت‌طلبی نخواهد شد. اما ابعاد دوم و سوم: بعد دوم بعد سیاسی است. اینجا باید سیاست را تعریف کرد. سیاست یعنی حرکتی که جلب توجه عام را بکند و نه عوام! یادم هست که آقای موسی صدر روی این تعبیر خیلی تأکید داشتند، یعنی بین

عوام و عام خیلی تفاوت قائل بودند. بنابراین حرکت باید بعد سیاسی داشته باشد. بعد سوم هم قدرت دفاعی یا نیروی نظامی است. ما باید در این سه جهت، یعنی ارتقای ایدئولوژیک، حرکت سیاسی و کسب قدرت حرکت کنیم. آقای صدر همیشه مکعبی را مثال می‌زدند و می‌گفتند: «اگر از روی نقطه گوش که محل تلاقی سه بعد مکعب است روی این سه بعد حرکت نماییم، یک حرکت حجمی خواهیم داشت، یعنی تنها در این صورت است که می‌توان حجمی را بوجود آورد. هر کدام این ابعاد که نباشند، حرکت سطحی خواهد بود». مثلاً اگر مردم را جذب کرده و بنابراین بعد سیاسی را داشته باشیم، و از طرفی اگر مرجعی هم جلودار باشد، ولی ارکان قدرت را نداشته باشیم تازه یک سطحی را پوشانده‌ایم و حرکتمان قشری است. از طرفی دیگر اگر دو بعد عقیده و قدرت را هم داشته باشیم، تازه مثل میرزا کوچک‌خان خواهیم بود و باز حرکتمان سطحی است. از آن طرف هم می‌بینیم که در جنبش مشروطه، قدرت هم هست، مردم، یعنی بعد سیاست هم هست، اما بعد عقیده و مکتب وجود ندارد، یعنی باز حرکت سطحی است. بنابراین اگر بخواهیم درست حرکت کنیم، باید همزمان بر روی سه ضلع مکعب حرکت نماییم تا سرانجام تمامی آن را از حجم پر نماییم. هر چه در جامعه هست بیرون ریخته شده و خود آنرا پر نماییم.

هماهنگی برنامه‌های امام صدر در لبنان با برنامه‌های رهبران انقلاب در ایران

بزرگانی مثل مرحوم سید محمدباقر صدر، امام موسی، مرحوم بهشتی، مرحوم مطهری، مرحوم طالقانی و چه بسا مرحوم شریعتی اینگونه فکر می‌کردند و بعد از ۱۵ خرداد نیز به همین شکل حرکت کردند. به عنوان مثال آقای بهشتی با کمک یاران امام خمینی مدرسه حقانی را درست کرد. در عین حال حرکت سیاسی و روشنگری مردمی خود را هم داشتند و سازمان‌های مسلحانه زیرزمینی بر روی بعد دفاعی و نظامی کار می‌کردند. آقای صدر هم در لبنان آن مدرسه طلبگی و دارالافتاء جعفری را درست کرد. بعد هم حركة المحرومین را بوجود آورد که یک حرکت سیاسی عام بود. چرا که هم شیعه‌ها در آن بودند، هم اهل سنت و هم مسیحیان! بعد نظامی حرکت ایشان هم حرکت «امل» بود

که جوانهای شیعه را حسابی به فعالیت انداخته بود. دکتر چمران هم در این قسمت اخیر کار می‌کرد. بنابراین همان‌طوری که مشاهده می‌شود، وحدت رویه کاملاً دیده می‌شود! و نشان می‌دهد، روش تعقل و مبانی اندیشه‌ها دقیقاً یکی است! دقیقاً همان کاری که آقای بهشتی و دوستانش در ایران انجام می‌دهند، آقای صدر هم در آنجا انجام می‌دهد، و این اقدامات نه تنها مشابه هم هستند، بلکه همزمان با یکدیگر نیز هستند. کاملاً پیداست که این افراد حتی از دوران قبل از ۱۵ خرداد، یعنی از همان ایام تحصیلات حوزوی با یکدیگر همفکر و هماهنگ بوده‌اند، و بعد از ۱۵ خرداد نشسته‌اند و جمع‌بندی کرده‌اند که چگونه در آینده حرکت نمایند. اینجاست که اگر به بعد فرهنگی بعد از قیام پانزدهم خرداد توجه کنیم، حرکت امثال دکتر شریعتی و مهندس بازرگان معنا پیدا می‌کند آمدن آقای مطهری از قم به تهران معنا پیدا می‌کند، بردن مذهب به دانشگاه معنا پیدا می‌کند، تقویت دانشجویان خارج از کشور معنا پیدا می‌کند، یعنی همه به هم متصلند و در یک چارچوب جای می‌گیرند.

رابطه با استاد شهید آیت‌الله مطهری

* در بخشی از صحبتان به جمله‌ای از شهید مطهری در مورد امام موسی صدر اشاره داشتید. اگر امکان دارد، قدری پیرامون روابط این دو نفر صحبت بفرمایید.

رابطه بین این دو بزرگوار همیشه خیلی گرم بود. آقای صدر قبل از اینکه به لبنان برود، با آقای مطهری خیلی مأنوس بود. من یادم هست که ایشان در یکی از جلسات انجمن اسلامی به بچه‌ها توصیه کرد تا هر کتابی که از آقای مطهری بدست شان آمد، حتماً بخوانند! همواره از کتاب‌های آقای مطهری خیلی تعریف می‌کرد و می‌گفت، ایشان وقتی آقای مطهری شد که از حوزه برید و اگر در حوزه باقی مانده بود از بین رفته بود و نمی‌توانست منشأ چنین آثاری باشد.^۱

۱. البته خواننده توجه دارد که این کلام امام صدر به معنی نفی شأن حوزه‌های علمیه و مبارزات روحانیت نیست. آن چنان که امام خمینی نیز به دفعات از خواب بودن حوزه‌های علمیه و عدم دخالت قاطبه مراجع در امور سیاسی انتقاد داشته است.

* آیا خودتان هیچگاه مستقیماً با آقای مطهری در مورد امام موسی صدر صحبتی داشته‌اید؟

مفصلاً. زمانی که امام در پاریس اقامت داشتند، آقای مطهری چند روزی به آنجا آمدند. در آنجا صحبت‌های زیادی پیش آمد. یادم هست که هر وقت مرا می‌دیدند، به یاد دایی‌جان می‌افتادند و چند جمله‌ای در مورد ایشان صحبت می‌کردند. بخصوص یادم هست که هر وقت خودم صحبت می‌کردم، آقای مطهری در حرکات من خیلی دقیق می‌شدند. یکبار به یکی از آقایانی که احتمالاً آقای موسوی اردبیلی یا دکتر یزدی بود، گفتند ببینید که این چقدر حرکات دستش شبیه به آقا موسی است.

شهید مطهری از امام موسی صدر می‌گفت...

در این چند روز، آقای مطهری صحبت‌های زیادی در مورد دایی‌جان داشتند. در یکی از شب‌ها، جلسه‌ای داشتیم که آقای مطهری بودند، من بودم، دکتر یزدی بود، مرحوم شهید عراقی بود، آقای خوئینی‌ها بود، مرحوم لاهوتی بود و احتمالاً هم آقای موسوی اردبیلی (مورد اخیر را دقیقاً در خاطر ندارم)! شب خیلی زیبایی بود. یک جمع خیلی صمیمی تشکیل شده بود و درباره مسائل انقلاب گفتگو می‌کردیم. آنجا آقای مطهری خیلی یاد آقای صدر کردند. جلسه با این بحث آغاز گردید که حرکت مردم ایران دیگر متوقف‌شدنی نیست. صحبت از این بود که اگر خدای نکرده امام را ترور کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد. حرف‌های زیادی زده شد و آخر به این نتیجه رسیدیم که این حرکت دیگر نخواهد خوابید. علت عمده‌ای که ذکر شد آن بود که مذهب به دانشگاه آمده است و اکنون قیام مذهبی و سیاسی مردمی به رهبری امام از منشأ دانشگاه به خیابان‌ها و مساجد و در نتیجه به میان توده‌های ملت راه یافته است. به همین جهت هم می‌گفتند که نیازی نیست تا حرکت مسلحانه‌ای انجام گیرد. تعبیر من این بود که ما بجای اینکه ارتش جدیدی درست کنیم، ارتش موجود را تسخیر خواهیم کرد. بحث که به اینجا رسید، آقای مطهری شروع کردند به غبطه خوردن از اینکه آقا موسی در صحنه نیست. می‌گفتند که اگر آقا موسی الآن بود، چون دنیا را دقیقاً می‌شناخت، می‌توانست کسی باشد که وضع جهان را برای امام تشریح کند و به عنوان یک کارشناس قوی،

احکام، موضوعات و نیازها را بگوید و در خدمت امام و انقلاب باشد! ایشان تأکید داشتند که احکام فقهی ما واضح هستند و اشکال همه ماها در عدم شناخت موضوعات است. بعد وارد یک سری خصوصیات شدند. گفتند که آقا موسی یک ادیب تمام عیار است. در شعر اینجوری است، در تاریخ ادب و عبارت‌پردازی رودست ندارد. در موسیقی ذوق و تبحر دارد. زبان فرانسه بلد است و از منابع، مستقیم استفاده می‌کند. به سیاست وارد است. می‌داند که با هرکس چگونه صحبت کند. اگر با دو سیاستمدار مخالف دیدار کند، خواسته خودش را بر هر دو تحمیل می‌کند. اینها را گفتند تا به فلسفه رسیدند. گفتند که ایشان بر موضوعات پیچیده مظلومه تسلط عجیبی داشتند و اضافه کردند که ایشان از بهترین افرادی است که حرف‌های ملاصدرا را به درستی فهمیده‌اند، اگر آن جلسه را به یاد آقایانی که حضور داشتند بیاوریم، شاید مطالب بیشتری هم در ذهن داشته باشند. در یکی از شب‌ها آقای مطهری می‌گفتند، در صورت پیروزی انقلاب خدا کند کسانی که می‌توانند روی مسائل فکری کار کنند، اسیر امور اجرایی نشوند. در اینجا باز از آقا موسی اسم بردند و گفتند: کسی که امروز در تبیین موضوعات به درد می‌خورد آقا موسی بود. شاید در همان موقع بود و یا در وقتی دیگر، که حتی اشک در چشمتان جمع گردید! دستی به محاسن‌شان کشیدند، بر زانوی خود زدند و گفتند: افسوس! شما هنوز نمی‌دانید که ما چه کسی را از دست دادیم. ما یکی از بزرگترین ارکان فکری و سیاسی انقلابمان را از دست دادیم.

گروههای مخالف آقای صدر و نوع مخالفت آنها

* چه کسانی با امام موسی صدر مخالفت می‌کردند؟

یکی از تشکیلاتی که خارج از کشور و بیشتر در سوریه و لبنان فعالیت می‌کردند «روحانیت مبارز خارج از کشور» بود. البته همه آنها روحانی نبودند. از عناصر فعال آنها می‌توان شهید محمد منتظری، مهندس غرضی و آقای احمد نفری را نام برد. برای محمد منتظری پول و اعتبار فراوانی از ایران فرستاده می‌شد. از جمله اقدامات آنان این بود که افرادی را از ایران به سازمانهای چریکی فلسطینی معرفی می‌کردند و پس از

تعلیم و آموزش آنها را به ایران باز می‌گردانند. رژیم شاه و ساواک از این موضوع مطلع بود و به مقامات لبنانی و سوری فشار می‌آورد که از فعالیتهای عناصر مخالف جلوگیری کنند. دولت سوریه این فشارها را تحمل می‌کرد و علت آن هم حمایتی بود که آقای صدر از این افراد می‌کرد. در لبنان هم آقای جلال فارسی و دوستانش فعال بودند. با وجود حمایتی که آقای صدر از این افراد داشت، متأسفانه برخی از آنها با بی‌انصافی اتهاماتی به ایشان می‌زدند و رفتار ناخوشایندی با آقای صدر داشتند.^۱ گاهی اشخاصی از ایران به سوریه و لبنان می‌آمدند. وقتی با این افراد رو به رو می‌شدند، سعی می‌کردند مانع دیدار آنها با امام موسی صدر و دکتر چمران شوند و آنها را نسبت به این دونفر بدبین می‌کردند. در این زمینه می‌توانم به عنوان مثال به سفر آقای حسین مهدیان یا مرحوم حاج مانیان از هیأت امنای حسینیة ارشاد اشاره کنم.^۲ آقای فارسی با تعدادی از افراد سازمان آزادیبخش فلسطین ارتباطاتی داشت. آنها هم از او بهره‌برداری می‌کردند و او فکر می‌کرد مغز متفکر آنهاست. برای خودش تشکیلاتی راه انداخته بود و دو سه نفری در اطرافش جمع شده بودند. اما بیشتر برای پیشبرد اهداف و مقاصد شخصی خودش تلاش می‌کرد تا نشان دهد آدم فاضلی است و از یک بینش خاص سیاسی برخوردار. او فردی خودخواه و متکبر بود. هرکسی که به نوعی در لبنان مطرح می‌شد مورد حسادت ایشان قرار می‌گرفت. نسبت به دکتر شریعتی هم حسد و کینه داشت. صریحاً اظهار می‌کرد اگر شریعتی با ساواک همکاری نکند به او اجازه فعالیت در حسینیة ارشاد نمی‌دهند. در دیداری که با هم داشتیم به من گفت: چرا شما در انجمنهای اسلامی بحث‌های تاریخ ادیان شریعتی را مطرح می‌کنید؟ او در ۱۰ جلسه مطالبی گفته و من کتابی مفصل در مورد انقلاب تکاملی اسلام نوشته‌ام، چرا این کتاب

۱. آقای فارسی سعی داشت بین روحانیون مبارز خارج از کشور و آقای صدر اختلاف بیندازد و آنها را علیه آقای صدر و دکتر چمران بشوراند.

۲. در گفتگویی که با آقای مهدیان صورت گرفت، ایشان به سفر خود به همراه شهید دکتر مفتاح به سوریه و لبنان اشاره و تأکید کردند البته سخنان آقای فارسی را می‌شنیدیم، لیکن تأثیری در ما نمی‌گذاشت. ایشان تأکید کردند که آقای صدر با وجود آنکه از موضع آقای جلال فارسی مطلع بود اظهار داشت: اگر یک خار در چشم آقای فارسی برود من تحمل نمی‌کنم.

را تدریس نمی‌کنید؟ گفتم: کتاب شریعتی محوریت دارد و بحث روز است. از طرفی نمی‌توانیم به دانشجو تحمیل کنیم که چه چیزی را بخواند یا نخواند و چه بپذیرد یا نپذیرد. یا اینکه می‌گفت آقای مطهری فلسفه نمی‌داند. فلسفه کجا خوانده است؟ یک عده بچه دور و برش را گرفته‌اند شده متفکر دانشگاه.

آقای جلال‌الدین فارسی از هیچ کوششی علیه آقای صدر فروگذاری نکرد

بدون مبالغه آقای فارسی از هیچ کوششی علیه آقای صدر فروگذاری نکرد. پس از انقلاب که به اسناد سفارت ایران در لبنان دسترسی پیدا کردیم سرخ اغلب جزواتی را که منتسب به ایشان و بر اساس اطلاعات ایشان بود در آنجا یافتیم. یکی دو بار من و قطب‌زاده با او صحبت کردیم. پس از جلسه به قطب‌زاده گفتم: اگر هرکس دیگری جای من بود آن چنان تحت تأثیر قرار می‌گرفت که به آقای صدر لعن و نفرین می‌کرد. در یک درگیری دولت لبنان حکم اخراج چند نفر از ایرانیها از جمله آقای فارسی را صادر کرد. ساعت ۱۲/۵ شب به آقای صدر اطلاع دادند که بر اساس حکم یک دادگاه، فردا صبح قرار است این افراد از لبنان اخراج شده و احتمالاً تحویل حکومت ایران داده شوند. آقای صدر شبانه با رئیس‌جمهور لبنان (شارل حلو) تماس گرفتند و گفتند چنین حکمی برای امضاء پیش شما آمده، آن را امضاء نکنید تا فردا صبح شما را ببینم. فردا صبح دوباره تماس گرفتند و گفتند «اینها در ایران فعالیتهایی داشته‌اند البته من در حکم دادگاه مداخله نمی‌کنم، اما تحویل دادن آنها به ایران منجر به اعدام آنها خواهد شد، اجازه بدهید اینها به سوریه بروند، من هم تلاش می‌کنم که سوریه از ورود آنان ممانعت نکند». پس از آن آقای صدر با مقامات سوریه تماس گرفتند و اظهار داشتند که «این افراد البته شلوغ هستند و شلوغ می‌کنند، اما مخل امنیت شما نیستند، اینها در تبعید و خارج از وطن هستند و مبارزه می‌کنند». بعد هم کمکهایی به این افراد کردند. اما همین قضیه را آقای فارسی تحریف کرد و در یک اعلامیه‌ای عنوان کرد که اخراج این افراد از لبنان زیر سر آقای صدر و تشکیلات ایشان بود.^۱ زیرا باور داشت در صورت

۱. دکتر چمران می‌گفت ساعتها طول کشید تا توانستم ذهن آقای محمد منتظری و یاران ایشان را نسبت به ←

حضور ایشان در لبنان کسی طرف آقای صدر نمی‌رود و یا ایرانیهایی که می‌آیند به سوی دکتر چمران کشیده نمی‌شوند. لذا برای رهایی از این مخمصه آقای صدر ترتیب اخراج آنان را داده است تا بی رقیب! باشد.

تلاش برای مشوش کردن ذهن امام خمینی علیه آقای صدر

※ همین افراد می‌کوشیدند تا ذهن امام خمینی(ره) را هم نسبت به امام موسی صدر خراب کنند؟

در یک مقطعی آقای فارسی مرتباً گزارشهایی برای امام می‌فرستاد و سعی داشت ذهن امام را نسبت به آقای صدر مشوش کند. علاوه بر این او و برخی افراد سعی می‌کردند از طریق حاج آقا مصطفی، نظر امام را درباره آقای صدر تحت‌تأثیر قرار دهند. حاج آقا مصطفی دارای دیدگاههای خاصی بود و بیشتر در فکر جانداختن مرجعیت علی‌الاطلاق امام، هم در ایران و هم در کل عالم تشیع بود. خودش صراحتاً به من گفت که گله ما از آقای صدر این است که او در لبنان آقای خویی را به عنوان مرجع معرفی کرده‌است. همین انتقاد را نسبت به شهید سید محمدباقر صدر هم مطرح می‌کرد. البته امام موسی صدر، نهایت اشتیاق و علاقه را به امام داشت و برای رهایی ایشان از تبعید در ترکیه تلاشهای گسترده‌ای انجام داد. از آن جمله دیدار و ملاقات با پاپ در واتیکان بود، که به عقیده مرحوم آیت‌الله العظمی‌خویی مهمترین عامل انتقال امام از ترکیه به عراق بود.^۱ امام صدر می‌گفت در باب مرجعیت عالم تشیع چهره‌های شناخته شده در این منطقه آقایان سید عبدالهادی شیرازی، حکیم و خویی هستند، و آقای خمینی آن طور که در ایران شناخته شده، برای شیعیان خارج از ایران شناخته شده نیستند. اگر من ایشان را آن طور که مورد نظر آقایان است مطرح کنم، یک حالت تصنعی دارد و در شأن ایشان نیست. مردم باید به مرور با مسائل ایران آشنا شوند. اکثر شیعیان لبنان به

→

واقعیت امر و نیز تلاش خیرخواهانه امام موسی صدر روشن سازم.

۱. این مطلب را آیت‌الله خویی در جمع عده‌ای از بزرگان نجف از جمله شهید سید محمدباقر صدر و مرحوم آیت‌الله مستنبط بیان کرده بودند.

دلیل اقدامات روحانیون درباری و تبلیغات سفارت ایران و عوامل دیگر تصویری که از شاه دارند، غیر از تصویری است که شما از شاه دارید. آنها شاه را به عنوان یک زمامدار و رئیس یک حکومت شیعه می‌شناسند و برای او قداست قائل هستند. عوامل رژیم شاه در لبنان اینگونه تبلیغ کرده اند که او خیلی خواهان نجات شیعیان از فقر و بدبختی است. ولی صدر به دلیل خصومت‌های خانوادگی مانع این است که شاه به شما کمک کند. آقای صدر می‌گفت من در این چند جبهه باید بجنگم و این افکار را عوض کنم. از جمله مطالبی که آخوندهای درباری - به تعبیر امام - می‌گفتند این بود که چه معنی دارد یک روحانی ایرانی بلند شود و بیاید به لبنان و رهبری شیعیان را برعهده بگیرد؟ از این تحریکات علیه امام موسی صدر زیاد بود. بنابراین محذوراتی که آقای صدر به ویژه در اوایل ورود امام به نجف داشتند، اقتضا می‌کرد، نتواند بحث مرجعیت مطلق امام را مطرح کنند.

قضاوت آقای هاشمی رفسنجانی در باره امام صدر

اما کسانی چون حاج آقا مصطفی و برخی مبارزین ایرانی مقیم لبنان در کوران مشکلات این کشور نبودند و توقعات خاصی را داشتند.^۱ حاج آقا مصطفی مشی آقای صدر را

۱. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خویش شیوه مبارزاتی آقای صدر و اختلاف‌نظر ایرانیان مبارز را با دید منصفانه‌ای بیان کرده است. متن نوشته ایشان به این شرح است: لبنان برای ما آن روزها بیشتر از این جهت جالب و پرجاذبه بود که در آنجا یک روحانی شیعه و ایرانی یک تشکیلات رسمی به نام مجلس اعلا داشت که یک نوع حکومت بود. چنین چیزی آن روزها در جای دیگری از دنیا نداشتیم. آقا موسی را هم ما از قبل می‌شناختیم، من قسمتی از مطول را پیش ایشان خوانده بودم. در منزل آقایان اخوان مرعشی هم رفت و آمد داشتند، اولین سابقه آشنایی‌شان با من از آنجا بود. از آنجا اطلاعات خوب و مفیدی در لبنان، سوریه، فعالیتهایی که در عراق بود و وضع امام به دست آوردم. من در هتل اقامت داشتم و دیدارها در همان مجلس اعلا بود و محور اصلی گفت‌وگوها:

۱- مسأله فلسطینی‌ها که دکتر چمران هم آنجا بود و نقش داشت.

۲- تشکیلات امل - که به تازگی تشکیل شده بود - و شناخت آن برای ما اهمیت داشت.

۳- و از همه مهم‌تر، بحث‌های حکومتی.

آقای صدر هم دیدگاه‌های خاصی در مورد ایران داشت. او - بر حسب موقعیت خاصی که داشت - از یک سو با رژیم ایران ناگزیر روابطی داشت و از سویی دیگر با مبارزین هم صمیمی بود. اختلاف‌نظرهایی هم بین او و بیت امام بود که از من هم انتظار ایفای نقشی داشتند که در ادامه همان سفر که به عراق رفتم با امام در این
←

اینگونه تعبیر می‌کرد که ایشان اعتقادی به مسایل سیاسی و مبارزه ندارد و صرفاً از نزدیکی با مراجع بهره‌برداری می‌کند. برخی از دوستان حاج آقا مصطفی مانند آقای زیارتی (سید حمید روحانی) از مخالفین آقای صدر بودند و تلاش می‌کردند ارتباط میان امام و آقای صدر را خراب کنند. اما این خرده‌گیریها در میان بقیه یاران و نزدیکان

→

زمینه گفت‌وگوهایی داشتیم که بی‌تأثیر نبود.

در تعدیل پاره‌ای از مواضع و دیدگاههای تند - مثل دیدگاه شهید محمد منتظری - هم گفت‌وگوهای من تأثیر داشت. طرف اصلی این اختلافها هم بیشتر طیف هواداران امام و مبارزه بودند و بیش از همه مرحوم حاج آقا مصطفی و ریشه و منشأ آن یکی مسأله مرجعیت بود که آقا موسی به خاطر مصالح مجلس اعلا و با توجه به محذوراتی که داشت نمی‌توانست امام را معرفی کند. و نیز شیوه مبارزه که برای آقای موسی نادیده گرفتن رژیم امکان‌پذیر نبود. سفارت ایران در لبنان از سفارتخانه‌های حساس ایران بود که آقا موسی هم با سفارت ناگزیر ارتباط داشت. آقا موسی ضمن حفظ روابطش با مسیحی‌ها، مسلمانها، سنی‌ها، حکومت و سفارت ایران، برای خودش در آنجا تشکیلاتی متمرقی داشت؛ با اندیشه‌های جالب.

این یک نوع مبارزه بود. مبارزه ما پرخاشگری و قهر و اعتراض بود. طبیعی بود که این دو شیوه ناهماهنگی‌هایی پیدا می‌کرد، ضمن این که هر دو جریان در هدف اصلی و اسلام‌خواهی مشترک بودند.

کسانی که از بچه‌های ایران آنجا بودند، انتظارشان از آقا موسی موضع‌گیری صریح بر ضد رژیم، سخنرانی‌های تند و احیاناً دادن اعلامیه‌هایی در هر مناسبت بود که او هم احساس می‌کرد که برآوردن این انتظارات به قیمت از دست دادن دست‌آوردهای بسیار ارزشمندی تمام می‌شود که به سادگی دست یافتن به آن امکان‌پذیر نبود. به علاوه با تکیه بر همین امکانات، حمایتیایی از همین نیروهای ناراضی می‌کرد که بدون آن امکانات، اینان نیز پشتوانه مهمی را از دست می‌دادند.

روابط آقا موسی با مبارزین عرب خوب بود و چنین مشکلاتی را با آنها نداشت. مدرسه طلبگی خوبی هم داشت که از آن نیز بازدید کردم. با همین رابطه خوب بود که به سادگی توانستم با یاسر عرفات در همین سفر ملاقات کنم. آن روزها موقعیت عرفات موقعیت خوبی بود و به عنوان رئیس چریکها زندگی مخفی داشت. آقا موسی به سادگی ترتیب این ملاقات را داد و خودش نیز در دیدار و گفت‌وگوی ما حضور داشت. در آن ملاقات معلوم شد که دبیران جهاد فلسطین از مسأله ترجمه و انتشار کتاب سرگذشت فلسطین توسط من در ایران و زندانها و شکنجه‌های من و تأثیری که کتاب در ایران گذاشته مطلع‌اند و مرا خیلی خوب تحویل گرفتند. برای آقای صدر هم احترام زیادی قابل بودند؛ از اینجا به خوبی می‌توان دریافت که امام صدر در میان نیروهای مبارز لبنان موضع و جایگاهی متمرقی داشت. تنها با نیروهای ما دچار کمی ناهماهنگی بود.

از دیدگاه کسانی مثل شهید محمد منتظری و بعضی آقایان دیگر، شیوه او نوعی محافظه‌کاری تلقی می‌شد. تلاش من این بود که زمینه تحمل و پذیرش این شیوه - بر پایه درک شرایط خاص ایشان - فراهم شود و دوستان را قانع کنم که از پوشش تشکیلات ایشان، ما هم به نفع مبارزه می‌توانیم بهره‌مند باشیم. دلیلی نداریم که با نادیده گرفتن پاره‌ای واقعیات و محذورات ایشان، در مقام تحمیل شیوه خودمان به او باشیم. این تلاش در مجموع بی‌نتیجه نبود و در بهبود روابط آنان با آقا موسی و رفت و آمدشان به مجلس اعلا تأثیری محسوس داشت. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، دفتر نشر معارف، ۱۳۷۶، ص ۲۷۶ - ۲۷۸.

امام نظیر آقای دعایی و دوستانش وجود نداشت.

در میان گروههای خارج از کشور، جبهه ملی سوم و آقای بنی صدر هر چند بدشان نمی آمد که آقای صدر را تخطئه کنند و تغذیه اطلاعاتی آنها هم از طریق جلال الدین فارسی بود. اما روی هم رفته نسبت به آقای صدر و دکتر چمران محتاطانه تر و منصفانه تر برخورد می کردند.

✽ آیا امام خمینی (ره) هم تحت تاثیر القائنات اطرافیان قرار می گرفتند؟

با توجه به شبهه افکنی های فراوان و پیوسته ای که علیه آقای صدر صورت می گرفت، حتی اگر امام ذهنیت منفی هم نسبت به ایشان می داشتند، عجیب نبود. اما در ملاقاتهایی که من با امام داشتم چنین استنباطی نکردم. البته این طور نبود که این فتنه گریها هیچ تأثیری نداشته باشد. بالاخره ذهن انسان اثرناپذیر نیست، ولی بعضی اوقات که من به نجف می رفتم و امام را می دیدم و نامه ای از آقای صدر برایشان می بردم یا توضیحی می دادم، احساس می کردم که ایشان شاد می شوند و ابهام و یا کدورتی که در ذهنشان بود از بین می رفت. من خود به دفعات حامل نامه هایی از طرف ایشان برای امام بودم. در یکی از آنها ظاهراً آقای صدر پیغام داده بود که در لبنان و سوریه امکان زندگی برای ایشان فراهم است. (فکر می کنم تاریخ این نامه به سال ۱۳۵۱ هـ.ش باز می گردد).

پاسخ دایی جان به گله امام خمینی

یک نامه دیگری بردم که فکر می کنم در سال ۵۳ یا ۵۴ بود. البته نامه را شخصاً نخواندم ولی از محتوای آن اطلاع دارم. آقای صدر در این نامه اشاره به گله امام از ایشان کرده بود. ظاهراً از قول امام برای ایشان نقل کرده بودند که چرا آقای صدر فقط برای ارتقاء سطح زندگی شیعیان تلاش می کند. این قضیه به وحدت شیعه و سنی آسیب می رساند. آقای صدر نوشته بود این سنی ها مسلمان شناسنامه ای، به اصطلاح امروز، هستند و فکر نکنید وحدت با اینها جهان اسلام را دگرگون می کند. برای امام توضیح داده بود که در لبنان شیعه یک طایفه عقب مانده و درجه سوم است. از تمام حقوق اجتماعی محروم

کرده‌اند. بیشترین تلاش من این است که امکانات حداقلی برای شیعیان فراهم شود. متناسب با بقیه گروه‌های مذهبی حق و حقوقی داشته باشند. وحدت یک گروه ضعیف با یک قوم قوی چگونه و به مصلحت کدام است؟ لذا باید ابتدا شیعیان را به جایگاه واقعی و درخورشان رساند. این امر به هیچ روی مخالف وحدت شیعه و سنی نیست. همچنین اضافه کرده بودند که درصدد تأسیس تشکیلاتی هستیم که همه محرومین لبنان اعم از شیعه و سنی و مسیحی را در بر بگیرد.

مطلب دیگری که در آن نامه نوشته شده بود (که نقل به مضمون است) در مورد رفتار محتاطانه آقای صدر با برخی از سازمان‌های فلسطینی بود. آقای صدر توضیح داده بودند که، من بارها اعلام کرده‌ام:

«انقلاب فلسطین جزء ذات و اصول اعتقادی سیاست ما است قدس هویت ما است. تعامل با اسرائیل حرام است».

در عین حال سازمان‌های جاسوسی در میان بعضی از تشکیلات آنها رخنه کرده‌اند و لذا همه افرادی که مراجعه می‌کنند قابل اعتماد نیستند. ما بیشترین چوب را از کسانی می‌خوریم که تحت عنوان سازمان‌های فلسطینی فعالیت می‌کنند. جوانهای شیعه در راه آنها کشته می‌شوند، ولی باز متهم به کارشکنی می‌شوند. به دلیل تبلیغ بعضی از دوستان نادان کار به جایی رسیده که حتی بعضی از دوستان ما در ایران هم نسبت به این مسائل ابهام دارند. این فراز سخن آقای صدر، اشاره به موضع‌گیری مهندس بازرگان و دکتر سبحانی داشت. آقای دکتر یدالله سبحانی نامه‌ای نوشته بودند برای امام صدر که البته ضمن تجلیل و احترام فراوان از ایشان، ظاهراً توضیح خواسته بودند که مطالبی که در ایران علیه امام صدر در ارتباط با فلسطینی‌ها بیان می‌شود، چه مبنا و منشأی دارد؟

آقای صدر از این مسئله ناراحت شده بود و پاسخ مفصلی هم به مرحوم دکتر سبحانی داد. ایشان می‌گفت آنها تقصیری ندارند. چون چیزهایی برای آنها تعریف می‌کنند که حقیقت ندارد. مثلاً اینکه من برای نابود کردن فلسطینی‌ها در لبنان اقدام

۱. متن نامه دکتر سبحانی در فصل اسناد و مدارک آمده است.

کرده‌ام. یا شیعیان باعث سقوط تل‌زعر بودند. در حالی که در آنجا تمام احزاب کنار کشیدند و فرار کردند. گروهی که وارد کار شدند شیعیان و بچه‌های امل بودند، که فرماندهی فلسطینی‌ها را پذیرفتند. آخرین نفری هم که شهید شد از اعضای امل بود. به هر حال ایشان و دکتر چمران این مظلومیت‌ها را داشتند. در هر صورت عنایت امام به آقای صدر را خود من بارها شاهد و ناظر بودم. از طرف آقای صدر هم نسبت به امام خمینی من جز بزرگداشت و تکریم ندیدم. از اینکه ما در انجمنهای اسلامی از مرجعیت امام حمایت می‌کنیم، خرسند بودند.

در ملاقاتهایم با امام، همواره در ابتدای دیدارها سراغ آقای صدر را می‌گرفتند. از اوضاع و احوال ایشان می‌پرسیدند و در جریان کارهای ایشان هم بودند و هنگام خداحافظی هم به ایشان سلام می‌رساندند.

امام در اولین لحظه دیدار در پاریس از دایی جان پرسیدند

در اولین لحظات دیداری که بعد از ورود امام به پاریس با ایشان داشتم و با شوخی و تعجب پرسیدم شما کجا؟ اینجا کجا؟! با نوعی ملاطفت و تأثر گفتند: با این دایی خودت چه کردی؟! (چند هفته از ناپدید شدن امام موسی صدر گذشته بود) اگر او بود که کار ما به اینجا نمی‌کشید!^۱

برخوردهایی که امام در قضیه ناپدید شدن آقای صدر داشتند. از جمله بیانیه‌ای که دادند، تلگرافی که خطاب به یاسر عرفات در مورد پیگیری ماجرای ایشان داشتند، اظهاراتی که در دیدار با گروه حركة المحرومین لبنان در پاریس در مورد آقای صدر کردند، همگی حاکی از آن بود که امام نسبت به امام موسی صدر با دیده احترام و محبت می‌نگریستند؛ و از اختفای ایشان نگران بودند.

۱. در بخش مربوط به امام خمینی در پاریس، و ذکر خاطرات مربوط به اولین ساعات ورود امام به این مطلب مفصلاً اشاره کرده‌ام.

امام موسی صدر و انقلاب اسلامی

* درباره رابطه امام موسی صدر با انقلاب اسلامی ایران هم توضیح دهید؟

در این باره در سؤالات پیشین درباره امام موسی صدر و شهید بهشتی در بوخوم توضیح دادم فقط اضافه می‌کنم که امام صدر بسیار خوشحال بود که حرکتی در ایران آغاز شده است و بارها عنوان می‌کرد که این جنبش به سرانجام خواهد رسید چون همزمان از مسجد و دانشگاه آغاز شده. اغلب سیاسیون و روحانیان مبارز از دوستان ایشان بودند. ذکر کمک‌های ایشان به آنان مطلبی نیست که در اینجا بتوانم بدان پردازم. اغلب کسانی که در خارج از کشور به مبارزه با رژیم اشتغال داشتند، از کمک‌های بی‌دریغ ایشان بهره‌مند بودند. در این مورد می‌توانید به نامه‌ها و یادداشت‌های دکتر چمران مراجعه کنید. قبلاً گفتم که بعد از سرکوب قیام خونین نیمه خرداد از سوی ایدی شاه، ایشان از جمله کسانی بودند که با شهید بهشتی و دیگر رجال دینی و سیاسی، طراحی بلند مدت تاکتیک‌ها و استراتژی مبارزه را بر اساس آرمان‌های امام خمینی بررسی و تدوین کردند. نقش ایشان را در بازسازی فرهنگی و عقیدتی جوانان و دانشجویان خصوصاً در خارج از کشور در دیگر فصل‌های این کتاب آورده‌ام. در همین جهت به ما در انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا کمک‌های مالی و فکری می‌کرد، و گهگاه به مناسبت‌های مختلف در جلسات انجمن شرکت می‌کرد و با ایراد سخنرانی و یا طرح مسائل ایدئولوژیک و پرسش و پاسخ، به ارتقاء ایدئولوژیک دانشجویان پرداخت.

در ارتباط با آشنا ساختن مردم لبنان با انقلاب اسلامی و معرفی امام خمینی به جهانیان نیز آقای صدر اقداماتی داشت. از جمله در پی ایجاد محدودیت رژیم بعثی برای امام در نجف، ایشان مقاله‌ای با عنوان «ندای پیامبران» در نشریه لوموند انتشار داد که حدود یک هفته قبل از ربوده شدن ایشان بود.

* امام موسی صدر تا چه حد با حرکت امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران هماهنگ بودند؟

اغلب سفرهایی که ما به لبنان می‌رفتیم، صرفاً در رابطه با مسائل سیاسی ایران بود.

گاهی اوقات ما جلسات مان را عمداً در لبنان تشکیل می‌دادیم! عده‌ای از ایران می‌آمدند، عده‌ای از جاهای دیگر می‌آمدند. مبنای ما در رابطه با مسائل ایران، تنها و تنها در جهت حرکت امام خمینی بود. امام موسی در تمامی این موارد و مسائل به ما کمک می‌کرد! کمک‌های مالی در اختیار ما می‌گذاشت! گاه اتفاق می‌افتاد که دوستان ما در ارتباط با کنسولگری شاهنشاهی با مشکل گذرنامه مواجه می‌شدند. کمک‌های ایشان در یافتن راههای مناسب ستودنی بود. برقرار کردن ارتباط پاره‌ای از ایرانیان با سازمان‌های فلسطینی خصوصاً الفتح از دیگر مصادیق این امر بود. من در همین رابطه خاطرات زیادی دارم که شاید برخی از آنها هنوز صلاح نباشد که بازگو شوند! در عین حال نباید فراموش کرد که ایشان به دلیل جایگاه خاص و تعهدی که نسبت به شیعیان در لبنان داشت باید مصالح آنان را نیز در نظر می‌داشت.

* برخی مخالفین امام موسی صدر چنین وانمود کرده‌اند که گویا حضرت امام نسبت به حرکت‌های ایشان زیاد خوشبین نبوده‌اند! آیا حضرت‌عالی چنین مطلبی را تأیید می‌کنید؟ همانطور که اشاره کردم، من هیچگاه چنین احساسی را نداشتم. اگر چه این مطلب زیاد گفته می‌شود و ظاهراً برخی مایلند که اینگونه وانمود شود! درست در همان زمانهایی که می‌گفتند امام خمینی نسبت به حرکت‌های امام موسی و یا شخص ایشان خوشبین نیست، می‌بینیم که ایشان آن تلگراف را به یاسر عرفات می‌زنند که «من نسبت به سرنوشت آقای صدر نگران هستم مرا هر چه زودتر از سلامت و مکانت ایشان مطلع کنید». من هیچگاه چنین احساسی را نداشتم که امام ذره‌ای در دلشان نسبت به آقای صدر کدورت داشته باشند! و یا اینکه جهت حرکت‌های ایشان را برخلاف مصالح امت اسلام بدانند. قبلاً هم گفتم که امام در تمامی سفرهایی که من خدمتشان می‌رسیدم، در مورد آقای صدر از من سؤال می‌کردند! احوالپرسی می‌کردند و سلام ایشان را می‌رساندند! حتی امام خمینی از بدگویی اطرافیان نسبت به امام موسی صدر ناراحت می‌شدند. از جمله در سفری به عراق (به نظرم سال ۱۳۴۹ بود)، یک شب منزل آقای شیخ حسن کربوبی بودم. عده‌ای از دوستان روحانی از جمله آقایان محتشمی، شریعتی، معین، فاضل و زیارتی و احتمالاً مرحوم املانی و شیخ احمد نفری هم آنجا بودند. البته

آقای دعایی مرا به آنجا رساند ولی خودش داخل نیامد، چون زیاد در این جلسات شرکت نمی‌کرد.

اظهارات سید حمید روحانی علیه شهید سید محمدباقر صدر و امام موسی صدر

آن شب آقای زیارتی (سید حمید روحانی) سخنان تندی علیه امام موسی صدر و سید محمدباقر صدر اظهار کرد. از جمله اینکه آقای موسی صدر عامل و جیره‌خوار امپریالیسم و صهیونیسم است و طوری هم حرکت کرده که هیچ ردپایی از خودش به جا نگذاشته است. دلیل هم این که ایشان مروج آقای خویی است نه امام خمینی. آقای سید محمدباقر صدر هم که در اینجا (نجف) است همینطور. دلایلی که آقای زیارتی علیه آیت‌الله صدر اقامه می‌کرد این بود که: روزی که امام مبحث ولایت فقیه را شروع کردند، جا داشت که آقای صدر هم آن مبحث را دنبال می‌کردند. دوم اینکه ایشان در قید و بند مرجعیت است، در حالی که ما مرجع داریم. سوم اینکه آقای صدر طهارت اهل کتاب را به آقایان حکیم و خویی تحمیل کرده است و این موضوع در راستای خواسته سید موسی صدر بوده زیرا او در ارتباط با غربی‌هاست و می‌خواهد راه آنها را به جهان اسلام باز کند و از طریق طهارت اهل کتاب می‌خواهد مقاومتی از سوی مسلمانان نسبت به کفار بروز داده نشود.

البته در آن جلسه ما بحث‌ها و صحبت‌های دیگری راجع به اوضاع سیاسی خارج از کشور و مسایل انجمن‌های اسلامی دانشجویان هم داشتیم.

آن شب من برگشتم منزل خاله‌ام و با آقای صدر (شهید سید محمدباقر) این انتقادات را در میان گذاشتم. ایشان خنده‌ای کرد با همان لبخند و لحن شیرین فارسی که داشت - چون فارسی درست بلد نبود ولی مطلب را می‌رساند - ابتدا تشکر کردند از اینکه من به لحاظ لطف و علاقه‌ای که به ایشان دارم این مطالب را مطرح کردم بلکه با روشن شدن مسایل مقداری از اختلاف‌سلیقه‌ها و کدورت‌ها از بین برود. در مورد مسئله طهارت اهل کتاب گفتند: کسی که این ادعا را می‌کند که یک طلبه‌ای مثل من - حالا در هر سطح مهم نیست - بتواند اصل مرجعیت و فتاوی مراجع شیعه را شکل دهد، در اصل قداست و حرمت فقاهاست و اجتهاد این بزرگواران را که یک عمر در فقه تتبع

کردند از بین می‌برد؟ اگر این موضوع حقیقت داشته باشد آیا دیگران نمی‌توانند فتاوی‌ای آیت‌الله خمینی را زیر سؤال ببرند؟ اما اینکه من عقیده‌ام این است که اهل کتاب پاک هستند، آن نجاستی را که بعضی از آقایان برای اهل کتاب قائل هستند، بر آن مبنا من خیلی از مسلمانها را نجس‌تر می‌دانم و در این زمینه دلایلی را عنوان کردند. ایشان هم چنین گفت من و آقا موسی و تنی چند از دوستانمان مدتهاست به این عقیده رسیده‌ایم. و البته بعید نیست با آن دو مرجع بزرگوار هم بحثهایی کرده باشیم، اما اینگونه نبوده که ما نظراتمان را به آنها تحمیل کرده باشیم. درخصوص در قید و بند مرجعیت بودن و بالاخره ترویج از آیت‌الله خویی ایشان گفتند: اولاً آیا هر طلبه‌ای که وارد حوزه علمیه می‌شود و شهریه امام زمان(عج) را می‌گیرد، مگر به این قصد نیست که روزی بتواند خودش استنباط از احکام بکند؟ اگر این قصد را نداشته باشد، شهریه‌ای که می‌گیرد حرام است. اگر من در این جهت حرکت نکنم اشکال دارد. این چه اتهامی است؟ وانگهی مگر کسی می‌تواند خودش خودش را مرجع بکند؟ مردم باید به او رجوع بکنند.

در ارتباط با آقای خویی این‌جور نیست که من اختلاف سلیقه و اختلاف رأی و ذائقه با ایشان نداشته باشم. البته ایشان استاد بزرگوار من بودند و هستند و من احترام فوق‌العاده‌ای برای ایشان قائل هستم، اما این‌طور نیست که اختلاف مشرب و مذاق فکری نداشته باشم - در این زمینه به مواردی هم اشاره کردند - اما در ارتباط با آیت‌الله خمینی وقتی ایشان درس ولایت فقیه را شروع کردند و به صورت جزواتی منتشر شد، دوستان آقای خمینی این جزوه‌ها را در جلسات درس دیگر آقایان و اساتید حوزه بردند، همه به اتفاق نپذیرفتند و رد کردند، فقط من بودم که نه تنها گفتم جزوات را توزیع کنند بین افراد حاضر در درس، بلکه در آن جلسه درس یک فرصت کوتاهی باز کردم و به مبحث ولایت فقیه پرداختم و گفتم که در آینده به این امر مبسوطاً خواهم پرداخت.

عکس‌العمل امام خمینی به اظهارات سید حمید روحانی

صحبت من با آیت‌الله صدر تمام شد. فردا بعدازظهر با امام قرار داشتیم، وقتی رفتم

خدمتشان گفتم: آقا! شما وقتی که در حضور خودتان اجازه نمی‌دهید افراد با بی‌احترامی از مراجع نام ببرند چه برسد به اسائه ادب و غیبت که اصلاً تحمل نمی‌کنید، پس چرا عده‌ای از کسانی که به شما منتسب هستند، از شاگردان و اطرافیان که فکر و گفتار و اعمال و کردار آنها به حساب شما گذاشته می‌شود، به خودشان اجازه می‌دهند در مورد بعضی از شخصیت‌های برجسته که به هر دلیل اختلاف‌نظر و سلیقه با آنها دارند، چنین اتهاماتی را مطرح کنند از جمله در مورد آقا سید محمدباقر صدر و آقا موسی صدر این مطالب گفته شود؟ پرسیدند چه کسی این مطالب را می‌گوید؟ من هم ماجرای روز قبل و نیز پاسخ شهید صدر را شرح دادم.

پس از آنکه من این حرفها را زدم، امام خیلی متأثر شدند به حدی که من احساس کردم بهتر بود این مطالب را با ایشان در میان نمی‌گذاشتم. هیچ پاسخی ندادند سکوت کردند و یک حالت نگران کننده‌ای در چهره‌شان نمایان شد. اصلاً جلسه آن روز من با ایشان ادامه پیدا نکرد، قرار بود مطالبی را بگویند که موکول به فردا شد. من خداحافظی کردم. شب شام منزل یکی از همین دوستان مهمان بودم. همه آمده بودند. یک نیم ساعتی از شب که گذشت، آقای [حسن] کربوبی شتابان رسید و با یک حالت استفسار و اعتراضی به من گفت شما به آقا چیزی گفته‌اید؟ گفتم مگر چه شده؟ گفت آقا امروز به اندازه‌ای ناراحت بود که برای اولین بار نماز مغرب را در جماعت چهار رکعت خواندند. گفتم من چیز خاصی به ایشان نگفتم فقط به عنوان یک وظیفه شرعی احساس کردم به ایشان هشدار بدهم که مراقب باشند در حوزه یک جاسوس امپریالیسم و صهیونیسم وجود دارد به نام سید محمدباقر صدر که با پسر عمویش موسی صدر در لبنان که او هم عامل امپریالیسم و صهیونیسم است در ارتباط است، می‌خواستم ذهن ایشان روشن بشود. دوستانی که حضور داشتند یک مقداری ناراحت شدند. ظاهراً امام فردا یا پس فردا در درس خود در این زمینه تذکراتی به آقایان داده بودند.^۱

۱. در بحث مربوط به خاطرات دوران اقامت امام در نجف و در ارتباط با انجمن‌های اسلامی به این مطلب و سخنان امام خطاب به آقایان در جلد اول این مجموعه به تفصیل پرداخته‌ام.

* از رابطه حضرت امام و امام موسی صدر بفرمایید.

خاطرات که زیاد هستند! اما همان طور که قبلاً گفتم، یکی از زیباترین این خاطرات مربوط به اولین ملاقات من با امام در پاریس می باشد. روزی که قرار بود امام به پاریس بیایند، من خودم را از آلمان به آنجا رساندم تا در فرودگاه به ایشان ملحق شوم. البته امام زودتر رسیده بودند و در محل اقامت خود در منطقه «کشان»^۱ از حومه پاریس مستقر شده بودند. وقتی که به محل اقامت امام رسیدم، دیدم که ایشان در داخل اتاق روی تشکی نشسته اند و آقایان هم دور تا دور ایشان جمع شده اند. از در که وارد شدم، چشم امام به من افتاد. درست همانند کسی که در دیار قربت آشنایی را می بیند! یک چنین حالتی را من در ایشان احساس کردم. امام روی تشکی که نشسته بودند، دستی زدند و اشاره کردند که بیا و اینجا بنشین! وقتی که به کنار ایشان رسیدم، گفتم که آقا! شما کجا و اینجا کجا! امام جواب دادند: «خوب! اگر دایات بود که ما به اینجا نمی آمدیم!». بعد با لهجه قمی و به شوخی گفتند: «چه بهش کردی! چه بلایی سر دایات آوردی!». خوب، این نشان دهنده یک عاطفه و یک احساس قلبی بود که ایشان نسبت به دایی جان داشتند! به همین جهت هم من معتقدم که این شبهاتی که برخی مطرح کرده اند، نمی توانند صحت داشته باشند.

* آیا در سفرهایی که به نجف داشتید، هیچگاه حامل پیغام یا نامه ای بین آقای صدر و

حضرت امام، و یا مرحوم سید محمدباقر صدر نبودید؟

من دو بار برای آقا سید محمدباقر نامه بردم! البته از محتوای آنها خبر نداشتم! خدمت امام نیز هر وقت می رسیدم، سلام می رساندم و شرحی از وقایع لبنان را ارائه می کردم. ایشان هم متقابلاً سلام می رساندند! سراغ می گرفتند و احوال پرسی می کردند! همان طوری که گفتم، من هیچگاه در حضور امام احساس نکردم که ایشان کوچکترین گله ای از آقای صدر داشته باشند! هرچند اگر هم اختلاف نظر یا سلیقه ای می داشتند، امری طبیعی می بود.

طیف گسترده و متنوع مخالفان آقای صدر

البته باید به این نکته اشاره کنم که تبلیغاتی که چپها و عراقیها و سازمانهای جاسوسی علیه امام موسی صدر به راه می‌انداختند و یا حتی احزاب چپ لبنان که از مداخله سوریه ناراحت بودند یک موج وحشتناک تبلیغاتی را در مناطقی خاص بوجود آورده بود که واقعاً قضاوت را برای کسانی که اوضاع را از ریشه و اساس نمی‌شناختند مشکل می‌ساخت. حتی برای دوستان امام موسی صدر در ایران گاه اوضاع روشن و واضح نبود و کتباً و شفاهاً توضیح می‌خواستند. البته هر وقت به نوعی و هر جا به اقتضای خاص خود تفاوت می‌کرد. مثلاً در ایران تبلیغات چپی‌ها و ساواک و آخوندهای درباری که حساب خود را داشت. عده‌ای هم که از مخالفین دکتر شریعتی بودند و از این لحاظ از دایی‌جان ناراحت بودند مطلب خاصی را بوجود می‌آورد. در اروپا مخالفین انجمنهای اسلامی و طرفداران کنفدراسیون و نیز دار و دسته محدود فلسطینی‌های طرفدار عراق و نیز اکثریت فلسطینی‌های چپ طرفدار جورج حبش به اضافه مطالبی که گهگاه دوستان آقای جلال فارسی شایع می‌کردند، واقعاً اوضاع را بسیار شبهه‌انگیز و دشوار می‌ساخت. طبیعی است که اگر مطالب این نشریات را امام در نجف می‌خواندند و بعد هم از همان چند نفر امثال آقای زیارتی یا روحانی، مؤلف کتاب نهضت امام خمینی که در ارتباط مستقیم با آقا جلال قرار داشتند مطالبی علیه آقای صدر می‌شنیدند و همچنین اختلاف اصولی حاج آقا مصطفی خمینی با دایی‌جان که بیشتر بر سر مرجعیت امام بود و نه زعامت سیاسی ایشان، همه این‌ها را که با هم جمع بزنید خواهید دید که پیدا شدن ابهام و حداقل سوال در ذهن هر کس حتی در ذهن امام امری طبیعی می‌بود. کم اتفاق نمی‌افتد که حتی دوستان خیلی نزدیک ما با شک و تردید مطالبی را سؤال می‌کردند. البته دایی‌جان از آن وضع خوششان نمی‌آمد، اما آن را طبیعی تلقی می‌کردند. لکن اگر از دوستان خودی قضاوتی ناعادلانه می‌شنیدند خیلی رنج می‌بردند، گرچه آن را هم با سعه صدر تحمل می‌کردند و با حوصله فراوان ریشه‌های اوضاع را شرح می‌دادند.

به عنوان مثال یادم می‌آمد که سفری آقای حاج مانیان از پایه‌گذاران حسینیه ارشاد

به لبنان آمده بود. آن هم در یکی از همین دوران بسیار جنجالی، قبل از این که به سفر حاج مانیان پردازم باید تصویری از اوضاع و شرایط آن روز بدهم تا مطلب روشن‌تر شود:

در اثر جنگهای داخلی و مخالفت مسلحانه هرکس علیه دیگری، و با از بین رفتن ارتش و پلیس و ژاندارمری، امنیت لبنان به کلی از بین رفته و کنترل جنگ و کشتار و غارت محال شده بود. مثلاً اگر کسی از منطقه‌ای شیعه‌نشین نظیر شیاح خانه خود را ترک می‌کرد تا از بمباران‌های مرگ‌زا در امان باشد فوراً اموالش به غارت می‌رفت. مردان مسلح و اشرار مسلح هم احتیاج به پول و غذا و ذخیره داشتند. برای همین راه دیگری جز سرقت نبود. البته در همین ایام میلیون‌ها دلار پول از خارج برای سازمان‌ها و احزاب فرستاده می‌شد. ولی همان رده‌های بالا به جیب می‌زدند. رهبران احزاب هم هر کدام برای امنیت جانی و مالی هیچ چاره‌ای جز توسل به قدرت خارجی نداشتند. در بین کشورهای خارجی تنها سوریه بود که امتداد طبیعی لبنان تلقی می‌شد و اینک به درخواست بزرگان قوم وارد جرگه بحران لبنان شده بود. در میان احزاب چپ لبنان، گروه جنبلاط مخالف سوریه عمل می‌کرد و به اختلافات جزئی و دیرینه مقاومت فلسطینی و سوریه دامن می‌زد. بطوریکه یک بار در منطقه صبرا که مرکز فداییان فلسطین بود دو نفر از افسران عالیرتبه سوری که از طرف حافظ اسد مأمور مذاکره با رهبران مقاومت بودند مورد هجوم افراد وابسته به جبهه شعبیه (سازمان فداییان چپی جورج حبش) قرار گرفته و کشته شدند و بار دیگر نیز در راه فرودگاه ۱۰ نفر از سازمان صاعقه (سازمان فلسطینی وابسته به سوریه) به دست جبهه رفض به رهبری احمد جبرئیل کشته شدند.

در این اوضاع و احوال مهمترین خطر بحران بین سوریه و مقاومت بود. دایمی‌جان معتقد بود که این بحران اگر به انفجار برسد مصیبتی بزرگ و خیانتی عظیم است و به هر وسیله باید جلوی انفجار را گرفت. برای این منظور در یک مقطع کوتاه ۲۰ روزه ۷ بار به سوریه سفر کرد و بالاخره یاسر عرفات را نزد حافظ اسد برد و بین آنها آشتی داد. امام موسی بعد از پیروزی این وساطت به قول دکتر چمران مورد بغض و حقد و

هجوم شدید جنبلاط و احزاب افراطی چپ و سازمانهای فدایی رفض (مركب از جبهه شعبیه جورج حبش، جبهه التحریر عربی متعلق به عراق، جبهه الشعبیه قیاده العامه و جبهه الشعبیه فلسطین) قرار گرفت و روزنامه‌های چپ و رادیوهای وابسته به آنها از هیچ فحش و ابهام و هجومی دریغ نکردند.

سازمان امل و حركةالمحرومین به رهبری امام موسی اعلام کرده بود که فقط برای سه هدف دست به اسلحه خواهد برد.

۱. برای بقاء لبنان واحد و جلوگیری از تقسیم آن.

۲. برای دفاع از جنوب لبنان ضد اسرائیل.

۳. برای دفاع از موجودیت مقاومت فلسطین ضد هر نوع تصفیه‌ای.

آقای صدر ضمناً اعلام کرد کشتار بین مسلمانان و نیز بین مقاومت و سوریه حرام است و هر کس به این قتل و انفجار دامن بزند خیانت می‌کند. شعار حمایت از جنوب از این لحاظ مطرح شده بود که اغلب احزاب چپ و جبهه رفض شعار می‌دادند و از هرج و مرج ضد سوریه بهره می‌بردند و صریحاً اعلام کردند اگر اسرائیل بر جنوب لبنان مسلط شود آنگاه جنوب و فلسطین را با هم آزاد می‌کنیم. و یا اگر آمریکا وارد شود ویتنامی دیگر خلق می‌کنیم. از همه عجیب‌تر وحدت ناگهانی جنبلاط با بشیر جمیل فرمانده جنگی کتائب و مسؤول خونریزی وحشیانه سبت اسود (شنبه سیاه) در بیروت بود که ناگهان اعلام شد که آقای صدر درصدد است جیش شیعی تشکیل دهد و افسران شیعه را که در ارتش لبنان عربی اکثریت داشتند در این ارتش شیعی جمع کند.

این شایعه دروغ به شدت رواج یافت بطوری که افسران معروف و قهرمان شیعه نظیر راند حسین عواد (افسر توپخانه که در انهدام مقر سلیمان فرنجه نقش برجسته داشت) و امین قاسم (فرمانده جنگهای جبل) و ابراهیم شاهین مورد حسادت و بغض و حقد احزاب چپ قرار گرفتند. به دنبال این اتهامات روزی که احمد خطیب برای زیارت امام موسی به مجلس شیعیان آمده بود نتوانست ناراحتی خود را کتمان کند و گفت: «یا امام شنیده‌ام که می‌خواهید ارتش شیعی بوجود آورید». امام موسی صدر در

جواب او گفت: «من از ایجاد ارتش شیعی به همان اندازه اکراه دارم که از ایجاد ارتش مارونی یا سنی یا درزی، من فقط معتقد به وحدت لبنان و وحدت ارتش لبنان هستم». این بیان وی اشاره نفرت انگیز به ارتش مارونی‌ها که توسط برکات فرماندهی می‌شد و ارتش جنبلاط و درزی‌ها که فرماندهی آن با افسری بنام فخرالدین بود، داشت. خلاصه اوضاع طوری شده بود که برنامه آمریکا و اسرائیل فقط تقسیم لبنان و ایجاد حکومت مارونی (یعنی اسرائیل ثانی) نبود بلکه علاوه بر تقسیم لبنان تجزیه و تقسیم سوریه نیز مطرح بود. این برنامه در آن شرایط قدم به قدم جلو می‌رفت و اعمال وحشیانه چپ و راست و انفجارهای همه روزه و کشت و کشتارهای بی‌حساب، پیروزی این برنامه شوم را تأمین می‌کرد. آنقدر شعارهای تند و انقلابی‌نما و جاروجنجال‌های تبلیغاتی فضا را مسموم کرده بود که فکر و عقل سالمی باقی نگذاشته بود. سران و رهبران احزاب همه آلوده شده بودند. بزرگان سیاست و ادیان دیگر اعتباری نزد مردم و همدیگر نداشتند. فقط امام موسی صدر بود که در معرکه مانده بود و بر سر هر دو طرف اصلی و دیگران فریاد می‌زد و آنها را از خطر انفجار برحذر می‌داشت. در این شرایط بود که امام موسی صدر موفق شد یاسر عرفات را نزد حافظ اسد ببرد و به قول شهید چمران در حضور امام صدر یک جلسه ۷ ساعته تشکیل شد که اسد و عرفات درد دل‌های خود را بی‌پرده بیان می‌کردند و امام موسی به عنوان قاضی یا میانجی آن دو را مصالحه می‌داد. همچون جراح بر دل پردردشان نشتر می‌زد تا شکوه‌های خود را بازگو کنند. و همچون طبیب مرهم می‌گذاشت تا دردها را تسکین ببخشد....

در همان روزها مراسم باشکوهی توسط حرکت‌المحرومین بخاطر سالگرد اولین شهید خود برگزار می‌شد. عده‌ای از بزرگان از جمله یاسر عرفات حضور داشتند. دایی‌جان هنگام سخنرانی خود یاسر عرفات را مورد خطاب قرار دادند و از خطر احزاب چپ و انفجار با سوریه برحذر داشتند و بخصوص اعلام کردند: ما نه به خاطر تجارت و نه به خاطر مناقشه خاص، بلکه بخاطر ایمان به آزادی فلسطین و قدس و ایمان به انقلاب فلسطین از شما پشتیبانی کرده‌ایم و می‌کنیم. ما همیشه در کنار شما بوده‌ایم و همیشه به شما کمک کرده‌ایم و هنگام آزاد کردن قدس در کنار شما خواهیم بود.

اتحاد شاه و کمیل شمعون علیه امام موسی صدر

این بیانات امام موسی صدر و تحذیر یاسر عرفات از خطر انفجار باعث ناراحتی شدید احزاب چپ و حزب کمونیست شد و سیل تهمت و افترا بطرف وی سرازیر گردید. ایذا و اذیت اعضا حركة المحرومین شدت گرفت. ناگهان در این بحبوحه تماس‌هایی بین شاه و کمیل شمعون برقرار شد. قرارهایی با هم گذاردند. بنا به گفته افراد موثق و از جمله منابع و روابط خوبی که دکتر چمران داشت، جنگندگان گروه شمعون یعنی حزب احرار در ایران تعلیمات نظامی دیدند و اسلحه و پول شاه به سوی آنها سرازیر شد. در اینجا بود که خونخواران شمعون در مقابل چشمان خواب بزرگان چپ و راست لبنان به جان شیعیان افتادند و کشتار شیعیان شروع شد. موج تبلیغات علیه امام موسی هم در لبنان و هم در ایران توسط ایادی ساواک به اوج رسید. برخی از دوستان ما معتقد بودند که شاه از فعالیتهای سیاسی و نظامی امام موسی به عنوان یک رهبر و قائد شیعی سخت به هراس افتاده بود. در اینجا بد نیست قسمتی از یک نامه دکتر چمران را بیاوریم:

نامه‌ای از چمران

«بگذار خبری وحشتناکتر بدهم. تا بفهمی دایره جنایات شاه تا به کجا کشیده شده است و آن اینکه در اواسط جنگ، یکی از مأمورین امنیتی فتح (امن ثوره) بنام علی الدر نزد من به مؤسسه آمد و درخواست ملاقات سری کرد... خود را معرفی نمود که از بارزترین مأمورین الفتح است و تا به حال جاسوسهای زیادی را به دام انداخته است. او گفت ضمن کارش به یک شبکه مخفی فلسطینی به رهبری شخصی به نام احمد برخورد کرده که در رشیدیه (بزرگترین پایگاه و اردوگاه فلسطینی جنوب لبنان، نزدیک صور) فعالیت داشته و مشغول کارهای تخریبی بوده است. از فعالیتهای این احمد متوجه می‌شود که با دولت شاه ارتباط داشته و پول کلانی توسط یک رجل لبنانی به آنها رسیده است. علی الدر این شبکه را کشف می‌کند. ولی احمد او را تهدید می‌کند که باید سکوت کند و چیزی گزارش نکند. بخصوص اینکه احمد جزئی از برنامه خود را قتل دکتر مصطفی چمران ذکر

می‌کند.... و ادامه می‌دهد که این شخص ایرانی و جاسوس است. و لذا قتل او اشکالی ندارد. علی‌الدیر می‌گوید: من دکتر مصطفی را نمی‌شناسم ولی اگر شاه درصدد ترور او باشد، این خود بهترین دلیل برای پاکی و خوبی دکتر مصطفی است زیرا شاه دست‌نشانده استعمار است و دستیار و حامی اصلی اسرائیل در منطقه. احمد می‌خواهد به علی‌الدیر رشوه بدهد. حتی تا دویست هزار لیره لبنانی ولی علی‌الدیر می‌گوید وجدانش اجازه چنین خیانتی را نمی‌دهد و لذا گزارشی از همه فعالیت‌های احمد و شبکه جاسوسی او به رهبری مقاومت می‌دهد. او را تهدید به مرگ می‌کنند و لذا نزد من آمده بود و تقاضای کمک می‌کرد که از لبنان بگریزد. من هم به او کمک کردم. پاسپورتی تهیه کرد.... و به آلمان رفت.»

در همین نامه چمران ادامه می‌دهد:

«... در همان روزها به من خبر رسید که یک ایرانی در جبهه شعبیه (جورج حبش) در منطقه صور در یک پاسگاه مشغول خدمت است. یک کمونیست ایرانی در جنوب لبنان! بسیار مشکوک بود. به فرمانده فلسطینی خودمان گفتم که دنبالش بروم و تحقیق کند. او رفت و دست به کار تحقیق شد ولی آن ایرانی گریخت. احساس می‌کنی که هم مشکلات ما تا چه حد است و چطور در دریای مرگ غوطه می‌خوریم و چطور از همه طرف از داخل و خارج و از چپ و راست ما را می‌کوبند...

احزاب چپ که روز به روز حالت مردمی خود را از دست می‌دادند و منفور می‌شدند، وقتی دیدند امام موسی در مدت کمی با قدرت ایمان و اخلاص و حق توانسته است که همه ملت محروم را به دنبال خود بکشاند و تظاهرات مسلحانه ۷۵ هزار نفری در بعلبک و یا ۱۵۰ هزار نفری در صور تشکیل دهد، طبیعی است برای آنها قابل تحمل نبود. در آن روزگار حتی فعالیت چپ فلسطینی آن قدر رشد کرده بود که شاخه‌هایی از مقاومت فلسطین به دنبال احزاب چپ و رادیوهای وابسته به آنها و بعث عراق و مخالفین سوریه و رهبران دزد و مأمور و خیانتکار سیاسی نیز شروع به مخالفت و فحاشی به آقای صدر کردند.

شهید چمران در این مورد می‌نویسد:

«با پول و اسلحه فراوان کشورهای عربی و تحریکات مدام آنها و با سیطره بر همه دستگاه‌های تبلیغاتی لبنان حتی رادیو و تلویزیون، افکار مردم را تحت تأثیر شعارهای داغ خود قرار می‌دادند، و با تهمت و دروغ مردم را ضد امام تحریک می‌کردند و همه دستگاه‌های تبلیغاتی شرق و غرب و اسرائیل و حتی مقاومت فلسطین ضد امام [صدر] به کار افتاد. زیرا تبلیغات فلسطین در دست چپ‌های فتح و دست‌نشانندگان روسیه مثل ماجد ابوشراوه بود. این عناصر افراطی چپ، الفتح و مقاومت را به دنبال خود به معرکه کشاندند و شعارهای خود را بر فتح تحمیل کردند و مقاومت را وسیله‌ای برای اغراض افراطی و حزبی خود قرار دادند و با اسلحه مقاومت مسلح شدند و مخالفین خود را با قداست مقاومت کوبیدند و جناح مؤمن مقاومت مثل یاسر عرفات و ابوجهاد و هانی الحسن نیز قادر به عملی نبودند... کادرهای چپ و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها از عرفات اطاعت نمی‌کردند و حتی به او فحش می‌دادند و گاهی او را خائن نیز می‌خواندند... این رجال بزرگ انقلاب نیز در برابر قدرت چپ و تبلیغات وسیع آنها لنگ انداختند و تسلیم شدند... طوفانی از تبلیغات زهرآگین علیه ما پیا شد. سیلی از دشمنی و حسد و نفرت به سمت ما روان گردید و همه مردم و همه سازمانها و همه رهبران مقاومت تسلیم این سیل خروشان شدند، الا امام موسی و حرکة المحرومین که در مقابل این سیل بنیان کن مقاومت کردند، مرگ را پذیرفتند، ولی تسلیم کفر و ظلم و جهل نشدند... چپ می‌خواست که قالبهای فکری خود را تثبیت کرده و ارزشهای فکری خود را تحمیل کند و ارزشهای الهی ما را نابود نماید و در صحنه حیات، قالبی جز قالب فکری و ایدئولوژی آنها نباشد و می‌رفت تا این حقیقت تلخ جامه تحقق به خود بگیرد و همه جبهه مسلمانها و همه انقلاب فلسطین یکسره تحت سیطره فکری و رهبری مارکسیست‌ها و دست‌نشانندگان بلوک روسیه قرار گیرد... و سخت‌ترین مبارزه و استقامت ما در همین ناحیه بود. در حالیکه در شیاح و نبعه و کفرشما و حی لیلکی و حی ماضی... در مقابل کتائب می‌جنگیدیم و شهید می‌دادیم؛ این عناصر چپ از قلب شیاح و کفرشما و... از پشت به سنگرهای جنگندگان ما حمله می‌کرد و آنها را می‌زد و حتی می‌کشت... چقدر سخت و طاقت‌فرسا بود ضربات خونین این احزاب را تحمل کردن. باران اتهام خیانت و

اهانت را پذیرفتن و باز هم صبر و سکوت کردن و باز هم محورهای جنگ ضد کتائب را ترک نکردن، باز هم شهید دادن و... همچنان اتهام جاسوسی و عملی^۱ و خیانت شنیدن و همچنان صبر و تحمل و همچنان پایداری، همچنان دندان بر جگر گذاشتن و هدف استراتژیک را فدای تاکتیک نکردن... راستی که سخت و طاقت فرسا بود... ما ایستادیم و آنطور مقاومت کردیم که تاریخ بیاد ندارد... موسی شعیب، نماینده حزب بعث عراق از سخت‌ترین دشمنان بی‌رحم ما در یک جلسه با تعجب می‌گفت: نمی‌دانم این حركة المحرومین چه معجونی است که این همه زجر و شکنجه و کشتار و اذیت و اینهمه هجوم و دشمنی و تصفیه... باز هم باقی ماندند؟ آن چه این مرد پست، رذل و ملحد حساب نکرده بود، ایمان و وارستگی و فداکاری جوانان حرکت بود... و تعجب می‌کرد که حرکت اینهمه ظلم و دشمنی و هجوم را تحمل کرد و پیروز هم شد... و جنبلاط‌ها و موسی شعیب‌ها را به زباله دان تاریخ فرستاد...»

باز در همین نامه در جایی دیگر دکتر چمران می‌نویسد:

عده‌ای ما را می‌کوبند که ما جاسوس آمریکا و دشمن فلسطینیها هستیم و گروه دیگری نیز ما را می‌کوبد که ما چرا با فلسطینی‌ها همکاری می‌کنیم... این دو گروه هیچ دشمنی با هم ندارند و به هم نمی‌تازند و همدیگر را نمی‌کشند ولی این دو گروه فقط یک اشتراک دارند و آن کوبیدن امام موسی و حركة المحرومین است. مضحک‌تر از همه اینکه جلال فارسی و همکار مغرضش محمد صالح نیز کاسه داغ‌تر از آتش شده‌اند. امام موسی را جاسوس آمریکا... می‌خوانند و برای دفاع از مقاومت آنقدر دروغ می‌بافند و آنقدر تهمت می‌زنند و آنقدر فحش رکیک می‌دهند... در حالی که در محورهای اصلی جنگ بنت جبیل و طیه، جوانان ما دوش به دوش فتح می‌جنگند. و هر هفته تقریباً شهیدی می‌دهیم، در حالی که رهبری مقاومت به ما اسلحه و ذخیره و تمرین می‌دهد، آنگاه جلال فارسی و محمد صالح با تهمت و دروغ همه جا را پر می‌کنند که ما ضد مقاومت فلسطین و بنابراین جاسوس و عمیل هستیم. خدا ان شاء الله آنها را هدایت کند...»

این اوضاع را ذکر کردم تا تصویری از وضع آن دوره در ذهن داشته باشید و ببینید چگونه حتی اذهان دوستان را خراب می‌کردند. طبیعی است که امام خمینی هم با شنیدن این امواج تبلیغات و نیز گزارش‌های آقای جلال فارسی لااقل سؤال در ذهن ایشان پیدا شود. که البته با توضیحات کتبی و شفاهی ما و هوش و فراست و درایت ایشان مسئله کاملاً روشن و ابعاد فداکاری و قیام دایی‌جان مشخص می‌شد.

شرح سفر حاجی مانیان و خیانت‌های جلال فارسی از زبان چمران

ادامه ماجرای سفر حاج مانیان را از زبان دکتر چمران بخوانید:

«... مدتی پیش آقای حاج مانیان از ایران آمده بود و برای من نامه‌ای آورده بود. و جلال فارسی خیلی خوب او را شستشوی مغزی داده بود. بعد از ملاقات با جلال به سراغ امام موسی در شام رفت و سخنان امام او را قانع نکرد. من تصادفاً به شام رفته بودم. او را دیدم و مدتی با او صحبت کردم. دیدم خیلی سرد است و دم گرم من در آهن سرد او اثری ندارد. گفتم تو را در بیروت خواهم دید. در بیروت دوباره نزد جلال رفته بود. وقتی حاج مانیان را دیدم از او خواستم که به دیدار شیاح بزرگترین سنگر مبارزه جوانان حرکه‌المحرومین برویم. با سردی تمام گفت شیاح را دیده است. تعجب کردم که چگونه شیاح را دیده و هنوز سرد است. نفهمیدم... بعد گفتم به نقطه‌ای دور افتاده و گمنام می‌رویم که کسی نمی‌داند، حی لیکی، پذیرفت. آنجا رفتیم. برای اولین بار دید که یک مجموعه از جنگندگان امل با اسلحه سنگین دوشکا علیه مسیحیان حدث می‌جنگند. اشک سرور در چشمانش حلقه زد و گفت تا آن وقت باور نداشت که جوانان امل ضد کتائب می‌جنگند. فکر می‌کرد که ما همکار کتائب هستیم و ضد مقاومت فلسطین می‌جنگیم. چه ظلم بزرگی، چه جنایتی، آنگاه منقلب شد و خواهش کرد او را به خانه شهید ببرم. در همان منطقه به خانه شهید محمد ضیقه رفتیم. وقتی چشمش به زن جوان و خواهرها و مادر شهید افتاد که همه سیاه پوش بودند و بجه شهید را دید که با گریه بابا را صدا می‌کند به شدت ناراحت شد و به گریه افتاد و دو هزار لیره به زن شهید تبرع داد. به خانه شهید دندش رفتیم... به خانه شهید محمودالدرد رفتیم... به کلی زیرورو شد و درخواست کرد او را به محورهای دیگر ببرم. به

کفرشما بردم که منطقه خطرناکی است و تقریباً در محاصره سه طرفه کتائب قرار گرفته، و با چشمانش دید که اول سنگرهای جوانان امل است و بعد پشت سر آنها به فاصله ۲۰ یا ۳۰ متری سنگر نیروهای الفتح... گفتم می‌خواهی به شیاح برویم، پذیرفت. او را به محور اسعد اسعد بردم. وقتی سنگرهای خطرناک این منطقه را دید به خود لرزید. چه سنگرهای خطرناکی، در فاصله ۲۰ متری با کتائب و احرار (که شاه به آنها پول و اسلحه می‌داد)... جاهایی را به او نشان دادم که هر نقطه آن شهیدی از بهترین قهرمانان ما به خاک و خون غلطیده است... اینجا حساوی پشت این سنگر شهید شد. اینجا فرحات شهید شد... اینجا محمود رزق در پشت سنگر بزرگ در وسط اسعد اسعد در وسط ظهر به شهادت رسید، در حالی که روزه داشت... این جا سخازی به شهادت رسید که بزرگترین و شجاع‌ترین قهرمان شیاح بود. اینها را می‌گفتم و از سنگری به سنگر دیگر می‌رفتم تا اینکه حاجی خسته شد و گفت بس است. دیگر طاقت ندارم. گفتم آیا اینها را دیده بودی؟ گفت نه. فقط او را به مسجد شیاح برده بودند و نماز خواندند و بیرون رفتند و گفتند این شیاح است. گفتم این ظلم بزرگی است که تو به شیاح بیایی و این سنگرها و محورهای جنگ را نبینی و به ایران بازگردی و دروغ و تهمت و جهل به ارمغان ببری. به زور او را به محور دیگری از شیاح یعنی طیونه بردم که جوانان امل مسؤول حراست آن بودند. دیگر خسته شده بود و طاقت نداشت... به او گفتم برای منی که شب و روز در دریای مرگ غوطه می‌خورم، با یک دست اسلحه حمل می‌کنم و با دست دیگری شهیدی را بدوش می‌کشم... برای منی که از همه چیز خود گذشته‌ام و به انتظار شهادت دقیقه‌شماری می‌کنم... برای منی که از همه چیز و از همه کس مأیوسم و به هیچ چیز امیدی ندارم و از همه جا بریده‌ام و از هیچ کس انتظاری ندارم... اینها، این ظلمها، این بی‌انصافی‌ها مهم نیست... اما خدای بزرگ شما را نمی‌بخشد، علی شما را نمی‌بخشد، حسین شما را نمی‌بخشد، از ما گذشت و می‌گذرد، ولی شما در مقابل خدا و ضمیر و انسانیت حساب خود را بکنید... او شروع به دلداری کرد و گفت وضع تبلیغاتی ایران خوب نیست و همه دوستان به شما بدبین شده‌اند. گفتم چه انتظاری دارید، مگر دستگاه‌های تبلیغاتی شاه و آمریکا و روسیه ممکن است به نفع ما به جریان بيفتند. واضح است

که اینها همه دشمنان ما هستند. گفت نامه‌ای به [دکتر علی] شریعتی بنویسم و او را روشن کنم. من نیز نامه‌ای نوشتم اما اگر حقیقت را بخواهی نفرستادم. زیرا احساس کردم که این نامه رنگ استغاثه به خود می‌گیرد و این شرک دارد و نمی‌خواهم از هیچ چیز و هیچ کس طلب کمک کنم. نمی‌خواهم هیچ کس را شریک خدا قرار دهم. نمی‌خواهم این احساس و ارستگی و قرب به خدا را که در اثر فقر و تنهایی و ظلم و غم و درد به من دست داده است، با ابتذال طلب کمک برای بقای مادی جسد بیالایم... بعضی نیز به من پیشنهاد کردند که نامه‌ای به آقای خمینی بنویسم و حقایق را شرح دهم و از او طلب کمک کنم. اما همان احساس عرفانی مانع این عمل شد... بزرگترین ظلم تاریخ بر ما می‌گذرد. همان ظلمی که بر علی هجوم آورد و او را به حربه کفر کوبید و سالهای سال در خطبه‌های جمعه و بر منابر و مساجد او را لعن و نفرین کردند... همان ظلمی که حسین(ع) را تکفیر کرد و به خاک و خون کشانید و زینب(ع) را به اسارت برد... همان ظلم تاریخی، ما شیعیان علی و حسین را می‌کوبند و چه کوبیدنی... امروز ارزش علی(ع) و حسین(ع) را خیلی بهتر می‌فهمم و بیش از هر وقت تاروپود و جودم به عشقشان و مهرشان گره خورده است... من علی‌وار به دنبال حسین(ع) می‌روم و خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام... که ساده‌ترین و قهرمانانه‌ترین آنها شهادت است... راستی اگر دنیا و ما فيها علیه من برخیزد، همه مرا برانند، همه زمین و آسمان علیه من تجهیز شود... و کاملاً یکه و تنها بمانم... و باز هم دست از حق و ارزشهای خدایی خویش برنخواهم داشت و تسلیم ظلم و کفر نخواهم شد... و از تنهایی و بی‌کسی وحشت نخواهم کرد... در ظلمت بی‌پایان این شب یلدا، هم‌چون شمع خواهم سوخت و وجودم تا موقعی که موجود است، تسلیم ظلمت نخواهد شد... من تا موقعی زنده‌ام که می‌سوزم و تا وقتی که می‌سوزم تسلیم ظلمت نمی‌شوم...

حال ملاحظه کنید که روزگار چگونه بود. حالا می‌فهمید که وقتی دایی‌جان گفتند، سؤالهای برخی از دوستان خیلی انسان را رنج می‌دهد، یعنی چه. به هر حال این اخبار و اوضاع قاعدتاً به نجف هم می‌رسد و تا حقایق روشن شود طبیعی است که مدتی طول می‌کشد و در این میان افراد نادان و کسانی که خرده‌حساب‌های شخصی داشتند نیز آب را گل‌آلود می‌کردند.

یاد امام موسی صدر در عراق

* آیا شما در سفرهای خود به عراق اذهان دوستان را در آن جا روشن نمی‌کردید؟ آیا امام از شما در این مورد سؤال نمی‌کردند؟

چرا، اتفاقاً از داغ‌ترین مباحثات ما با دوستان نجف عمدتاً همین بحث‌ها بود. قبلاً هم در جایی دیگر گفته بودم که به جز معدودی از این برادران، غالباً تحت‌تأثیر تبلیغات رایج قرار داشتند ولی به هر حال من وظیفه خود را انجام می‌دادم. ولی انصافاً امام کمتر در جریان این تبلیغات و تحت‌تأثیر آنها قرار می‌گرفتند. یک اشاره کوچک ذهن ایشان را روشن می‌کرد. ولی همانطور که اول هم گفتم من از اینکه باید از دایه‌ام حمایت کنم، سخت ناراحت بودم. با خود می‌گفتم نکند خدای نا کرده فکر کنند من به خاطر قربت و خویشاوندی این چنین از حق و حقیقت دفاع می‌کنم. به هر حال حداقل لازم را به عقیده خودم با امام و شهید محمدباقر صدر و دیگران در میان می‌گذاردم.

* رابطه مرحوم حاج آقا مصطفی با امام موسی صدر چگونه بود؟ آنگونه که نقل کرده‌اند، گویا ایشان از منتقدین آقای صدر بوده‌اند!

بله! قبلاً هم توضیح دادم. رفتار حاج آقا مصطفی متفاوت بود! ایشان نظر موافقی نسبت به آقا موسی نداشت و آن هم تنها به یک دلیل بود. بطور کلی رفتار حاج آقا مصطفی در تشکیلات امام اینگونه بود که ایشان بیشتر به مرجعیت امام می‌اندیشید تا به جنبه‌های سیاسی آن بزرگوار! و حتی اعتقاد داشت که اگر برخی حرکت‌های سیاسی امام به مرجعیت ایشان لطمه می‌زند، باید جلوی آنها را گرفت! ایشان معتقد بود که امام را باید در جایگاه مرجعیت نشاندا! حاج آقا مصطفی از این دیدگاه به همه مسائل می‌نگریست! هر قدمی که کسی برمی‌داشت، اگر در جهت تأیید و ترویج مطلق امام نبود، ذهن ایشان را کدر می‌کرد. خوب، امام بعد از انقلاب به عنوان «امام» شناخته شدند و قبل از آن تا این حد شناخته شده نبودند! قبل از اینکه در ایران به عنوان یک زعیم سیاسی مطرح شوند، کمتر برای عامه مردم جهان تشیع به عنوان یک مرجع مطرح بودند. یعنی بعد از تبعید ایشان به عراق و فوت آقای حکیم زمینه مرجعیت ایشان در ایران فراهم گردید. در حالیکه در عالم تشیع خارج از ایران، سیطره مطلق با آقای خویی

بود. در لبنان نیز تنها آقای خویی مطرح بود! دایی جان تعریف می‌کردند که اگر گاهی در لبنان حتی بعد از آقای خویی نام آقای خمینی را ببرم، آخوندهای اینجا شک کرده و موضع می‌گیرند! برای اینکه همه درس خوانده نجفند و اصلاً آقای خمینی را نمی‌شناسند! هر چیزی هم که شنیده‌اند از وابستگان شاه و عوامل سفارت بوده است! می‌گفتند که با وجود آن، آخوندی که ذهنش خالی است، ارتجاعی فکر می‌کند و خود به خود هم جمود ذهنی دارد، و تحت تبلیغات ایادی شاه می‌باشد و روی مردم عوام هم اثرگذار است، من باید طور دیگری زمینه را برای آقای خمینی هموار کنم.

* آیا شما هیچگاه با حاج آقا مصطفی در این باره صحبت کرده بودید؟

بله! من یکی دوبار از حاج آقا مصطفی سؤال کردم که چرا نسبت به آقای صدر کم‌لطف هستند؟ البته ایشان هیچگاه بی‌احترامی نمی‌کرد. مثلاً هر وقت که مرا می‌دید، از دایی جان احوال‌پرسی می‌کرد و سلام می‌رساند. یعنی همیشه و همواره در این حد رابطه بین آنها وجود داشته است. جواب حاج آقا مصطفی این بود که آقای صدر مروج آقای خویی هستند! می‌گفتند که ما الآن تمام تلاشمان این است که مسأله مرجعیت آقا را جا بیندازیم، تا به دنبال آن بتوانیم کارهایمان را انجام دهیم. اما آقا موسی با ما راه نمی‌آید! آقا سید محمدباقر هم در اینجا برنامه‌های خودش را دارد.^۱

حاج سید مصطفی خمینی در لبنان

* آیا هیچگاه شد که امام موسی صدر و مرحوم حاج آقا مصطفی را در جلسه‌ای در کنار هم دیده باشید؟

من در دو جلسه این دو بزرگوار را کنار یکدیگر مشاهده کردم. یک بار در لبنان بود و یک بار در سوریه! این قضیه به سال ۱۳۵۶ بر می‌گردد و گویا حاج آقا مصطفی از

۱. برداشت من در آن زمان این بود که ایشان دلش می‌خواست که مثلاً آقا سید محمدباقر در بیرونی حضرت امام بنشیند. آنهم کسی مانند آقا سید محمدباقر صدر که از سن ۲۶ سالگی تدریس خارج اصول را شروع کرده است و چنان استقبالی شد که همه از درس آقای خویی به درس ایشان کشیده شدند! به گونه‌ای که خود آقا سید محمدباقر به احترام استادش درس را تعطیل نمود...

سفر حج بازمی‌گشت. دیدار اول در کیفون بود که کوتاه بود و بیشتر جنبه تشریفاتی داشت! دیدار دوم که مفصل‌تر بود، در دمشق و در دفتر آقای صدر انجام گرفت! عده‌ای از جمله آقای بجنوردی همراه حاج آقا مصطفی بودند. حاج احمد آقا هم حضور داشت و رفتار ایشان به گونه‌ای بود که من احساس می‌کردم ایشان میزبان هست! شاید هم سعی داشت که روابط عاطفی را تحکیم بخشد! در آن جلسه گفتگوها بسیار صمیمانه بودند. بحث درباره لبنان، فلسطینی‌ها و همچنین درباره ایران بود. آقای صدر گله کوچکی کردند که برخی از ایران می‌آیند و بدون اینکه شرایط اینجا را بدانند، توقعاتی دارند که متناسب با اوضاع لبنان نیست! یادم هست که در مورد اهل سنت لبنان می‌گفتند: «اینها اگر عمر را قبول می‌داشتند، من دستشان را می‌بوسیدم!». اوضاع پیچیده لبنان، وضعیت طوایف آن و انگیزه‌های تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه را تشریح کردند و آنگاه محذورات و ملاحظات را که داشتند بیان کردند. ایشان تأکید داشتند که تا کسی به لبنان نیاید و مسائل آنجا را از نزدیک لمس نکند، نمی‌تواند ابعاد گسترده مشکلات را درک کند. آقا مصطفی هم گوش می‌دادند و مرتب تأیید می‌کردند.

* بسیاری از منتقدین امام موسی صدر، به واسطه برخی برخوردهای باز و همچنین دیدگاه‌های روشنفکرانه‌ای که آقای صدر داشتند، با ایشان مخالفت می‌کردند! آیا احتمال می‌دهید که این مسائل نیز در ارزیابی حاج آقا مصطفی تأثیر گذاشته باشند؟

من بعید می‌دانم! اینها در آن مسائلی که به مذاق و مشرب فقهی ارتباط داشت، هیچ مشکلی با هم نداشتند! برای اینکه هر کدام بر اساس استنباطی که داشتند، به رأی و نظری رسیده بودند. چه بسا که خود حاج آقا مصطفی هم به چنین نظراتی رسیده بود! منتها به جهت ملاحظه شرایط نجف اظهار نکرده بود! بنابراین حتی اگر در چنین مسائلی هم با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، هیچگاه آنها را مطرح نمی‌کردند. یعنی چیزی نبود که به توان به آن خرده گرفت! هیچگاه کسی نگفت که آقا موسی از روی لابی‌گری موسیقی گوش کرده و یا از روی لابی‌گری اهل کتاب و حتی ذبیحه آنان را حلال می‌داند! چون همه فقاہت ایشان را پذیرفته بودند و مراتب تعهد، تعبد و تشرع ایشان را هم می‌دانستند. به همین جهت هم به آراء ایشان احترام می‌گذاشتند. من از

آقای بهشتی شنیدم که دایی جان قبل از اینکه به لبنان برود، در یک جلسه چند ساعته پیرامون عدم حرمت موسیقی برای دوستانشان صحبت کرده بود. آقای بهشتی تعریف می‌کرد که دایی جان تمامی روایاتی را که فقها بر اساس آن به حرمت موسیقی رسیده بودند، به دو یا سه مبنا برگرداند و بر همه آنها خدشه وارد نمود! تأکید ایشان بر آن بود که آراء دایی جان مبنای فقهی دارد. بنابراین اینگونه مباحث و احیاناً اختلاف‌نظرها، در روابط امثال حاج آقا مصطفی با آقای صدر تأثیری نداشتند. به نظر من تنها مشکلی که حاج آقا مصطفی با دایی جان داشتند، مسأله مرجعیت امام بود.

شبهات آقایان حمید روحانی و جلال فارسی در باره امام صدر

* عمده شبهاتی که پیرامون ارتباط امام موسی صدر با انقلاب اسلامی ایران و همچنین مقاومت فلسطینی مطرح شده‌اند، در دو کتاب «نهضت امام خمینی» و «زوایای تاریک» جمع شده‌اند! پیرامون شبهات آن‌ها چه نظری دارید؟

در مورد شبهاتی که آقای حمید روحانی در کتاب نهضت امام خمینی به آقای صدر وارد کرده است بهتر است شما را به کتاب‌های سه جلدی اسناد ساواک درباره امام صدر ارجاع دهم. همچنین کتاب‌های دیگری که در این چند سال در ایران درباره امام صدر منتشر شده‌اند بطلان مطالب کینه‌ورزانه مؤلف کتاب نهضت امام خمینی را به روشنی نمودار می‌کنند. همچنین مطالبی که در ضمن همین گفتگو با شما مطرح کرده‌ام خود نشان‌دهنده بی‌اساس بودن ادعاهای نویسنده مذکور می‌باشد. اصولاً آقای زیارتی - حمید روحانی - معتقد است هرکس که به نوعی با امام [خمینی] ارتباط داشته مأمور مستقیم یا غیرمستقیم امریکا بوده است. این فقط درایت و ذکاوت امام بوده که این افراد در برنامه‌های خود موفق نبوده‌اند. حالا این چه امتیازی برای امام است که همه مربوطین با ایشان مأمور بوده‌اند نمی‌دانم. همچنین برایتان نقل کردم که شبی در نجف در منزل آقای شیخ حسن کربوبی چه سنخ اتهاماتی را ایشان به شهید سید محمدباقر صدر و امام موسی صدر وارد می‌کرد و امام در این مورد چه عکس‌العملی نشان دادند. فکر می‌کنم نباید بیشتر از این فکر و وقت خود را به این‌گونه مطالب بی‌اساس

اختصاص دهیم. واقعاً حیف از وقت است که این چنین بیهوده تلف شود. اگر این گونه شبهه افکنی ها مؤثر می بود ساواک موفق تر می بود. اگر این گونه ابهامات اثرگذار می بود، جایگاه امام صدر در اذهان فرهیختگان جهان این چنین نمی بود، آن هم بعد از گذشت یک ربع قرن از اختفای ایشان. در ذهن هر کس اگر بتوان رخنه کرد، وجدان جمعی جامعه را نمی توان فریب داد. شما سری به لبنان امروز بزنید و شیفتگی مردم آن دیار نسبت به ایشان را ببینید. عنوان «وجدان لبنان» را به آقای صدر من و دیگران نداده ایم. این شرف و فخر از اعماق درون یک ملت آن هم در یک دوران و در پی کوران های سخت برخاسته است و با این زمزمه ها زدوده نمی شود. به اظهارات مراجع و بزرگان دین و سیاست و رزمندگان و مجاهدان و ایثارگران و جانبازان مراجعه کنید تا بی پایه بودن این شبهات را دریابید.

در مورد کتاب «زوایای تاریک»

اینکه آقای جلال الدین فارسی چنین موضعی را نسبت به آقای صدر و دکتر چمران دارد، به خصلتها و خلقیات روحی خودش برمی گشت! ایشان و دوستانشان علیه آقای صدر کم کارشکنی نکردند! من دو نمونه را برایتان ذکر می کنم که مستقیماً در جریان هر دو آنها قرار داشتیم.

قبلاً گفتم که دولت لبنان در پی یک اقدام مشکوک ۱۲ نفر از ایرانیان مقیم لبنان را بازداشت کرده و حکم اخراج و تحویل آنها به ایران را صادر می کند. ساعت ۱۲ شب آقای صدر مطلع می گردد. ایشان همان موقع با رئیس جمهور تماس می گیرد و می گوید، محکمه عالی چنین حکمی را صادر کرده است و برای امضاء پیش شما فرستاده اند. شما امضاء نکنید تا من شما را ببینم! فردا این ملاقات صورت می گیرد. رئیس جمهور لبنان در آن زمان آقای شارل حلو بود. زمانی که دکتر چمران تازه به لبنان آمده بود. سفیر آن زمان لبنان در ایران هم آقای کاظم الخلیل بود که به قول دکتر چمران، یکی از پست ترین چهره های موجود در دنیای شیعه است! رئیس جمهور که ظاهراً شارل حلو بود، علاقه خاصی به آقای صدر داشت. دایی جان با رئیس جمهور صحبت کردند و ایشان هم بنا بر درخواست آقای صدر، از تحویل افراد بازداشت شده به ایران منصرف

گردید. تنها درخواست رئیس‌جمهور آن بود که برای آنکه حکم محکمه در ظاهر اجرا شود، این افراد به طور صوری و موقت به سوریه فرستاده شوند. آقای صدر در سوریه علاوه بر شخص حافظ اسد، دوستان زیادی داشتند! یکی از این دوستان، از مقامات بلند پایه امنیتی سوریه بود. آقای صدر با دوستانشان تماس گرفتند و سفارش کردند که به اینها کاری نداشته باشید! به آنها گفتند که بگذارید اینها کارشان را انجام دهند. گفتند که اگر چه اینها شلوغ هستند، اما به هیچ‌وجه مخل امنیت شما نخواهند بود! آنها را قانع کردند که اگر اینها در زینیه شلوغ کردند و حتی اسلحه هم با خود حمل کردند، کاری به شما نخواهند داشت و تنها بر ضد شاه و اسرائیل فعالیت خواهند کرد! آقای صدر به گونه‌ای مقامات سوریه را نسبت به اینها مطمئن کرده بودند که دست این افراد در سوریه کاملاً باز بود! مثلاً آقای محمد منتظری تنها کاری که در سوریه نمی‌کرد، آن بود که علیه آن کشور قیام مسلحانه کند! امثال او در سوریه دستشان برای هر کاری کاملاً باز بود! خوب! شما تصور می‌کنید که این اقدامات آقای صدر نزد آقای جلال فارسی چه انعکاسی داشت؟ مروت و قدرشناسی و قضاوت ایشان اینگونه بود که گفتند: «آقای صدر از وجود ما در لبنان احساس خطر کرد و نگران بود که موقعیتش متزلزل شود! به همین جهت زمینه‌چینی کرد که ما را از لبنان اخراج کنند!».

و اما نمونه دوم. در آن آشوب لبنان که به قول آقای صدر اوضاع خیلی «در هم و بر هم» شده بود، امثال آقا جلال خیلی کارشکنی می‌کردند. برای ما واقعاً ملموس بود که آقای صدر تا چه حد در ثبات لبنان، حفظ فلسطینی‌ها و جلوگیری از آشوب بر ضد فلسطینی‌ها دخیل هستند. در خیلی از ملاقات‌ها من خود حضور داشتم و شاهد بودم که ایشان چگونه با فلسطینی‌ها، مسیحی‌ها و سایر جناح‌های درگیر صحبت می‌کنند. دکتر چمران بیش از همه ماها در جریان فعالیت‌های ایشان قرار داشت و بیشتر از همه ما ناظر ظلم و ستمی بود که در این‌باره بر آقای صدر می‌رفت! این در شرایطی است که ما انجمن‌های اسلامی اروپا را در مقیاسی جهانی گسترش داده بودیم. مثلاً در یکی دو سفر که خود من به هند و فیلیپین رفته بودم، با کمک دوستان آنجا سازمان انجمنهای اسلامی شبه‌قاره هند را تشکیل دادیم. دوستان ما در آمریکا انجمن اسلامی شاخه آمریکا

و کانادا را به وجود آورده بودند. خود ما هم که اتحادیه [انجمن‌های اسلامی شاخه] اروپا را تشکیل داده بودیم. یک سازمان واحد مرکزی را هم به وجود آوردیم که به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان معروف بود.

ارگان آن نشریه «مکتب مبارز» بود. ماهنامه «قدس» نشریه سیاسی آن بود و یک سری جزوات ایدئولوژیک و یک فصل‌نامه هم تحت عنوان «مجموعه کرامه» منتشر می‌کردیم. در آن موقعیت و به موازات پر و بال گرفتن انجمن‌های اسلامی، با نفوذ ساواک روند تضعیف کنفدراسیون در میان دانشجویان شروع گردیده بود. کنفدراسیون یک سازمان صنفی، سیاسی و پرچاذبه بود که اعضاء آن نوعاً ضد مذهبی و یا غیرمذهبی بودند. در مقابل اینها یک مرتبه اتحادیه انجمن‌های اسلامی به قدرت رسید. آن هم یک سازمان مذهبی که علیه آن فعالیت می‌کردند. این دو سازمان روبروی هم ایستاده بودند.

فلسطینیان از آقای صدر گله‌مندند!

همانطوریکه قبلاً گفتم، ما در هر سفری که آقای صدر به اروپا می‌آمدند، در جلسات انجمن اسلامی از وجودشان استفاده می‌کردیم. هم در مباحث سیاسی و هم در مباحث عقیدتی. ایشان در حقیقت یک پشتوانه محکمی برای ما بودند که در میان ایدئولوگ‌های چپ به وجود ایشان می‌نازیدیم. در یک چنین موقعیتی یک مرتبه مطلبی منتشر گردید که فلسطینی‌ها از آقای صدر گله‌مند بوده و ایشان از پشت به آنها خنجر زده است. نوشته بودند که وجود آقای صدر در لبنان برخلاف مصالح فلسطینی‌هاست. کاملاً قابل پیش‌بینی بود که ما چگونه نسبت به این مسأله عکس‌العمل نشان دهیم. من از طرف اتحادیه مأمور شدم و به لبنان آمدم. با تعدادی از سران فلسطینی مصاحبه کردم. همه بالاتفاق از آقای صدر تقدیر و ستایش کردند. حتی تندترین اینها که احمد جبرئیل بود، بسیار تقدیر و ستایش کرده بود. مثلاً گفته بود زخمهایی که بر تن امام موسی صدر وارد آمده، زخمهایی است که بر تن ملت فلسطین وارد شده است، و یا اینکه ما و امام موسی صدر در سنگر واحدی هستیم، و اینکه اگر امام موسی نبود ما را تصفیه کرده بودند، و اینکه امام موسی صدر با نفوذ خود بر مسیحیان و سوریه، اختلافات درون گروهی ما را حل نموده است، و سخنانی از این قبیل، در میان سران



پیام عرفات و شرح شیطننت کتیف افراد مغرض و حسود علیه امام صدر توسط هانی الحسن در
مجلس اعلای شیعیان



هانی الحسن پاکت حاوی پیام عرفات و توضیحات خود را به من داد

فلسطینی، با هانی الحسن نیز مصاحبه کرده بودیم. مجموعه این مصاحبه‌ها را که تعدادشان به حدود ۱۲ تا می‌رسید، در یک شماره فوق‌العاده ماهنامه قدس منتشر کردیم. خوب، این یک پتکی بود که بر سر مخالفین انجمن‌های اسلامی وارد آمد.

تکذیبیه هانی الحسن در روزنامه آقای بنی‌صدر و گله ما از هر دو

دو هفته از این ماجرا نگذشته بود که خبرنامه جبهه ملی سوم منتشر گردید. این خبرنامه توسط آقای بنی‌صدر منتشر می‌شد. در این خبرنامه سؤال و دستخطی از هانی الحسن و مطلبی بدین مضمون چاپ شده بود: «در مصاحبه‌ای که با ماهنامه قدس انجام داده‌اید، اظهاراتی کرده‌اید که سؤال‌برانگیز است. نظرتان در این باره چیست؟» هانی الحسن هم جواب داده بود که من نه چنین ماهنامه‌ای را می‌شناسم و نه چنین مصاحبه‌ای را انجام داده‌ام. و نه موضعی که در این نشریه به من و سازمان آزادیبخش فلسطین استناد داده شده صحت دارد! اینها به خط و امضای هانی الحسن چاپ شده بود. طبیعتاً یکی از کسانی که خیلی آتش گرفت، خود من بودم. همان شب به آقای بنی‌صدر تلفن زدم. آن موقع به ایشان «سید» می‌گفتم و به آقای دکتر حبیبی «شیخ». گفتم سید، این مطلب چیست که نوشته‌اید؟ گفت که به من رسیده و من هم نوشته‌ام. گفتم آخر این سوزاندن کباب است! گفت بین پسر جان! آنهایی که می‌خواهند نه سیخ بسوزد و نه کباب، هم سیخ را می‌سوزانند و هم کباب؛ باید دارای مواضع روشن بود. نباید برای تأیید یک مقامی مطلب جعل کرد. شماها چرا مطلب جعل کردید؟ آقای بنی‌صدر قدری نسبت به آقای صدر حساس بود. برای اینکه می‌خواست در انجمن‌های اسلامی به عنوان تنها ایدئولوگ اعتبار داشته باشد. من گفتم خیلی متشکرم، فقط همین جمله را می‌خواستم از شما بشنوم. بعداً آن شاءالله خدمت خواهیم رسید.

طرح مسأله در حضور یاسر عرفات

بلافاصله به لبنان آمدم. قضیه را برای دایی‌جان تعریف کردم. حالا صحنه خیلی تماشایی است، ماها به خاطر ایشان آتش گرفته‌ایم در حالیکه خود ایشان بسیار خونسرد و بی‌تفاوت بود. گفتیم بابا پدر ما در آمده است و همه این حرفها در مورد شماست. اما



هانی الحسن پاکت حاوی پیام عرفات و توضیحات خود را به من داد

مطلب برای ایشان بسیار کم‌اهمیت بود. گفتم لااقل ترتیبی بدهید تا ملاقاتی با یاسر عرفات داشته باشیم. همان شب و در ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب، به اتفاق ایشان و آقای دکتر چمران به دفتر یاسر عرفات رفتیم. چند لحظه‌ای نشستیم؛ خانم منشی با قهوه از ما پذیرایی نمود. یاسر عرفات آمد، ما را بغل نمود و از دایی جان پرسید: «سیدنا! چه شده که افتخار دادید؟ تنزل الملائكة و الروح!...». دایی جان هم به من اشاره کردند و گفتند، همه شیطنت‌ها زیر سر این جوان است، ظاهراً با شما کاری دارد! عرفات پرسید قضیه چیست؟ آن وقت دایی جان وضع ما را تشریح کردند، اینکه با چه مشقتی با شاه مبارزه می‌کنیم، اینکه اغلب مان در بدر هستیم، اینکه با گذرنامه‌های جعلی و هزار جور خطر سفر می‌کنیم و در تعقیبمان هستند، اینکه ماها دلمان برای انقلاب فلسطین می‌تپد و شب و روز خودمان را برای آنها به آب و آتش می‌زنیم، بعدش هم گفتند، درست نیست که با اینها این گونه بازی کنید. عرفات پرسید مگر چه شده است؟ دایی جان هم جواب دادند که من خود ناظر بودم که این جوان - اشاره به من - آمد و با همه شما مصاحبه کرد، با هانی هم مصاحبه کرد. چرا بعداً هانی با یک نفر دیگر صحبت کرده و

مطالب خلاف واقعی را عنوان نموده است؟

توضیح هانی از روی یک خبثت پرده برداشت

عرفات فوراً هانی الحسن را احضار نمود. او وقتی آمد، ما مطالب را عیناً بازگو کردیم. نشریه خودمان را جلوی چشم گذاشتم و دستخطش را هم نشانش دادم. دایی جان بلند شدند و به یاسر عرفات گفتند، من کار دارم و باید بروم! مسأله اینها را حل کن و بعد از هم جدا شوید! ایشان رفتند و من و مصطفی [چمران] باقی ماندیم. هانی الحسن در آلمان تحصیل کرده بود و زبان آلمانی را می دانست و از این جهت همدیگر را می شناختیم. به جهت همین آشنایی بود که عرفات او را به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران تعیین نمود. به هانی گفتم، آیا یادت هست که من چهار پنج هفته پیش آمدم و با شما مصاحبه کردم؟ گفت بله! گفتم حالا از قول شما چنین دستخطی را چاپ کرده اند! آیا شما این دستخط را می شناسی! گفت بله این دستخط من است! بعد پرسید این مسأله به تو چه ربطی دارد؟ گفتم خیلی ربط دارد! هانی گفت، آخر این که مربوط به شما نیست! آن وقت تعریف کرد که آقا جلال، با سه نفر ایرانی، پیش من آمدند و مطلبی را برایم بیان کردند! مطلبشان هم این بود که ماهنامه قدس از قول من نوشته است که روسیه همیشه به انقلاب فلسطین خیانت کرده است و...! یعنی یک سری مطالبی که اصلاً در ماهنامه ما نیامده بود! آنها به این بنده خدا گفته بودند که در این نشریه از قول تو چنین مطالبی را نوشته اند! مثلاً به او گفته بودند که ماهنامه قدس از قول تو نوشته است که اسلام هیچگونه نقشی در گروه های فلسطینی خصوصاً الفتح ندارد و از این قبیل حرفها! بعد هم از او خواسته بودند که نظرش را بدهد و کتباً بنویسد! او هم نوشته بود که من چنین نظری نداشته و چنین مصاحبه ای نکرده ام! اینجا بود که من به هانی گفتم مرد حسابی! درست است که فارسی نمی دانی! اما لااقل می توانی تشخیص بدهی که آیا اصلاً در یک مورد هم نامی از روسیه و اتحاد جماهیر شوروی برده شده است یا خیر! دکتر چمران هم مطالبی را که از قول او نوشته بودیم برایش ترجمه کرد. هانی گفت، این مطالب درست است و من اینها را گفته ام! اینجا یاسر عرفات پرسید، حالا می خواهید ما چکار کنیم؟ من گفتم که هانی باید عین این

مطالب را به صورت یک رمان بنویسد و به من بدهد! یعنی با ذکر تاریخ و مأخذ بنویسد که شخصی بنام جلال‌الدین فارسی به اتفاق همراهانش در فلان تاریخ و در فلان‌جا پیش من آمدند و چنین مطالبی را گفته‌اند! بعد هم از من خواستند که نظر بدهم و من نیز چنین کردم! بنابراین مطالبی که من نوشته‌ام، در واقع تکذیب حرفهایی است که بنا بر اظهار آقای جلال فارسی، ماهنامه قدس از قول من نوشته است! همانجا به مصطفی گفتم، تنور داغ است و باید حداکثر استفاده را ببریم! به همین جهت به یاسر عرفات گفتم که خود شما نیز یک پیام کتبی از طرف سازمان آزادی‌بخش فلسطین خطاب به اتحادیه انجمن‌های اسلامی بنویسید! عرفات گفت اهلاً و سهلاً! تو تا کی اینجا هستی؟ من گفتم که سحر پرواز دارم! چون نگران بودم که اگر از الآن بگذرد، ممکن است منیر شفیق بیاید، جلال بیاید و مسأله سست شود! خلاصه تا نزدیک چهار صبح آنجا بودیم و عین شرح ماقع را با دست‌خط هانی الحسن گرفتیم! عرفات هم پیامی داد که روی آن کاغذ بزرگشان با آن آرم برجسته سازمان آزادی‌بخش فلسطین تایپ شده بود. زیر پیام هم آیه شریفه «نصر من الله و فتح قریب» آمده بود و ابوعمار آن را امضا کرده بود...!

همه اینها در ماهنامه قدس منتشر شدند! اخیراً شنیدم کتابخانه مرکز اسلامی هامبورگ مجموعه انتشارات اتحادیه و از جمله تمامی شماره‌های ماهنامه قدس و مجموعه کرامه را در آرشیو خود دارد. هم چنین به احتمال بسیار زیاد اکثر اعضای سابق اتحادیه این مجموعه‌های با ارزش را نگهداری کرده اند.

خلاصه من دست پر برگشتم. البته قبل از مراجعت به آلمان به نجف رفتم و دیداری با امام داشتم.

* قاعدتاً در سال ۱۹۷۷ بود. برای اینکه پاییز سال ۱۳۵۶ مقارن با همین سال است. بله، ظاهراً در همان سال ۱۹۷۷ بوده است. در اینجا خوب است به نکته‌ای اشاره کنم. نظر احمد آقا نسبت به آقا موسی غیر از نظر حاج آقا مصطفی بود. احمد آقا هم به دلیل قرابت خانوادگی، و هم به دلیل شناخت نزدیکتری که خود در لبنان نسبت به آقا موسی پیدا کرده بود، هیچکدام از حساسیت‌ها و گله‌های حاج آقا مصطفی را نداشت.

من در نجف به ایشان گفتم، چطور است که از آقا (در آن زمان هنوز به آیت‌الله خمینی، امام نمی‌گفتند، لذا «آقا» می‌گفتم) هم نوشته‌ای برای اتحادیه انجمن‌های اسلامی بگیریم؟ احمد آقا در جواب گفت، مسأله را با امام تقویت نکنید. مطلب خودش به اندازه کافی قوی هست. اگر الآن یک مطلبی از امام به آن ضمیمه کنی، بقیه مطالب تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند. وزن مطالب خودت را کم نکن! بعد اضافه کردند که اگر از امام هم می‌خواهی چیزی بگیری، خوب است و بگیر، امام پیام خواهد داد و شما نگران نباشید، اما آنرا در جای دیگری از ماهنامه بگذارید که مطالب خودتان کم‌رنگ نشود. مطالب خودتان به اندازه کافی روشن‌گر هستند، تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد. من هم از همان تلفن منزل امام به آقای دکتر رضا صفاتی مسؤول انتشارات اتحادیه زنگ زدم. گفتم این مطلب را تایپ کنید تا من بیایم و سندش را هم بگذاریم. شاید در حدود یک ساعت و نیم من با تلفن صحبت می‌کردم. او هم ضبطی را وصل کرده بود و مطالب را ضبط می‌کرد. اینها مطالب شماره فوق‌العاده بعدی فصلنامه قدس بودند که در رد مطالب آقای جلال فارسی و خبرنگار بنی‌صدر منتشر می‌شدند. دو سه روز آنجا بودم و بعد برگشتم. البته این همان سفری بود که از عراق به زحمت بیرون آمدم. البته با کمک برادر عزیزمان آقای دعایی که خیلی ریسک کرده بود. به هر حال به اروپا برگشتیم و یک شماره مخصوص جانانان‌ای را همراه با اسناد و مدارک بیرون دادیم. این کتاب «اسناد فاجعه لبنان» بعد از این ماجرا بود که بیرون آمد و در واقع آخرین تیر کوری بود که علیه آقای صدر و شهید چمران رها کردند! البته عکس‌العمل زیادی هم پیدا نکرد. به جهت اینکه حوادث انقلاب اسلامی ایران اوج گرفته بودند و مسأله فلسطین دیگر در میان بچه‌ها اولویت نداشت.

آیا آقای صدر با شاه مدارا می‌کرد ؟

* یکی از انتقادات مخالفین آن است که می‌گویند، آقای صدر با رژیم شاه مدارا می‌کردند! آیا حضرت‌تعالی هیچگاه صحبتی در این مورد از ایشان شنیده بودید؟

آقای صدر می‌گفتند که من در لبنان در وضعیتی قرار گرفته‌ام که باید بطور هم‌زمان

در چند جبهه تلاش کنم. یکی از سخت‌ترین این جبهه‌ها، خنثی کردن اثرات منفی آخوندهای مرتجعی است که در لبنان هستند و به طور سنتی می‌اندیشند. اینها روشها و شیوه‌های عوام‌فریبانه خود را دارند و وجود مرا از دریچه دیگری مانع منافع خودشان می‌دانند. به همین جهت هم با روش‌های اعتقادی خودشان عمل می‌کنند و من باید مردم را نسبت به این دریچه هوشیار نگه دارم. همانطوریکه قبلاً اشاره کردم، ایشان از کلمه عوام فریب خوششان نمی‌آمد و می‌گفتند که وجدان اجتماعی مردم را نمی‌توان فریب داد...

* یعنی تا این حد به مردم اعتماد داشتند؟

بله. دقیقاً، همانطوریکه قبلاً تعریف کردم، ایشان در موقع خداحافظی‌شان با آقا سید محمدباقر صدر گفته بودند که ما باید ۱۰۰ سال به عقب برگردیم و برخی از اشتباهات مرحوم سید جمال را اصلاح کنیم! اشتباه سید جمال، که خودش هم در آخر عمر بدان اشاره داشت، این بود که به سران اعتماد کرده و از بالا کار را شروع نموده بود! آقای صدر می‌گفتند که ما باید از پایین و از دل مردم کار را شروع نماییم...

مخالفت آخوندهای لبنان را می‌گفتم! آقای صدر می‌گفتند آخوندهای لبنان ایران را یک کشور شیعه و شاه را تنها رئیس شیعه می‌دانستند که می‌تواند در بحران‌های مختلف از آنها حمایت به عمل آورد. آخوندهای مرتبط با سفارت ایران نیز طی سال‌ها تبلیغات، اذهان مردم فقیر را در این جهت شکل داده‌اند. ایشان می‌گفتند که اگر من در اوایل کارم علناً با شاه درگیر می‌شدم، اینها تصور می‌کردند من آنها را از کمک‌های شاه محروم کرده‌ام. و می‌پنداشتند که شاه برای آنها سفره‌ای گسترده انداخته و من مانع آنها در استفاده از این سفره هستم! به همین جهت زمان می‌خواست تا من به اینها حالی کنم، که هر یک ریالی که شاه به فرض محال برای شما خرج کند، صد ریال برای خودش عواید و تبلیغات خواهد خواست، وانگهی همین یک ریال را هم به شما نخواهد داد! آقای صدر می‌گفتند که آشنا کردن مردم با واقعیات، زمان می‌برد. به همین جهت هم چاره‌ای نداشتند جز اینکه یک مقداری با اعتدال بیشتر در لبنان حرکت نمایند. به هر حال طبیعی بود که در اینجا برخی پیدا شوند، مثل مؤلف کتاب «نهضت

امام خمینی، که نسبت به این دیدگاه ایراد بگیرند. من یادم هست که مرحوم احمد آقا به من می‌گفت: «کسانی که به آقای صدر می‌تازند چرا با شاه ملاقات کرده است - صرف‌نظر از اینکه مقدمات این ملاقات را بدانند یا ندانند - دقیقاً همان کسانی هستند که مرحوم علامه مجلسی را امام سیزدهم می‌دانند! تمجیدی که علامه مجلسی در مقدمه کتاب بحارالانوار از حاکم وقت تمجید کرده است، او را در حد امام زمان(ع) بالا برده است! آیا اینها حاضرند که همین ایرادها را به مرحوم مجلسی نیز بگیرند؟». این یکی از تعابیر مرحوم احمد آقا بود....

* این تعبیر مربوط به قبل از انقلاب است و یا بعد از آن؟

خیر، این تعبیر مربوط به قبل از انقلاب و دورانی است که احمد آقا به نجف آمده بود.

* یکی از مسائلی که موجب گله‌مندی برخی شده بود، ملاقات امام موسی صدر با شاه است! آیا ممکن است زمینه‌ها و مقدمات این ملاقات را قدری بیشتر برای ما باز بفرمایید؟

البته! پس از صدور حکم اعدام کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق (حنیف‌نژاد، بدیع‌زادگان، سعید محسن، علی باکری و ناصر صادق) در سفری که آقای صدر به ایران آمده بود، به درخواست آقایان مطهری، بهشتی، بازرگان، سحابی و خانواده‌های آنها با شاه در مورد تخفیف حکم اعدام آنها گفتگو کرد. آقای صدر این موضوع را برای من و عده زیادی از دوستان نقل کردند و حتی در نامه‌ای خطاب به مرحوم علی حجتی کرمانی هم نوشته‌اند. ماجرا از این قرار بود که خانواده این افراد در منزل خاله من با آقای صدر دیدار کردند. آقایان بهشتی و بازرگان به امام موسی صدر می‌گویند: روحانیت ایران در حال حاضر با شاه درگیر هستند اما شما به عنوان روحانیت ایران مطرح نیستید. از طرفی دارای اعتبار جهانی می‌باشید، اگر می‌توانید ملاقاتی با شاه بکنید و به او فشار بیاورید که احساس کند به مصلحت او نیست که تقاضای شما را برآورده نکند شاید حکم اعدام اجرا نشود. آقای صدر می‌گویند من بعید می‌دانم که شاه موافقت بکند و اگر به من قول هم بدهد بعید می‌دانم که پایبند به قولش باشد. اما با پافشاری

آقایان ایشان می‌پذیرد و به ملاقات شاه می‌رود. نمی‌دانم در کجا خواندم که خانم آقای هاشمی رفسنجانی هم به ایشان مراجعه می‌کند و برای نجات ایشان استمداد می‌کند. در آن دیدار مطالب زیادی عنوان می‌شود و آقای صدر صریحاً درخواست فوق را مطرح می‌کند. در این دیدار که اسدالله علم هم حضور داشته شاه قول می‌دهد که یک درجه تخفیف بدهد و حکم اعدام اجرا نشود. اما همانطور که آقای صدر پیش‌بینی می‌کرد و پس از ملاقات به علم گفته بود، شاه به وعده‌اش عمل نکرد. همیشه هم می‌گفت که من به آقایان گفتم فایده‌ای ندارد، اما چون اصرار کردند، با خود گفتم اگر چند درصد هم احتمال داده شود که اثری داشته باشد باید این کار را بکنم ولو به حیثیت من لطمه بزنند.

* موضع شهید بهشتی درباره این ملاقات چگونه بود؟

من موضع خاصی از ایشان به یاد ندارم؛ ولی اشاره کردم که ایشان هم در زمره کسانی بودند که اصرار بر انجام این دیدار داشتند.

عملیات ایدایی سفارت شاه در بیروت علیه امام صدر

* ظاهراً امام موسی صدر با سفیر ایران در لبنان هم مشکلاتی داشتند!

بله شاه از راههای گوناگونی وانمود می‌کرد که خواهان کمک به شیعیان لبنان است، و این موضوع را بر سر زبانها انداخته بود. همان طور که گفتم آقای صدر بارها عنوان می‌کرد که شیعیان لبنان تصور می‌کنند که شاه رئیس یک حکومت شیعی است. خیال می‌کنند که او و پادوهایش واقعاً قصد کمک دارند. در حالی که او اگر یک ریال کمک کند ده تومان برای خودش تبلیغ می‌کند. وقتی که رژیم از این که آقای صدر مطابق میل آنها قدم بردارد، ناامید شد، سفیر ایران (منصور قدر) به شدت علیه امام موسی صدر شروع به فعالیت کرد. برخی روزنامه‌های ایران و لبنان حملاتی به آقای صدر می‌کردند. این در حالی است که به ناحق گفته می‌شد رابطه آقای صدر با سفارت ایران در لبنان مناسب بود. البته در یک مقطعی این حرف درست بود که دلایل خاص خودش را هم داشت. اما خود من شاهد برخورد شدید آقای صدر با سفیر ایران بودم.

در یک سفر که با آقای قطب‌زاده به بیروت رفتیم. نیمه‌های شب رسیدیم. گفتم به

منزل دایی جان برویم. قطب‌زاده گفت ممکن است خواب باشند، آنها را از خواب بیدار نکنیم. گفتم می‌رویم به مجلس، درب آن باز است، همانجا روی مبلی کاناپه‌ای می‌خوابیم تا صبح شود.

گذرنامه‌ای را که مزین به تاج اعلیحضرت است، راحت به شما نمی‌دهم

وقتی که وارد محوطه شدیم چراغ کتابخانه در طبقه بالا روشن بود. معلوم بود که آقای صدر بیدار است. من از پائین تلفن زدم. خیرمقدم گفتند و آسانسور را باز کردند. بالا رفتیم. ساعت حدود ۳/۵ - ۴ صبح بود. خیلی قیافه پریشان و خسته‌ای داشتند که من واقعاً وحشت کردم. پرسیدم دایی جان چه خبر شده؟ گفتند: تلاش و کار است و اوضاع پریشان و درهم و برهم خاورمیانه، و اضافه کردند، چه خوب شد آمدید. فردا صبح ساعت ۸ گفتگوی جالبی داریم. بعد اضافه کردند: «دیروز منصور قدر مأمور فرستاده پیش من که گذرنامه ایرانی خودتان را پس بدهید. من گفتم که بروید و بگویید خودشان با من صحبت کنند». من گفتم حداقل بروید چند ساعتی بخوابید. گفتند: کار دارم، خوب شد شما آمدید. یک ساعتی با شما حرف می‌زنم و بعد هم چون قرار دارم که به دمشق بروم در راه می‌خوابم. سپس درگیریهایی که پیش آمده بود و کارشکنی منصور قدر را تعریف کردند تا به ساعت موعود رسیدیم. ارتباط تلفنی برقرار شد. آقای صدر خطاب به سفیر ایران گفتند این پیغام از طرف اعلیحضرت است یا تصمیم شخص شماست؟ اگر تصمیم شما است که گستاخانه چنین تصمیمی گرفته‌ای. باید نردبان بگذاری و روی سیبل‌هایم نقاره بزنی!! اما اگر دستوری از طرف اعلیحضرت است این یک امر دیگری است و خوب من حرف دارم و آن هم اینکه چون این گذرنامه مزین به تاج اعلیحضرت است، اگر قرار باشد من به درخواست ایشان گذرنامه ایرانی‌ام را پس بدهم، این‌گونه که پس نمی‌دهم، اجتماعی می‌کنیم. جشنی می‌گیریم. شیرینی می‌آوریم. سیگاری می‌کشیم. قلیانی می‌کشیم. مردم را جمع می‌کنیم. آتشی روشن می‌کنیم و گذرنامه را در آتش می‌سوزانیم. البته من هم ایرانی هستم و هم به ایرانی بودن افتخار می‌کنم. عکس‌العمل منصور قدر فقط سکوت بود. این برخورد آقای صدر با سفیر ایران در حالی بود که عده‌ای افراد مغرض تبلیغ می‌کردند که امام موسی

صدر مأمور دولت ایران است و با ساواک و رژیم شاه همکاری می‌کند. البته رابطه آقای صدر با رژیم شاه و سفارت ایران در لبنان بسیار حساب شده بود. در عین حال مبارزین خارج از کشور از این نوع رابطه بهره‌مند و برخوردار می‌شدند. آقای صدر از نیروهای مسلمان خارج از کشور حمایت می‌کرد و این بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

اتفاقاً آقای صدر روحانیون مرتبط با رژیم و دربار را از وابستگی نهی می‌کردند. به یاد دارم یک بار که در پاریس بودند، آقای سید مهدی روحانی^۱ به دیدن ایشان آمد و ما را برای شام دعوت کرد. در آن شب خدمات خود را توضیح داد که البته خیلی چیزهای عادی و متعارفی بود. آقای صدر یک نصیحتی به او کرد، مبنی بر اینکه نباید روحانیت و به خصوص چهره‌های شاخص متهم به وابستگی به سلطنت بوده و چهره‌نما بشوند. اینها بین مردم جایگاهی ندارند و حتی برای دوستانشان هم گرفتاری ایجاد می‌کنند. وانگهی رژیمی که به ظلم و بی‌عدالتی و وطن‌فروشی متهم است، می‌کوشد از طریق ارتباط با روحانیون و جاهتی بین مردم برای خود کسب کند.

✽ آیا امام موسی صدر هیچگاه از رژیم شاه کمک مالی دریافت کرده بودند؟

ابداً، ایشان هیچگاه کمک مالی نگرفتند! البته چند بار دو سه نفری آمدند و مطرح کردند که اعلیحضرت می‌خواهند به موسسات شما کمک مالی کنند. آقای صدر هم تصریح کرده بودند که اگر چه مردم اینجا به هر یک ریالی هم نیازمند هستند، اما من مطمئن هستم که ایشان بدون چشمداشت تبلیغاتی کمک نمی‌کند، تازه کمک هم از حرف به عمل نخواهد رسید. ایشان می‌خواستند به مردم نشان دهند و به رخ پیام‌آوران بکشند که شاه پولی نخواهد داد و تنها بلوف می‌زند. بعد هم که ماجرای سفیر شاه قدر پیش آمد و چنین پیشنهاداتی دیگر مطرح نشدند. بنابراین حتی یک مورد هم پیش نیامد که از طرف شاه کمکی شده باشد.

۱. ایشان نمایند شاه در فرانسه بود و امور مذهبی ایرانیان را اعم از ازدواج و طلاق و خواندن نماز میت و این قبیل امور انجام می‌داد. آقایان سید محمد روحانی (که چند سال پیش در گذشت) و سید صادق روحانی برادران وی هستند. ایشان یکی دوبار ما را برای ناهار دعوت کرد و دو سه بار هم برای من در آلمان نامه نوشت. به دلیل قرابت دوری که از طریق مادر بزرگم با خانواده ما داشتند، بسیار مهم بود که ارتباط مستمر با من داشته باشد، ولی من به دلیل همین وابستگی او به رژیم و علاقه مفرطی که به شخص شاه داشت، رابطه سرد و بسیار نادری با او داشتم.

بدینی مؤلف کتاب نهضت امام خمینی نسبت به من و صادق قطب‌زاده

* از جلد دوم کتاب «نهضت امام خمینی» چنین بر می‌آید که مرحوم حاج آقا مصطفی از یک زمانی به بعد، به آقای صادق قطب‌زاده و همچنین جنابعالی بدین شده و تماس‌های خود را تقریباً قطع کرده‌اند! نظرتان در این باره چیست؟

در مورد من که مسئله از بیخ و بن خلاف واقع است. نامه‌های حاج آقا مصطفی به من حکایت از حرارت دوستی فوق‌العاده و گرمی خاص دارد. آقای روحانی دلیلی بر بی‌مهری حاج آقا مصطفی نسبت به من نیافته، مثل اکثر موارد به خیالبافی افتاده است. یاران امام و شاگردان ایشان در نجف می‌توانند در این زمینه شهادت دهند.

اما در مورد مرحوم قطب‌زاده مسأله به شکل دیگری بوده است، آن هم نه آن‌طور که مورخ محترم آقای روحانی می‌نگارد! آقای قطب‌زاده یک سفری که به اتفاق هم به عراق رفته بودیم با حاج آقا مصطفی نیز ملاقات کرده بود. در سفر دومی که رفته بود، ظاهراً می‌خواست به منزل حاج آقا مصطفی وارد شود. اول به منزل آقای حاج شیخ نصرالله خلخالی رفته بود. بعد ساکش را به منزل حاج آقا مصطفی فرستاده بود تا بعد از غروب و نماز به آنجا برود! ظاهراً حاج آقا مصطفی نپذیرفته بودند و ضمن برگرداندن ساک گفته بودند که به ایشان بگویید، در این سفر اگر همین‌طور باشد بهتر است! من این واقعه را تقریباً و نقل به مضمون از خود آقای قطب‌زاده شنیدم. من بعداً طی نامه‌ای از این برخوردی که با آقای قطب‌زاده صورت گرفته بود، به احمد آقا گله کردم...

در مورد علت این برخورد علاوه بر اختلاف نظر در مشی سیاسی که بین این دو نفر بود و حاج آقا مصطفی ارتباط امام با این افراد را به صلاح مرجعیت پدرش نمی‌دید، ظاهراً کسانی امثال آقای روحانی به ایشان گفته بودند که آقای قطب‌زاده در مسائل عبادی اهتمام لازم را ندارد و چندان پای بند به قیودات شرع نمی‌باشد.

* آیا شما خودتان هم در آن سفر حضور داشتید؟

خیر، من خودم در آن سفر نبودم. اگر من می‌بودم قطعاً این حادثه رخ نمی‌داد، اما همان‌طور که گفتم به احمد آقا نوشتم که چرا این‌طوری عمل شده است. ایشان جوانی است که تقریباً ۲۵ سال از عمر خود را در راه مبارزه گذرانده و همیشه دربدر بوده

است. احمد آقا در جواب نامه گله‌آمیز من چنین نوشت: «خدا پدرت را بیامرزد! اولاً که من مسؤول کار برادرم نیستم. ثانیاً نه او از من اجازه می‌گیرد و نه من چنین توقعی از او دارم! هر کسی اختیار کار خودش را دارد، شاید من هم با تو هم عقیده باشم و یا اگر در نجف می‌بودم به گونه دیگری عمل می‌شد؛ اما اینها مسائلی نیستند که بخواهند الآن وقت من و تو را بگیرند، هر کسی باید کار خودش را انجام دهد».

اما در رابطه با خودم باز هم اضافه می‌کنم! من هیچگاه احساس نکردم که مرحوم حاج آقا مصطفی نسبت به من کم‌عنایت باشد! حتی در یک سفر که خدمت امام رسیدم، ایشان گفتند شما باید اینجا بمانید گرچه که زندگی من یک زندگی آخوندی است! اگر مصطفی می‌بود، وسیله پذیرایی را از شما فراهم می‌کرد! او هم الان به کربلا به دیدن سید حسن شیرازی که از زندان آزاد شده است، رفته و فردا یا پس فردا می‌آید! من آنجا گفتم که به هر حال خودم نیز در یک زندگی بسیار ساده آخوندی بزرگ شده‌ام! ضمن اینکه اینجا منزل امید ماست و منزل آقای صدر نیز متعلق به شماست! حاج آقا مصطفی بعد از یکی دو روز آمدند و دنبال من فرستادند. آقای داعایی به منزل آقای صدر آمدند و گفتند که حاج آقا مصطفی گفته است، فلانی را بردارید و بیاورید! اگر هم گفت که شام در فلان‌جا میهمان هستم دستش را به زور بگیرید و بیاورید! این تعبیر را آقای داعایی از قول حاج آقا مصطفی برای من تعریف کرد! بنابراین من هیچگاه چنین کم‌لطفی و بی‌عنایتی را از حاج آقا مصطفی احساس نکرده بودم. در یکی از نامه‌هایی که از حاج آقا مصطفی دارم که شاید به ماه‌ها قبل از فوت ایشان مربوط باشد. خود شروع این نامه و نوع خطاب و تعبیر ایشان نشان‌دهنده همه‌گونه عواطف است غیر از شبهاتی که امثال این نویسنده مایل هستند القا نمایند! نامه ایشان این جور شروع می‌شود: «دوست عزیزم را می‌بوسم و می‌بویم! خدا مرا و تو را با هم بکشد!.....»

نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی» اصرار دارد بگوید هر کس که با امام ارتباط داشت مشکوک و مأمور بوده و فقط فراست و درایت و هوشیاری امام ایشان را از گزند این افراد مصون داشته است. در همین کتاب می‌گوید، حاج آقا مصطفی به امام



من و دکتر ابراهیم یزدی در دیدار با عبدالحلیم خدام وزیر خارجه وقت سوریه در تهران



من و دکتر ابراهیم یزدی در استقبال از عبدالحلیم خدام وزیر خارجه وقت سوریه در تهران

گفته بود پیام به انجمن‌های اسلامی در اروپا را از طریق فلانی - یعنی من - نفرستند، بلکه به آدرس صندوق پستی اتحادیه ارسال دارند. این در حالی است که امام در پیام خودشان، اصلاً به من، با اسم و رسم کامل خطاب کرده بودند و جالب است که همین پیام راهم آقای روحانی در همین کتابش آورده است. نمی‌دانم چگونه این مورخ بی‌طرف! این تناقص را حل می‌کند یا چقدر به زکاوت خوانندگانش بی‌اعتنا می‌باشد.

شیوه‌های مبارزه: روش‌های انقلابی یا اصلاح‌طلبی

* در مورد امام موسی صدر دو جور قضاوت کرده‌اند! گروه اول که نوعاً ایرانی بوده و با اقدامات ایشان در لبنان چندان آشنا نیستند، معتقدند که ایشان یک شخصیت انقلابی تند و تیز نبود! اینها می‌گویند که آقای صدر یک شخصیت اصلاح‌گری بود که ترجیح می‌داد با لطافت و روشهای آرام به اهداف مورد نظر خویش دست یابد!...

آقای صدر در مقطعی از دوران مبارزات خود علیه دولت لبنان، شعار «فلیسقط النظام» را سر داده بودند. آیا این مسأله دال بر انقلابی بودن روش برخورد ایشان نیست؟

* گروه دوم - لبنانی‌ها - که صحنه‌هایی چون اعتصاب بیروت، تظاهرات مسلحانه بعلبک، صور و عملیات شهادت‌طلبانه جوانان حركة المحرومین را مشاهده کرده‌اند، ایشان را شخصیتی بسیار انقلابی ارزیابی می‌نمایند! نظر شما چیست؟

آقای صدر هیچگاه استراتژی را فدای تاکتیک نمی‌کرد. ایشان تاکتیک را برای رسیدن به هدف به کار می‌برد. من در مناسبت‌های مختلف گفته‌ام که آقای صدر لجبازی را به معنای قاطعیت تلقی نمی‌کرد. لجبازی یک امر است، و قاطعیت امری دیگر. چه بسا که در برخی مواقع، نشان دادن یک خلق‌و‌خوی نرم، انقلابی‌ترین روش باشد، در همین زمینه خاطره‌ای را برایتان تعریف کردم که خیلی در من اثر گذاشت. قبلاً گفتم که در یک مقطعی می‌خواستند فلسطینی‌ها را به عناوین مختلف تحریک کنند تا لبنان را به آشوب بکشانند. این قضیه در ابتدای جنگ داخلی لبنان بود. فلان‌زیست‌ها یک اتوبوسی حامل فلسطینی‌ها را به رگبار بسته بودند و می‌خواستند آنها را به

عکس العمل وادارند تا رسماً جنگ را بر ضد فلسطینی‌ها شروع کنند. دای جان خیلی به یاسر عرفات تأکید کردند که چنین دامی را برای شما گسترده‌اند و باید مواظب باشید. همانطور که قبلاً گفتم یاسر عرفات یک شب در حدود ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب بود که به ایشان تلفن می‌کند و درخواست ملاقات می‌نماید. دای جان علیرغم این که میهمان داشتند و وضعشان نامساعد بود، به میهمانان می‌گویند که بمانند تا برگردند. وقتی که به دفتر عرفات رسیدیم، دیدیم که عرفات دست به کمر در دفترش راه می‌رود و بسیار برافروخته هست. عرفات به آقای صدر گفته بود که مولانا! من حرف تو را قبول دارم؛ اما چگونه افراد خودم را نگه دارم؟ دای جان پرسیدند که چه شده؟ عرفات هم پاسخ داد که یک کادو برایم فرستاده‌اند، بعد آن را نشان ما داد. در جعبه باز بود و داخل آن سر بریده یک کودک فلسطینی به همراه یک چفیه خونین گذاشته بودند. اینجا دای جان تعبیر زیبایی کردند و گفتند: «در اینگونه موارد است که ننجگیدن خیلی سخت‌تر از جنگیدن است، در اینجا جهاد، ننجگیدن است». انصافاً در چنین مواقعی یک آدم انقلابی چکار می‌کند؟ و از آن طرف مصلحت چه می‌گوید؟ ما نمونه‌های متعددی از این نوع برخورد را در تاریخ مشاهده می‌کنیم. یکی از زیباترین آنها مربوط به حضرت علی ابن ابیطالب (ع) است. امام علی (ع) کسی بود که وقتی در میدان جنگ به عنوان فرمانده نامش برده می‌شد، سرداران و رشیدترین جنگجویان عرب همه می‌لرزیدند، و در همان حال عواطفش به گونه‌ای بود که وقتی داستان آن زن یهودی را می‌شنود، بی‌اختیار گریه می‌کند. هم‌چنین مشاهده می‌کنیم که یک چنین شخصیتی با آن همه شجاعت و با آن همه عاطفه، وقتی که سیلی به صورت همسرش می‌زنند رویش را بر می‌گرداند، یعنی تنها و تنها به خاطر مصلحت اسلام سکوت می‌کند. آیا این امر به معنای سازشکاری و عدول از مشی انقلابی‌گری به حساب می‌آید؟

* گروه اول معتقدند که اگر آقای صدر در ایران می‌بودند، به این شدت با آمریکا در نمی‌افتادند! البته این گروه اذعان دارند که ایشان نهایتاً کار را به همان جایی می‌رساندند که مطلوب است! منتها نه با درگیری و روشهای معمول انقلابی!...

این دقیقاً بیانگر قدرت عقل و شیوه موفق تعامل ایشان بود. ببینید! اگر در برابر

اشغال و تجاوز دشمن به خانه‌امان غیر از جنگیدن راه‌حل‌های دیگری هم وجود دارند، چرا حتماً خود و خانواده و دیگران را به کشتن دهیم و یا خانه‌امان را به آتش بکشیم تا دشمن به بیرون رانده شود؟ چرا حتماً هستی مان به یغما برود تا دشمن از ترس آتش فرار کند و برود؟ اگر راه‌های دیگری وجود دارند، چرا از آنها استفاده نشود؟

آقای صدر مجموعاً دارای طبعی بود که کمتر نیاز پیدا می‌کرد تا از خشونتش استفاده نماید. ایشان نوعاً از قدرت بیان و استدلال خود، از اخلاق و همچنین از آن ابهت و کاریزمایی که داشت، برای حل مسائل استفاده می‌نمود. اگرچه گاهی اوقات هم پیش می‌آمد که ایشان مجبور می‌شد، از روشهای تندتر و به قول شما «انقلابی» استفاده نماید. بسیاری از اقدامات ایشان در لبنان، از جمله مواردی را که در سؤالاتان بر شمردید، از مصادیق رفتار انقلابی بودند! در رابطه با مسائل ایران نیز برخوردهای انقلابی فراوانی داشتند! اینجا هم در حقیقت زمان و مکان هستند که نوع حرکت و تاکتیک را تعیین می‌کنند! اسناد ساواک که خوشبختانه سه جلد آن در ارتباط با ایشان منتشر شده است نشان از همین خلق و خوی کارساز و انقلابی و در عین حال مصلحت‌اندیشانه و هدفمندانه ایشان دارد.

*** ظاهراً به دنبال این قضیه، مطبوعات ایران نیز حملات گسترده‌ای علیه ایشان تنظیم**

نمودند؟

یکی از همین مجلاتی که به ایشان حمله کرده بود، به من نیز اشاره نموده بود. نوشته بود که خواهرزاده ایشان در آلمان نیز از همان آب‌شخوری آب می‌خورد که دایی او. نوشته بودند که ایشان در مناسبتی به جای عنوان «خلیج فارس» از عنوان «خلیج» استفاده نموده و بنابراین به منافع ملی ایران بی‌اعتناست! آقای صدر هم در رد این اتهام و تصحیح تحریف مطالبشان جواب داده بودند که این فضولی‌ها و غلط‌ها به شما نیامده است! گفته بودند که شماها وابسته‌تر از آن هستید که بتوانید وانمود کنید که ملی هستید! در هر حال مطبوعات وابسته به ساواک هم با ایشان درافتاده بودند.

*** به اعتقاد حضرتعالی اگر امام موسی صدر در طول این سالها حضور می‌داشتند،**

برخوردشان با کشورهای پشستاز در روند صلح خاورمیانه چگونه می‌بود؟ مثلاً آیا همانند جمهوری اسلامی ایران با مصر قطع رابطه می‌کردند؟ و یا اینکه تاکتیک دیگری را در پیش می‌گرفتند؟

من اعتقاد دارم که اگر ایشان می‌بود، اصلاً قضیه به اینجاها نمی‌کشید. یعنی با آن نگرش و نفوذی که ایشان داشت، بسیاری از اتفاقاتی که به وقوع می‌پیوستند اصلاً رخ نمی‌دادند. مثلاً اگر ایشان می‌بود، هیچگاه فلسطینی‌ها را اینطور از لبنان اخراج نمی‌کردند! اگر ایشان می‌بود، هیچگاه ماجرای صبرا و شتیلا پیش نمی‌آمد! اگر ایشان می‌بود، هیچگاه مذاکرات ذلت‌بار صلح تا این حد پیش نمی‌رفتند. همین ماجرای کمپ دیوید بعد از ناپدید شدن آقای صدر پیش آمد....

* یعنی اگر امام موسی صدر در صحنه باقی می‌ماندند، آیا می‌توانستند جلوی روند صلح خاورمیانه و به عنوان مثال قرارداد کمپ دیوید را بگیرند؟

قطعاً. نظیر این حوادث و البته نه در مقیاس کمپ دیوید، بارها اتفاق افتادند و ایشان جلوی اغلب این توطئه‌ها و انحرافات را گرفتند. سفرهایی که آقای صدر به کشورهای عربی داشتند بسیار مؤثر بودند. ایشان بر سران کشورهای عربی و رهبران سیاسی و مذهبی آنها نفوذ بسیاری داشتند. اگر آقای صدر می‌بودند، یقیناً نه فلسطینی‌ها به آن حالت ضعف کشیده می‌شدند، و نه سادات به چنین راهی می‌افتاد. شما همین جمال عبدالناصر را در نظر بگیرید، او در زمان خودش وزنه عظیمی در جهان عرب بود که همه را زیر چتر خود جمع کرده بود. من در زمان ملاقات آقای صدر با جمال عبدالناصر همراه ایشان در مصر بودم. آقای صدر حتی او را هم تحت‌تأثیر قرار داده بود!

بد نیست در اینجا خاطره ملاقات با جمال عبدالناصر را نقل کنم. تا بیشتر با میزان تأثیرگذاری آقای صدر بر رهبران عرب آشنا شوید.

دیدار امام صدر با جمال عبدالناصر در قاهره

من طبق قراری که از قبل گذاشته بودم در اسفند سال ۱۳۴۸ برای دیدار با امام صدر به

لبنان رفتیم. وقتی رسیدیم همسرشان گفت: آقای صدر به مصر عزیمت کرده است و نامه‌ای نوشته که به شما بدهم. ایشان در نامه نوشته بودند سریع پاسپورت خود را به شیخ محمود فرحات (یکی از افراد کادر دفتری ایشان) بده تا ترتیب ویزا و بلیط را بدهد و به من ملحق شو. امام صدر برای شرکت در اجلاس مجمع البحوث الاسلامیه روز سوم مارس ۱۹۷۰ وارد مصر شده بودند. من دو روز بعد در قاهره به ایشان پیوستم. خاطرم هست که ایشان بر اساس دیدگاه خاصی که در مسائل جهانی و منطقه‌ای داشتند و همچنین به واسطه نگرش نویشان در اصول و فقه اسلام که در حل مسائل فرهنگی و اجتماعی و سیاسی راهکار ارائه می‌دادند سخنرانی بسیار خوبی در اجلاس داشتند. این سخنرانی مورد توجه علما و حاضرین قرار گرفت و بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات آن زمان داشت. فکر می‌کنم عبدالناصر پیش از ملاقات با امام صدر از این سخنرانی و محتوای آن آگاهی داشت.

یک روز قبل از ملاقات با عبدالناصر محمد حسنین هیکل روزنامه‌نگار معروف عرب و سردبیر روزنامه الاهرام در محل هتل دیداری دو ساعته با آقای صدر داشت. قرار ملاقات با رئیس‌جمهور فقید مصر در ۱۲ مارس ۱۹۷۰ حدود ۲۰ تا ۳۰ دقیقه تعیین شده بود. در زمان مقرر آقای هیکل به دنبال امام صدر آمد و به اتفاق راهی منزل جمال عبدالناصر شدیم. وقتی به محل رسیدیم پس از دقایقی امام موسی صدر را به اتاق عبدالناصر راهنمایی کردند من و هیکل بیرون اتاق در سالنی دیگر منتظر ماندیم. دقایق سپری شد و از نیم ساعت هم گذشت. هیکل مرتب ساعت خود را نگاه می‌کرد و زیر لب می‌گفت: والله عظیم...

مسئولان دفتر هم یکی دو بار به داخل اتاق رفتند اما دیدار پایان نیافت. برای آنها باورکردنی نبود که شخصیتی مانند عبدالناصر بیش از وقت تعیین شده دیدار را طول بدهد. پس از گذشت یک ساعت و نیم عبدالناصر و امام با روی گشاده از اتاق خارج شدند. آقای عبدالناصر با ما سلام و علیکی کرد و خطاب به هیکل گفت: خطبه این هفته الازهر در روز جمعه را آقای صدر بخوانند.

این صحبت و نحوه برخورد حاکی از عمق تأثیری بود که امام موسی صدر بر روی

جمال عبدالناصر گذاشته بود.

من معتقدم که اگر ایشان می‌بود، قطعاً بسیاری از حوادثی که بر ما گذشتند اصلاً پیش نمی‌آمدند! البته اگر بوقوع می‌پیوستند، مواضع ایشان یقیناً حساب شده و متناسب با ابعاد حادثه و نوع آن می‌بود.

اسراری از ناپدید شدن امام موسی صدر

* در مورد علت ربوده شدن ایشان کمی توضیح دهید؟

در مورد علت و انگیزه‌های ربودن و یا مخفی کردن امام موسی صدر فقط بر پایه حدسیات می‌توان اظهارنظر کرد، توجه به شرایط منطقه در آن زمان مثل مسائل داخلی لبنان، مشکلات جهان اسلام و اوضاع سیاسی ایران بر شناخت نقشی که ایشان در منطقه داشت به ما کمک خواهد کرد. در هر حال، نمی‌شود به طور قطعی گفت که انگیزه فقط همین بوده است. قبل از هر چیز مایل هستم به اوضاع وقت منطقه بپردازم. مهمترین مسئله‌ای آن زمان لبنان بعد از توفان جنگ‌های داخلی لبنان و آن کشتار عظیم ادامه حضور آوارگان فلسطینی در لبنان بود. خیرخواهان و در رأس آنها آقای صدر تلاش می‌کردند تا فلسطینی‌ها درگیر مسائل داخلی لبنان نشوند و در مقابل آن کوشش برخی جناح‌های فلسطینی یا فالانژیست‌ها و ایادی اسرائیل در منطقه بود که می‌خواستند فلسطینی‌ها را به این منازعه بکشانند تا بین آنها و مردم لبنان درگیری به وجود آید. تا آن زمان فلسطینی‌ها برای لبنانی‌ها میهمان تلقی می‌شدند و به توصیه آقای صدر احترام آنها واجب بود. خصوصاً ایشان به این نکته تأکید داشتند که محرومان از وطن و محرومان در وطن در یک خط مشترک زندگی کنند و هر دو باید برای رهایی قدس که قبله‌گاه اول و آرمان انقلابی و عقیدتی ما است، تلاش کنند. لذا کوشش‌های زیادی در این زمینه انجام شد تا فلسطینی‌ها را به میدان نزاع بکشانند. در این باره خاطره سر بردن کودک فلسطینی را که برای ابوعمار فرستاده بودند ذکر شد و نیازی به تکرار آن نیست. با همه این صحبت‌ها بالاخره فلسطینی‌ها را وارد ماجرای جنگ‌های داخلی لبنان کردند.

سوریه بعد از موفقیت عظیمی که در بازگرداندن آرامش به لبنان به دست آورده بود از یک احترام ویژه‌ای بین لبنانی‌ها برخوردار شد. در کنفرانس عرمون (قبلاً توضیح دادم) که برای خاتمه دادن به جنگ‌های داخلی که در منطقه عرمون تشکیل شده بود، سران بزرگ اقوام و طوایف مختلف لبنان و آقای صدر به این نتیجه رسیدند که برای فرونشاندن نزاع و خلع سلاح چریک‌ها و برگرداندن آرامش هیچ راهی جز دعوت از سوریه وجود ندارد. قطعنامه کنگره عرمون به اطلاع حافظ اسد رسید و وی اظهار داشت که این یک توطئه است و بدین طریق می‌خواهند سوریه را وارد نزاع‌های داخلی لبنان کنند و جبهه ما را در جولان تضعیف کنند، بالاخره آقای صدر وارد قضیه شدند و با فشار ایشان حافظ اسد قبول می‌کند و بعد از مدتی آرامش برقرار می‌شود و سوریه نیز از یک موقعیت مردمی خوب در لبنان برخوردار می‌شود. این نمایی از وضعیت لبنان بود. اما در ایران در اردیبهشت - خرداد ۵۷ برنامه‌های چهل‌م شهدای هر شهر آغاز شده و تظاهرات به اوج رسیده بود.

پیام امام صدر به جهانیان در پی حصر منزل امام در نجف

پیام‌های امام و تأثیرگذاری و نتایج آن موجب شد رژیم به این نتیجه برسد که با عراقی‌ها وارد مذاکره شود، بنابراین از دولت عراق خواستند تا از فعالیت‌های ایشان ممانعت شود و منزلشان را محاصره کنند. در ازای این خدمتی که دولت عراق به دولت ایران می‌کرد، دولت ایران کمک به کردهای بارزانی را متوقف می‌کرد. متعاقب این تصمیم، منزل امام در نجف توسط پلیس عراق محاصره شد. به ایشان نیز پیام دادند که شما نباید فعالیت‌های سیاسی انجام دهید که جواب ایشان را نیز شنیده‌اید این مسائل را من در بخش مربوط به انقلاب ایران به تفصیل آورده‌ام. اما وقتی منزل امام محاصره شد، آقای صدر همان روز مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند (چاپ فرانسه) انجام داد و به این ترتیب فریاد امام از زبان آقای صدر در سراسر جهان پیچید. همچنین در پیامی خطاب به سران کشورهای عربی گفتند: اگر واقعاً در جبهه‌ای علیه اسرائیل می‌جنگید، از ایشان (امام خمینی) دعوت کنید تا در کشور شما یک پایگاه قدرتمند ضداسرائیلی با پشتیبانی مردم‌تان به وجود آورد. بنابراین چنین مسئله‌ای ناگهان آنها را به وحشت

انداخت که خطر انعکاس پیام امام صدر برای داخل کشور با بازتاب خبر محاصره منزل امام خمینی که در سراسر جهان مخابره شده بود، احتمالاً وضعیت متفاوتی را ایجاد کند و بقیه کشورهای اسلامی را نیز وارد ماجرا می‌کرد. وضعیت ایران و نقش آقای صدر را در کنار دو یا سه اظهارنظری را که امام در مورد آقای صدر کرده بودند اینجا کنار هم می‌گذاریم.

یکی از علمای شیعه، مرحوم آیت‌الله موحد ابطحی، گفته بود که در نجف به امام گفتم شما که درباره حکومت اسلامی سخن می‌گویید حکومت اسلامی را به دست چه کسی می‌خواهید بسپارید؟ امام گفتند: «دوست خود شما آقا موسی صدر». این عکس‌العمل‌ها، قضاوت‌ها، ارزیابی‌ها در مورد آقای صدر بارها شنیده شده بود. در داخل ایران نیز شخصیت‌های برجسته انقلابی چون مرحوم مطهری و دکتر بهشتی و... که از دوستان صمیمی آقای صدر بودند و هم چنین بزرگان سیاست هم چون آقای بازرگان، دکتر سحابی و قبلاً دکتر شریعتی و... هم برای ایشان ارج و قرب زیادی قایل می‌شدند. این پتانسیل‌ها را باید برای قضاوت نهایی در نظر داشت.

ماجرای ربوده شدن امام صدر

* دلایل سفر ایشان به لیبی چه بود؟

آقای صدر چند سال قبل به لیبی رفته (فقط یک بار) و با قذافی ملاقات کردند که آن ملاقات به دعوایی ختم شد. بر سر مسائل عقیدتی و کتاب سبزی که قذافی منتشر کرده بود و نهایتاً به انکار وحی می‌انجامید، به دلیل نقشی که در این مقطع قذافی در تحولات خاورمیانه و خصوصاً لبنان در مسئله توطئه «توطین فلسطینی‌ها» در جنوب داشت، بر حسب حدس آقای بومدین ملاقات آقای صدر با قذافی می‌توانست مفید باشد، اما ایشان نسبت به نتایج این ماجرا مأیوس بودند. آقای صدر گفته بود که ما قبلاً با دعوا از هم جدا شده‌ایم، اما او (بومدین) قول داد که شرایط را از هر نظر مهیا کند و از آقای صدر قول گرفت که به لیبی برود، ایشان آمدند اروپا و مسئله را با ما در میان گذاشتند و قرار شد که من و آقای قطب‌زاده به اتفاق ایشان برویم. هدف ما این بود که به لیبی برویم و از قذافی برای پخش روزی دو ساعت برنامه رادیویی برای ایران امکانات

بگیریم، قرار شد تاریخ سفر را بعد از مراجعت ایشان به لبنان به ما اطلاع بدهند. کاردار سفارت لیبی دعوتنامه رسمی معمر قذافی را به ایشان داد و پیشنهاد کرد که به مناسبت جشن‌های بزرگداشت انقلاب که اول سپتامبر برگزار می‌شود، ایشان آنجا باشند. آقای صدر نیز به خاطر برنامه‌ای که بعد از این تاریخ داشتند و بایستی به فرانسه می‌رفتند، پیشنهاد کردند که بیستم اوت این سفر انجام شود. این برنامه که برای بیستم اوت مشخص شد، به من نیز اطلاع دادند و من و آقای قطب‌زاده خود را آماده سفر کردیم. از دانشگاه نیز مرخصی گرفتم. نزدیک امتحانات دانشجویان بود، اما من توانسته بودم برنامه‌هایم را تنظیم کنم و دو هفته مرخصی بگیرم. روز شانزدهم، هفدهم بود که دایی‌جان به من اطلاع دادند سفر ما یک هفته به تعویق می‌افتد. با دانشگاه تماس گرفتم دیدم نمی‌توانم بیشتر از این مرخصی بگیرم، لذا به آقای صدر اطلاع دادم که امکان همراهی من وجود ندارد. طنین صدای ایشان هنوز در گوشم هست که گفتند: «شاید خیر در همین باشد، ان شاء الله فرصت‌های دیگری هم باقی است».

ایشان روز بیست و پنجم اوت با دو نفر از همراهانشان به لیبی رفتند، ایشان وارد لیبی شدند و در فرودگاه مورد استقبال رئیس دفتر ستاد سیاست خارجه قرار گرفتند و ایشان را به هتل الشاطی انتقال دادند. چیزی که برخلاف سفرهای دیگرشان بود و با آن سفرها فرق داشت این بود که از روز اول با جهان خارج هیچ ارتباطی نداشتند، خودشان نتوانستند به خانواده اطلاع بدهند. در طول روزهای بیست و پنجم، بیست و ششم و بیست و هفتم کسی از ایشان باخبر نبود، اصلاً همه متعجب بودند که چرا هیچ تماسی نگرفته‌اند! و عجیب‌تر اینکه ورودشان به لیبی در رسانه‌های لیبی نیز منعکس نشد! درحالی‌که هرگاه ایشان به کشورهای دیگری چون کشورهای عربی وارد می‌شدند، اخبار مربوط به ورود و ملاقات‌های ایشان با آب و تاب خاصی بازتاب داده می‌شد. حتی بعدها معلوم شد که بیست و هفتم و بیست و هشتم اوت یکی از همراهانشان برای انجام کاری به سفارت لبنان در لیبی مراجعه کرده کاردار لبنان در لیبی تازه متوجه شده بود که آقای صدر در آنجا هستند.



ساعت حدود چهار صبح بود که به اتفاق صادق قطب‌زاده به مجلس رسیدیم، چراغ کتابخانه طبقه بالا روشن بود؛ گفتم دایی جان بیدارند به داخل ساختمان رفتیم.

آن‌گونه که چمران نقل می‌کند تلفن سفارت لبنان در لیبی زنگ می‌زند منشی تلفن را برمی‌دارد صدای شیخ محمد یعقوب را می‌شنود که درخواست می‌کند با نزار فرحات کاردار سفارت لبنان سخن بگویند که یک‌باره تلفن قطع می‌شود. همان روز ساعت ۲ بعدازظهر کاردار لبنان به هتل مراجعه می‌کند تا پاسپورت بدرالدین را به او بدهد اما اثری از امام و همراهانش نبوده است.

ظاهراً تا روز سی و یکم ایشان معطل شدند. بر اساس برخی نقل قول‌ها قرار ملاقات با سرهنگ قذافی تا آن تاریخ گذاشته نشده بود (برحسب حدسیات). از این مرحله به بعد دانسته‌ها بر پایه نقل قول دیگران است. بعدها آقای قذافی نقل کرده بود که همان روز برای ساعت یک و نیم بعدازظهر برایشان ساعت ملاقات گذاشته و منتظرشان بودم، ولی نیامدند که به من اطلاع دادند ایشان رفته‌اند. حتی ادعا شد که ایشان با پرواز آلیتالیا به رم رفته‌اند. اسناد و مدارکی که دولت لیبی مبنی بر رفتن ایشان ارائه داد، همه جعلی بودند و به طرزی سرهم‌بندی شده بود که نشان از شتابزدگی در عملکردشان داشت. به عنوان مثال، تمام میهمانان، مسافران و خدمه آن پرواز خلبان، کمک‌خلبان، میهمانداران، سرمیهماندار و... هنگامی که عکس آقای صدر را دیدند، گفتند

که چنین فردی را در هواپیما ندیده‌اند! دفتر هواپیمایی نیز ادعا می‌کند که آمدند و از ما درخواست سه بلیت «درجه یک» برای سه مسافر نمودند. پرواز ما پر بود، اصرار کردند و ما ناچار شدیم جابجایی انجام بدهیم و برای این سه شخصیت سه صندلی فراهم کنیم.

مقامات قضائی ایتالیا: امام صدر به ایتالیا نیامده است

تحقیقاتی که ما از طریق دادستانی در مرزبانی ایتالیا انجام دادیم و تحقیقاتی که دادستان ایتالیا انجام داده بود، آن هم بر اساس ادعای رئیس‌جمهوری یک کشور که گفته بود یک شخصیت وارد ایتالیا شده و سپس توسط گروه بریگارد سرخ ربوده شده. لذا ایتالیایی‌ها هم احساس مسئولیت نموده و به سفیرشان در لیبی اطلاع دادند که تکلیف را روشن کنند. اقداماتی که ایتالیایی‌ها انجام دادند، از مرزبانی شروع شد، چون اگر ایشان وارد می‌شدند، باید فرم ورود را پر می‌کردند، دادستانی از همه مأمورانی که در صورت ورود باید ایشان را می‌دیدند، تحقیق کردند و همه گفتند که با چنین کسی مواجه نشده‌اند. آقای صدر به خاطر قامت بلند و چهره جذاب و ظاهری آراسته و هیبت خاص در صورت ورود جلب‌توجه می‌کردند. همراه دیگرشان، شیخ محمد یعقوب که ایشان نیز روحانی بودند، حتماً جلب‌توجه می‌کرد.

* در واقع افراد دیگری با مدرک آقای صدر و همراهانشان وارد ایتالیا شدند؟

بله، این مسافران که به جای آقای صدر و همراهان مسافرت می‌کردند، وقتی در ایتالیا به هتل «هالی دی این» وارد می‌شوند، فرم ورود را پرمی‌کنند. نام شیخ محمد یعقوب، در شناسنامه شیخ محمد شحاده یعقوب می‌باشد، بالطبع وقتی کسی اسم خودش را می‌نویسد محمد یعقوب درج می‌کند، اما در آن فرمی که از طرف ایشان پر شده نام محمد شحاده یعقوب درج شده است - که آن هم با غلط املائی. این دو نفر بعد از اقامت در هتل، وسایل‌شان را در آنجا باقی می‌گذارند و دیگر به هتل برنمی‌گردند، لذا از طرف هتل به پلیس اطلاع داده می‌شود که دو نفر مسافر آمدند و رفتند. ولی وسایل‌شان اینجاست که پلیس وقتی چمدان‌ها را می‌گشاید در چمدان

ایشان، لباس‌ها، ساعت شکسته و گذرنامه آقای صدر را پیدا می‌کند. حتی افرادی که در هتل این مسافران را دیده‌اند، نشانی‌هایی که از آنها داده‌اند اصلاً مطابقت با مشخصات امام صدر ندارد. از سوی دیگر، قبلاً گفته شده بود که آقای صدر به فرانسه خواهند رفت و در صفحه آخر گذرنامه توسط ایادی لیبی ویزای فرانسه را برایشان گرفته بودند. در حالی که ایشان ویزای معتبر فرانسه در گذرنامه داشتند، در بیانیه رسمی که دولت لیبی صادر کرده بود، اعلام شد که ساعت یک و نیم ایشان از لیبی خارج شده‌اند و سپس قذافی گفت که ساعت یک و نیم با ایشان قرار ملاقات داشتم، اما نیامدند! آیا این مطلب پذیرفتنی است که شخصیت مهم و رسمی که میهمان شماسست و در کشور شماسست از هتل بیرون برود و مأمورین امنیتی متوجه نشوند؟! یک میهمان رسمی وسایلش را بردارد و به فرودگاه برود و کسی هم متوجه نشود؟!

بر اساس گفته‌های مسؤولان هتل آقای صدر، ساعت یک هتل را ترک کردند، در حالی که ساعت هفت پرواز انجام می‌شد در فاصله این چند ساعت ایشان کجا بودند؟ با وسایل در خیابان‌ها می‌گشتند؟! این امر نیز گفته می‌شود که در همان ساعت پرواز حدود ساعت هفت ایشان در فرودگاه بودند، اما قبل از این ساعت کجا بودند؟! از آن تاریخ به بعد تا امروز خبری از ایشان نشد و مشخص نیست که چه بر سرشان آمد؟

*** اما در این مدت هر از گاهی یک خبر یا تحلیل در مورد وضعیت ایشان به گوش می‌رسد، نظر شما چیست؟**

تا مدت‌ها این اخبار و اطلاعاتی که منتشر می‌شد، جهت‌دار و هدف‌دار بود. وقتی تعقیب می‌شد، سرنخ آن به خبرنگاری در بیروت می‌رسید یا دفتر کاردار سفارت لیبی در بیروت یا یکی از مقامات این کشور. اخبار ضد نقیض بودند. مجموعاً بیست و پنج بار از این نوع خبرها که ارزش پیگیری را داشت، منتشر شد طبیعتاً لیبی به دنبال مفر است تا به نحوی خود را از این مخمصه خلاص کند. شگردهایی که تاکنون به کار بردند، از همان ابتدا شناخته شده و مشخص بود. اخیراً نیز دست به یک بازی خطرناکی زد. همان طور که واقفید چندی پیش جنازه ابونضال در بغداد پیدا شد و قذافی طی بیانیه‌ای که منتشر کرد با آب و تاب زیادی به مدح ایشان پرداخت با عباراتی چون

«العلامه المجاهد، دوست دیرینه و دوست انقلابی که سفرهای مکرر به لیبی داشتند.» در حالی که همانطور که گفتم ایشان فقط یک بار پیش از آن حادثه به لیبی سفر کرده بود. در این بیانیه آمده است: «اخیراً متوجه شدیم که این دوست دیرینه ما در حین سفر بازگشت از لیبی در حالی که به مقصد بعدی می‌رفتند، توسط ابونضال دچار آن حادثه شدند و ما از این موضوع بسیار متأثریم و مسئله را پیگیری و عاملان آن را مجازات خواهیم کرد.» ناگفته پیداست که لیبی برای رهایی خودش وارد این مسئله شده است. به هر حال نباید اجازه داد آنها از این بازی تبلیغاتی در افکار عمومی بیشتر از این استفاده کنند. تبعات آن نیز در لبنان به روابط گروه‌های مختلف فلسطینی‌ها و شیعیان روشن است و این بازی بسیار خطرناک است.

* در مورد اخبار مربوط به حیات ایشان هم اگر ممکن است توضیح دهید؟

در شهریورماه سال ۸۲ یکصد و هفده نفر از زندان‌های لیبی آزاد شدند که در بین آنها افرادی بیش از سی و اندی سال در زندان‌های لیبی به سر برده‌اند و هیچ کس از زنده بودنشان آگاهی نداشت. حتی کسی نمی‌دانست که آنها در لیبی بودند و اکنون بعد از سی و اندی سال از زندان‌های لیبی آزاد شدند. یا اینکه یاسر عرفات برای من تعریف می‌کرد که قذافی سفیر خود در شوروی سابق را احضار کرد تا برای مسئله مهمی به لیبی سفر کند. سفیر عازم لیبی می‌شود و در فرودگاه خبرنگاری از وی در مورد هدف سفرش به لیبی می‌پرسد و وی نیز پاسخ می‌دهد که هدف از سفر دیدار با جناب معمر قذافی است و موضوع آن را نیز «حول تطورات جاری و منطقه خاورمیانه» بیان می‌کند. هنگامی که با قذافی رو به رو می‌شود، قذافی با پرخاش به او می‌گوید از کجا می‌دانستی که من در مورد چه موضوعی می‌خواستم با تو صحبت کنم که به خبرنگار اظهار کردی حول تطورات جاری؟! دستور می‌دهد برخورد بسیار تندی با سفیر صورت گیرد.

چنین رفتارهای غیرمترعارف از آقای قذافی بسیار شنیده شده است و اگر آن خبرها را در کنار این مسائل بگذاریم آن قسمت امیدوارکننده‌ای است که ذکر کردم. هر سال آخر ماه اوت و اوایل سپتامبر در لبنان برنامه‌های مفصلی برپا می‌شود. از جمله در روز سی و یکم اوت اعتصابات گسترده‌ای شکل می‌گیرد و تمام لبنان تعطیل است. نه تنها

منطقه شیعیان بلکه تنها روزی که سراسر لبنان تعطیل می‌کنند. روز سی و یکم اوت به مناسبت سالگرد اختفای آقای صدر است. قطعنامه یکی از کنفرانس‌های سالانه‌ای که در مورد افکار و اندیشه‌های آقای صدر در بیروت تشکیل می‌شود، این بود که سال ۲۰۰۲ را سال روشن شدن سرنوشت آقای صدر تعیین کنند و در این زمینه از تمام پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی استفاده کنند تا بالاخره روشن شود که چه اتفاقی برایشان افتاده. در این یک سال تلاش‌های گسترده‌ای نیز صورت گرفت. دولت لبنان نیز پا به میدان گذاشت. دولت ایران هم تلاش‌هایی کرده است.

گفتگوی آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی با قزافی در مورد امام صدر
در زمان ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای که قزافی با ایشان دیداری داشت و ایشان در مورد آقای صدر از قذافی سؤالاتی کردند و قذافی با حالت شوخی گفت که این مسئله را فراموش کنید و ایشان اعتراض کردند و گفتند که اولاً این قضیه‌ای نیست که فراموش شود و ثانیاً با فراموش کردن من که قضیه فراموش نمی‌شود و مردم هم همه چیز را فراموش نمی‌کنند.

بار دوم هنگامی که آقای هاشمی رفسنجانی در زمان ریاست جمهوری در سفری که به لیبی داشتند و در این مورد پرسید باز هم قذافی از این موضوع بسیار ناراحت شد و اخیراً نیز آقای ابطحی از طرف آقای خاتمی مسؤول رسیدگی به این مسأله بودند که متأسفانه چون نتایجی در پی نداشت، مذاکرات متوقف شد.

سرنوشت کمیته تحقیق و دخالت یک مرجع عالیقدر

* ظاهراً کمیته تحقیقی برای بررسی سرنوشت ایشان تشکیل شده بود؟

بر اساس قراردادی که بعد از انقلاب بین ایران و لیبی منعقد شد، روابط دیپلماتیک بین دو کشور برقرار شد (چون زمان شاه روابط قطع شده بود) یکی از مواد این قرارداد تشکیل کمیته تحقیق در ایران و لیبی برای روشن شدن سرنوشت امام موسی صدر بود. بر اساس این قرارداد کمیسیون مرکب از وزیر دادگستری، دو یا سه حقوقدان، نماینده دادستانی ایتالیا، نماینده دادگاهی در ایتالیا که چند بار پرونده آقای صدر را مطرح کرده

و برایش مسجل شد که هرگز آقای صدر وارد ایتالیا نشده بود و نماینده قضایی دولت لبنان و بنده به عنوان عضو و سرپرست این کمیسیون تعیین شدیم. ما هم برای ارائه مطالب و اطلاعات گسترده‌ای که پیدا کرده بودیم، خود را آماده کرده بودیم، حتی تاریخ سفر نیز تعیین شده بود و شبی که قرار بود به طرف لیبی حرکت کنیم به ما اطلاع دادند که نماینده رهبر لیبی در بیت یکی از مراجع تقلید مقیم قم اعلام کرد که این هیئت را نمی‌پذیریم. در مقابل سؤال‌های مکرر توضیح دادند که اسم کمیسیون «گروه تحقیق» بود و چون آنها قبل از اینکه تحقیق کنند، نظرشان را به روزنامه دادند، سفر منتفی است. من متوجه شدم که منظورشان من هستم، چون در مصاحبه‌های مکرر با مطبوعات بین‌المللی و در سخنرانی‌هایی که در سفر رسمی که بعد از انقلاب به لبنان داشتم، غالباً به این موضوع پرداخته بودم. قاطعانه گفته بودم که ایشان از لیبی بیرون نیامدند و دولت لیبی مسؤول است به عنوان میزبان، به عنوان میهماندار و....

هنگامی که وضع را چنین دیدم، همانجا اعلام کردم که نه تنها از ریاست کمیته بلکه از عضویت در کمیته نیز استعفا می‌دهم تا گروه از سفر باز نماند. بعد از انصراف این جانب از عضویت در کمیته تحقیق که نباید مانعی برای سفر هیئت می‌بود همان مرجع عالیقدر به توصیه و اظهار نگرانی‌های همان مقام لیبیایی مستقر در بیت ایشان شبانه و با عجله خود را به تهران و امام رسانده و از تبعات سفر روشنگر کمیته مذکور بر روابط دو کشور و زیان‌هایی که از آن رهگذر متوجه انقلاب نوپای اسلامی خواهد شد اظهار نگرانی کردند. امام خمینی که از روابط خاص افرادی از بیت این مرجع عالیقدر با رهبر لیبی و نوع و میزان این روابط آگاهی داشتند طی دیداری خصوصی و صمیمی با من مرا قانع کردند که بهتر است انجام این سفر کمی به تعویق افتد. به هر حال سفر انجام نشد، اما از سوی دیگر حضرت امام خمینی موقعی که قذافی اعلام آمادگی کرد که به ایران بیاید، گفتند تا زمانی که مسئله امام موسی صدر مشخص نشود، ایشان را نخواهم پذیرفت. اوایل انقلاب قضیه امام موسی صدر بهتر پیگیری می‌شد. حضور امام خمینی باعث می‌شد قذافی و دار و دسته‌اش در ایران نتوانند آن‌گونه که می‌خواهند قضیه پیگیری را منحرف کنند. قبل از پیروزی انقلاب امام خمینی نامه‌هایی برای یاسر عرفات

و حافظ اسد فرستادند که در اینجا متن تلگرافی را که برای یاسر عرفات و حافظ اسد فرستادند برایتان می‌خوانم:

نامه‌های امام خمینی (ره)

بسم الله الرحمن الرحيم

«جناب آقای یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سلامت جناب حجت‌الاسلام آقای سیدموسی صدر رئیس مجلس شیعیان لبنان، هیچ‌گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی این جانب است. از جناب‌عالی تقاضا دارم که هرچه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و این جانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید.

توفیق جناب‌عالی را در اهداف اسلامی خواستارم.»

روح‌الله الموسوی الخمینی شوال ۱۳۹۸^۱

و این هم متن تلگراف به آقای حافظ اسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

«پس از اهداء سلام، این جانب از غیبت جناب حجت‌الاسلام آقای سیدموسی صدر نگران و متأثرم. از جناب‌عالی تقاضا دارم که این موضوع را با سران کشورهای که در قضیه فلسطین اجتماع کرده‌اند، در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید. ما و ملت ایران در این عصر گرفتار رژیمی هستیم که با اتکا به پشتیبانی آمریکا ملت را در آتش دیکتاتوری و کشتارهای دسته جمعی و سلب همه آزادی‌ها می‌سوزاند. ما از شما سران دولت‌های اسلامی برای رهایی ملت بی‌پناه ایران کمک می‌خواهیم. برادران مسلمان شما در زیر چکمه دژخیمان شاه خرد شده‌اند و حکومت نظامی که در اکثر شهرستان‌های مهم ایران برپاست، ملت را به جان آورده.

از پیامبر اسلام صلی‌الله و آلہ و سلم نقل می‌شود: «کلکم راعٍ و کلکم مسؤول عن رعیتہ»، همه افراد و از جمله شما سران دولت‌های اسلامی که قدرت دفاع از

ملت مظلوم ما را دارید، مسؤول هستید.»

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روح الله الموسوی الخمينی

۲۰ شوال ۱۳۹۸^۱

بیانیه به هیأت لیبایی

امام همچنین بیانیه‌هایی را نیز به هیأت لیبایی راجع به سرنوشت امام موسی صدر صادر کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«مانگران سرنوشت امام موسی صدر هستیم و می‌خواهیم به محض بازگشت به

لیبی، به سرهنگ قذافی بگویید هرچه زودتر در مورد سرنوشت امام موسی صدر

رسیدگی کند.»

و یا از طرف هیأت نمایندگی لیبی از امام خمینی خواسته شد اجازه دهند سرهنگ

قذافی برای عرض تبریک به ایران بیاید. امام پاسخ داد:

«من فعلاً به قم می‌روم و این دیدار را به زمان دیگری موکول کنید.»^۲

دیدار امام خمینی (ره) با خانواده امام موسی صدر

امام خمینی در دیداری که خانواده امام موسی صدر با ایشان داشتند مفصلاً در این باره صحبت کردند. با توجه به اهمیت سخنان امام متن پیاده شده آن را عیناً در اینجا نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

«آن چیزی که همه مطالب را آسان میکند این است که ما و ملت ما و آقای

صدر سلمه الله تعالی به دنبال مکتب، یک گرفتاری پیدا کردیم. وقتی که مسأله،

مسأله وظیفه است، وظیفه ما این است که برای اسلام خدمت بکنیم و در این

وظیفه اگر هر مقداری که موفق به اجرای آن اموری که در نظر داریم بشویم، این

۱. صحیفه امام، ج ۳، چاپ اول، ص ۴۷۹.

۲. همان، ج ۶، چاپ اول، ص ۲۵۷.

یک خیری است فوق اصل خیر و اگر موفق نشویم، اصل خیرش که عبارت از این است که ما در راه خدمت به اسلام و مکتب هستیم، آن جایی نمیرود. آقای صدر را که من سال‌های طولانی دیده‌ام، بلکه باید بگویم من بزرگ کرده‌ام ایشان را، من فضایلشان را میدانم و خدمت‌هایی که بعد از آنکه به لبنان رفته‌اند، کرده‌اند، آن را هم میدانم و آنچه که لبنان احتیاج به ایشان دارد، باز آن را هم می‌دانم من امیدوارم که ان شاء الله ایشان برگردند به محل خودشان و مسلمین آنجا از ایشان استفاده کنند.

همین حالا هم که ایشان می‌گویید، که شواهد داریم که در لیبی هستند، همین امر، در راه خدمت به مکتب و خدمت به اسلام است، این هم برای ایشان عبادت نوشته می‌شود و برای ماها هم این اموری که واقع می‌شود، باید سهل باشد، از باب اینکه راه اسلام است. ما مطلعیم که اولیاء اسلام که در رأس آنها رسول خداست، آنقدر زحمت کشیدند، تمام مدت عمرش را پیغمبر در زحمت و تعب بوده است و بعد از او هم ائمه ما همینطور بوده‌اند که یک روز خوش به اصطلاح مادیین نداشتند، گرچه همه خوش بودند به یک راه - به اصطلاح عرفا و اسلام‌شناس‌ها -

در هر صورت، این یک شیوه بوده است که از اول اولیا اسلام داشتند و در راه هدف خودشان حبس رفته‌اند و کشته شده‌اند و زجر کشیده‌اند. آقای صدر حالا دو سال است که در حبس هستند، لکن جد ایشان هفت سال می‌گویند، مسلم بوده، احتمال چهارده سال هم هست. این یک راهی بوده است که همه اولیاء خدا، نه فقط آنهایی که در زمان اسلام بودند، قبل از اسلام هم انبیاء و اولیایی که بودند راهشان همین بوده. اینطور نبوده است که آنها در رفاه مادی باشند و در - عرض کنم - کارهای چه. وقتی که تاریخ انبیا را ملاحظه کنید می‌بینید که سرتاسر تاریخ انبیا مجاهده و زحمت و تعب بوده است، لکن آنها خوش بودند به اینکه در خدمت آن هدفی که دارند، بودند و این، هم مایه افتخار شما است و [هم] خانواده آقای صدر که یک فرد لایقی که خدمت می‌کرد، در راه خدمت گرفتاری پیدا کرده است. من امیدوارم که این گرفتاری امرش زود سر بیاید و من دعای به ایشان می‌کنم و خواهم کرد و امیدوارم که زودتر ان شاء الله ایشان خلاص بشوند و برگردند. قضیه لبنان و ایران و اینها، شما می‌دانید که اینها قضایای مختلفی نیستند.

مسلمان‌ها هر جا هستند، باید با هم باشند. آن چیزی که رنج است برای یک طایفه‌ای، برای طایفه دیگر هم همان مسأله و رنج باشد، مسائلشان جدا نباید باشد. اینکه ما ایرانی هستیم و آنها لبنانی هستند یا جای دیگری هستند، در اسلام مطرح نیست. اسلام همه افرادی که ایمان به خدا آورده‌اند همه آنها را برادر می‌داند و حساب جداگانه ندارد که حسابی برای عرب باز کرده باشد، یک حسابی برای عجم باز کرده باشد، یک حسابی برای ما ایران باز کرده باشد و یک حسابی برای کجا. حسابها، این حساب‌هایی که پیش مردم مادی که مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران باید چه بکنیم، و آنی که [عراقی است]، بگوید ما عراقی هستیم و برای چه، این حساب‌ها در اسلام نیست. اسلام می‌خواهد که همه دنیا یک عائله باشد و یک حکومت در همه دنیا، آن هم حکومت عدل، برقرار باشد و همه افراد، افراد همان عائله باشند. و لهذا ما مکرر این معنا را گفته‌ایم که این قضیه که شاید صحبتش در همه جا هست که ملت ایران مثلاً جدا، ملت عراق جدا، هر کدام یک عصبیتی برای او داشته باشند و حتی به اسلام کار نداشته باشند و به ملت و به ملیت کار داشته باشند، این یک امر بی‌اساس است در اسلام، بلکه مضاد با اسلام است.

اسلام در عین حالی که وطن را، آنجایی که زادگاه است، احترام می‌گذارد، لکن مقابل اسلام قرار نمی‌دهد. اساس، اسلام است. اینها دیگر بقیه‌اش فرع‌اند. و اساس آنهایی که مکتبی هستند خدمت به اسلام است. این خدمت اگر در لبنان باشد خدمت است، اگر در ایران باشد خدمت است. اگر در هر جا، اگر در حبس هم باشد خدمت است، اگر بیرون هم باشد خدمت است. ایشان الان هم در خدمت است، برای اینکه وقتی در راه اسلام یک کسی این مصائب را دید (که نباید اسمش را مصائب گذاشت) وقتی در راه اسلام باشد، همه چیز آسان می‌شود، همین می‌شود.

شما می‌بینید که حتی این جوان‌هایی که الان در اینجا و در لبنان و اینها مشغول خدمت هستند چه روحیه‌هایی دارند. همین دیروز یک جوانی آمده بود اینجا می‌خواست یک زنی را عقد کند. بعد از اینکه صحبت از مهر شد، آن زن گفت که مهر من را این قرار بدهید که به مکه من را ببرد. این جوان می‌گفت که

من زنده نیستم تا تو را به مکه ببرم من شهید می‌شوم. بالاخره با مدتی صحبت ما راضی‌تر گردیم به اینکه، ان‌شاءالله شما هستید و خدمت می‌کنید. این یک روحیه خیلی خوبی است که در جوان‌ها پیدا شده است و امیدوارم که در همه ما این روحیه پیدا بشود؛ و آن روحیه مکتبی توجه به مکتب، نه توجه به امور دیگر. من از خدای تبارک و تعالی مسئلت می‌کنم که ما را و شما را دلخوش کند به اینکه ایشان برگردند پیش ما و به خدمت خودشان ادامه بدهند. ان‌شاءالله. خداوند به همه عائله ایشان در این فراق صبر بدهد و چشم همه را بوجود ایشان ان‌شاءالله، روشن کند تا ایشان برگردند و به خدمت به مکتب موفق بشوند و شیعه‌های لبنان هم از وجود ایشان استفاده بکنند بلکه همه مسلمان‌ها، ان‌شاءالله.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته^۱

سرانجام پی‌گیریها

* در سفری که آقای ابطحی داشتند، ظاهراً لیبی پذیرفته که امام صدر ربوده شده است آیا به نظر شما این خبر درست است؟ آیا این یک قدم به جلو محسوب می‌شود؟ و اینکه سرانجام تلاشی که در چند سال اخیر آغاز شده است، به نظر شما به کجا ختم می‌شود؟

قسمت اول پرسش‌تان درست است. در نقل مطالب کمی اختلاف وجود دارد که نمی‌توانم در اینجا مطرح کنم. نمی‌دانم آقای قذافی تلویحاً می‌پذیرد یا اینکه ناخودآگاه این مطلب را گفته است. ولی قدر مسلم این که اکنون مانند گذشته از خود سلب مسؤولیت نمی‌کند، این تغییر لحن حاکی از جریان تازه‌ای است. عده‌ای با نگاه خوش‌بینانه معتقدند او می‌کوشد مقدماتی را فراهم آورد تا آقای صدر را به جهان اسلام برگرداند. پسر قذافی سیف‌الاسلام گفته است ما غرامت می‌دهیم به شرط آنکه دست از ادعای علیه ما بردارند و اعلام کردند ده هزار دلار به خانواده امام موسی صدر می‌دهیم. بلافاصله هم سر زبان‌ها انداختند و خانواده شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین فکر کردند خانواده صدر چیزی گرفته‌اند به شرط آنکه موضوع را در محاکم بین‌المللی تعقیب نکنند... حتی سیف‌الاسلام به آقای ابطحی گفته بود بیایید در ماشین بنشینیم

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، چاپ اول، ص ۱۶۶.



امام صدر با زحمت از میان انبوه تظاهرکنندگان
مسلح به سوی جایگاه می‌رود



اعلان رسمی حرکت عمل طی یک مصاحبه مطبوعاتی در بعلبک (تیر ۱۳۵۴): یکی از جوانان مجروح
شیعه در لحظات پس از انفجار اردوگاه عین النبییه با خون خود نوشته است: کونوا مؤمنین!

بگردیم تا جنازه مورد ادعای شما را پیدا کنیم.

قصد قذافی این است که قبل از اینکه حکومت به پسرش واگذار شود تمام لجن‌کاری‌هایی که در دوران حکومتش ایجاد شده را پاک کند. برای اینکه این قضیه به سرانجامی برسد، باید به این کارها شتاب بخشید و فشار افکار عمومی پشت سر آن قرار بگیرد. تاکنون فعالیت‌ها به جایی نرسیده و یا حداقل گرهی از کار نگشوده است. ملاقات با افراد و شخصیت‌هایی که ذی‌نفوذ بودند و به نوعی می‌توانستند کسب اطلاع کنند، هم به سرانجامی نرسید. حتی من سال‌ها قبل هنگامی که از معاون وقت وزارت خارجه آمریکا، آقای وارون کریستوفر پرسیدم که آیا می‌توانید اطلاعاتی در اختیار ما قرار دهید و آیا سازمان‌های اطلاعاتی شما در مورد ایشان خبری دارند یا نه؟ دفعه‌ای گفت که فکر نمی‌کنم اطلاعاتی که ما داریم بیش از اطلاعات شما باشد. اما تحقیق می‌کنم و به شما اطلاع می‌دهم. فردای آن روز به من گفت: ما خبری که مستند باشد نداریم اما می‌توانیم موزاییک‌چینی بکنیم و آن اینکه ایشان در فرودگاه دیده شدند، یک اتومبیل لیموزین سیاه رنگ، ایشان و همراهانش را سوار کرده. هواپیمایی عازم پرواز بود، اما این اتومبیل به طرف هواپیما نرفته است، بلکه ظاهراً به طرف هلی‌کوپتری که آنجا مستقر بوده رفته است. هلی‌کوپتری غروب آن روز در دریا سقوط کرده، دو روز بعد دوازده نفر بدون محاکمه اعدام شدند. این اجزای موزاییک یا پازل را اگر در کنار هم قرار بدهیم، می‌شود چنین استنباط کرد این دوازده نفر کسانی هستند که در طراحی اجرای این عملیات حضور داشتند، از کسی که هلی‌کوپتر را دستکاری کرد و حتی راننده لیموزین که آنها را تا پای هلی‌کوپتر آورده و چون می‌توانستند اطلاعاتی در این مورد بروز بدهند، اعدام شدند. هلی‌کوپتری که منفجر شده، همان هلی‌کوپتری است که ایشان در آن قرار داشتند. این‌ها حداکثر اطلاعاتی بوده که سال‌های ۸۰-۸۱ سازمان‌های اطلاعاتی داشتند. من از منبع موثقی شنیدم که وقتی شاه از این موضوع مطلع شد، کسی را نزد شاه عربستان و اردن فرستاد تا از آنها اطلاعاتی کسب کند. اواخر به شاه گفته بودند که باید دست از کارشکنی و مخالفت با آقای صدر بردارد و به سفارت خود در لبنان بگوید که دست از تخریب و توطئه علیه آقای صدر بردارد شاید به کمک ایشان

بتوان از خارج با روحانیون داخل وارد تعامل شد. شاه در این فکر بود تا بلکه بتواند به نوعی با ایشان ارتباط برقرار کند، اما مواضع آقای صدر کاملاً مشخص بود. ایشان از جمله کسانی بودند که آرزوی پیروزی انقلاب را داشتند. قبلاً گفته‌ام که در اواخر بهار ۵۷ آقای بهشتی به آلمان آمده بودند و آقای صدر نیز در آلمان در بوخوم منزل ما بودند. بعد از ظهر در جنگل قدم می‌زدیم، آقای صدر از اوضاع ایران پرسیدند، آقای بهشتی گفتند خیلی خوب است. مردم روشنفکران، مذهبی‌ها، علما و... همه در خیابان‌ها هستند و این نویددهنده خوبی است و ادامه داد که من آدم بروم نجف و در آنجا با آقا (امام) دیداری داشته باشم. باید ببینم ایشان چه طرحی در ذهن دارند. آقای صدر گفتند: من هم معتقدم که این یک بزنگاه تاریخی است که بعد از سال‌ها برای ایران فراهم آمده است. آن هم شرایطی را به وجود آورده تا یک عالم مذهبی پرچمدار مبارزه باشد. مبارزه علیه استیلای خارجی‌ها و علیه استبداد خارجی، توأم با هم، پشت سرشان نیز پیشگامان و روشنفکران مذهبی هستند که این دو با هم مساجد را به خیابان‌ها آورده‌اند. این حرکت روشن‌بینانه انقلابی که پرچمدار آن یک مرجع تقلید است و مجموعه روشنفکران و تحصیلکردگان و تکنوکرات‌ها و دانشجویان قدیم و جدید از آن حمایت می‌کنند، مردم و پشتوانه مردمی را پشت سر خود دارند و این بزنگاه کمتر در تاریخ کشوری اتفاق می‌افتد. این نگرش امام صدر نسبت به ایران و انقلاب ایران بود.

کسانی که در تلاش برای حل مسئله اختلاف امام موسی صدر بوده‌اند، آیا به این نکته نیز توجه داشته‌اند که در صورتی که لیبی تصمیم به رها کردن یا به نوعی حل مسئله ایشان داشته باشد، چگونه می‌تواند با افکار عمومی خشمگین روبرو شود، در واقع هر نوع اعلام وضعیت امام صدر از سوی لیبی به مفهوم پذیرش همه مسائل و تبعات ربودن وی خواهد بود.

من اولین باری که بعد از قضیه مفقود شدن آقای صدر با حافظ اسد ملاقات کردم، ایشان بسیار متأثر و ناراحت بود.

* این دیدار مربوط به بعد از انقلاب بود؟

نه، قبل از انقلاب، زمانی که امام به پاریس رفته بودند من به دمشق رفتم. آقای حافظ اسد در آن دیدار اظهار داشت: من هنگامی که شنیدم آقای صدر عازم لیبی هستند، خیلی تعجب کردم. اما وقتی مطلع شدم که بومدین به این ملاقات اصرار دارد، شک و تعجبم بیشتر شد و عبدالحلیم (خدام) را فرستادم به بیروت تا نظرم را به ایشان بگویند، اما متأسفانه دو ساعت قبل ایشان پرواز کرده بودند. چند ماه بعد در کنفرانسی که در دمشق تشکیل شده بود، قذافی هم حضور یافته بود. شیعیان لبنان هم خود را بسیج کرده بودند که به سوریه بروند و از قذافی بخواهند که تکلیف را روشن کند. آقای حافظ اسد طی ملاقات رسمی که با قذافی داشت به او گوشزد کرد و گفت: اگر در این کاری که انجام دادی، درمانده‌ای و نمی‌دانی چه طور باید آن را حل کرد، هستند کسانی که بتوانند به نوعی مسئله را حل کنند، من همه‌گونه کمک می‌کنم. حتی می‌گویم در اینجا (سوریه) چنین اتفاقی افتاد! به هر حال صمیمانه این موضوع را به من بگو تا راه حلی پیدا کنم، اما قذافی گفت که نه ایشان از لیبی رفته‌اند. بعدها افراد مختلف (می‌توانم بگویم برای اولین بار حتی امام)، وعده پول دادند و گفتند: چه می‌خواهد؟ پول می‌خواهد، نفت می‌خواهد؟! او هر چه می‌خواهد بگوید تا فراهم کنیم. اگر او دنبال راه حلی می‌گردد، ممکن است به ما نگوید، مسلماً به ما جواب مثبت نخواهد داد. اگر دنبال راه حلی می‌گردد، از طریق کسان دیگری که به آنها اطمینان دارد، می‌توان اقدام کرد و چاره‌ای اندیشید، ولی حرف آقای قذافی همان بود که از اول گفته بود: ایشان از لیبی رفته‌اند!

مقاله‌ای از امام موسی صدر

در این جا ضروری می‌دانم ترجمه مقاله‌ای را که امام صدر پیرامون معرفی انقلاب اسلامی ایران به جهانیان برای روزنامه پرتیراژ لوموند نوشتند و دو هفته بعد از محاصره منزل امام در نجف - که به درخواست شاه ایران و به منظور خاموش کردن صدای انقلاب اسلامی و محصور ساختن ندای امام خمینی - و دقیقاً یک هفته قبل از اجرای توطئه شوم حذف ایشان از صحنه سیاسی جهان اسلام و خاورمیانه و لبنان خونین، در

آن روزنامه به چاپ رسید، جهت اطلاع خواننده از نوع نگرش این عالم وارسته و این روحانی روشن ضمیر به حرکت عظیم و بی‌بدیل و توفنده مردم ایران، بازگو کنم.

«نهضت مردم ایران، با تمامی حرکت‌های مشابه خود در جهان تفاوت دارد. زیرا چشم‌انداز نوینی را فراوری تمدن بشری به تصویر کشانده است. بنابراین شایسته است تا تمامی علاقمندان قلمروها و مسائل مربوط به انسان و تمدن، تحولات آن را با دقت دنبال کنند.

نهضت مردم ایران علی‌رغم گستردگی‌ای که دارد، و علی‌رغم اتهاماتی که رژیم بر آن وارد می‌کند، از گرایش‌ها، ریشه‌ها، اهداف و اخلاقیات اصیل و والایی برخوردار است.

نیروهای راست از صحنه نهضت غائبند، هرچند که نفت و بسیاری موضوعات مهم دیگر در آن موضوعیت دارند. نیروهای چپ از صحنه نهضت غائبند، هرچند ایران و اتحاد شوروی بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند. حزب کمونیست ایران حضور چندانی در نهضت ندارد، هر چند از قدیمی‌ترین احزاب این منطقه بشمار می‌رود. بنابراین هیچ یک از نیروهای چپ و راست، بدین اعتبار که نماینده یکی از دو قطب جهان هستند، کمترین تأثیری بر این نهضت ندارند.

ملت ایران این مسائل را به خوبی میداند. او می‌داند که این رژیم، که نهضت را به واپسگرایی متهم می‌کند، خود با سرکوب آزادی و اتخاذ روش‌های بدوی حکمرانی، تمامی سازمان‌های ارتجاعی را رو سفید کرده است. ملت ایران می‌داند که این رژیم، در قربانی کردن منافع مردم و پیشکشی ثروتهای آنها به قدرتهای بزرگ، هرگز تردیدی به خود راه نداده است. ملت ایران وقتی چنین رفتاری را با اصالت انقلابیون قیاس می‌کند، بر ایثار و فداکاری در راه آرمان آنان راسختر می‌شود. انقلابیون ایران به هیچ طبقه خاص اجتماعی منحصر نبوده، بلکه از همه ایران برخاسته‌اند: دانشجویان، کارگران، تحصیل‌کردگان، مردان دین و... همه و همه در این انقلاب حضور دارند. ملت ایران با همه نسل‌های مختلف خود در این نهضت شرکت جسته است. بازار، مدارس، مساجد، شهرها و حتی کوچکترین روستاها، در این نهضت مشارکت دارند.

همین حقایق است که رژیم را بر آن داشته است، تا چپ و راست، شرق و

غرب، سازمانهای عربی و حتی فلسطینیها را متهم کند، و بدین ترتیب بر گسترده‌گی و عمق مردمی این نهضت اذعان کند.

حرکت مخالفین رژیم شاه، امروز سیستم اطلاع‌رسانی خاص خود را یافته است. گفته‌ها و سخنان رهبران آن از طریق مردمانی به ما می‌رسد، که خود مخاطب این سخنان هستند. این سخنان در قلبهای همه ملت ایران جای گرفته است.

حق آن است که بگویم: خاستگاه این حرکت ایمان، و آرمان آن همان اهداف بیکران انسانی، اخلاقی و انقلابی است. موجی که امروز ایران را در می‌نوردد، بیش از هر چیز ندای پیامبران را در اذهان انسانها تداعی می‌کند.

اهداف انقلاب در مصاحبه مورخ ۶ مارس ۱۹۷۸ رهبر آن الامام الاکبر الخمینی با روزنامه لوموند، به روشنی تبیین شده است. این اهداف بیانگر اصالت حرکت و ابعاد قومی، فرهنگی و رهایی‌بخش آنند.

حوادث جاری ایران، چند نکته مهم را فرا روی جهان امروز قرار داده است:

۱. کسانی که به مسائل انسان و تمدن اهمیت می‌دهند، شایسته است تا این تجربه انسانی را که اکنون در ایران جریان دارد، به دقت مورد بررسی قرار دهند، و در برابر تلاشهای مغرضانه از آن حمایت کنند.

۲. رژیم شاه پس از ۴۰ سال حکومت و به رغم برخورداری از بیشترین امکانات، در همه امور، حتی در این حد که خود را از خشم ملت در امان نگه دارد، ناکام مانده است. این همه در حالیکه بزرگترین انبار تسلیحاتی جهان سوم، در اختیار همین رژیم قرار دارد.

۳. ارزش‌های اخلاقی انسان متمدن، امروز در ایران مورد تهدید قرار گرفته‌اند. تا زمانی که رژیم ایران تحت عناوین «پیشرفت» و «دمکراسی» به اعمال سرکوبگرانه، خونریزی و سلب آزادی ادامه دهد، هر قدر هم که در جهان مورد حمایت قرار گیرد، نمی‌توان از این ارزش‌ها پاسداری نمود.

۴. رژیمی که امروز با امواج نارضایتی مردم و خیل ناآرامی‌های داخلی روبرو است، دیروز از تضمین امنیت خلیج [فارس]، اقیانوس هند و حتی سومالی سخن می‌گفت. این امر بیانگر آن است که هیچ چیز بیش از حرکت‌های مردمی، این چنین

آن را پریشان و برآشفته نمی‌سازد. از جمله این حرکتها «حركة المحرومين» لبنان است که خبرهای آن در میان مردم ایران، انعکاسی فراوان یافته است. قتل‌عام‌هایی که هم اکنون در ایران جریان دارد، و رژیم تلاش دارد بر آنها سرپوش گذارد، هشدارى به انسان معاصر و وجدان و احساس مسؤولیت او است. شایسته است که انسانها تصویر واقعی این کشتارها و سرکوبگرها را به جهانیان عرضه بدارند، و بدین ترتیب بیزاری خود از این اعمال را نمایان سازند.»

همگام با انقلاب اسلامی ایران

قبلاً گفتم که بعد از قیام پانزدهم خرداد، آقای صدر و شهید بهشتی و تنی چند از یاران ایشان چه در ساحت دین و چه در عالم سیاست به بررسی قیام‌ها و جنبش‌های گذشته و به تحلیل ریشه‌ها و علل شکست و عوامل پیروزی آنها پرداخته و سرانجام به یک راهکار سه بعدی روی آوردند.

این راهکار همان‌طور که به تفصیل بدان پرداختم، شامل حرکت بر روی سه بعد مکتب، سیاست و قوای قهریه بود.

در همین راستا بود که امام خمینی به عنوان مرجع علی‌الاطلاق بعد مکتب و ایدئولوژی را می‌پرداخت و پیام‌ها و روشننگری‌های ایشان توسط رجال دین و سیاست و یارانشان به درون جامعه و افکار عمومی (بعد سیاسی) برده می‌شد و حرکت‌های فرهنگی شهید مطهری و دکتر شریعتی و دیگر مبارزان جبهه علم و فرهنگ با عقده‌زدایی از جوانانی که در پی جنبش‌های مارکسیستی بدان سوی روی آورده بودند، مذهب ناب و تفکر نوین دینی را به دانشگاه‌ها منتقل کردند.

در اجرای بعد سوم، سازمان‌های مخفی زیرزمینی با آموزش و تدارک و سازماندهی عملیات قهرآمیز خود را برای روزها و شرایط لازم آماده کردند.

جنبش سیاسی مردم به رهبری امام و به همت یاران ایشان و همگامی روشنفکران دینی و با حرکت متوازن بر روی سه خط ذکر شده، سرانجام در دوازدهم بهمن پنجاه و هفت به ثمر نشست. حرکت امام صدر در لبنان نیز دقیقاً بر همین منوال استوار بود. ایشان در هر سه زمینه و به طور همزمان، کار را آغاز نمود.

زمانی که ایشان وارد لبنان می‌شوند، یک روحانی جوان حدود سی ساله و بسیار خوشفکر بودند. آقای موسوی اردبیلی در یکی از مصاحبه‌هایشان درباره آقای صدر گفته‌اند: یکی از ویژگی‌های ایشان در قم و در زمان مباحثاتمان این بود که حوادث را ۳۰ تا ۴۰ سال جلوتر از زمان آنها پیش‌بینی می‌کردند. خوب کاملاً روشن است که وقتی فقیهی حوادث را ۳۰ الی ۴۰ سال جلوتر از زمان آنها ببیند، نگرش فکری و ذائقه فقهی‌اش چقدر برای طرح و حل مسائل روز موفق خواهد بود.

ساعات، روزها، هفته‌ها و ماههایی که در خدمتشان بودم، بسیار بسیار آموزنده بود. مطالبی را که عنوان می‌کردند، هم به قصد انتقال به دیگران، و هم جنبه تربیتی فردی داشت. من تقریباً از همه اعضای خانواده و فامیل، چه دختر و چه پسر، شنیده‌ام که هرگاه فرصتی دست می‌داد و با ایشان تنها می‌شدند، نکته‌ای یا مطلبی را عنوان می‌کردند، که بسیار آموزنده و در زندگی آینده هر کدام از آنها تعیین‌کننده بود.

نخستین چالشی که آقای صدر در لبنان با آن مواجه شدند، بحران هویتی بود که گریبان تشیع را گرفته بود. همانطور که شنیده‌اید، شیعه نه تنها جایگاه اجتماعی برای خود نداشت، بلکه در اوج عقب‌ماندگی، فقر، بدبختی و فلاکت زندگی می‌کرد. اگر معدودی از آنان در ادارات دولتی کار می‌کردند، در سطح بسیار ابتدایی استخدام می‌شدند. به هیچ‌کس اجازه نمی‌دادند تا رشد کرده و مراتب بالاتری را به دست آورد. جنوب لبنان در اختیار شیعیان، و متأسفانه دایره فقر به شدت این منطقه را در بر گرفته بود. کمربند فقری که بیروت را احاطه کرده بود، تماماً شیعه‌نشین بود. قانون اساسی لبنان قبل از استقلال آن در سال ۱۹۴۳ تحت‌نظر فرانسویها تدوین گردیده بود. بر اساس این قانون، مسیحیان به بهانه آنکه حائز اکثریت هستند، که البته نبودند، در صحنه توزیع قدرت سیاسی به گروه‌ها و مجموعه‌های مختلف تقسیم نشدند. اما مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی تقسیم شدند. بنابر قانون اساسی لبنان، رئیس‌جمهور مسیحی است. در میان مسلمانان هم به بهانه بیشتر بودن جمعیت اهل سنت، که البته باز چنین نبود، رئیس دولت از بین آنها انتخاب می‌شود، و سرانجام پست ریاست مجلس به شیعیان می‌رسد.

وقتی گفتیم رئیس مجلس از میان شیعیان بالا می‌آید، این تصور به وجود نیاید، که شیعیان او را انتخاب می‌کنند. از میان عده‌ای از شیعیان که طبق قانون اساسی به دولت می‌رفتند، و یا شیعیانی که نماینده مجلس می‌شدند، رئیس مجلس انتخاب میشد. اینها همگی از وابستگان به فئودالیت و طبقه اشراف و حاکم بودند. آنها در حقیقت جیره‌خوار ثروتمندان، دلالان و اربابان بزرگ حاکم بر صحنه سیاسی لبنان بودند. البته عده‌ای از روحانیان درباری نیز از آنها حمایت می‌کردند.

برنامه امام صدر در لبنان به مثابه یک جهان کوچک

وقتی آقای صدر وارد لبنان شدند، تصمیم گرفتند اصلاحات را ابتدا از شیعیان آغاز کنند، و پس از آن لبنان را به مثابه یک جهان کوچک درآورند. این دو هدف را در نظر داشته باشید. لبنان در ذهن آقای صدر یک کشور نبود، بلکه یک جهان بود! وقتی انسان به لبنان نگاه می‌کند، با جهانی پر از رنگ و تفاوت رو به رو می‌شود. فرقه‌های مختلف، تفکرات گوناگون، تکرر اندیشه‌ها، گوناگونی ادیان، و به طور خلاصه خصوصیات ناهمگون لبنان، شرایطی ویژه و منحصر به فرد را به وجود آورده بود. اگر لبنان با چنین شرایطی به وضعیتی مطلوب می‌رسید، سرمشقی نمونه برای دیگر کشورها می‌شد. آنگاه با اشاره به لبنان، می‌توانستیم نشان دهیم که اخلاق و مروت اسلامی، در یک مقیاس کلان، قصد ساختن چگونه جهانی را دارد. شیعیان آن با تفکری شیعی، احساسات و اعتقاداتی علوی به میدان آمدند. آنها با پایبندی به اصول و اندیشه‌های یکی از شاگردان مکتب علوی و یکی از پیروان صدیق مکتب رسول اکرم(ص)، مبارزه خود را آغاز کردند. دورنمای نگرش آقای صدر به آینده لبنان این گونه بود.

گام اول مبارزه، رهایی شیعیان از فقر بود. طبیعی بود کسانی که تا آن زمان نگهدارنده وضع حاکم بودند، با این حرکت مخالفت کنند. از همین رو فئودالها و وابستگان به جریان و نظم حاکم بر لبنان، صف اول مخالفین ایشان را تشکیل می‌دادند. همانگونه که عرض کردم، یک بعد حرکت ایشان بعد عقیدتی است که بر ایدئولوژی اسلامی مبتنی بود. یکی از برنامه‌های ایشان تأسیس حوزه‌های علمیه و مدرسه آموزش دینی بود. در این راه، با آن ذائقه فکری و با آن نوع تفکر و روشن‌بینی خاصی که ایشان

داشتند، طبیعی بود که عناصر منحط سنتی سد آغازین حرکت ایشان شوند. عده‌ای مقدس‌نما که جز ارتجاع چیزی ندارند و متأسفانه آن را به نام دین عرضه می‌کنند، در مقابل ایشان قرار گرفتند. بنابراین، تحریکات تنها از جانب فتودالها، سرمداران و سرمایه‌داران لبنانی نبود. روحانیون مقدس‌مآبی که دل امام راحل را در قم و نجف خون کرده بودند، در لبنان نیز با لباس و فرهنگ خاص آنجا، در مقابل حرکت آقای صدر صف‌آرایی کردند. اینها همه موقعیت خود را در خطر می‌دیدند و البته گروه‌های دیگری نیز به جمع آنان پیوستند.

از جمله شاه ایران هم وارد میدان مبارزه گردید. بنابراین حرکت آقای صدر، خیلی زود به شکل یک حرکت سیاسی نمود پیدا کرد. ایشان به اروپا می‌آمدند و در آنجا با جوانان ایرانی و انجمنهای اسلامی مرتبط بودند. مشخص بود که آنها هم برای اعلیحضرت تره خرد نمی‌کردند. آقای صدر زیر بال و پر ایرانیهای فراری و پناهنده به آنجا را می‌گرفتند و کمک می‌کردند. طبیعتاً این مسایل برای سفارت و رژیم ایران ناخوشایند بود....

همانطور که عرض کردم، در بعد عقیدتی، آموزش جوانها، تربیت کادرهای فکری، تشکیل حوزه‌های علمیه و گسترش فکر و فرهنگ اصیل اسلامی در سراسر لبنان، جهان عرب و حتی آفریقا، در دستور کار ایشان قرار داشت. در این راستا مؤسسات مختلفی را تأسیس کردند. مهمترین آنها، مدرسه‌ای بود که در جبل عامل، یعنی قلب جنوب لبنان تأسیس گردید. این مدرسه مرکز بزرگی بود که در آن، علاوه بر آموزشهای فنی و حرفه‌ای، آموزشهای اصیل عقیدتی هم رایج بود. این مدرسه، در حقیقت کارگاه انسان‌سازی آقای صدر بود. بزرگترین فرماندهان مقاومت لبنان، و از جمله آنان آقایان سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله، از این مدرسه برخاستند. وقتی که این مدرسه ساخته و آماده شد، دایی جان‌نامه‌ای به ما در اروپا نوشتند، که تا این جای کار بر عهده من بود، اما از این جا به بعد دیگر با شماست. کسی را بفرستید که بتواند متناسب با علم و تکنولوژی روز، اینجا را اداره کند. ما هم در بین دوستانی که بررسی کردیم، تنها کسی که این توانایی را در او دیدیم، که پتانسیل مورد نیاز آقای صدر را داشت، شهید چمران بود. از این رو دست به دامان مراکز علمی آمریکا شدیم و دکتر مصطفی چمران

را احضار کردیم. ایشان ابتدا موقتاً همراه خانمشان به لبنان آمدند، تا اوضاع آنجا را بررسی کنند. اما همین که آمدند، با وجود اینکه به بچه‌هایشان، خصوصاً به فرزند کوچکشان جمال بسیار علاقه داشتند، دیگر به آمریکا باز نگشتند. یعنی به رغم آن علاقه و حساسیت بسیار زیاد، وقتی خانمشان درخواست کرد تا بازگردند، زیرا بچه‌ها در این وضع نمی‌توانند زندگی کنند، پاسخ شهید چمران آن بود که این ۴۰۰ کودک همه بچه‌های من هستند! آنها را چه کنم؟

با یک چنین وضعیتی خانواده را رها کردند و در لبنان ماندگار شدند. طبیعتاً ایشان هم از آتش کینه‌ها بی نصیب نبودند. دشمنی‌هایی که با آقای صدر می‌شد، متوجه او هم بود. برخی از این دشمنی‌ها از این جهت بود که ایشان یک مبارز ایرانی بودند، و برای رهایی ایران تلاش می‌کردند. شهید چمران نیز چون آقای صدر، از چند طرف مورد هجوم و در نهایت مظلومیت بودند. با این حال ذره‌ای به خود یاس راه ندادند. هر روز قوی‌تر می‌شدند. ایشان معتقد بودند که این راه حق است، و اگر پیمودن راه حق آسان بود، که همه این راه را می‌پیمودند.

به هر حال همانطور که عرض کردم، حرکت اساسی آقای صدر، ارتقاء جامعه شیعه لبنان و نجات محرومان آن در همه ابعاد بود. حركة المحرومين در برگیرنده تمام محرومان، اعم از شیعه، سنی و مسیحی بود. همین‌جا باز جمله زیبایی از آقای صدر به یاد دارم که بیان می‌کنم. ایشان بعد از سازماندهی حركة المحرومين خطاب به محرومان اظهار داشتند:

«شما که در سرزمین خود محروم هستید، با کسانی که از سرزمین خود محروم هستند (یعنی فلسطینیها)، همگی یک سرنوشت دارید. شما باید همراه یکدیگر علیه ظلم و ستم مبارزه کنید. انقلاب فلسطین انقلاب و آرمان ماست، و همه باید برای رهایی فلسطین تلاش کنیم، هرگونه تعامل با اسرائیل، به هر نوع و هر شکل که باشد، حرام است.»

بعد نظامی حرکت آقای صدر از همین رهگذر به طور جدی شکل گرفت. همه می‌دانید که آقای صدر بنیانگذار و مؤسس مقاومت لبنان است. ایشان در اصطلاح

نظامی، فرمانده بود و شهید چمران رئیس ستاد ایشان. مقاومت لبنان اگرچه از سالهای آغازین دهه هفتاد میلادی به طور مخفیانه شکل گرفت، اما در سال ۱۹۷۵ رسماً توسط آقای صدر اعلان موجودیت نمود. در زمان حضور آقای صدر، عملیات نظامی مهمی علیه تجاوزات اسرائیل به جنوب لبنان شکل گرفت، که آزادسازی شهرهای مرزی طیبه و بنت جبیل در سال ۱۹۷۷، مقاومت در برابر حمله بزرگ سال ۱۹۷۸ اسرائیل به جنوب، از جمله آنهاست. در سال ۱۹۸۲ نیز وقتی اسرائیل به لبنان حمله کرد و تا دروازه‌های بیروت آمد، علی‌رغم آنکه آقای صدر ربوده و دکتر چمران شهید شده بود، عملیات مقاومت علیه اشغال اسرائیل توسط شاگردان آنها آغاز گردید. فعالیت نظامی شیعیان لبنان در زمان حضور آقای صدر به گونه‌ای وسعت یافت، که خیلی از ایرانیهایی که علیه شاه مبارزه می‌کردند، به صورت گروههای مخفی از طریق اروپا به لبنان می‌آمدند، در آنجا تعلیمات نظامی می‌دیدند، و سپس به ایران باز می‌گشتند. برخی از اینها آقایانی هستند که بعدها در سال ۵۷ مجموعه‌ای از گروههای کوچک چریکی را تشکیل دادند، که پس از انقلاب به «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» معروف گردید. در واقع هدف از تشکیل این مجموعه، ذخیره داشتن پشتوانه‌ای از قوه قهریه بود، تا در هنگام ضرورت به کار گرفته شود. البته همانطور که خود آقای صدر نیز پیش‌بینی کردند، نهایتاً سرعت پیروزی انقلاب به جایی رسید که قوای مورد نیاز خودش را از ارتش گرفت. یعنی به تعبیر خود ایشان، «با تسخیر ارتش» قدرت نظامی انقلاب تأمین گردید.

خوب است همین‌جا تاکید کنم که آقای صدر همواره روی جوانها اهتمام خاصی داشتند. ایشان به جوانان و دوستانی که در اروپا بودند، بی‌نهایت اهمیت می‌دادند. هم از این جهت که فکر آنها ارتقاء یابد، هم از این جهت که مسایل خود را طرح کنند، و هم از این جهت که با مسایل روز آشنا شوند. خصوصاً در فضای دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که دوران آرمان‌گرایی در سراسر جهان بود. جنبشهای آزادی‌بخش یکی پس از دیگری به عرصه می‌آمدند، تا با استفاده از شور و هیجان جوانان آنها را به سوی خود جذب کنند. پرچم مبارزه مارکسیستی و لنینیستی را هم به خود می‌چسبانند. در یک کلام، شرایطی بوجود آورده بودند که جوانان و دانشجویان، در مقیاسی جهانی، پرشور و

پرحرکت، اما با اندیشه مارکسیستی و لنینیستی ظاهر شوند. آنها اعتقاد داشتند که جهان را تنها از رهگذر اندیشه مارکس و لنین است که می‌توان رهایی بخشید. طبیعتاً برای ختنی کردن این فضای مسموم تبلیغاتی در میان جوانها، خصوصاً جوانان ایرانی، آنهم با امکانات اندکی که وجود داشت، وزنه‌های بزرگی می‌بایست وارد میدان شوند. چرا که احزاب کمونیستی بسیار فعال بودند، همه‌جا پول خرج میکردند، و به شدت تبلیغات داشتند. جزوات آموزشی آنان مرتب و به وفور، در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت. این درحالی بود که چند دانشجوی مسلمان شاخ شکسته، که با اعتقاد بودند، برای مبارزه با رژیم امکاناتی در اختیار نداشتند. طبیعتاً این شرایط، اوضاع را برای یک فرد مسؤولیت‌شناس، ایدئولوگ، آشنا و معتقد به آینده جوانان، بسیار دشوار می‌کرد. اینگونه بود که آقای صدر مسؤولیت بسیار سنگینی را بر دوش خود حس کردند. به همین جهت مکرراً به اروپا می‌آمدند، و با دانشجویان و انجمنهای اسلامی جلسات مختلفی داشتند. حتی گاه که به عنوان سفرهای رسمی و کوتاه نیز می‌آمدند، فرصت مغتنم دانسته می‌شد تا از وجود ایشان استفاده شود....

ساده زیستی امام صدر

این‌جا نکته‌ای به ذهنم می‌رسد که تصور می‌کنم ذکر آن برای همه آموزنده باشد. و آن مربوط به ساده‌زیستی آقای صدر است. تصور کنید که آقای صدر در مقام یکی از رهبران برجسته جهان عرب، و به عنوان چهره‌ای که در لبنان آن جایگاه منحصر به فرد را داشت، به دعوت دولت آلمان به آنجا می‌آید. بطور معمول ماشینهای تشریفات ایشان را به سمت هتلهای درجه یک و گران قیمت می‌بردند. اما ایشان با حداکثر دو نفری که در هر سفر همراهشان بودند، بعد از اتمام ملاقاتها خداحافظی می‌کردند، به منزل دانشجویی ما می‌آمدند، و در کنار همان سفره محقر ما می‌نشستند. سفره ما روزنامه بود. پهن می‌کردیم و با هم غذا می‌خوردیم. شب و روز را اینگونه با ما زندگی می‌کردند. این ساده‌زیستی ایشان خیلی آموزنده بود. چند وقت پیش همسر من به یادم آورد، که در یکی از سفرها که به منزل ما آمده بودند، حتی به اندازه کافی پول نداشتیم تا حداقل کمی بادمجان بخیریم و برای ایشان شامی حاضری تهیه کنیم. از یکی از بستگان که



چهره دایی جان به طور نگران‌کننده‌ای خسته به نظر می‌رسید؛ گفتند خوب شد آمدید چون ساعت هشت یک گفتگوی تلفنی با سفیر ایران دارم...



در کتابخانه شخصی: با مقایسه این دو عکس میزان خستگی در چهره امام صدر بیشتر نمودار می‌شود

ظاهراً خانم ایشان است، شنیدم که روزی برای ایشان یک میز ناهارخوری هدیه فرستادند. دای جان وقتی به منزل آمدند، و دیدند که میز ناهارخوری هدیه آورده‌اند، توصیه می‌کنند که زود این را بردارید. در توجیه این امر می‌گویند، بالاخره میز که به تنهایی فایده ندارد؛ چنین میزی رومیزی می‌خواهد؛ اطرافش نیاز به صندلی دارد؛ متناسب با آن پرده می‌خواهد؛ برای زیرش به فرش احتیاج هست؛ غذایی که روی آن چیده می‌شود باید با آن متناسب باشد؛ و بالاخره همه چیز باید با آن هماهنگ باشد، و این گونه آنچه نباید، از همین جا شروع خواهد شد. بنابراین بهتر است از همین ابتدا آن را رد کنیم.

بگذارید در همین ارتباط موارد دیگری را نیز برایتان تعریف کنم. خانه آقای صدر که در طبقه بالای مجلس اعلای شیعه بود، بسیار بسیار ساده بود. اصلاً نمی‌توانید تصور کنید که چطور شخصی با این موقعیت اجتماعی در کنفرانسها و سران عرب، در زندگی خصوصی خود تا این اندازه ساده زیست کند. یکی از آقایانی که با ایشان درباره آقای صدر مصاحبه شده است، که تصور می‌کنم آقای موسوی اردبیلی است، اظهار داشتند که آقای صدر همه خصوصیات خوب پدرشان را از ایشان به ارث برده بودند. این سخن واقعاً درست است. برای نوه‌های کوچکتر که مرحوم آیت‌الله صدر را درک نکردند، شاید این سؤال مطرح باشد که مگر آیت‌الله صدر چگونه زندگی می‌کردند؟ دو نمونه کوچک برایتان عرض کنم که از نزدیکان خود شنیدم:

اوایل تابستان یکی از سالها، آقای صدر بزرگ به خانم می‌گویند که امسال بگویید تابستان یخ نخرند؛ زیرا اول پاییز قرار است که منصوره ازدواج کند، و برای جهیزیه او باید تدارک بینم. توجه داشته باشید که ایشان مرجع عام جهان تشیع است. آن زمان یخچال نبود. به همین جهت آیت‌الله صدر به همسرشان می‌گویند سه ماه تابستان را یخ تهیه نکنید، چون فلان صبیّه قرار است ازدواج کند، و در عوض مقداری جهاز برای او تهیه کنند. با افتخار خدمت شما برادران و خواهران عرض می‌کنم که مادر گرامی همسر جناب آقای سید محمد خاتمی، وقتی می‌خواستند ازدواج کنند، سه ماه یخ مصرف نشد تا بتوانند جهازی مختصر برای ایشان تهیه کنند. و باز خود به یاد دارم که

موقع ازدواج یکی دیگر از خاله‌ها (خانم بتول صدر همسر مرحوم حجت‌الاسلام حاج شیخ‌هادی عبادی طالقانی)، چند تا مرغ که در باغچه منزل پرورش داده شده بود، فروخته شد تا شام شب عروسی را تهیه کنند. این خصلت ساده‌زیستی آقای صدر، در عین آن بلندنوازی، بلندفکری، مناعت‌طبع و عزت‌نفس ایشان که واقعاً مثال‌زدنی است، حقیقتاً زیبا و باشکوه است. متأسفانه وقت کم است، اما تصور می‌کنم این حرفها، خصوصاً برای نسل جوان ما، لازم و شنیدنی است.

خاطره‌ای از تواضع مرحوم آیت‌الله صدر

برادر کوچکی دارم که دو سال از من کوچکتر است. بعد از ظهر ساعت ۲ و ۳ بود که در باغچه منزل آیت‌الله صدر با هم بازی می‌کردیم. او از درخت بالا رفته بود. من هم شیطان بودم و اجازه نمی‌دادم پایین بیاید. کمی بگو مگو کردیم و داد و بیداد به راه انداختیم. اتاقی که آقای صدر در آنجا استراحت می‌کردند، پنجره‌ای داشت که رو به باغچه باز می‌شد. آقای صدر بدون توجه به کسی که دارد سر و صدا می‌کند، آمدند و با صدای نیمه‌بلندی گفتند: «چه خبره؟» برادر ۵ ساله من از همین کلام مختصر ناراحت می‌شود، می‌رود، قهر می‌کند و مدتی نمی‌آید. یک‌بار مرحوم آقا از مادرم سؤال می‌کنند، آقا جواد کجاست؟ نمی‌بینمش؟! ایشان هم عذری می‌آورند که نشده این‌جا بیاید. سه چهار روزی می‌گذرد. باز می‌پرسند: «چرا سید جواد را نمی‌بینم؟» من هم گفتم، از آن روزی که شما دعوايش کردید، با شما قهر کرده است. پرسیدند: «کدام روز دعوايش کردم؟» گفتم همان روزی که در باغچه بازی می‌کردیم. همان شب در منزل نشسته بودیم و شام می‌خوردیم، که آقای صدر عصا‌زنان آمدند. آن روزها به خاطر ناراحتی قلبی که داشتند، اطباء راه رفتن را برایشان قدغن کرده بودند. با این‌حال آمدند. به استقبال ایشان رفتیم. گفتند، «آقا جواد کجاست؟ من برای دیدن سید جواد آمده‌ام.» و این بزرگواری ایشان بود.

امام موسی صدر نیز همان خصوصیات پدر بزرگوارشان را داشتند. همانطور که آقای موسوی اردبیلی گفتند، ایشان واقعاً شبیه آیت‌الله صدر بودند. اینگونه خصوصیات باید گفته شود، تا معلوم شود در وجود این پدر و پسر چه ویژگی‌های درخشانی نهفته بود.

مصاحبه با روزنامه النهار

به عنوان حسن‌ختم این بخش درج گفتگوی امام صدر با خانم حنان معلوف، از روزنامه النهار را که در تابستان ۱۳۴۸ در شهر صور، انجام شد را خالی از لطف نمی‌بینم. به ویژه آن‌که در این گفتگو نکاتی آموزنده از سیره و نظرات فقهی و اجتماعی آقای صدر نمودار می‌گردد. این نکات گوشه‌هایی از رمز و راز موفقیت امام صدر را نشان می‌دهد.

دقت در تاریخ این گفتگو نشان می‌دهد که ایشان هنوز دهه چهارم عمر خود را پشت سر نگذاشته بود با وجود آن از چنان نگرش و تجربه و دانش و قدرت استنباطی فقهی برخوردار بود که دامنه تأثیر تلاش‌ها و مجاهدت‌های ایشان، مرزهای مکان (لبنان) را نه تنها درنوردید، بلکه تا امروز که قریب به سی سال از اختفای ایشان می‌گذرد، هم‌چنان اثرگذار و تعیین‌کننده می‌باشد.

خانم حنان معلوف از روزنامه «النهار» مصاحبه زیر را با امام موسی صدر در منزل وی واقع در صور انجام داد و آن را در تاریخ ۲۷ نisan ۱۹۶۹ منتشر کرد.

*** آیا من که این روسری را سر کرده‌ام، منافق محسوب می‌شوم؟**

امام موسی صدر: خیر شما منافق نیستید. این پوشش شما تنها لباس خاص و رسمی است که برای دیدار با یک روحانی از آن استفاده می‌کنید. شما یکی از تکالیف دینی خود را رعایت کرده‌اید و همین مراعات شما بر روی احساس انسان متدین و در نتیجه بر اندیشه او که از موقعیت‌های معین و خاصی منتج شده بسیار تأثیر می‌گذارد. تنها زن مسلمان نیست که در برابر عالمان دین حجاب را رعایت می‌کند، بلکه همه کسانی هم که به کلیسای پطرس قدیس در رم می‌روند نیز حجاب را رعایت می‌کنند. علاوه بر این ما می‌دانیم اسلام به زن مسلمان توصیه می‌کند که در اجتماع وزین و با وقار و احتشام ظاهر شود که در کتب فقهی حدود این مسأله بیان شده است.

*** حال اگر من می‌خواستم با سر برهنه با شما مصاحبه کنم چه می‌شد؟**

امام موسی صدر: من آنچه را که به مصلحت تحقق اهداف دینی است در نظر می‌گیرم و دیدار شما را ارزیابی می‌کنم. بنابراین اگر در مصاحبه با شما و این فعالیت



زندگی داخلی امام صدر بسیار ساده بود



سال ۱۳۵۳ منزل امام صدر: پدر، مادر، و برادر مرتضی (سمت راست) به لبنان سفر کردند



نوامبر ۱۹۷۷، شیخ جعفر یعقوب و هانی الحسن
معاون اجرایی یاسر عرفات؛ در مجلس اعلای
شیعیان در حازمیه بیروت

روزنامه‌ایان فایده‌هایی به نظر آید که بر مصالح دیگر برتری داشته باشد، من بدون هیچ شرط و اکراهی با شما روبرو می‌شوم و گرنه از مصاحبه با شما امتناع می‌ورزم و پوزش می‌خواهم.

*** شما مرا قانع کردید من از این پس از روسری استفاده خواهم کرد.**

امام موسی صدر: توفیق بزرگی است، خصوصاً اینکه شما در زندگی به چیزی که می‌خواستید، رسیدید. بعلاوه من عقیده ندارم که رعایت حجاب زن را از انجام هرگونه فعالیت در جامعه باز می‌دارد. هیأت لباس زنان در این عصر جنبه زنانگی زن را بیش از دیگر لیاقت‌ها و استعدادها و امکانات او آشکار می‌کند تا آنجا که زنانگی وی در نزد خود او سر به طغیان می‌نهد و او را از بسیاری امتیازات دیگر محروم می‌کند. اما هیأت

الان سادگی لباس اطفال را پیدا کرده است. چنانکه زن وقتی این گونه لباسها را به تن می کند مثل بچه ها می شود.

*** چرا مثل بچه ها؟**

امام موسی صدر: به عقیده آنها با شباهتشان به اطفال بیشترین اثر را از خود به جای می گذارند.

*** چرا شما به خداوند ایمان دارید در حالی که بسیاری از اندیشمندان و متفکرین به خدا ایمان ندارند؟**

امام موسی صدر: بنابر مطالعاتی که کرده ام بیشتر اندیشمندان این قرن از مؤمنان به خدا بوده اند، در حالی که در قرن نوزدهم اینگونه نبوده است. مایلم در این پیوند نکاتی را توضیح دهم.

انسان نسبت به خداوند در سه حالت به سر می برد: یقین، ایمان و صورت ایمان. یقین همان تصدیق خداوند و وجود اوست و از راه مطالعه در پدیده های هستی و پژوهش و استدلال علمی بدست می آید. اما ایمان در مرحله ای پس از این جای دارد. یعنی وقتی که انسان بر مبنای یقینش زندگی کند و در فعالیت ها و عواطف و احساساتش آن را به کار گیرد، آن گاه ایمان را احساس می کند و ایمان هم در اثر عمل به مناسک دینی رشد و پیشرفت می کند. برعکس این هم البته درست است.

بنابراین ایمان به معنای صحیح آن در افکار و عواطف و فعالیت های انسانی منعکس می شود و به عبارتی کوتاه می توانیم بگوییم، ایمان همان یقین انسان در مراحل و ساحت های مختلف وجودی او است.

اما صورت ایمان همان است که نزد بسیاری از مردم وجود دارد. آنان می گویند مؤمن هستند، ولی ایمانشان در اعمال و افکار و عواطفشان انعکاسی ندارد. پس این شکل ایمان است نه حقیقت ایمان و ما می توانیم آن را به واژه مسلمان یا مسیحی که در شناسنامه فرد نوشته می شود، تشبیه کنیم. بنابراین ایمان به معنای درست کلمه نقشی زنده و مؤثر و فعال در روح انسان دارد.

در پاسخ سؤال شما باید عرض کنم که من در محیطی با ایمان به دنیا آمده‌ام. اما ایمان ارثی نمی‌توانست در برابر شک‌ها و پرسش‌های علمی که برایم پیش آمد رویارویی کند. از این‌رو تلاش کردم تا با پژوهش و مطالعه به تثبیت یقین خود پردازم و آن را به ایمان تبدیل کنم. تردیدی نیست که ایمان همچنین با حالات و احساسات دینی در کنش متقابل است، آنچنان که با فعالیت‌هایی که از ایمان می‌جوشد نیز در تعامل قرار دارد است.

*** هنگام دیدار از خانواده‌های متوسط‌الحال شیعه احساس می‌کردم حزن و اندوهی بر آنان سایه افکنده، علت این حزن و اندوه چیست؟**

امام موسی صدر: در طول تاریخ بر طایفه شیعه مصیبت‌ها و فاجعه‌های بسیاری گذشته است. استمرار این سختی‌ها و مصیبت‌ها در جان شیعه رسوخ کرده و جزء وجودشان شده است. چه‌بسا امروز هم ما برخی از بقایای این فجایع و مصائب را در استمرار همین عادات در نزد آنها بیابیم. اما عمومیت ندارد و باور ندارم که در تمام خانواده‌های شیعه این حالتی که گفتید به چشم بخورد.

*** درباره تعذیب جسمی و روحی آنان در مراسم عاشورا چه می‌گویید؟**
امام موسی صدر: بهتر است گفتگو در این مورد را به فرصت دیگری موکول کنیم.

نقش شیعیان

*** نقش تاریخی شیعه در اسلام، از گذشته تا حال چه بوده است؟**
امام موسی صدر: طایفه شیعه، اهل بیت(ص) را به عنوان رهبر و پیشوای خود می‌دانند و آنان را استمرار وجود رسول خدا(ص) تلقی می‌کنند. ائمه اهل بیت(ع) نیز در جهت دادن به مسلمانان و گسترش فرهنگ‌های متنوع آنان و در دور نگه داشتن حکام از انحراف و کجروی نقشی بس بارز و گسترده داشته‌اند. از سویی دیگر ائمه تفسیر آیات قرآنی را برای مسلمانان بیان کرده‌اند و به دانشمندان اسلامی با وجود اختلاف مذاهبشان راههای اجتهاد درست را آموخته‌اند. دانشمندان شیعه نیز پس از ائمه تأثیری درخشان و نقشی اساسی در توسعه فرهنگ اسلامی و بویژه توسعه و بالندگی

فقه داشته‌اند که این خود به سبب آنست که در نزد علمای شیعه ابواب اجتهاد همیشه باز و گشوده بوده است. خلاصه آن که علمای شیعه همواره به اسلام و اصول و ارزش‌های آن وفادار بوده و به چیزی جز اسلام رضایت نداده‌اند. علمای شیعه مذهب را راهی به سوی دین می‌دانند و به همین خاطر می‌بینیم که بسیاری از مصالح خود را برای رسیدن به اهداف والای الهی فدا کرده و می‌کنند.

*** از نظرگاه عقیدتی، چه وجه تمایزی میان شیعه و سنی وجود دارد؟**

امام موسی صدر: تفاوت اساسی در میان شیعه و غیرشیعه در دو مورد خلاصه می‌شود:

نخست - ولایت: حقیقت مسأله ولایت عبارت است از ایجاد جامعه‌ای صالح از طریق تکوین و تشکیل حکومتی صالح. علی (ع) برترین این مصداق‌ها بود. در نظرگاه شیعه مسأله ولایت از مهمترین احکام شرعیه است. من اعتقاد دارم تشکیل جامعه‌ای صالح بیش از هر اقدام دیگری منجر به رشد و کمال انسان می‌شود. بنابراین ولایتی که از نظر شیعه مسأله‌ای اساسی به شمار می‌رود، تنها جنبه تاریخی ندارد، بلکه مسأله‌ای است همیشگی، در هر زمان و هر جامعه‌ای.

دوم - منابع شرعی: در نظرگاه شیعه، پس از نصوص قرآنی و سنت نبوی، سنت اهل بیت و روایات و تعلیمات آنان منبع و مصدر شرعی به شمار می‌آید؛ اما مذاهب دیگر غیر از قرآن و سنت پیامبر (ص) آرای صحابه پیامبر (ص) را به عنوان منابع شرعی به حساب می‌آورند. در اینجا است که با تفاوت‌های بسیاری در احکام و تعالیم دینی روبرو می‌شویم، اما تمام این تفاوتها و حتی اصل اجتهاد در دایره فروع محدود می‌شود و موجب تفاوت و فرق در اساس و ارکان اسلامی نمی‌گردد.

دگرگونی اسلامی

*** کلیسای کاتولیک از زمان پاپ یوحنا بیست‌وسوم تاکنون در تکالیف و تعالیم دینی تجدید یا اعاده نظر کرده است. این اقدام طوایف مسیحی را به هم نزدیک کرده و بحث‌هایی را برای یافتن راه‌های وحدت مسیحیان ایجاد نموده است. این اقدام تلاشی**

است در راستای تجدد و نوگرایی. حال نظر شما درباره تلاش‌هایی که فرقه‌ها و مذاهب مختلف و متعدد اسلامی را یکی کند چیست؟ و کدامین فرقه به عقیده شما می‌تواند در صدد چنین اقدامی برآید؟

امام موسی صدر: حقیقت آن است که در گستره مفاهیم و آموزه‌های اسلامی عناصر و تعالیم بسیاری وجود دارد که روند این تطور و دگرگونی را به صورتی دینی و مقدس آسان می‌سازد. شاید کلمه اجتهاد تعبیری تقریبی از این اصل باشد. درباره تطور و تحول تعالیم دینی باید دانست که ما دوگونه مناسک داریم: نخست عباداتی که برخی آنها را تکالیف دینی نامیده‌اند اما در حقیقت جزو تکالیف نیستند، بلکه مناسکی هستند که تأثیری ژرف بر ایمان و تربیت اسلامی دارند. اینگونه عبادات در اسلام تغییرناپذیرند. زیرا آنها تثبیت مداوم ایمان به غیب را در نزد مؤمن نشان می‌دهند. نوع دوم تعالیم امروزی از قبیل اعیاد، مناسبت‌ها و مراسم دینی، چگونگی لباس‌های روحانیون، نظم و انتظام مساجد و نظایر آن است که مردان بزرگ دینی می‌توانند براحتی آنها را متحول سازند. در ارتباط با تقریب مسلمانان و فرقه‌های مختلف باید عرض کنم که از سی سال پیش در قاهره تلاش‌های عمیق و گسترده‌ای در این راستا از طریق معرفی و تقریب میان مذاهب اسلامی و مؤسسات مانند آن، آغاز شده است. به اعتقاد من این‌گونه تلاش‌های گسترده مشکل مذکور را حل می‌کند یا آن را به صورت اساسی کاهش می‌دهد. در پرتو آنچه گفتیم تلاش‌هایی را می‌بینیم که از جانب شیعه و سنی در این راه صورت گرفته است. مثلاً مذهب «زیدیه» نیز به مؤسسه «التقریب» ملحق شده است. بدون تردید این احساس در روح مسلمانان ریشه دارد و در برخورد رهبران مخلص آنان تجلی می‌یابد و رشد می‌کند.

* در مسیحیت همواره حرکت‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب یا انقلابی را مشاهده می‌کنیم. بعضاً این‌گونه حرکت‌ها را انحلالی نامیده‌اند. هرچند که شخصیت‌های اصلاح‌طلب ثابت کرده‌اند که در مسیحیت بذره‌ای تغییر و دگرگونی وجود دارد. آیا در اسلام هم نمونه‌هایی از این قبیل داریم؟

امام موسی صدر: گمان می‌کنم در پاسخ به سؤال‌های قبل اشاره کردم که تعالیم

اسلامی بذره‌های تطور احکام اسلامی را در خود دارد؛ اما در مورد اشخاص ما می‌توانیم از کسانی همچون جمال‌الدین اسدآبادی یاد کنیم و از جمله مراکز علمی شیعی که در این جهت گام برمی‌دارند، می‌توانیم از حوزه نجف نام ببریم. همچنین می‌بینیم علما و استادان آن حوزه علمیه همواره نظراتی جدید و افکاری اصلاح‌گر و دگرگون‌کننده ارائه داده‌اند و جوامع و محافل علمی هم با آغوش باز و با سروری فراوان از آنها استقبال می‌کنند.

البته به طور خلاصه من اعتقاد ندارم که در محافل و مجامع اسلامی، نهضت‌ها و حرکت‌هایی مانند آنچه در اروپا در اواخر قرون وسطی در دوره اسکولاستیک دیده می‌شود، روی داده باشد.

* چرا وقتی زن و مردی به یکدیگر تمایل پیدا می‌کنند و علاقه‌مند می‌شوند آنها را نکوهش می‌کنند یا این‌که این احساس در هر دو وجود دارد؟

امام موسی صدر: احساسات جنسی در مرد یا زن غریزه است. اما احساساتی که ورای تمایلات متقابل میان مرد و زن است بدون تردید از ژرفای آفرینش بوده و از همین‌رو مقدس به شمار می‌رود. لذا برای هر احساس یا نیاز بشری مقیاس و میزانی قرار داده‌اند.

چرا که بشر از لحاظ فردی و اجتماعی مجموعه‌ای از احساسات و نیازهاست. بنابراین ضروری است برای هر احساس و نیاز بشری حد معقول و طریقی هماهنگ با وجود او و متناسب با آنها و اهداف او وجود داشته باشد. از این روی در ارتباط با میل جنسی و دیگر نیازهای مشابه به آن، حد و میزانی در نظر گرفته شده است تا مبادا این بعد بر دیگر ابعاد انسان غلبه کند و منجر به انحراف او از مسیر اعتدال و شأن فردی و اجتماعی‌اش شود. این اصل برای برقراری تعادل در همه احساسات انسانی وجود دارد. اما کسانی را می‌بینیم که نیازشان به خوردن یا پوشیدن یا دیگر تمایلات، چنان رشد می‌کند که بر دیگر ابعاد انسانی وجودشان غلبه می‌کند و در نتیجه آنان را به عناصری نامطلوب و ناشایسته در جامعه تبدیل می‌کند. بدون تردید رشد غیرمتعادل اینگونه احساسات و نیازها بیشتر به سبب عدم رعایت حدود و تکرار آن پدید می‌آید.

* آیا نیت انسان به موازات عمل اوست؟

هر نیت و قصدی تا زمانی که به مرحله عمل در نیامده مطلقاً بر انسان تأثیری ندارد. خلاصه اگر به فعل در نیامدن نیت، امری خارج از اعتدال باشد. مقصودم آن است که وقتی انسان را با توسل به زور از عملی کردن یکی از نیازهایش بازداریم، او از پای نمی‌نشیند و دست به کارهای غیرعادی می‌زند. درست برعکس هنگامی که به او اجازه می‌دهیم به قدر معقول آن نیازش را عملی کند، خود بدان صیغه قداست می‌بخشد. بنابراین احساسات طبیعی و غریزی انسان موقعی که مجال بروز معتدل نیابند به وسوسه‌های مزاحم تبدیل می‌شوند، می‌پژمرند و می‌میرند. و اگر بروز یابند رشد می‌کنند و بر دیگر ابعاد وجود انسان سیطره می‌یابند.

* آیا اجازه می‌دهید درباره ازدواج موقت گفتگو کنیم؟ می‌خواهم نظر خاص شما را در این باره بدانم.

امام موسی صدر: این بحث طولانی است و اکنون مجال پرداختن به آن نیست.

* درباره تعدد زوجات چه می‌گویید؟

امام موسی صدر: آیه‌ای که مورد تعدد زوجات در قرآن ذکر شده حاوی دو شرط اساسی است. آن آیه چنین است:

«و اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید، از زنان هرچه شما را پسند افتد، دو دو، سه سه، چهار چهار به نکاح درآورید. و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید.»

این آیه از یک سو تعدد همسران را مشروط به ترس از عدم اجرای عدالت در مورد یتیمان ذکر می‌کند و از سویی دیگر آن را به ضرورت اجرای عدالت در میان همسران مقید می‌نماید. شکی نیست که به سبب جنگ‌های صدر اسلام و شهادت مردان، تعداد قابل توجهی از فرزندان جامعه اسلامی بی‌سرپرست و یتیم شده بودند و نگرانی آن وجود داشت که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی و تربیتی و حتی معیشتی مورد ظلم واقع شوند. لذا در چنان شرایطی با پدیده تعدد زوجات امکان تحت تکفل گرفتن و سرپرستی کردن یتیمان فراهم می‌شد و ضرورت داشت و راه حل مطلوبی برای تعمیم

عدالت اجتماعی به شمار می‌آید و این بنابر اصطلاح فقها موردی از موارد جواز تعدد زوجات است. بنابراین تعدد حکمی است ثابت و مربوط به شرایط اجتماعی یا خانوادگی معین.

غیر از این، شرط دیگر همان برقراری عدالت در بین زنان است و این مسئله‌ای دشوار و پیچیده است که برحسب تحول جوامع و نیازهای زمان و سطح آگاهی و میزان نیازشان به ازدواج تغییر می‌کند. در بیشتر اوقات شوهر نمی‌تواند از عهده حقوق بیش از یک زن برآید. بدین ترتیب می‌بینم که این حکم اسلامی دستوری است که موجبات تطور در جوامع را نیز در خود دارد.

* مقامات تونس تعدد زوجات را ممنوع کرده‌اند نظر شما چیست؟

امام موسی صدر: من به ممنوعیت مطلق اعتقاد ندارم که این خود عکس دستور شرعی است، همچنین به آزادی مطلق هم در این زمینه معتقد نیستم. بلکه به نظر من باید این موضوع را به عهده دادگاه‌های شرعی گذاشت تا نسبت به شروط تعیین شده آن تحقیق بیشتری کنند و مایل‌م تذکر دهم که این رأی و اجتهاد خاص من است.

* آیا خداوند ما را به اطاعت از والدین حتی هنگامی که ما را به ازدواج با کسی که

دوستش نداریم مجبور کنند، فرمان داده است؟

امام موسی صدر: خداوند هرگز به اطاعت از والدین فرمان نداده بلکه دستور داده است به آنها نیکویی شود و از بی‌ادبی به ساحت آنان حتی به کمترین وجه خودداری گردد. اما در خصوص ازدواج حق اصلی با دختر است، چرا که او کسی است که می‌خواهد ازدواج کند. حق پدر هنگامی که از موافقت با ازدواج دخترش امتناع می‌کند، حق تشریعی و مشورتی است. در مواردی که ازدواج مصلحت حقیقی دختر باشد و به تعبیر قرآن پدر دختر را منع کند، دیگر حق پدر ساقط می‌شود. اما شرع هرگز برای دیگر افراد فامیل در این باره حقی قائل نیست.

* اما اگر ما را مجبور کردند؟

امام موسی صدر: در این صورت ازدواج باطل است، مگر آنکه زن عاقبت رضایت دهد.

* درباره ازدواج مدنی چه نظری دارید؟

امام موسی صدر: ازدواج اسلام با ازدواج در مسیحیت تفاوت دارد، زیرا این امر در مسیحیت چیزی مانند همه اتفاقات محسوب می‌شود، ولی در اسلام ازدواج رنگ قداست به خود می‌گیرد و شرع آنرا مقدمه‌ای می‌داند که سختی‌های ازدواج را آسان می‌کند و شروط و التزامات آنرا تحقق می‌بخشد. البته از طریق تعیین شروط ضمن عقد می‌توان بسیاری از دگرگونی‌ها و تحولات (متناسب با زمان و مکان) را در ازدواج اسلامی وارد کرد. به هر حال در ازدواج شروط ثابت تغییرناپذیری وجود دارد که در کتاب‌های فقهی بدانها پرداخته شده است.

* آیا شما هم توافق دارید که از جمله موجبات تمایل در ازدواج مدنی، تسهیل ازدواج در بین افرادی است که از نظر مذهبی با یکدیگر تفاوت دارند؟

امام موسی صدر: هرکس به وحدانیت خداوند و نبوت حضرت مسیح اعتراف کند و تمام انبیا را تصدیق نماید و به رسالت محمد(ص) ایمان داشته باشد، مسلمان محسوب می‌شود و می‌تواند با دختری مسلمان ازدواج کند؛ اما در مورد کسی که به مبانی مذکور اعتقاد نداشته باشد بدون شک نصوص قرآنی وجود دارد که تخطی از آنها امکان‌پذیر نیست.

* درباره زن عرب چه نظری دارید؟

امام موسی صدر: اعتقاد ندارم که تمدن مدرن، آزادی درستی به ارمغان آورده باشد زیرا این تمدن اگرچه از آزاد کردن زن سخن گفته ولی عملاً او را با وسایل مختلفی چون تبلیغات، تجارت و شب‌نشینی مقید ساخته است و بیشتر تلاش خود را بر رشد بعد زنانگی زن متمرکز کرده و این خود موجب کوتاهی عمر زن و کاهش فرصت‌های او و افزایش قید و بندهایش شده است. در حقیقت اگر ما قصد آزادی حقیقی زن را داشته باشیم، در تعالیم دینی نکاتی می‌بینیم که این خواسته را تأمین می‌کند. دین مطلقاً فعالیت زن را در امور مختلف اجتماعی ممنوع نمی‌کند. اگرچه رسیدگی به امور خانه و خانه‌داری را برای زن ترجیح می‌دهد، ولی او را مجبور به این کار نمی‌کند.

* درباره قرص‌های ضدبارداری چه نظری دارید؟

امام موسی صدر: اسلام استفاده از این قرص‌ها را منع نمی‌کند؛ زیرا با کنترل جمعیت مخالف نیست. اما این کار منوط به یک شرط و آن موافقت طرفین است. زیرا تنها زن و شوهر هستند که باید با هم در امور خانواده تصمیم بگیرند.

* اگر زنی تصادفاً (بطور نادرخواه باردار شد) و خود را برای بچه‌دار شدن آماده نیافت

چه کار می‌تواند بکند؟

امام موسی صدر: اگر بارداری خطری برای سلامت مادر در پی داشته باشد سقط بچه جایز است؛ ولی در غیر این صورت کشتن یک بی‌گناه تنها به دلیل عدم تمایل به بچه‌دار شدن ممنوع و غیرممکن است.

* قدری از خودتان بگویید؟

امام موسی صدر: من در ایران به دنیا آمده‌ام. پدر بزرگ من سیدصدرالدین نام داشت که خانواده‌ام به نام ایشان نامگذاری شد. ایشان با پدرشان سیدصالح که در قریه شحور از توابع صور به عنوان عالم شناخته می‌شدند، در اواخر حکومت ترکان به عراق مهاجرت کردند و در آن دیار ساکن شدند و تشکیل خانواده دادند، سپس برخی از نواده‌هایشان به ایران مهاجرت کردند و خانواده‌هایی تشکیل دادند. من در اجدادمان یک خصوصیت لبنانی یافته‌ام که همانا مهاجرت به صورتی عجیب و غریب است. من دو نسل متوالی را در این خاندان ندیده‌ام که در یک سرزمین زندگی کرده باشند.

* چند فرزند دارید؟

امام موسی صدر: سه فرزند دارم صدرالدین، حمید و حوراء (و ملیحه که در سال ۱۹۷۱ به دنیا آمد).

* آیا حوراء (اولین دختر امام) وقتی بزرگ شد به دانشگاه خواهد رفت؟

امام موسی صدر: او کوچکتر از آن است که بخواهیم درباره آینده‌اش صحبت کنیم. او قطعاً وقتی بزرگ شود وارد دانشگاهی می‌شود که با افکار و اهدافی که دارد متناسب باشد. در هر حال طبیعی است که او با حفظ شئونات به فراگیری علوم دانشگاهی بپردازد.

* آیا از کشورهای غیرعربی دیدن کرده‌اید؟

امام موسی صدر: از اروپا و آفریقا و ترکیه دیدن کرده‌ام.

* چرا همواره در مراسمی که شرکت می‌کنید مردم برایتان شعار می‌دهند؟

امام موسی صدر: نظر شما چیست؟

* من احساس می‌کنم شما با دیگر روحانیون فرق دارید و می‌توانم چیزی را که در

ذهنم می‌گذرد بدون هیچ تردید و خجالتی بر زبان آورم، شما بسیار باهوش و زیرکید.

امام موسی صدر: من معتقدم رسالتی که بر دوش دارم، همان دعوت حقیقی به اسلام است. این رسالت به گونه‌ای فعالانه به همان میزان که در توسعه جوامع و تحول زندگی مردم نقش دارد، در اصلاح رابطه انسان با خدا و زندگی پس از مرگ انسان دخیل است. من عملاً این اصل را بر خود و کلیه فعالیت‌هایم چه در مجلس بحث و گفتگو و چه دیگر کارهای اجتماعی‌ام منطبق کرده‌ام. همواره سعی کرده‌ام تأکید کنم که دین پیش از آنکه توشه آخرت باشد، والاترین وسیله برای زندگی است. این دعوت به سوی خدا را با هماهنگی کلی در طوایف و مذاهب مختلف لبنان به اجرا درآورده‌ام. شاید اسلوبی که داشته‌ام اثر بیشتری در این انسجام گذاشته باشد، چون من می‌خواهم آنچه در نفس مخاطب یا پرسشگر یا شنونده می‌گذرد مثل شک‌ها و سؤال‌ها و اعتراضات او را بفهمم، بدون آنکه مهابت و وضع خاص خود را بر او تحمیل کنم. سپس بعد از این دریافت و احساس می‌کوشم راه‌حل عملی برای مشکلات پرسنده یا مخاطب ارائه نمایم. البته روحانیون دیگری هم هستند که در اینگونه فعالیت‌های عملی و اجتماعی مانند من یا بهتر از من می‌باشند.

* آیا مردم فلسطین را به صلح نصیحت می‌کنید یا به جنگ؟

امام موسی صدر: من سراغ ندارم که امتی با خطری بزرگتر از آنچه ما امروزه با آن مواجهیم روبرو شده باشد و این خطر، خطر صهیونیسم در منطقه و آینده منطقه تهدیدی برای همه ارزش‌ها و میراث‌ها و تاریخ آن است. بنابراین در لزوم کاربرد هرگونه امکان و وسیله دور کردن خطر آن هیچگونه تردیدی ندارم و شخصاً بعید

می‌دانم که راه حل صلح آمیزی در این باره وجود داشته باشد.

* از برخی شنیده‌ام که می‌گویند شما در دنیای سیاست وارد شده‌اید؟

امام موسی صدر: من مطلقاً به سیاست وارد نشده‌ام و فقط گفته می‌شود من برای مجلس اعلای شیعیان خود را نامزد کرده‌ام.

لبنان به روایت یک سخنرانی

برای اینکه خواننده محترم با اوضاع و احوال آن روزگار آشنایی دقیق‌تری پیدا کند و عمق تلاش‌ها و برنامه‌های امام صدر و نیز حوزه‌های عملیاتی وی را درک کند، این فصل را با نقل یک سخنرانی پایان می‌بخشم. این سخنرانی در دی ۱۳۵۵ در آلمان و در سمینار انجمن‌های اسلامی دانشجویان (در اروپا) ایراد شد. در این سخنرانی ریشه‌های جنگ‌های داخلی لبنان و محنت‌های عظیم شیعیان و نیز فداکاری‌های مظلومانه آنان آمده است. از آنجایی که این متن از نوار پیاده شده و عبارت‌ها عیناً نقل می‌شود، لذا حالت کتابت نداشته و جنبه خطابی خود را حفظ کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری، واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی

مقدمه سخن

شیعیان یک سوم مردم لبنان را تشکیل می‌دهند. مناطق اصلی سکونتشان در جنوب (جبل عامل) و شرق (بعلبک، هرمل و مشغره) و اطراف بیروت (شیاح، برج البراجنه، حی سلم، حی لیلکی، کفرشیما، نبعه) و کوهستانهای شمال (منطقه جبیل) می‌باشد و فعلاً در بیروت و صیدا برای کار و تجارت تعداد زیادی از شیعیان سکونت دارند و در طرابلس هم رفته رفته تعدادشان رو به فزونی است.

لبنان که تاریخ، فرهنگ و تمدن پرباری دارد، بعد از رواج اسلام در منطقه خاورمیانه، فرهنگ و تمدنش منحصرأً به فعالیت‌های شیعیان جبل عامل اختصاص می‌یابد، و تاریخ و کتب و دانشمندان و ادبای بزرگ و جهانی شیعه درخشنده‌ترین صفحه افتخاراتش می‌باشد. همین عوامل این منطقه را، به سرچشمه جوشان فرهنگ و اخلاق

و دینداری درآورد.

فشارهای هشت قرن ایوبیان و عثمانیان و تعصبات و حشیانه حکمرانان متعصب، رفته رفته علیرغم پایداری قهرمانانه شیعیان، اوضاع عمومی زندگی آنان را بحرانی و راکد ساخت، مدرسه‌های دینی و کتابخانه‌های فراوان را خراب و دانشمندان بزرگشان را تار و مار، زندانی و گاهی به قتل رسانید.

مناطق آنها را از جوانان و کشاورزان خالی ساخت و غالباً آنها را به جنگهای فرساینده و بی‌نتیجه می‌فرستاد، زمینهای آنان را تملک می‌کرد و بخصوص این فشارهای ظالمانه در هنگامی که دولت عثمانی از قوای نظامی شیعه ایران شکست می‌خورد، شدت می‌یافت و حالت انتقام به خود می‌گرفت و با تهمتهای ناجوانمردانه و واهی توأم می‌شد.

با انقراض عثمانیها، استعمار فرانسه شروع شد و درد و مصیبت را افزون کرد، چه این که استعمار سعی می‌کرد مسیحیان را بر همه مناطق مسلط کند و در جنوب لبنان انتقامهای سنگینی از شیعیان که داعیه وحدت با سوریه را در سر داشتند، می‌گرفت. فتووالهای شیعه که مورد اعتماد و همکاران استعمار ترکی و فرانسوی بودند نیز همیشه و همه جا نقش منفی خود را بازی می‌کردند.

در سال ۱۹۴۳ میلادی، لبنان کشوری مستقل اعلام شد و این خود فرصتی گرانبها برای شیعیان بود تا با فعالیت همه‌جانبه، عقب‌ماندگی خود را جبران کنند. به همین جهت با سرعت فراوان به کار و کوشش پرداختند، کشاورزی با وضع مدرن و علمی در جنوب و بقاع رشد پیدا کرد، مهاجرت به آفریقا، به کشورهای عربی، به آمریکای جنوبی وسعت یافت و به همت این مهاجران وطن‌پرست، آبادانی و فراوانی و مدارس مختلف در بیروت و در جنوب ایجاد گردید. پدران کارگر و کشاورز گاه با قناعت طاقت‌فرسا فرزندان خود را به آخرین مراحل تحصیل می‌رساندند. به تدریج بر تعداد محصلان شیعه گاه تا ۳۰٪ افزوده می‌شد و تعداد استادان دانشگاه در مدت ده سال از یک نفر به پنجاه نفر می‌رسید.

این سرعت همه‌جانبه به سوی تکامل در مدت چند سال همه چیز را عوض می‌کرد

ولی هنوز وضع عمومی شیعیان تغییر نکرده بود. اکثریت افرادشان و اکثریت مناطق مسکونی شان در محرومیت قرار داشت. زیرا از طرفی حکمرانان ظالم و فئودالهای طماع و همدست دولت‌های جائر و دست‌نشانده، آنان و مناطق آنان را راکد می‌گذاشتند، از طرف دیگر برای شیعیان یک سازمان مرکزی ضرورت داشت که هماهنگی و تکامل و پیشرفت را با نیرویی اصیل ادامه دهد، ولی دولتها و اتباعشان از ایجاد این سازمان که مثابه آن در همه مذاهب وجود داشت جلوگیری می‌کردند.

از سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ یک فعالیت وسیع و عمیق و پرخروش از طرف شیعیان و به رهبری امام موسی صدر در لبنان آغاز شد. ایشان در ظرف پنج سال توانستند همه مناطق شیعه‌نشین را دیدار کرده و روابط برادرانه و قابل اعتمادی با مردمش ایجاد کنند. مبارزه شدت یافت و عوامل متعددی برای جلوگیری از ایجاد مجلس اعلای شیعیان فعالیت می‌کردند. دولتهای پرنفوذ عرب، احزاب سیاسی چپ و راست و گروهی از سیاستمداران شیعه و عده‌ای از روحانیون و بیشتر متنفذین مسلمان غیرشیعه، تلاش منفی و پیگیر داشتند. ولی فداکاریهای توده‌های وسیع شیعیان و روشن‌بینی مردم که محرومیت تاریخی خود را به علت تفرق و تشتت خودی دیدند کار خود را کرد.

در تابستان سال ۱۹۶۹ مجلس اعلای شیعیان نماینده کل مردم شیعه در لبنان با سه دایره دینی، سیاسی و اجرایی به وجود آمد و یک صفحه درخشان و پیروز در مبارزه تاریخی شیعیان نگاشته شد. اولین برنامه‌های این سازمان جدید، رسیدگی به امور و حمایت از حقوق شیعیان بود. تحقیقات اجتماعی و بررسیها و آمارگیریها شروع، و حقایق وحشت‌آوری در این زمینه در برابر افکار عمومی مردم لبنان و در مقابل دید شیعیان گذاشته شد که از ظلم و بی‌عدالتی عجیب حکایت می‌کرد.

مجلس جدید، مجلس شیعیان که اولین سازمان منظم و قانونی شیعه در تاریخ بود، به هیچ‌وجه نمی‌توانست به صورت یک سازمان خشک و اداری درآید. چه شیعیان همیشه تشیع را یک نهضت یا حرکت می‌دانستند، نه یک وابستگی میراثی و یا یک امتیاز

نژادی و یا یک سازمان منجمد و بی تحرک.^۱

در سال ۱۹۷۰ در اثر انفجار یک اتوبوس در مرزهای شمال اسرائیل نزدیک مرز لبنان، اسرائیل چند شهر و ده بی دفاع جنوب را با توپهای سنگین بمباران کرد که در نتیجه آن حدود پنجاه هزار از مردمان سالخورده و بچه و زن به طرف بیروت فرار کردند. مجلس شیعیان به عنوان اعتراض به اهمال دولت نسبت به این منطقه مهم شیعه‌نشین، و برای مطالبه حقوق از دست رفته مردم این منطقه، درخواست تظاهرات عمومی کرد. اعتصابی وسیع و بی سابقه همه لبنان را فرا گرفت و همه دستگاههای دولتی و حتی فرودگاه بیروت از فعالیت افتاد و لذا دولت در مقابل خواسته‌های مجلس شیعیان تسلیم شد. برای اصلاح و آبادانی جنوب و احقاق حقوق از دست رفته مردم آن، سازمانی بنام «مجلس جنوب» تأسیس شد و انجام پروژه‌های زراعی و ایجاد مدارس و بیمارستان‌ها و راهها و برق و آب و نیز جبران خسارت هجومهای اسرائیل را به عهده گرفت.

متأسفانه سیاستمداران لبنانی و فئودالهای بزرگ (به خصوص کامل اسعد) بر مجلس جنوب پنجه افکندند و آن را در جهت منافع و مصالح خویش به کار گرفتند. ولی با تمام اینها این مجلس خدمات زیادی انجام داد.

البته این پیشرفته‌ها جوابگوی احتیاجات شیعیان و محرومین لبنان نبود و می‌بایست فعالیتها گسترده‌تر می‌گردید. درخواستهای شیعیان و احقاق حقوق از دست رفته محرومین، محور مبارزات چند ساله مجلس شیعیان شد. و از آنجا که دولت، حاضر به احقاق کامل حقوق محرومین نبود، تظاهرات متعدد و وسیعی با فراخوان امام صدر به وقوع پیوست، که از همه معروف‌تر تظاهرات پرشکوه مسلحانه بیش از ۷۵ هزار نفر در بعلبک بود که دولت لبنان را به لرزه درآورد و کمیته‌ای از افسران عالی‌رتبه و متخصصین بزرگ برای مطالعه حقوق شیعیان تشکیل گردید. این کمیته همه موارد بیستگانه درخواستی آقای صدر را مشروع و انجام آن را ضروری قلمداد کرد. ولی دولت که

۱. به تاریخ این سخنرانی که دیماه ۱۳۵۵ بوده است توجه شود.

حاضر به گذشت از امتیازات خود نبود، نتیجه کار و رأی این کمیته را به دست فراموشی سپرد. برای فشار به دولت و به درخواست مجدد آقای صدر تظاهرات وسیعتری در شهر صور برپا شد که بیش از ۱۵۰ هزار نفر در آن شرکت کردند و قسم خوردند که برای تأمین عدالت اجتماعی و احقاق حقوق از دست رفته محرومین، از هیچ نوع فداکاری دریغ نکنند.

نهضت شیعیان تا این وقت جنبه بیداری داشت و فقط قادر بود که تظاهرات خیابانی به راه بیندازد. ولی از آن جا که تحقق خواسته‌های محرومین، احتیاج به اعمال قدرت داشت و قدرت جز در سایه یک سازمان متمرکز به وجود نمی‌آمد، لذا به ابتکار امام صدر و بر حسب ضرورت، سازمان «حرکت‌المحرومین» تأسیس شد تا مبارزات اجتماعی مردم بی‌پناه و محروم را اعم از شیعه و سنی و مسیحی رهبری کند. این سازمان به سرعت گسترش یافت و از شمال تا جنوب لبنان، گروه گروه از جوانان رزمنده و روشنفکر به آن پیوستند، جوانانی که در گذشته غالباً به دامان کمونیستهای چپ و یا فاشیست‌های راست می‌افتادند. این سازمان بزرگترین خلأ اجتماعی شیعیان و محرومین لبنان را پر کرد و جوانان مؤمن را قدرت داد که پرفروغ و پرامید در برابر همه احزاب خودفروخته بایستند، احزابی که با پول کشورهای دیگر مجهز و با اسلحه آنها مسلح شده بودند. پس از مدتی نیز شاخه نظامی حرکت المحرومین بنام سازمان «امل» تشکیل شد و با کمک سازمان مقاومت فلسطینی - فتح - شروع به تعلیم نظامی جوانان شیعه نمود.

البته تمرکز شیعیان و بخصوص قدرت نظامی آنها سبب شد که گروههای چپ و راست هر دو موضع مخالف بگیرند و به شدت علیه شیعیان و سازمان آنها دست به کار شوند. اینها برای سالهای دراز شیعیان را استثمار می‌کردند و لذا قدرت آنها و آزادی آنها از زنجیر اسارت چپ و راست، مصالح آنان را به خطر می‌انداخت.

از این زمان به بعد بود که شیعیان به یک قدرت سیاسی و در حال رشد، و به یک نهضت مترقی و آینده‌ساز در صحنه سیاسی و اجتماعی لبنان، مبدل شدند. زیرا یک سوم مردم لبنان را شامل شده و بزرگترین مذهب روشنگر و پرخروش را پدید

آوردند. در حال حاضر بیش از ۶۰ درصد زمینهای لبنان، بخصوص زمینهای حاصلخیز در اختیار آنهاست با یک سازمان پر قدرت مرکزی (مجلس اعلای شیعیان) و یک نهضت پیشرو و اصیل و خدمتگزار مردم و عاری از هرگونه تعصب قومی عقیدتی (حرکة المحرومین). اینها عوامل لازم و کافی برای پیشرفت و ساختن آینده یک ملت است که اینک در اختیار شیعیان قرار دارد. در لبنان، بعد از استقلال از استعمار فرانسویان، به موجب قانون و عرف، نوزده نماینده مجلس شورای ملی، شیعه هستند که یکی از آنها ریاست مجلس را عهده دار می شود، تعداد کل نمایندگان نود و نه نفر است. به علاوه شیعیان یک پنجم کارمندان دولت را تشکیل می دهند و در کابینه هم تعداد وزرا به همین نسبت تعیین می شود، البته این حق مسلم و قانونی در سازمانهای دولتی، حتی یک بار هم عملی نشده است، لذا تلاش و مبارزه همیشه وجود داشته و اخیراً به صورت یک مبارزه حق طلبانه درآمده و اساس فعالیت سیاسی حرکة المحرومین را تشکیل داده است.

ریشه های بحران

در سال ۱۹۲۱، لبنان که نام منطقه جبل لبنان (امروز یک استان از کشور است) بود به همه پنج استان لبنان اطلاق شد. مارونیه که شصت سال در منطقه جبل حکومت می کردند و یک نوع خودمختاری با حمایت چند دولت اروپایی به دست آورده بودند، سعی می کردند در این میهن جدید وجود سیاسی خود را حفظ کنند. گروهی خود را از دیگران مترقی تر می دانستند و جمعی وضع اقلیتهای جهان عرب را قابل تحمل نمی دیدند و گروهی وضع تحت الحمایگی قبل از جنگ جهانی را علی رغم تغییرات شگرفی که در جهان به وجود آمده بود قابل دوام می شناختند و به همین دلایل سعی می کردند در میهن جدید هضم نشوند. یک رژیم پیچیده مذهبی با اشغال مراکز حساس دولتی با کمک استعمار فرانسه برای مسیحیان ایجاد شد که کاملاً منافع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و بین المللی دولت جدید را به مارونیه اختصاص می داد و نیروهای مسلح این دولت نیز از این اشغال حمایت می کردند. فرهنگهای گوناگون عربی و

سازمانهای سیاسی و مطبوعات گوناگون هم این وضع استثنایی را توجیه کرده و برای آن ایدئولوژی می‌ساختند و آن را بهترین رژیمهای خاورمیانه بر می‌شمردند. اسرائیل هم برای تبلیغات خود به این موج دامن می‌زد. وضع عمومی کشورهای عرب هم رضایت‌بخش و قانع‌کننده نبود. در سال ۱۹۵۸ با بالا گرفتن قدرت جمال عبدالناصر و وحدت مصر با سوریه، وضع مارونیها تزلزل یافت. فوراً به ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه توسل جستند. و سپس سهم ناچیزی از منافع خود را به مسلمانان و بخصوص سنیان واگذار کردند بلکه از این راه برای حفظ امتیازات خود سندی محکم به دست آورده باشند.

تحولات جهان و بحرانهای خاص خاورمیانه و جنگهای سرد و گرمی که در این منطقه پیوسته جریان دارد، افکار عمومی را بالا برده است. اصولاً شیعیان لبنان با سفر و هجرت و آزادی مطبوعات و تماس فراوان با توریستهای جهان و نیز توسعه تحصیلات گوناگون، با سرعت بیشتری رشد فکری می‌کنند. طبیعی است که روشنگری و بالا رفتن سطح افکار عمومی به هیچ‌وجه با منطق تفوق و برتری قوم و مذهب تطبیق نمی‌کند. از طرف دیگر سازمان مقاومت فلسطین در لبنان از وجود آزادی در این کشور و سستی و ضعف رژیم سیاسی آن و بی‌توجهی و بی‌علاقگی حکمرانان به مشکلات جنوب استفاده کرده، قانون منع حمل اسلحه را نادیده گرفته و به دنبال آن دیگر احزاب و مردم و خصوصاً مسیحیان غیرمارونی هم مسلح شدند و اصل حمایت امتیازها از راه آتش حاکمیت یافت. یک بار هم در سال ۱۹۷۳ و در جنگی که بین فلسطینیها و ارتش در گرفت، کاملاً روشن شد که تفوق نظامی و معنوی ارتش کلاسیک رژیم لبنان بر هم خورده است.

در این زمان سوریه مرزهای خود را برای جلوگیری از تردد وابستگان احزاب کاملاً بست و یا به شدت کنترل کرد. از این رو مارونیها مدتی سعی می‌کردند، شیعیان را همدست خود سازند مگر اکثریتی مطلق از این پیمان به وجود آوردند تا منافع و مصالحشان محفوظ باشد. ولی از همان آغاز روشن بود که آنان فقط از شیعیان کمک نظامی و سیاسی می‌خواهند و در مقابل به هیچ‌وجه از امتیازات خود چشم نمی‌پوشند و

برای بهبود بخشیدن وضع زندگی شیعیان و باز دادن حقوق از دست رفته آنان هیچ قدمی برنمی‌دارند. این حقیقت با تذکرات مکرر مجلس شیعیان و با تجربه‌های کوچکتر دیگری روشن شده و بارها مورد و موضوع بحث و مطالعه قرار گرفته بود. اصولاً شیعیان لبنان در راهی که به رهبری آقای صدر برگزیده بودند، سعی می‌کردند اصالت اسلامی خود را حفظ کنند و همچون پیشوایان خود به امت اسلام وفادار باشند و به هیچ‌وجه منافع موقت و فشارهای دور و نزدیک را در مبارزات تاریخی و مصالح خود، دخالت ندهند.

آنان قضیه نهضت فلسطین را مظهر حق و عدالت و تبلور اراده مسلمانان و فرصت تاریخی کشف حقیقت شمردند و در کنار مبارزان اصیل و جان بر کف فلسطینی و با دوری گزیدن از شبه مبارزانی که از قداست نام فلسطین بهره‌های سوء می‌بردند مردانه و مخلصانه و مظلومانه در برابر تجاوزات اسرائیل ایستادند.

شیعیان لبنان به هیچ‌وجه حاضر نشدند علیه مصالح مسلمانان قدمی بردارند و همدست غاصبان داخلی و خارجی گردند و از روی فرصت‌طلبی و مصلحت‌جویی مانند پاره‌ای از فئودالهای بزرگ ادامه راه دهند و سندی جدید برای ادعاهای نادرستی که هزار سال علیه‌شان در جهان عرب تبلیغ می‌شد به دست دشمن بدهند.

شیعیان تصمیم گرفته بودند با عقیده و تاریخ و آرمانهای بزرگ مذهبی و ملی خود هم آهنگ باشند. و این همه را تحت زعامت و رهبری امام صدور فراگرفته بودند.

آنها این پیشنهاد عملی و پنهانی مارونیها را رد کردند و در این راه آتش یک بحران سخت سیاسی داخلی و پیچیده را که ایادی مزدور و پاره‌ای جیره‌خواران قدرتهای خارجی هم بر آن دامن می‌زدند، تحمل کردند. شیعیان همان قدر که وفای خود را به اسلام و امت مسلمان و مصالح اعراب و قضیه فلسطین اعلام می‌کردند، همبستگی و تعهد خود را نیز به لبنان واحد، به استقلال و وحدت لبنان و به تمامیت ارضی آن و به همکاری شرافتمندانه و وطن‌پرستانه با همه هموطنان از هر مذهب و فرقه که باشند به اثبات رسانده، و با تلاش پیگیر بر ترقی و عظمت لبنان تأکید می‌کردند و در آن راه به اقدامات خستگی‌ناپذیر و مستمر روی آوردند.

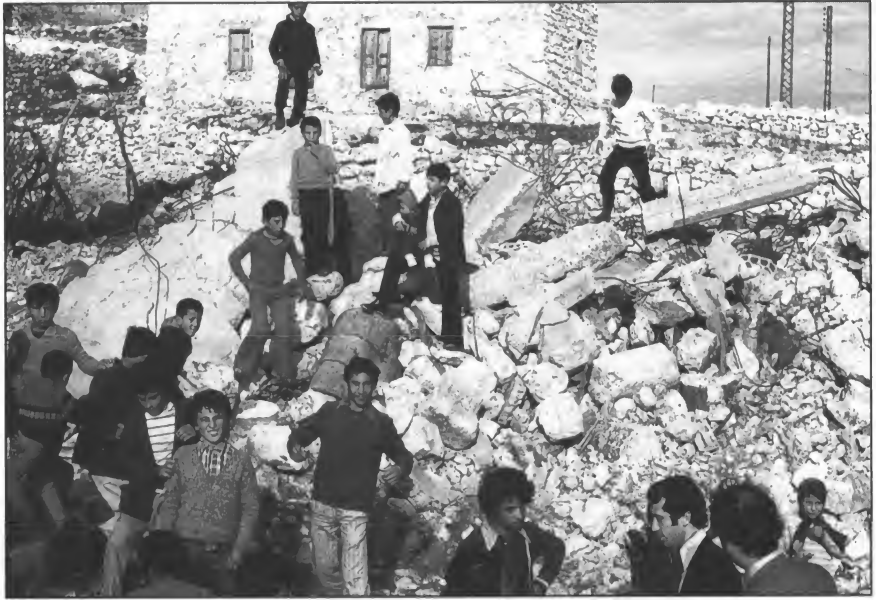
لبنان در آستانه جنگ داخلی

این وضع اجتماعی لبنان که علیرغم مظاهر رفاه و آزادی، همه را ناراضی و شاکی کرده بود، لبنان را در جهان عرب به جثه‌ای ضعیف و منطقه‌ای قابل نفوذ برای دشمن تبدیل می‌کرد.

بیشتر لبنانی‌ها حس می‌کردند که حقوقشان پایمال شده است و رژیم لبنان، این کشور را مزرعه چند نفر و چند خانواده قرار داده است و این امر خود احساس وابستگی و وفاداری مردم را به میهن خود تضعیف می‌کرد.

اخلاق عمومی و طغیان مادیگری و خودخواهی سیاستمداران، حدود مبارزات سیاسی را در خدمت به مردم و به رفاه عمومی کشور منحصر نمی‌ساخت بلکه این مبارزات با بی رحمی و قساوت و به ضرر مردم ادامه می‌یافت.

جامعه لبنان جامعه‌ای سست و بی‌پایه و قابل انفجار شده بود و لذا دشمن صهیونیستی و قلدران جهانی، این جبهه را برای اجرای توطئه‌های خود اختیار کردند. اسرائیل که جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۳) از نظر نظامی و سیاسی و اقتصادی به شکست او و طرفدارانش تمام شده بود، در حالی که از این وضع روحی و بحرانی در داخل خود رنج می‌برد و پیوسته چاره می‌اندیشید، ناگاه ضربه روانی و سیاسی و تبلیغاتی دیگری بر پیکر او وارد آمد. مجمع عمومی سازمان ملل، صهیونیسم را حرکتی نژادی شناخت و اسرائیل را در این خانواده جهانی عنصری بیگانه دانست و از این رو فلسفه وجودی اسرائیل فروریخته شد. این ضربه پس از ضربه‌های چندی دیگر که از طرف یونسکو و سازمانهای دیگر بین‌المللی به اسرائیل وارد شده بود بسیار کاری بود. اسرائیل از این جهت، نه تنها به دلیل دشمنی قدیم خود، بلکه به دلایل فوق در پی انتقام‌گیری بود و برای جبران روحیه مردم خود، یک پیروزی لازم داشت. لذا لبنان را که با هم‌زیستی مسلمان و مسیحی، سند بطلان فلسفه نژادپرستانه اسرائیل را به جهانیان نشان می‌داد، هدف قرار داد و از سستی بنیان عمومی جامعه و دولت لبنانی استفاده کامل کرد..... استعمار غرب هم که از طرفی با ایجاد اسرائیل پایگاه خود را در خاورمیانه تأسیس و محکم کرده بود، باز هم برای تفرقه بیشتر در جهان عرب و بالا



ژانویه ۱۹۷۵ بعد از حملات هوایی اسرائیل به جنوب لبنان، منطقه کفرشیما



نماز در ویرانه‌های ناشی از تجاوزات هوایی صهیونیست‌ها در روستای مرزی بنت جبیل در جنوب

بردن نزاعهای آنان، تلاش و آرزو می‌کرد با تقسیم لبنان، اسرائیل دیگری در قلب خاورمیانه ایجاد کند.

سابق آنان در مصر بر باد رفته می‌دید. دولت حسن البکر در عراق هم با انگلستان و فرانسه نرد عشق می‌باخت و وام و اسلحه پیشرفته فرانسه به عراق فروخته می‌شد. در این میان سوریه سعی می‌کرد سیاست مستقل و بدون تابعیتی را بازی کند. کمونیستهای وطنی هم با لبنان قطعه قطعه شده که از نمزش به آنها کلاهی برسد موافق بودند و در نتیجه در توطئه خطرناکی که علیه لبنان اجرا می‌شد شرکت کردند درگیرهای دولتهای عربی با یکدیگر هم، این بحران خطرناک را شدت می‌داد، و به منازعات داخلی و بدون رحم رهبران وابسته و بی‌ایمان لبنان دامن می‌زد. لبنانیها بخصوص مارونیها به زیرکی سیاسی و ادراک وضع بین‌المللی معروفند و به خوبی برای یک فعالیت داخلی بزرگ می‌توانند اوضاع و احوال آماده را درک کرده و از شرایط مساعد سیاسی حداکثر بهره را ببرند. اینک همه شرایط آماده بود، شرایط خارجی، اوضاع جهان عرب و اوضاع داخلی مارونیها در این زمان برای حفظ قدرت نظامی خود، که با تجربه جنگهای خانمانسوز داخلی ۱۹۷۳ متزلزل شده بود، دست به کار مسلح ساختن افراد خود (فالانژیست‌ها و اتباع کامل شمعون و سلیمان فرنجه) شدند و از ریاست جمهوری سلیمان فرنجه که به سفاکی و بی‌پروایی و قانون‌شکنی معروف بود حداکثر استفاده را بردند. از فرمانده کوتاه فکر و متعصب ارتش، جنرال غانم هم بهره‌برداری کردند به طوری که در پایان سال ۱۹۷۴ مسیحیان مارونی و فالانژیست حدود سی و پنج هزار مزدور مسلح به اسلحه سنگین و متوسط داشتند.

پول و ابزار تنظیم و تربیت و سازماندهی جنگجویان، وسایل گسترده ارتباطی بیسیم و رادیویی، اردوگاههای تعلیمات نظامی، رادیو و تبلیغات و انتشارات، حمایت‌های روانی و تبلیغاتی و لجستیکی صهیونیست‌ها، همه آماده شده بود.

بدیهی است این آمادگی بدون عکس‌العمل نمی‌ماند: فلسطینیها به زودی از وضع باخبر شدند و حس کردند توطئه‌ای علیه آنان در کار است، لذا آماده کارزار شدند. مسلمانان نیز برای آمادگی سریع و شدید، حسابها کردند، احزاب هم وضع خود را در



معلم عارف و مجاهد هم در سنگر دانشگاه حضور داشت و هم در میدان نبرد با دشمن

خطر دیدند.

البته آمادگی مارونیا به دلیل حمایت‌های پنهان و آشکار اسرائیل و دول غرب بیشتر و کاملتر بود ولی در طرف مقابل و در اردوگاه مسلمانها، فداکاری و ایمان بیشتری دیده می‌شد. مبارزه تبلیغاتی و جنگ اعصاب، با شدت شروع گردید. رئیس‌جمهور لبنان هم مردی خشن و ناپخته بود، خیلی زود از نقش پدری و بیطرفی نسبت به همه مردم لبنان صرف‌نظر کرده خود به حادثه‌سازی و جنگجویی و فتنه‌انگیزی مشغول شد. اسرائیل هم با قدرت تخریبی فراوان از داشتن مرز مشترک با لبنان استفاده کرده با همه نوع اسلحه مادی و معنوی به آتش اختلافات داخلی دامن می‌زد. لبنان در آستانه جنگ داخلی بود.

شیعیان بر سر دوراهی

طبیعی بود که پیروان مکتب امتیازدهی‌های سیاسی که در پی تفوق نژادی و طایفی بودند، پس از تحولات عظیمی که در جامعه لبنان صورت گرفته بود و امتیازهایشان را تهدید می‌کرد، پس از در نظر گرفتن اوضاع و شرایط داخلی و خارجی به این نتیجه رسیدند که یا باید همه لبنانیان غیرمارونی مسلمان و مسیحی به امتیازهای آنان سرسپرد و یا به تقسیم لبنان تن در دهند.

سرسپردن به امتیازهای مارونیا مستلزم ایجاد قدرت حافظ آن و نیز مستلزم محدود کردن موانعش بود. بایستی ارتش و نیروهای مسلح و ساختار دولت را نوسازی کرد، به طوری که منافع آنان را حفظ کند و نیز بایستی مقاومت فلسطین را خلع سلاح کرده و از صحنه مبارزات لبنان خارج نمود و همچنین باید اتحاد و وابستگی لبنان به کشورهای عرب را کم کرده و بالاخره باید درباره اسرائیل بی‌طرف شد و آن کشور را به رسمیت شناخت. و سرانجام باید به گفته ریمون اده، سربازان و پلیس بین‌المللی، میان لبنان و اسرائیل مستقر گردند. در نتیجه همه اینها مسلمانان باید تفوق ابدی مارونیا را پذیرفته و برای همیشه تسلیم تبعیضات مذهبی و قومی و نژادی گردند.

اما تقسیم لبنان خطرات زیادی داشت، یک اسرائیل دوم به وجود می‌آورد و لبنان را پاره پاره می‌کرد، منطق همزیستی بین مذاهب در یک کشور سقوط می‌نمود و منطق نژاد و مذهب‌پرستی پیروز می‌شد و توطئه سالهای بعد از جنگ جهانی اول دایر به

ساختن چند کشور مذهبی در خاورمیانه به ثمر می‌رسید و این مرض سریع به جهان عرب سرایت می‌کرد و سرانجام برای همیشه سقوط مقاومت فلسطین را به بار می‌آورد. تحت رهبری امام صدر، مسلمانان و همه وطن‌پرستان لبنانی به این امر خطرناک «نه» گفتند؛ و اعلام داشتند ما نه به تقسیم لبنان تن درمی‌دهیم و نه برای تضعیف یا تصفیه مقاومت فلسطین آماده‌ایم، ما در راه حفظ لبنان و وحدت آن و بقای مقاومت فلسطین می‌جنگیم، هرچند امکانات مالی و نظامی و دفاعی ما ناچیز باشد.

و این فداکاری را بخصوص شیعیان تقبل کردند. در حالی که جوانان مسلح شیعه به دو هزار نفر نمی‌رسیدند و وضع مناطق شیعه‌نشین بیروت به هیچ‌وجه آمادگی جنگ را نداشت و از همه مهم‌تر آن که خطر اسرائیل هم دائماً جنوب را تهدید می‌کرد، با این حال تسلیم نشده و وارد کارزار دفاع مقدس شدند.

باید یادآور شد که نخستین شراره‌های جنگ، بین منطقه تل زعتر اردوگاه فلسطینی، با دکونه در یک ده مارونی درگرفت و به معرکه، رنگ اختلاف لبنانی فلسطینی می‌داد. رهبری مقاومت فلسطین در ابتدا سعی کرد، معرکه را به مناطق لبنانی منتقل کند تا علناً در جنگهای داخلی نقشی از فلسطینیها (چون بحران اردن) نباشد. و برای این کار، منطقه شیاح و عین‌الرمانه در جنوب بیروت و نبعه و سن الفیل را در شمال آن، اختیار کرد.

شیاح و نبعه دو قریه شیعه‌نشین و پرجمعیت است که رفته رفته جزیی از شهر بیروت شده است. و ساکنین آنها غالباً کارگران شریفی هستند که به دنبال کار از جنوب یا شمال و شرق لبنان به پایتخت مهاجرت کرده‌اند.

رهبری شیعه و مردم با کمال اخلاص و فداکاری این معرکه را پذیرفتند زیرا سکوت آنان خطری عظیم برای فلسطینیها به بار می‌آورد. این فداکاری و شرف شیعیان در تاریخ کم‌نظیر است «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤف بالعباد» و شیعیان به پیروی مولای متقیان راه فداکاری را اختیار کردند.

جرقه انفجار

محیط قابل انفجار لبنان، شرایط داخلی و عربی و بین‌المللی، یک توطئه دقیق و

حساب شده، صدها هزار قطعه سلاح، محیط مسموم و تبلیغات مهیج، بسان انباری از باروت منتظر جرقه‌ای بود تا منفجر شود.

«معروف سعد» یکی از رهبران ملی جنوب و نزدیک به شیعه در پیشاپیش یک میتینگ ماهیگیران که علیه سلطه یک شرکت انحصاری صید ماهی اعتراض داشتند در حرکت بود. تظاهرات مسالمت‌آمیز بود. ولی ناگهان معروف سعد که خود را از انصار و یاران حرکت محرومین می‌شناخت به ضرب گلوله از پای در آمد و شهید شد. چند روز بعد اتوبوسی حامل ۲۷ سرنشین فلسطینی و لبنانی، که ساعتی پس از حادثه کشته شدن یکی از جوانان محله عین الرمانه، از این خیابان عبور می‌کرد، گلوله باران شد و تمام سرنشینانش با وضع فجیعی به قتل رسیدند.

آتش در گرفت، هر ساعت در یک منطقه، و هر عملی عکس‌العملی شدیدتر داشت و شعله‌های مجهول و دستهای مجهولتر، آتش‌افروزی آغاز کردند.

در روز اول احزاب چپ تصمیم گرفتند «فالانژیستها» را که متهم به حادثه عین‌الرمانه بودند مسؤول این انفجار معرفی کنند. این امر جنگجویان را از هم جدا ساخت. از سویی دیگر هیچ نوع تماس و امکان کمکی، حتی انسانی، برای نجات زخم‌خوردگان و اسیران وجود نداشت. گاهی هم یک اشتباه آتش را برمی‌افروخت و یا بدان دامن می‌زد در شرایطی که هیچ وسیله کنترل وجود نداشت.

آتش در گرفت. نخست چند روز جنگ پی در پی و سپس یک آرامش چند روزه و سپس معرکه‌ای چند هفته‌ای و آتش‌بس طولانی‌تر و آنگاه درگیری سوم و چهارم. نکته جالب آن که در اوایل هر ماه برای دریافت حقوق از بانکها آرامشی به وجود می‌آمد و جنگجویان و مزدوران فرصتی به خود می‌دادند. و آنگاه جنگ دیگری را شروع می‌کردند و بالاخره بعد از چند درگیری مقطعی جنگ نهایی که نه ماه به طول انجامید شروع شد.

قصه افسانه مانند جنگ داخلی لبنان در حوصله این گفتار نیست و باید به طور مستقل پیرامون آن بحث کرد و اسناد و مطالب و اسباب و نتایج آن را با آمار جمع‌آوری نمود. در این جا فقط باید گفت که تاریخ بشری چنین جنگ وحشیانه و

طولانی را در یک مکان کوچک و با این مشخصات تاکنون ثبت نکرده است. اما خسارتهای جنگ؛ سی هزار فلسطینی کشته شدند. از لبنانیها پانزده هزار شیعه و دوازده هزار سنی و دوازده هزار مسیحی و حدود چند هزار نفر دروزی و ارمنی کشته شدند. متجاوز از پنجاه هزار نفر معلول شدند و تعداد زخم‌خوردگان از یک صد هزار نفر تجاوز می‌کرد.

یکصد و چند هزار آواره شیعه از ششصد هزار آواره لبنانی، میزان خرابیهای وحشت‌آور شهرها را نشان می‌دهد. خسارت سازمانهای دولتی از بیست میلیارد لیره و خسارت وطن و مردم از مرز پانزده میلیارد لیره گذشتند (در آن زمان هر دلار برابر با چهار لیره لبنانی بود). بانکها، کارخانه‌ها، مزارع، مؤسسات تجارتي و خانه‌ها و تعطیلی اقتصاد، خود میلیاردها لیره ضرر به دنبال داشت. سقوط فرهنگ و آبروی جهانی لبنان و اعتماد تجارتي و اخلاق عمومی و امراض روانی و غیره، خساراتی است که وضع وحشتناک لبنان را که به درجات بیش از جنگ جهانی بوده است نشان می‌دهد و آینده دشوار، پرمصیبت و فجیعی را در برابر لبنانیان و همه خلق عرب و همه انسانها قرار می‌دهد.

جنگ داخلی در دو مرحله

ابتدا، جنگی نژادی از طرف مارونیها و همفکران آنان علیه مسلمانان و همه وطن‌پرستان و علیه نهضت مقاومت فلسطین شروع می‌شود و برای دامن زدن به آتش سعی می‌شود آن را به صورت یک جنگ مذهبی درآورند. کامیونی را که قرآن حمل می‌کرد آتش می‌زنند، سه کشیش سالخورده را در شمال لبنان «دیر عشاش» به وضع رقت‌انگیزی می‌کشند. کلیساها و مسجدها مورد تجاوز قرار می‌گیرد، با شیعیان بخصوص با قساوت فراوان معامله می‌شود و آنها را در بین راه اسیر کرده و می‌کشند و به قول روزنامه‌های فرانسوی، جنگهای صلیبی ادامه می‌یابد و عکس‌العمل این اعمال نیز به هدف ادامه جنگ کمک می‌کند، بخصوص که در بین جبهه وطنی هم عناصر غیرقابل اعتمادی بودند که احساسات مذهبی مردم را تحریک می‌کردند. دست راستیهای مسلح، دشمنان خود را در نظر مسیحیان اروپا، مسلمانان متعصب و در میان پیروان ساده‌دل اسلام، افراد لامذهب چپ‌گرا می‌نامیدند تا همه‌چیز و همه کس را علیه آنان تحریک کنند.

کمکهای غرب شامل اسلحه و پول برای خرید مزدوران جنگجو، مرتباً به مسیحیان می‌رسید، گاهی هم از راه دریا اسلحه فراوان اسرائیلی برای آنان ارسال می‌شد، خمپاره‌ها و توپ‌ها و گلوله‌های اسرائیلی زیادی در جنگ استعمال شد. رادیو اسرائیل هم مرتباً مسیحیان جهان را تحریک می‌کرد و پاپ و همه رهبران مسیحی جهان را به اهمال در حق مسیحیان لبنان به لا ابالیگری متهم می‌ساخت.

در ماههای اول و بعد از یکی دو بار جنگ و آتش‌بس، قدرت نظامیان مارونی زیادتر می‌شد، کمکهای دولت و ارتش هم به این تزاید قدرت می‌افزود و در مقابل وضع جبهه وطنی به تدریج ضعیف‌تر می‌گشت، زیرا سازمان مقاومت فلسطینی با توصیه‌های پیوسته امام صدر سعی می‌کرد با وجود قدرت نظامی، وارد میدان نزاع نشود.

مناطق اسلامی چون حی‌الغورانه، سنابی، و اردوگاه ضبیه که فلسطینیهای مسیحی در آن سکنی داشتند به طور وحشیانه‌ای به دست شبه مسلمانان راستگرای وابسته و تل‌زعتر، جسر الباش به محاصره نیروی نظامی و چریکی فالانژها درآمد.

مقاومت فلسطینی با یک اولتیماتوم جدی اعلام کرد که اگر تا ۲۴ ساعت، محاصره اردوگاه فلسطینی‌ها شکسته نشود با همه قدرت خود وارد نبرد می‌شود و چون محاصره ادامه یافت اولتیماتوم عملی شد. در پی ورود چریکهای مقاومت به معرکه، واحدهایی از ارتش لبنان به صفوف مسیحیان پیوست. با شکست نیروهای مقاومت و جبهه ملی در این جنگ اساسی، بر غرور راستگرایان مسیحی افزوده شد و آتش جنگ بیش از پیش شعله‌ور گردید، دو منطقه بزرگ مسلمان‌نشین (کرنینا و مسلخ) با وضع وحشیانه‌ای سقوط کرد، و مرد و زن و بچه را کشتند و آتش افروختند و بر روی اجسادشان شراب نوشیدند، وضع غذایی و بهداشتی مناطق مسلمان‌نشین هم روز به روز بدتر می‌شد. رئیس‌الوزراء که وضع را غیرقابل تحمل دید استعفا داد ولی استعفای او پذیرفته نشد و یک بار دیگر رهبران مسلمان برای چاره‌جویی دور هم جمع شدند. در این جلسه نماینده احزاب چپ هم شرکت داشت. همه بالاتفاق راه‌حل منحصر به فرد را کمک سوریه تشخیص دادند و در نتیجه از همانجا با رهبران سوریه با تلفن تماس حاصل شد؛ با این درخواست که سوریه با تهدید نظامی، پیشروی مسیحیان را متوقف سازد و

اگر نپذیرفتند خود دخالت کند. رهبران مقاومت و شخص یاسر عرفات هم با اصرار خواستار همین امر شدند.

دخالت پشت پرده سوریه که بنام ارتش آزادیبخش فلسطین صورت گرفت در مدت یک هفته وضع را تغییر داد. زحله شهر بزرگ مسیحی محاصره شد. زغرتانیر که شهر رئیس‌جمهور لبنان است در آستانه سقوط قرار گرفت. جاده‌ها و مراکز استراتژیک مهم به دست ملیون افتاد و سپس شهر دامور ساقط و ویران گردید و مردمش از راه دریا فرار کردند.

در این مرحله، افکار عمومی جهان علیه متجاوزان مارونی تهییج شد و همه روش آنان را تقبیح کردند. و این امر تا حد زیادی از عکس‌العملهای اسرائیل علیه دخالت نظامی سوریه جلوگیری کرد. بخصوص که حافظ اسد اعلام کرده بود برای جلوگیری از جنگ و حفظ وحدت لبنان تلاش می‌کند و به هیچ‌وجه به دسته‌ای چه چپ و چه راست اجازه تعدی و کشتار نخواهد داد.

تلاشهای پیوسته امام صدر گسترش یافت. با رهبران تمامی گروه‌ها به مذاکره می‌نشست. به میانجیگری مستمر مشغول بود. یک روز در دمشق بود، روز دیگر در ریاض و قاهره. صبح در شمال لبنان بود و غروب در جنوب و نوار مرزی اسرائیل، در این میان فحشهای عناصر مزدور و نیز روحانیون وابسته به سفارت ایران را تحمل می‌کرد.

این فصل از جنگ در اینجا پایان یافت. دست راستیهای مسلح شکست خوردند و انتظار آنها برای دخالت اسرائیل و غرب بی نتیجه ماند و در سازمان مقاومت فلسطین هم توانایی رویارویی در مقابل ارتش سوریه وجود نداشت. این شکست نظامی و سیاسی با مسافرت رئیس‌جمهوری لبنان به سوریه و اعلام پذیرش یک پیشنهاد متمم برای قانون اساسی لبنان که در حقیقت یک نوع تسلیم نهایی در برابر وطن‌پرستان بود، تثبیت گردید.

این متمم که در لبنان بنام «وثیقه دستوری» نامیده می‌شد لبنان را کشوری عربی و یک پارچه می‌شناسد، با مقاومت فلسطینی و فعالیتشان در لبنان موافقت می‌کند و به

رژیم مذهبی، که امتیازات مارونیها را ثابت می‌کرد، به تدریج پایان می‌دهد. با پذیرش این پیشنهاد لبنان آرام شد و بحث دربارهٔ کابینه‌ای که این اصلاحات را اجرا کند شروع گردید. فرهیختگان دنیای اسلام که نگران وضع لبنان بوده و از تقسیم لبنان بیم داشتند و روش افراطی مسیحیان را محکوم می‌کردند، به سوریه تبریک گفتند. رئیس‌جمهور سوریه خود را برای سفر به فرانسه آماده می‌کرد؛ امام صدر وجدان لبنان نام گرفت.

مرحله دوم

با در هم پیچیده شدن تومار مرحله اول و درهم شکسته شدن توطئه‌ها و طمع‌ها و نقشه‌های دور و دراز، کاملاً روشن شد که سوریه ضمانت پیروزی اراده ملی لبنان و حافظ وجود مقاومت فلسطین است و در صورت ادامه این ارتباط و همکاری، هیچ نقشه استعماری قابل اجرا نخواهد بود. لذا بر صحیفه اهداف مرحله دوم جنگ لبنان، برهم زدن این وابستگی و اتحاد، نوشته شد. و به همین دلیل در هر دو طرف نزاع، مساعی پیگیری در اجرای این هدف مشاهده می‌شود.

در حالی که تندروهای چپ و راست هر دو سعی می‌کردند تلاشهایی را که برای تشکیل کابینه صورت می‌گرفت، خنثی کنند و هر دو با شدت «وثیقه دستوری» را به باد انتقاد گرفتند، در برابر سوریه روش متفاوتی را در پیش گرفتند.

چپهای افراطی اعلام می‌کردند که سوریه درصدد است قیومیت خود را نسبت به مقاومت فلسطین تثبیت کند و لذا به این وسیله چریک‌های ساده‌بین فلسطینی را که لبنان را آخرین پایگاه مبارزه خود می‌دانستند، علیه سوریه تحریک می‌کردند.

متأسفانه کمونیستها تا سطح رهبری مقاومت فلسطین و بخصوص در بخش روابط عمومی و تبلیغات آن رخنه کرده بودند و با وضع عجیبی این افکار را در بین فلسطینیها و همه جهان عرب پخش می‌کردند. در مقابل تندروهای راست با اطاعت و هماهنگی، سعی کردند سوریه را علیه چپ‌گرایان و مقاومت فلسطین بشورانند.

کابینه‌ای که طبق بند پذیرفته شده و تغییر یافته قانون اساسی و برای اجرای اصلاحات لازم بود، تشکیل نشد. ارتش لبنان به هم می‌ریخت و دستجات نظامی گوناگون و متفرق مذهبی به وجود می‌آمد. و هر قسمت علیه قسمتهای دیگر آماده

جنگ می‌شد. روابط ارتش و رئیس‌جمهور تیره شد. زیرا او روش بی‌طرف فرماندهی را در برابر حوادث نمی‌پذیرفت، یک انقلاب نظامی به صورت نمایشنامه‌ای انجام پذیرفت و استعفای رئیس‌جمهور را خواهان شد. رئیس‌جمهور دار و دسته خود را از شمال به بیروت منتقل کرد و در اطراف قصر جمهور به جرائم هولناکی دست زد.

سازمانهای دیگر دولتی یکی پس از دیگری فرو ریخت، تحریکات بالا گرفت، تیراندازی‌های بی‌هدف شروع شد. دهات جبل لبنان حالت تشنج به خود گرفت و سپس جنگ در قسمت مسیحی‌نشین جبل و در منطقه هتلهای بیروت، با شدت بیشتری شعله‌ور گردید. با تلاشهای شبانه‌روزی آقای صدر سوریه سعی کرد از این جنگ که صورت مذهبی محض داشت و به عنوان «مسیحی‌کشی با کمک سوریه» تلقی می‌شد جلوگیری کند. سوریه می‌دانست که اگر این جنگ ادامه یابد و بخصوص اگر کمکهای خود را به جبهه احزاب چپ مقاومت فلسطین ادامه دهد، ممکن است سبب دخالت غرب و حمایت نظامی آنان از اسرائیل گردد. و چون انداز و نصیحت سوریه مورد قبول جنگجویان فلسطینی و احزاب چپ قرار نگرفت، روابط میان آنان تیره شد و در نتیجه جبهه ملی لبنانی هم وحدت خود را از دست داد، زیرا جمعی از آنها که نماینده مسلمانان غیرحزبی بودند این فصل از جنگ را محکوم می‌کردند.

احزاب چپ از این اختلافات سوءاستفاده کرده شعارهای خاص خودشان را مطرح کردند و خواستار جامعه «لاییک» شدند و گفتند در جمیع قوانین حتی قانون احوال شخصی باید، دین را از زندگی مردم دور کرد و به این ترتیب می‌خواستند رقبای خود را از جبهه خارج کنند و خود ابتکار جنگ را در دست داشته، و در مناطقی که در اختیارشان بود، ادارات جدیدی تأسیس کنند که به جای ادارات دولتی عمل کند و به این ترتیب به تقسیم اداری لبنان کمک کنند.

جالبتر آنکه در این دو هدف (لاییک کردن اجتماع و تأسیس ادارات محلی) افراطیون چپ و راست هماهنگ بودند.

در فاز دوم جنگ که آن را مرحله دوم نامیدیم، اخلاق عمومی به کلی سقوط کرد؛ کشتن بیگناهان، تجاوز به همه سازمانهای انسانی، خراب کردن بیمارستانها، آتش زدن و

مانع شدن از خاموشی آن، دروغ و تهمت و نشر اخبار مجعول و تحریک‌آمیز، ربودن بی‌گناهان و کشتن گرفتاران و عذاب دادن آنها، صفحه‌ای تاریک را در تاریخ بحران لبنان نوشته است. در انظار جهانیان هم، مقاومت فلسطینی اعتبار خود را رفته رفته ضعیف می‌کرد، جوابی برای جنگ جبل و حمله به دهات مسیحی‌نشین نداشتند. لبنانیهای جهان و دوستانشان هم برای اولین بار علیه فلسطینی‌ها فعالیت می‌کردند، و مصالح لبنان را خلاف مصلحت نهضت فلسطین معرفی کردند. روابط سوریه با مقاومت فلسطینی روز به روز تیره‌تر می‌شد و تبلیغات خصمانه و تحرکات گوناگون کار را به زد و خورد محدود کشاند. در صیدا و پاره‌ای مناطق دیگر حادثه‌های تأسف‌انگیزی پیش آمد که به کشتار بدون انتظار دهها نظامی و افسر سوری منتهی شد. این تحرکات تنها به ارتش سوریه اکتفا نمی‌کرد، بلکه سازمانهای طرفدار سوریه را نیز به شدت مورد تجاوز قرار داده و خلع سلاح کردند. و حتی سازمانهای سیاسی و شخصیت‌های بیطرف را نیز به باد انتقاد گرفته و گاهی مورد طعن و تجاوز قرار می‌دادند. با این ترتیب هدفهای دشمن در آستانه تحقق کامل بود.

و به راستی اگر تلاشهای مخلصانه و بی‌امان و فداکارانه آقای صدر نبود که با وجود خطرهای فراوان چندین بار راه دمشق و بیروت را می‌پیمود، و اگر مقاومت حافظ اسد که به هیچ‌وجه تسلیم و سوسه مشاوران خود نشد، نبود و اگر صلاح‌اندیشی گروهی از رهبران معتدل مقاومت فلسطینی و بخصوص شخص یاسر عرفات نبود، مصیبت بزرگتر یعنی تصادم بین سوریه و مقاومت فلسطین به وقوع می‌پیوست و در نتیجه تصفیه دهها هزار فلسطینی تحقق می‌یافت.

در مرحله دوم جنگ نه تنها این خطر عظیم به چشم می‌خورد بلکه خطرهای عظیم دیگر نیز در افق پدیدار می‌شد. این خطرها همان آرزوهای دیرین دشمنان لبنان و فلسطین و دشمنان امت واحد عربی بود.

تقسیم لبنان، پایگاهی برای غرب، پایگاهی برای شرق، نواری مرزی در خدمت اسرائیل، سقوط اخلاق و ارزشها، سقوط مقاومت فلسطینی، بحران حل‌نشده برای سوریه و حتی سقوط سوریه و تقسیم آن و اینها خطرات منتظر بود. سوریه که حاضر به

پیش روی در لبنان نبود و تصمیم به نابود کردن مقاومت فلسطین نداشت و از سوی دیگر عقب‌نشینی هم برای او قابل تحمل نبود، راهی جز حضور در لبنان و غرقه شدن در شنهای روان و متحرک آن نداشت. نه ارتش سوریه برای باقی ماندن در لبنان و اداره شوون آن. آمادگی داشت و نه مرم لبنان حاضر به این راه حل بودند. بنابراین حوادث لبنان برای سوریه هم خطرناک بود.

کار تبلیغات و سم‌پاشی احزاب چپ به جایی رسید که سوریه را حامی منافع اسرائیل و حافظ امنیت آن معرفی می‌کردند. کشتن یک سوریه‌ای خدمتی بزرگتر از کشتن یک اسرائیلی بود و خرابکاری در صفوف ارتش سوریه یک قهرمانی بزرگ شمرده می‌شد. این اختلافات به همه جای جهان کشانده می‌شد. عربها نیز جنگ سرد و گرم خود را در لبنان شدت می‌دادند. پارتیزانهای مزدور عراق و لیبی، تبلیغات روزنامه‌های وابسته جهان عرب را دامن می‌زد. رفته رفته بیم آن می‌رفت که جنگ میان اعراب در میدان لبنان شعله‌ور شود و دیگران به تماشا اکتفا کنند.

وظیفه‌شناسی و اعمال روش‌های منطقی کاری بس خطرناک بود. زمانی که به اختلافات دو برادر دامن زده می‌شود وظیفه هر مسلمان سعی در خاموش کردن آن، حفظ یا ایجاد صلح است نه افروختن آتش جنگ. آقای صدر در این شرایط بحرانی و خطرناک، از افراد نادری بود که می‌گفت نباید این اختلافات ادامه یابد. این اختلافات توطئه اسرائیل و استعمار بین‌المللی است. هیچکس جز اسرائیل از این اختلافات استفاده نمی‌کند و به همین دلیل افراد مسلح «امل» که در کنار مقاومت فلسطین بودند و یاور مخلص آنان، با لبیک به این نداهای مخلصانه و نیز با فعالیتهای پیگیری که در راه اجرای آن به عمل می‌آوردند و حتی به آغوش خطر نیز می‌رفتند، باعث شدند که کار بالاخره به نتیجه رسد، ولی خسارتهای غیرقابل جبرانی به لبنان و نهضت مقاومت و سوریه و همه اعراب وارد آمد. به جرأت می‌توان گفت که مرحله دوم جنگ لبنان اجتناب‌پذیر بود. اما چپ و راست تندرو در این توطئه شوم همدست و اجراکننده یک توطئه جهانی شدند و بحران و فاجعه را آفریدند.

چند فصل از توطئه: نبه و برج حمود

یکصد و هفتاد هزار نفر در منطقه نبه که در اطراف بیروت و در طرف شمال شرقی آن قرار دارد زندگی می‌کردند. اینان خانواده‌های کارگرانی بودند که از مناطق جنوب و شرق و شمال لبنان به دنبال کار و لقمه حلال به این منطقه هجرت کرده و از مناطق اجدادی خود که به علت اهمال دولت و ظلم فئودالها دیگر قابل سکونت نبود چشم پوشیده بودند. نود و پنج درصد آنها شیعه و در کنار ارمینا که خود نیز کارگر هستند در برج حمود زندگی می‌کنند.

وضع اجتماعی این منطقه نامساعد است. درمانگاه و بیمارستان و مدرسه درستی ندارد، فقر و ترکیب نسبی جمعیت نبه در همه لبنان بی‌سابقه بلکه در جهان عرب نیز کم‌نظیر است. هرکس به خوبی می‌دید که در کوچه و خیابانهای برج حمود انسانهای بزرگ و کوچک چون کرم و حشرات می‌لولند.

این وضع اجتماعی که به دنبال اهمال دولت و ظلم فئودالها و دشمنان اصلی مردم به وجود آمده بود، نبه را بنام «چین لبنان» یا «مرکز تخمیر انقلابی» معروف کرد و در نتیجه فقر فرهنگی و اقتصادی و ظلم و ستم مالکان، جوانان این منطقه را به سوی مارکسیسم می‌کشاند و همین امر طمع احزاب چپ و کینه دست‌راستهای لبنان را موجب می‌شد.

مجلس اعلای شیعیان، مردم و روحانیون شیعه در نبه دو مسجد، سه حسینیه، چندین مدرسه ایجاد کردند و آقای صدر با همکاری سازمان پزشکان بی‌مرز در پاریس، یک بیمارستان صحرایی در اوایل جنگ تأسیس کرد که هر چند کوچک بود ولی در ظرف سه ماه بیش از سه هزار عمل جراحی انجام داد و به طور خلاصه سبب شد که زخمی‌های جنگ از مرگ حتمی نجات یابند.

از روزهای نخستین جنگ، نبه، محاصره شد و زد و خورد و بمباران و تیراندازی و ربودن مردم در آنجا شروع گردید. بدیهی است که وضع جغرافیایی و اجتماعی و همچنین ساکنین نبه برای یک چنین جنگی ناخواسته نامساعد بود.

علی‌رغم این وضع نامساعد نبه مردانه در برابر حوادث لبنان ایستادگی کرد حتی تا یک سال پس از سقوط کرنیتینا و مسلخ که وضع مشابهی داشتند مقاومت نمود.

مهمترین مدافعان نبعه چریک‌های فتح و جوانان امل بودند.

کمتر روز و شبی بود که توپهای سنگین، نبعه را هدف قرار ندهد و چندین کشته و زخمی در نبعه برجای نماند، گاهی هم به علت سقوط خمپاره در بازار میوه یا مدرسه، خلال یک روز دهها کشته و گاهی تا یکصد نفر شهید می‌شدند. جوانان مسلمان نبعه از خود دفاع می‌کردند و پاره‌ای از هم‌زمان امل در نبعه و بعضی از افسران شیعه توپخانه که در مناطق دیگر مستقر بودند به نبعه کمکهای شایان کردند.

در جبهه داخلی هم احزاب چپ و هم گروهی از سازمانهای افراطی فلسطینی به مردم نبعه فشارهای ناروایی وارد می‌آوردند، آذوقه که تقریباً در انحصار افراد مسلح احزاب بود به ندرت و یا با شرایطی نامناسب به مردم می‌رسید، گاهی هم این فشارها به صورت فشارهای اخلاقی در می‌آمد. کسانی که نبعه را به علت بیکاری و ناامنی ترک می‌کردند، در راه مورد تعدی مزدوران راست مسلح قرار می‌گرفتند و به صورت کشته‌های جمعی در این دام می‌افتادند.

خانه‌ها و دکانهای مردم از طرف افراد مسلح چپ و راست به طرز فجیعی به غارت می‌رفت و خلاصه وضع داخلی هم برای مردم غیرقابل تحمل شده بود. ساکنین نبعه از یکصد و هفتاد هزار نفر رفته رفته به پنجاه هزار نفر و سپس به بیست و سرانجام به ده هزار نفر کاهش یافت و در روزهای قبل از سقوط به پنج هزار رسید. مردم عادی در اثر فشار بیکاری، بمبارانهای دشمنان، توصیه‌ها و فشارهای دوستان نبعه را ترک کردند و جنگجویان هم با بدترین شرایط زندگی می‌کردند و به هیچ‌وجه اسباب و ابزار مقاومت برایشان فراهم نمی‌شد.

روابط دوستانه آقای صدر با رهبران ارمنی و ارتباط و هماهنگی مستمر با آنان و وجود مناطقی ارمنی در منطقه بقاع سبب شده بود که ارمنیها پشت جبهه نبعه را حمایت کنند، این امر باعث شد تا دارو و مواد بهداشتی و نیز تعدادی از پزشکان فرانسوی به بیمارستان صحرایی نبعه رفته و گاهی هم مهمات برای مردم سنگر نشین ببرند.

فشار فاشیستهای راستگرا شدت پیدا می‌کرد. تل زعتر در محاصره سختی قرار

داشت و روابط مقاومت فلسطینی و سوریه همچنان تیره و تیره‌تر می‌شد. راستگرایان احساس می‌کردند، سقوط نبعه از نظر عمومی پیروزی‌شان را تثبیت می‌کند. کامیل شمعون مکرر می‌گفت وظیفه من آزاد کردن نبعه، تل زعتر و دهات جبل لبنان است و این کلام معنایش اجرای هدفهای تجزیه و تقسیم لبنان بود.

چپگرایان افراطی نیز مایل بودند نبعه قبل از تل زعتر سقوط کند. این خود دلایلی چند داشت که از ذهن هیچکس به دور نمی‌ماند. از جمله آن که سقوط این مناطق در صورت عدم حمایت و کمکهای نظامی سوریه امری حتمی به نظر می‌رسید. از سوی دیگر مردانگی فلسطینیان و جوانان مسلمان در تل زعتر شهرتی قهرمانانه و مظلومانه یافته بود. به همین دلیل آنان که قدرت نظامی تل زعتر را تشکیل می‌دادند مایل بودند با سقوط نبعه قبل از تل زعتر این عنوان قهرمانی را حفظ کنند. به راستی که این افکار چقدر دور از مسؤولیت و وحشت‌آور است.

آقای صدر به نمایندگی از طرف شیعیان برای بقاء نبعه و تل زعتر به دولت سوریه فشار آورد تا مسؤولیت حمایت از آنها را به عهده بگیرد. دولت سوریه این مسؤولیت را درباره نبعه پذیرفت و چون ارتش سوریه در مناطق شرقی بیروت مستقر نبود، این فشار فقط صورت و ظاهر سیاسی داشت. راستگرایان در مقابل این فشارها سعی می‌کردند بیطرفی نبعه را مطالبه کنند ولی نبعه نمی‌توانست در بحرانی چنین خطرناک، بیطرف بماند. البته فقط ممکن بود از تحرکات و تیراندازی توپخانه جلوگیری شود تا با عکس‌العمل افراطیون فالانژ مواجه نگردد.

به این ترتیب با فشار سیاسی سوریه، پس از یک سال و نیم شرایط و عوامل مساعد برای مقاومت فلسطین تأمین شد. در داخل نبعه هم جنگجویان «امل» هماهنگی کامل با چریکهای «فتح» داشتند و بعضی از سازمانهای دیگر هم در نبعه با آنان همکاری کرده و دفاع حقیقی «دفاع نظامی، نفوذ سیاسی سوریه و بیطرفی ارامنه» از نبعه با این حلقه نظامی کامل می‌شد. در این زمان ساکنین شیعه نبعه از ده هزار نفر بیشتر نمی‌شدند. از سه هفته قبل از سقوط نبعه یکی از احزاب چپ تندرو بنام «سازمان کار کمونیستی» و همزاد فلسطینی‌اش «جبهه آزادیبخش دموکراتیک» با بهانه‌های گوناگون و علل

غیرمعلومی به تحریکات شدیدی علیه ارمنیها پرداختند. چند خانه و دکان جواهرفروشی آنها را غارت کردند و هفده مرد ارمنی را به صورت ناجوانمردانه‌ای مثله کرده و حتی به دختران ارمنی تجاوزات ناموسی کردند. در توضیح علت این تجاوزهای تحریک‌آمیز به غلط گفته می‌شد که فرمانده این سازمان، مردی مارونی بنام الیاس سرومی است و اصولاً این جبهه فلسطینی کمونیستی را مردی مسیحی و مشکوک بنام نایف حواتمه اداره می‌کند.

رهبران ارمنی شکایت به رهبران فلسطینی و حزبی لبنان بردند ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد و تحریکات ادامه یافت و لذا ارمنیها از بیطرفی خارج شده و به حمله‌های ناجوانمردانه و پرقساوت به ساکنین نبعه پرداختند، کشتند و غارت کردند و به همه چیز دست‌درازی کردند و با باز شدن این جبهه، فاشیستهای راست فالانژ هم وارد نبعه شدند و در نتیجه نبعه از نظر نظامی سقوط کرد.

با فشارهای آقای صدر به سوریه تعهداتی از احزاب راستگرا گرفته شد که پیشروی در نبعه به اشغال آن تبدیل نشود. و به همان اندازه سقوط نظامی اکتفا گردد ولی به قول فرمانده نظامی فتح در نبعه فرماندهان سیزده حزب و سازمان در نبعه ورقه‌ای ننگین امضا کرده و به قیمت نجات جان خودشان، اسلحه را تسلیم کردند و خود فرار نمودند و عملاً فاشیستهای خونخوار را به اشغال و غارتگری نبعه تشویق نمودند. تنها و تنها جوانان فتح و امل جنگیدند و فرماندهان نظامی و سیاسی و اجتماعی آنان تا آخرین لحظه مقاومت کردند. از سرنوشت ۲۳ جنگنده امل تاکنون هیچ خبری نیست و به احتمال فراوان شهید شده‌اند در حالی که اجساد آنها به خانواده آنان تحویل نشد. در همان شب، نبعه غارت شد. خانه‌هایی ویران گردید و در حدود هفتاد نفر در همان حمله اول کشته شدند. بقیه مردم نبعه با زور و قهر به طرف جنوب یا بقاع بیرون رانده شدند. نبعه شجاع و قهرمان، مظلوم و بی‌گناه سقوط کرد ولی ظلم و ستم دشمنان حق و خلق ادامه یافت.

بیدادگریها و بی‌ایمانیها

در همان وقت که قافله‌های داغدار و آواره مردم نبعه از خانه‌های خود ظالمانه اخراج

شده و دسته دسته به طرف مناطق مسلمان نشین حرکت می کردند، در همان حال که جوانان حرکت محرومین و روحانیون مبارز همکار مجلس اعلای شیعیان از این مردم رنج دیده و محنت کشیده و شریف استقبال کرده آنها را به مأوایی موقت منتقل می کردند، در همان وقت کارگاه تبلیغاتی کمونیستها و اعوان آنان خود را آماده کرده بود، از این شکست نظامی و سیاسی که به دست خود آنها صورت گرفته بود، حداکثر استفاده را برده و اهمال و کارشکنی و تحریکات ناجوانمردانه و نابخردانه خود را با تظاهر به علاقمندی به مردم نبعه توجیه کرده، آقای صدر و مجلس اعلای شیعیان و حرکت محرومین و مردان امل را مسؤول این سقوط معرفی کنند. و از این راه می خواستند رقیب حقیقی خود را از میدان سیاست آینده منطقه بیرون کنند، آنها می خواستند با ضربه ای که به دست جنگجویان خود به حرکت محرومین و امام صدر می زدند، از قدرت حرکت و مقاومت فلسطین کاسته و آنها را از هرگونه جایگاه و پایگاه مردمی محروم کنند.

به این دلیل در همان وقت که این مصیبت بزرگ تاریخی به وقوع می پیوست مغزهای جهنمی کمونیستها و پیروان و همکارانشان نقشه می کشیدند که چطور از مصیبت این مردم بهره برداری کنند. آنها یک نفر از ستمدیدگان را سامان ندادند. همان طور که قبلاً هم نبعه را بی پناه گذاردند ولی همه روزنامه هاشان و رادیوهایشان و دوستانشان و خبرگزاریهایشان و مجالسشان همه یکباره مشغول تهمت و افترا، به آقای صدر و حرکت محرومین شدند تشیع را مذهب خیانت خواندند و دستور قتل جوانان امل را صادر کردند و خونها ریختند و ناجوانمردیها کردند و رفته رفته به شیعیان و به روحانیون و به مظاهر دینی و مذهبی حمله و ناسزاگویی را آغاز نمودند. در این میان منصور قدر سفیر شاه در بیروت و چند ایرانی جاهل و حسود و کینه ورز نیز بر امواج تهمتها علیه امام صدر و دکتر چمران سوار شده و به رواج آن دامن زدند.

در اینجا باید کمی دقت کرد و قدرت تربیتی حق را مطالعه نمود و معنای کلام سیدالشهدا که فرمود «انی لاعرف اصحابا خیرا من اصحابی» را درک کرد. توده های شیعه

در برج حمود و نبعه صبر و ثبات از خود نشان می‌دهند و خانه و اموال و جوانان خود را از دست می‌دهند، تنها امام صدر و مجلس اعلای شیعیان است که برای آنان بیمارستان می‌سازد و وسایل زندگی و پایداری و دفاع را فراهم می‌سازد و در هنگام بحران مردم را به بقاء و پایداری توصیه می‌کند و هم آنچه در خانه‌هاشان مانده و آنچه در دست دوستانشان می‌باشد در خدمت جنگ‌زدگان می‌گذارند؛ با تمام این احوال به آنها تهمت خیانت و تسلیم نبعه زده می‌شود، آن هم از طرف کسانی که خود سبب سقوط نبعه بودند و از همه بدتر آنکه سعی می‌کنند مقاومت فلسطین را که با خون مؤمنان قدرت یافته، وسیله‌ای علیه شیعیان و رهبری آنان قرار دهند به طوری که هر روز با خبری و مصیبتی و حادثه‌ای مواجه می‌شوند.

با این حال جوانان امل در کنار مقاومت فلسطین و برای دفاع از آنان در خطرناکترین نقاط می‌ایستند و شهید می‌دهند و با این حال شیعیان در جنوب بار مقاومت فلسطین را بر دوش می‌کشند، از آنها حمایت کرده آنها را در دهات و در کاشانه‌های محقر خود می‌پذیرند، و با این حال رهبران حرکت محرومین از نقاط خطرناک و مرگبار می‌گذرند، تا روابط تیره سوریه و فلسطینیها را برطرف کرده و از فشار آنان علیه یکدیگر بکاهند، بلکه قدرت آنها را به آنها بازگردانند.

برگهای غرورآمیز تاریخ و مظلومیت امام صدر و شیعیان را خون شهیدان و اشک یتیمان و سوز شکسته‌دلان و زمینهای حامل قدمهای ثابت و استوار رزمندگان امل شهادت خواهد داد و هم اینها خواهند گفت که آنان به حق، یاران علی(ع) و حسین(ع) هستند و هم آنها از خدای حق و عدالت خواهند خواست که ظالمان را نبخشاید. چه آنها که در کشتار مردم بیگناه قدم برداشتند و چه آنها که در کشتن حقایق پیشقدم هستند. روح انقلابی شیعیان و میراث شهادت مسلمانان مؤمن و بیداری و حق‌طلبی محرومان، همه ظالمان و همه اشغالگران متجاوز را در لبنان به وحشت انداخته است. از این رو تلاش می‌کنند نطفه سازمان منظم و وسیع شیعیان، بلکه همه محرومان را خفه کنند. این امر هسته مرکزی دشمنی با آقای صدر را تشکیل می‌دهد.



دیدار و صحبت با محرومان لبنانی در مسجد نبطیه در جنوب



نشانه‌های انقلاب اسلامی ایران در مساجد لبنان،
از راست: شیخ عبدالامیر قیلان، من، حسین الحسینی
(رئیس سابق حرکت امل و پارلمان لبنان)

از دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین، از جیره‌خواران دربار اعلیحضرت پهلوی و از مارکسیستهای بی‌هویت و وطن‌فروش و از مزدوران بعث عراق و لیبی و از آخوندهای درباری و ایادی صهیونیستها و امپریالیسم غرب انتظاری جز این کینه‌ورزی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها نیست. ولی با معدودی دوستان ساده‌لوح و مدعیان مبارزه که از روی حقد و حسد و بی‌خبری و ساده‌اندیشی، آلت دست آتش‌افروزان شده و بیانه‌ها و فحش‌نامه‌های آنان را به نجف و اروپا و ایران گسیل می‌دارند، بلکه اذهان امام خمینی و یاران مخلص او و انقلابیون ایران را علیه امام صدر و دکتر چمران مشوب سازند، چه باید کرد و چه باید گفت؟ (در جای دیگر به این حقیقت تلخ به طور مشروح پرداخته‌ام).

زمانی که ارمنیان، وحشیانه برای انتقام‌جویی به نبعه حمله کردند و قصد طمع به دختران شیعه را داشتند، دختری خود را از طبقه چهارم پرتاب کرد و دیگری در صندوقخانه‌اش خود را آتش زد.

آخرین پایگاه دفاع جوانان امل، حسینیه اسرۃ التاخی بود و در آنجا رهبران سازمان، قشاقش و محمد فقیه و سلیمان حقیق ناپدید شده و به سرور شهیدان ملحق شدند. این جوانان همان اندازه که مظلوم و بی‌سلاح هستند، همان‌قدر هم افتخار می‌آفرینند و احساس شرف و عزت دارند زیرا از راه خود منحرف نشدند و یقین دارند که خدای بزرگ حامی‌شان و روشن‌کننده حقایق خواهد بود.

به زودی مردم خواهند پرسید، چطور با وجود سیزده سازمان چپ و راست مدعی انقلابیگری و احزاب متعدد، فقط اهمال امل عامل سقوط و تسلیم نبعه شد؟ مردم خواهند گفت پس کرنیتنا و مسلخ را یک سال قبل و حتی قبل از ورود ارتش سوریه چه کسی تسلیم کرد؟ آیا امل اردوگاه ضبیه و جسر پاشا را تسلیم کرد؟ چرا این احزاب از تل زعتر دفاع نکردند؟ دهها کیلومتر از جبل لبنان را با چند ده بزرگ و هزاران سلاح و ذخیره و جنگجو چرا در ظرف چند ساعت تسلیم کردند؟ قصه نبعه و حملات و وحشیانه علیه حرکت محرومین و رهبری آن، بسیار قابل تأمل است. و چه دردناک است

که یکی از همین ایرانیان که وجود و بقای خود را در سوریه مدیون آقای صدر است، در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی بر آن بود تا ذهن ایشان را نسبت به جنگندگان امل و رهبری آنان بدین ساخته و حتی حاج سیدمصطفی خمینی را علیه آقای صدر بشوراند. البته در این کار خود توفیقی نداشت.

تل زعتر - رأس دکوانه

از قهرمانی و مقاومت عظیم تل زعتر در برابر فاشیست‌ها بحثی نمی‌کنیم. زیرا همه روزنامه‌های جهان به قدر کافی در این باره گفته و نوشته‌اند و اینک فقط به ذکر چند نکته درباره آن می‌پردازم و شرح کامل را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم.

تل زعتر متصل به دهی بنام رأس الدکوانه و به محلی بنام حی‌الاشهب و محلی دیگر بنام مکلس هست، قسمتی که محاصره شده بود شامل این مناطق است که بجز تل زعتر که ساکنین آن شصت درصد شیعه و بقیه فلسطینی هستند و در کنار یکدیگر با سلامت و صلح می‌زیستند. شیعیان آنجا و به طور کلی همه اهالی و عشایر منطقه بعلبک اکثراً مسلح هستند. مجموع ساکنان آنجا ۳۰ هزار نفر بود.

اما در تل زعتر از خانواده «اشهب» که بنا به اصرار رهبر شیعیان لبنان در محله خود باقی ماندند سی و دو نفر کشته شده و اینک مسؤولیت زندگی خانواده‌شان به عهده مجلس شیعیان می‌باشد.

رادیکال‌های فلسطینی سعی می‌کردند در تل زعتر از زنان و اطفال فلسطینی و شیعه یک تراژدی دلخراش بسازند و لذا پیشنهادهای مکرر تخلیه اطفال و زنان و مجروحان از طرف آنها رد می‌شد و در این مورد افراطیون چپ فلسطینی هیچ فرقی با فاشیست‌های دست راستی نداشتند، حتی یکی از اسباب تأخیر سقوط تل زعتر آن بود، که راستگرایان از فضااحت بیشتر واهمه داشته و می‌ترسیدند حمله عمومی به کشتار دسته‌جمعی غیرجنگجویان و زنان و کودکان و مجروحان بیانجامد.

جنگ در ابتدا بین تل زعتر و دکوانه بود و این امر انعکاسی نامناسب داشت که جنگ

بین لبنانیها و فلسطینیها باشد گرچه این هدف مقصود راستگرایان و نیز در زمره اهداف جبهه ملی می‌بود. فلسطینی‌ها جنگ را به مناطق شیاخ و عین‌الرمانه و بین نبعه و سن الفیل و بطن حدث و کفرشیما و حی‌السلم نیز به کرک و زحله کشیدند که همه این مناطق شیعه‌نشین است.

ساکنین این مناطق علیرغم آماده نبودن کامل این تقدیر را با جان و دل پذیرفتند و اثبات کردند که قهرمانانه می‌جنگند و لذا توانستند تا پایان جنگ، خط اول اردوگاههای صبرا و شتیلا را حفظ کرده مانع از جنگ در این خیمه‌ها شوند. به تدریج با کمکهای مجلس شیعیان، امام صدر و جوانان امل ساکنین این‌جا مانند همه دیگر مناطق آماده کامل شهادت و فداکاری بی‌نظیر شدند. پایمردی شیعیان و بخصوص جوانان امل در این مناطق جوابی قاطع به یاهوگویان بود.

مقاومت فلسطین و شیعیان

مسلمان شیعیان و مناطقی که اساس بقای مقاومت فلسطینی است. وجود مقاومت ارتباط کامل به جنوب لبنان و به جبل عامل دارد و بقای آنان وابسته به رضایت و حمایت مردم این منطقه است. در جنگ هم مناطق شیعه‌نشین سپر بالای مقاومت فلسطین بود. توطئه جهانی اختلاف شیعه و نهضت مقاومت را فصل سوم توطئه خود قرار داده بود. همان‌گونه که دیدیم فصل اول، جنگ مسلمانان و مسیحیان و فصل دوم، اختلاف سوریه و مقاومت بود و چون این دو حاصل شد ولی نتایج لازم را به دلیل درایت امام صدر و فداکاری مسلمانان به بار نیاورد، فصل سوم شروع گردید تا مقاومت فلسطینی از پایگاه خود محروم شود. این امر به خوبی نقش خرابکارانه رادیکالهای چپ را در لبنان نشان می‌دهد. زیرا آنان به شدت برای تحقق این هدف تلاش می‌کردند. ولی بیداری رهبری شیعیان این نقشه را باطل کرد و جوانان شیعه را همچنان فداییان و شهدای حق و عدالت نگاهداشت.

رهبری شیعیان تلاش می‌کرد، نیروهای خود را نه یکباره بلکه به تدریج وارد میدان کرده و از هدر رفتن نیروها جلوگیری نماید و با این کار خود خدمت ذیقیمتی به نهضت مقاومت کرد. بقاع و جنوب از مراکز مهم شیعه است. در بقاع موضوع



لحظاتی بعد از بمباران ددمنشانه اسرائیل



هوایماهای اسرائیلی خانه را بر سر ساکنان آن خراب می‌کرد



شرکت در مراسم ختم یکی از فرزندان مؤسسه جبل عامل



نماز بر جسد یکی از شهدای شیعه لبنان

خونخواهی، نقش محرک و بزرگی دارد. با کشته شدن فرد یا افرادی از اهالی آن منطقه در بیروت بلافاصله با تحریکات خرابکارانه چپ و به قصد آشوب، گروهی از تحریک‌شدگان در بقاع برای مسیحی‌کشی آماده می‌شدند؛ که با مقاومت شدید و جدی آقای صدر روبه‌رو شدند. آقای صدر می‌گفت: شما قهرمانان بقاع باید نیروهای خود را حفظ کنید تا روزی که خدای ناکرده مرحله آخر توطئه که تقسیم لبنان است در آستانه اجرا قرار گرفت، آنگاه شما از راه کوه‌های جبیل به طرف دریا حمله کرده دولت مارونی را به دو نیم تقسیم کنید و به این ترتیب وظیفه تاریخی و ملی خود را انجام دهید. کار شما انتقام از بی‌گناهان نیست. در نتیجه بقاع (بعلبک و هرمل) حفظ شد و به تحریکات فراوان چپ‌های افراطی و گروهی از منحرفان فلسطینی که خواستار سقوط آن بودند، پایان داده شد.

در جنوب لبنان هم خرابکاران تلاش می‌کردند کار مسیحی‌کشی را رایج کنند. آقای صدر تلاش فراوان برای حفظ و سلامتی آنها می‌کرد. بعدها روشن شد که تحریکات مستمر علیه مسیحیان به منظور پناه بردن و نزدیکیشان به اسرائیل بوده و این خود مصیبتی بزرگ می‌بود که رهبری مسلمانان و نیز امام صدر با آن مواجه بودند ولی با درایت کافی آن را علاج کرد.

یک مطالعه دقیق در حوادث لبنان، نشان می‌دهد که شیعیان لبنان همچنانکه از سال‌های ۱۹۴۸ به بعد پناهندگان فلسطینی را با قلب‌های باز پذیرفتند و از سال ۱۹۶۵ به بعد مقاومت فلسطین مورد حمایتشان قرار داشت، در مقابل فشارهای اسرائیل سر فرود نیاوردند. همین‌طور در طول مدت بحران، حمایت از مقاومت فلسطینی هدف اساسی شیعیان بود و اکنون نیز فداکارترین سازمانها به مقاومت فلسطینی، امل بوده و در دفاع از آرمان اسلامی فلسطین و رهایی قدس شریف پیشگام جهاد و تلاش می‌باشند.

سپیده دم

در بلندای افق کاملاً روشن بود که خطرهای عظیمی لبنان و جهان عرب را تهدید می‌کند و آنچه تا اینجا در سرزمین مصیبت‌زده شیعیان و در کل لبنان گذشته است در مقابل خطرهای آینده ناچیز شمرده می‌شود، گرچه زوایای این خطرها را نمی‌توان پیش

بینی کرد ولی آثار و علائم حکایت از اهدافی چند داشت؛ از جمله:

تقسیم لبنان؛ و این خود شکستن و برهم زدن هم‌زیستی دیرینه و مسالمت‌آمیز مسلمانان و مسیحیان بود که در اثر آن روال عادی زندگی مسیحیان را در جهان عرب بر هم می‌زد و اگر تعداد مسیحیان عرب را که از دوازده میلیون تجاوز می‌کند در نظر آوریم به ابعاد و خطرات این توطئه رهنمون خواهیم شد. زد و خوردها، خودمختاری طلبیها، بی‌علاقه بودن به وطنها و غیره و همین‌طور وضع مسلمانان در اروپا که تا پایان قرن حاضر به پانزده میلیون می‌رسد در خطر ناامنی و بحران قرار خواهد گرفت و به تبع آن روابط اعراب و اروپا بلکه روابط اساسی انسانها در مجموعه جهان عرب در مخاطره خواهد افتاد.

تقسیم لبنان یعنی تشکیل دولت مارونی و نژادی همچون اسرائیل اما با خطرات گسترده‌تر و عمیق‌تر. زیرا که این دولت چون مقدمات و شرایط یک دولت کامل را ندارد، لذا پایگاه استواری برای دولتهای غرب خواهد بود. همچنین تقسیم لبنان و تشکیل یک دولت کمونیستی در جنوب لبنان، به پایگاه شورویها در آبهای گرم منتهی خواهد شد و یک نوار مرزی خطرناک را میان لبنان و اسرائیل که مرکز همزیستی پرتنش میان یهود و اعراب و جایگاه جاسوسی و فساد و مصرف مواد تولیدی اسرائیل خواهد شد، به وجود خواهد آورد.

مقاومت فلسطینی به صورت یک حرکت انقلابی کمونیستی و عربی درخواهد آمد و از هدف اصلی خود منحرف خواهد شد. ایمان و اخلاق در لبنان از بین رفته و سلوک مخرب جنگ پیروز گشته و بقیه لبنان هم تکه تکه خواهد گردید.

این وضع برای سوریه هم خطرهای بزرگی ایجاد کرده و این کشور را به جایی که تصور نمی‌توان کرد خواهد کشاند. اینها خطرهایی بود که در افق لبنان دیده می‌شد. در لبنان نیز روز به روز قدرتهای ملی تضعیف و جبهه آنان متشتت و راستگرایان پیروز می‌شدند و هر روز سنگری از میلیون از دست بیرون می‌رفت، وضع امنیتی، اخلاقی، آذوقه‌ای آنقدر خراب بود که حتی بسیاری از مردم توانگر محتاج به حداقل آذوقه می‌شدند و هیچکس در خانه خود امان نداشت و چون دولتی نبود و قدرت مطلق به

دست چریک‌های مقاومت بود، این اوضاع به ضرر آنان تمام می‌شد و پشتوانه و اعتماد مردم به آنان از بین می‌رفت.

خطر آن قدر بزرگ شده بود که جلوگیری آن از امکانات لبنانها و فلسطینها، حتی اگر اراده اصلاح وجود داشت، خارج شده بود و بیم آن می‌رفت که کنترل آن از قدرت اعراب نیز خارج گردد و به بحران بین‌المللی منجر شود. از این جهت تلاش فراوان برای اتحاد دولتهای عرب در لبنان شروع شد و چون این وحدت با وجود اختلاف بین مصر و سوریه عملی نمی‌بود تلاش در این محور متمرکز شد. دوباره نگاهها به امام صدر متوجه گردید و بدون شک همان طور که مطبوعات سوریه و کویت نوشته‌اند و در محافل سیاسی نیز گفته می‌شد، آقای صدر در کار تشکیل و برگزاری کنفرانس سران عرب در ریاض و سپس در قاهره نقشی بسزا داشت.

این کنفرانسها روابط مصر و سوریه و روابط سوریه و مقاومت فلسطینی را بهبود بخشید و سپس نیروی نظامی عربی را از چند کشور که اکثریت آنها از سوریه بود برای حفظ امنیت لبنان در اختیار رئیس‌جمهور لبنان قرار داد و خواستار مقابله‌نامه‌های تفاهم‌آمیز و امنیت‌بخش میان لبنان و مقاومت فلسطین گردید. این موافقت‌نامه‌ها جایگاه فعالیت و تمرین نیروهای نظامی و حمل اسلحه‌های سبک توسط مبارزان فلسطینی را معین کرده و بقای آنان را تضمین نموده و مقید شدن آنان را به نظام و قانون و کاربرد محدود اسلحه سنگین و غیره، تضمین می‌کرد.

ارتشهای عربی وارد لبنان شدند و در ظرف چند روز نظم برقرار شد و مردم همه، حتی کودکان به خیابانها سرازیر شدند و اکنون درصدد جمع‌آوری اسلحه‌های سنگین می‌باشند. اکنون روشن شده است که نیروهای مسلح و ارتش لبنان و نیز احزاب مسلح لبنانی از دو طرف نه می‌خواستند و نه می‌توانستند امنیت مردم را برقرار کنند. اکنون روشن شده است که امکان تصفیه مقاومت فلسطینی وجود ندارد و فقط تفاهم با آنان ممکن است. اکنون روشن شده است که سالمترین و دقیقترین و مخلصانه‌ترین روشها، همان روش شیعیان بوده که از اول دفاع شرافتمندانه را با صلح‌جویی توأم می‌کردند و در مبارزه به هیچ‌وجه از خط اخلاق و مبانی دینی خارج نشدند و از احساسات مردم

سوءاستفاده نکردند. اکنون روشن شده است که مدعیان وطن‌پرستی و مدعیان حمایت مردم و فلسطین و مدعیان روشنفکری و مترقی بودن همه و همه در مقابل منافع خصوصی خود و ضعف اخلاقی خودشان در خطر وحشیگری و درنده‌خویی بودند و هستند. جنگ ظلم‌آلوده و دردناک لبنان، درسهای ذیقیمتی برای کشورها، برای ملتها، برای انقلابهای ملی، برای انقلاب فلسطین و برای آینده لبنان داشت و اکنون که همه نگاهها به سوی جنوب لبنان که ماورای رود لیطانی است و هنوز نیروهای متحد عرب به آنجا نرفته‌اند متوجه است، باید کمی در این باره بحث کنیم و سپس به آینده لبنان و هدف‌های شیعیان به طور خلاصه بپردازیم.

باید توجه داشت که لیطانی اسم رودی است در وسط جنوب لبنان که با سدی محکم کوهستانهای سر به فلک کشیده آن را به صورت یک منطقه غیر قابل نفوذ در آورده است. جنوب لبنان تا کنار رود لیطانی مورد طمع اسرائیل است. و لذا آبستن تحولاتی می‌باشد.

جنوب لبنان کانون خطر

هیچکس در جهان عرب و هیچیک از آگاهان بر اوضاع این جهان پر آشوب نیست که از اهداف تاریخی اسرائیل نسبت به جنوب لبنان (جبل عامل) و بخصوص در قسمت ماورای لیطانی مطلع نباشد. آبهای این منطقه و کوههای سرسخت که مرزهایی محکم و غیر قابل عبور است، با حاصلخیزترین زمینهایش و تاریخ و آثار ذیقیمت و جهانی، شهرهای صور و قانا طمع آتشین اسرائیل را نیز شعله‌ور می‌کند.

نقشه‌های چاپ شده، کلمات رهبران اسرائیل و ادله چندی دیگر، این خطر را تأیید می‌کند. در چند سال گذشته، اسرائیل سعی کرده که خطر فلسطینیها را از جنوب لبنان با مردم زحمتکش و محرومش دفع کند. این حمله که جنوب را به صورت مهجور و راکد درآورده است به اضافه تهدیدات دائمی و موسمی اسرائیل، جزئی از نقشه‌ها و توطئه‌ای است که اگر تصرف کامل جنوب ممکن نشد، حداقل منطقه‌ای بحرانی، بدون امنیت، با مرزهای بدون نگهبان و قابل عبور اسرائیل بماند.

در بحران نوزده ماهه و خونین لبنان، هر چند مشکلات جنوب و هجرت مردمش

به بیروت و نارضایتی عمومی که از اهمال «مجلس جنوب» حاصل شده بود، یکی از عوامل مهم انفجار بود، ولی جنوب لبنان نسبتاً آرام بود زیرا شیعیان مردانه مانع تعدی به مسیحیان شدند و نگذاشتند فتنه به آنجا منتقل شود و چون این بحران رو به آرامش گذارد، اسرائیل سعی کرد با ماسک انسان دوستی، مردم جنوب را بفریبد؛ چند درمانگاه ساخت. داوطلب خرید توتونهای تولیدی آنجا شد، پیشنهاد کار در اسرائیل و سفر و نقل و انتقال به مردم جنوب لبنان و نوار مرزی با اسرائیل را داد که همه این فریبه‌ها را شیعیان با فتوای تاریخی امام موسی صدر که «التعامل مع اسرائیل حرام» (هرگونه داد و ستد با اسرائیل حرام است) رد کردند.

اسرائیل فتنه‌های دیگری برانگیخت و به واسطه عوامل خود در چپهای افراطی لبنان و در سازمان «قیادة عامة» فلسطینی و بعث عراقی به تحریکات خصمانه علیه مسیحیان مشغول شد، کینه‌ها از بیروت و شمال هم به مسیحیان جنوب سرایت می‌کرد و چون مردم مسیحی جنوب این روش را رد کردند ناگهان مشاهده کردند که عناصر مسلحی از فاشیستهای راستگرا از چند نقطه مرزی اسرائیل وارد لبنان شدند و مردم دهات مسیحی‌نشین را در مقابل وضع جدیدی قرار دادند. اکنون زد و خورد گاه به گاه بین این مسلمانان و چپهای افراطی در جریان است. باز هم سازمان مقاومت فلسطین مجبور است در دفاع از مواضع و حدود خود و از دهات مسلمان‌نشین حمایت کند. بخصوص که در چند دهه و شهر مانند مرجعیه، حانین، بلاط، و دبین مورد تجاوز راستهای افراطی قرار گرفته و پاره‌ای محل‌ها و چادرهای آنها ویران شده است. جوانان امل هم برای حفظ سرزمین جنوب از یورشها و حمله‌های کماندویی اسرائیل در نقاط استراتژیک موضع گرفته و چون همکاری فاشیستهای راستگرا با اسرائیل و وجود اسلحه و افسران و ارتباط تلفنی را از طرف اسرائیل کشف کرده‌اند لذا مجبور شدند در پنج نقطه مرزی و در خط مقدم و بخصوص در تل مسعود و سرحدات نظامی، پایگاههای دفاعی و چریکی خود را به وجود آورند.

تجار جنگ و مزدوران جنگجو هم برای ادامه تجارت خود به جنوب رفته‌اند از این جهت بیم آن می‌رفت که درست همان وضع بیروت و شمال در جنوب تکرار شود،



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی



لحظاتی قبل در این منزل آثار حیات منثور بوده است و اینکه توسط بمب افکن های رژیم صهیونیستی بر سر ساکنینش خراب شده است

اسرائیل تهدید می‌کند که نیروهای حافظ صلح عرب و بخصوص ارتش سوریه حق ندارند از نهر لیطانی بگذرند. ارتش لبنان هم واحدی در منطقه ندارد از سوی دیگر وضع ناامن موجود هم خطرات فراوان به دنبال دارد. و ممکن است باز هم توطئه جدیدی از طرف اسرائیل مطرح شود. اکنون یک سلسله فعالیتهای سیاسی برای انجام کردن اسرائیل و جلوگیری از بحران آفرینی و عکس‌العمل او در برابر انتقال ارتش عربی به جنوب لبنان در جریان است.

در حال حاضر اعمال کینه‌توزانه چپی‌های تندرو و چند سازمان فلسطینی افراطی، که بخصوص با حمله به مدرسه فنی - حرفه‌ای شیعیان و کشتن نگهبان آن شروع شد و سپس حوزه علمیه «معهد در اسارت اسلامی» را غارت کردند و به جوانان امل و مردم شیعه حمله‌ها شد و گاهی هم نسبت به آقای صدر سخنان ناروایی گفتند، سبب شده است تا حد زیادی روابط مردم جنوب را با سازمان مقاومت فلسطینی متزلزل گرداند. در تماسهای مکرری که رهبران فتح با آقای صدر گرفتند و بخصوص در سه ملاقات پی در پی ایشان با یاسر عرفات و ابوجهاد، عواقب این وضع مطرح شد و بخصوص که حملات مسیحیان از یک طرف و انحصار مکان فعالیت مقاومت در جنوب از طرف دیگر و روش خشمگین مردم و عکس‌العملشان به خرابکاری‌های ناجوانمردانه، همه را نگران کرده است.^۱

یاسر عرفات ضمن اظهار شرمندگی و عذرخواهی صراحتاً به آقای صدر می‌گفت فقط شما حامی ما هستید و در اثر حمایت شما مسیحیان هم مطمئن خواهند شد. و آقای صدر نیز با صراحت خواستار محدود کردن فعالیت خرابکاران و تندروان چپ شد و بر این اساس تصمیم همکاری کامل گرفته شد. و برای همگان اهمیت موضع شیعیان برای نهضت مقاومت فلسطین و وفاداری آنان به ارزشها و استقامت سلوک آنان روشن گردید.

جنوب لبنان هم اکنون احتیاج به حد اعلای دقت و کمک دارد. باید با فعالیت شدید سیاسی اسرائیل را از هر نوع تعدی باز داشت و ارتش عربی یا لبنانی را به آنجا فرستاده برای آبادی لبنان جنوبی نقشه‌ها و فعالیتهای وسیعی طرح کرد. باید سازمان مقاومت لبنانی - امل - را با قدرت بیشتر به همکاری کامل با سازمان

۱. به تاریخ این سخنرانی رجوع شود.

فتح تشویق کرد که از تحریکات بی‌معنی و خطرناک چپ و راست افراطی جلوگیری کنند. باید یک همکاری وسیع عربی نسبت به جنوب ایجاد نمود تا جهان احساس کند که هر نوع تجاوزی به جنوب لبنان در حقیقت تجاوز به جهان عرب است و ممکن است با عکس‌العملهای نظامی و اقتصادی روبرو شود.

این مطالب را در نامه آقای صدر به کنگره رهبران عرب در قاهره مشاهده می‌کنیم و همین مطالب از جمله علل سفرهای اخیر ایشان و بخصوص سفر حج به عربستان سعودی می‌باشد. در این زمینه نکات فراوان و عبرت‌آموزی وجود دارد که در مصاحبه‌ای که در پی می‌آید به طور مشروح توضیح داده‌ام.

چند حقیقت: آینده و شیعیان و مقاومت جنوب

۱. رژیم لبنان

شیعیان که افتخار تاریخی خود را در پیشروی و فداکاری در راه امت و مردم می‌دانند، امروز نیز ضد نظام طائفه‌گری در رژیم لبنان هستند و آن را سبب رکود وطن و محرومیت اکثریت و بند زدن بر پای استعدادهای مردم می‌دانند. مجلس اعلای شیعیان اولین مؤسسه بزرگ مذهبی است که الغای رژیم فاسد و طایفی لبنان را خواستار شده و حرکت محرومین مبارزه با این جامعه پوسیده را وظیفه اصلی خود می‌داند. آقای صدر زمانی علیه این رژیم برای احقاق حق محرومان و برای برکناری سلیمان فرنجه، رئیس‌جمهور مستبد لبنان مبارزه و تظاهرات وسیعی می‌کرد، که احزاب به ظاهر مدعی و مترقی لبنان، همکاران دولت بودند و در کابینه شرکت می‌کردند و با گرفتن امتیازهای چندی ساکت می‌شدند.

۲. بحران خونین لبنان

در این گزارش روشن گردید که این جنگ که با افکار نژادپرستانه شروع شد و از جامعه سست و محروم لبنان کمک گرفت و هماهنگ با یک توطئه جهانی عمل کرد، در سه فصل خلاصه می‌شود:

الف. جنگ مسلمانان و مسیحیان

ب. جنگ سوریه و فلسطینیان

ج. جنگ شیعیان و فلسطینیان

بدون ذره‌ای اغراق و گزاف می‌توان گفت که این سه هدف را بیداری و فداکاری

شیعیان و شجاعت و صداقت و پشتکاری امام صدر خنثی کرد. و این حقیقت روزبه‌روز روشنتر و شناخته شده‌تر می‌شود.

۳. وحدت عقیدتی شیعیان و مقاومت فلسطین

سازمان آزادیبخش فلسطین در جناحهای صالح و معتدلش همیشه هماهنگ «سازمان حرکت محرومین» بوده و خواهد بود و خوشبختانه بحران‌های گذران که کمونیستها و همکارانشان خلق کردند با بیداری رهبران هر دو سازمان رفع شده و دو رفیق راه و یا به قول یاسر عرفات دو روی یک حقیقت واحد در کنار یکدیگر بوده‌اند و خواهند بود. جوانان امل می‌گویند ما با تضادهای داخلی مقاومت کاری نداریم همکاران ما فتح و رهبران حقیقی و واقع‌بین آن هستند. مارکسیستها از خلأ ایدئولوژی مقاومت سوءاستفاده می‌کنند. ما را که مقیاس پیشروی و تکامل دنیا و آخرت را راه جهاد و فداکاری انقلابی در خدمت انسانها می‌دانیم دشمن خود می‌شمارند.

۴. هم پیمانی سوریه و مقاومت فلسطین

رژیم سوریه هم پیمان طبیعی مقاومت فلسطین به شمار می‌رود. و از نظر نژادی و دینی و فرهنگی و تاریخی و انقلابی هیچ وجه اشتراکی با کتائب و سایر مسیحیان لبنان ندارد. اما استعمار صهیونیسم با یک بازی سیاسی حساب شده مقاومت فلسطینی را به جان سوریه انداخت، و سوریه نیز در مقابل به مقاومت حمله کرد و خطر آن می‌رفت که مقاومت را نابود کند. آقای صدر برای آشتی دادن سوریه و مقاومت هفت بار به سوریه سفر کرد و حتی یکبار جلسه سه جانبه با حضور یاسر عرفات و حافظ اسد تشکیل داد تا در حضور او همه مشکلات خود را بیان کرده حل نمایند. سازمان رهبری حركة المحرومین معتقد بود که «انفجار بین مقاومت و سوریه خیانتی بزرگ است علیه مقاومت و امت عربی»، و هر کس که در راه تیره کردن روابط این دو هم‌پیمان گام برمی‌دارد، مسلماً به سرنوشت مقاومت فلسطینی خیانت می‌کند. آقای صدر به محض هجوم سوریه علیه مقاومت فلسطین، اعلامیه‌ای ضد سوریه صادر کرد و خواستار شد که ارتش سوری به حدود اطمینان فلسطینیها عقب‌نشینی نماید. و به علاوه اظهار داشت که انقلاب فلسطینی، شعله‌ای مقدس است و آن را با قلب خود و روح خود و جوارح خود حفاظت می‌کنیم. و در این جا بود که جنگندگان امل فوراً در صیدا و جباع برای

دفاع از مقاومت فلسطینی سنگر گرفتند، و بالاخره پس از فشارهای آقای صدر بود که ارتش سوریه دست از جنگ برداشت و عقب‌نشینی کرد.

سازمان امل هیچ‌وقت تابع سوریه و یا دولت عربی دیگری نبوده و هرگز نخواهد بود و میانجیگری‌ها تماماً به درخواست یاسر عرفات و یا رهبری مقاومت و صلح و صفا بین مقاومت فلسطین و سوریه و جلوگیری از خونریزی بین مسلمانها و بخصوص برای حفاظت از مقاومت فلسطینی بوده است.

۵. احزاب چپ

«کمونیستها در سه حزب، سوسیالیسم جن بلاط و بعث عراق و قومی‌های انعام رعد و ناصریها» در مرحله اول بحران هم‌پیمان شیعیان بودند و بعد از انحراف از هم جدا شدند. جوانان مخلص جنوب و جنگندگان شیعه خود را قدرتی تغییردهنده در صحنه لبنان و در نتیجه پیرو حقیقی علی(ع) می‌نامند.

۶. حركة المحرومين

این سازمان قدرتی است مردمی که برای محرومیت‌زدایی در کل جامعه لبنان شکل گرفته است و دربرگیرنده نیروهای مخلص سنی و مسیحی و شیعی می‌باشد.

۷. سازمان نظامی امل

سازمان امل شاخه نظامی مجلس اعلای شیعیان لبنان است که برای دفاع مسلحانه از تجاوزات اسرائیل در جنوب لبنان به وجود آمده و انحصاراً از جوانان پرشور و انقلابی و مؤمن شیعی شکل گرفته است. این نهضت که رهبری نظامی آن را برادر گرانقدرمان دکتر مصطفی چمران بر عهده دارد، ایمان به خدا را نقطه تحرک و هدف و سلوک خود می‌شناسد. زیرا ایمان به خدا از خدمت به مردم جدا نمی‌شود و ایمان به ارزشها نیز زائیده ایمان به خداست. آنها از تهدید و تطمیع نمی‌گریزند. زیرا هدفشان ساختن تاریخ است. روش آنها در حوادث لبنان در همکاری با مقاومت، در مقابل همه قدرتها، و علیه همه دولتها، در حال و آینده خواهد بود آنها چون پیروان علی(ع) و حسین(ع) خود را پاسداران حق و فداییان عدالت می‌شمارند. این‌ها شعار دیروز و امروز و فردای شیعیان در جنوب لبنان و در جهت حفظ لبنان واحد، تکامل و بقاء سازمان آزادیبخش فلسطین و در راه جهاد علیه تجاوزگران نژادپرست صهیونیستی بوده و خواهد بود.

فصل چهارم

نامه‌های دکتر چمران...

... اسناد و مدارک

الف) نامه‌های دکتر مصطفی چمران

برای روشن ساختن فصلی از تاریخ خونین شیعیان و مجاهدتهای مظلومانه امام صدر و یار قهرمان و مجاهدش مصطفی چمران، چند نامه را از مجموع مکاتباتی که این دوست قلندر و این چریک روشن ضمیر و این پیکارگر سنگر نشین و این برادر عارف در آن روزهای آتش و خون و در آن دوران عشق آفرین و کفرسوز برای من نگاشته است انتخاب کرده و در معرض دید خواننده قرار می‌دهم. این نامه‌ها از هرگونه شرح و توصیف بی‌نیازند. این نامه‌ها از یک سو نموداری کامل از وجودی متعالی و بی‌نیاز از همه کس و همه چیز است و از سوی دیگر زمزمه‌های دردمند دل سوخته‌ای است که فریادش به گوش هیچ کس جز پویندگان راه حق و حقیقت نمی‌رسد.

زمانی که برادر دلسوخته‌امان مرحوم حجت‌الاسلام علی حجتی کرمانی دست به کار تدوین کتاب «لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران» شد، من این نامه‌ها را در اختیار ایشان قرار دادم که در آن کتاب به چاپ رسید.

نسخه خطی این نامه‌ها همراه با دیگر اسناد و مدارک مهم دیگر همان طور که در مقدمه کتاب ذکر کردم به سرقت رفت. زمانی که از خانواده مرحوم حجتی فتوکی آنها را درخواست کردم معلوم شد که متأسفانه آنها هم از دست رفته‌اند. لذا ناچار شدم از متن منتشر شده در کتاب مرحوم حجتی بهره گرفته و در این مجموعه به درج آنها که حاوی نکات و حوادث دردناک و در عین حال عبرت‌انگیزی می‌باشد پردازم.

نامه (۱)

بسم الله^۱

دوستم، مهربانم، عزیزتر از جانم، سلام گرم و آتشین مرا بپذیر، سلامی که با اشک و خون آغشته است سلامی که با عشق و غم آمیخته است، سلامی که تاریخ پرورد شیعه را در طول ۱۴۰۰ سال ظلم و جنایت به همراه دارد. سلام دلشکسته‌ای که جز عشق و محبت سرمایه‌ای ندارد. فاطمی و غزاله آمده‌اند و چقدر ما را خوشحال کردند، جای شما خیلی خالیست. دل من خیلی برای شما تنگ شده است. از دور ترا می‌بوسم و صمیمانه‌ترین درودها را تقدیمت می‌کنم.

از حال ما بخواهی؟ زنده‌ایم در تب و تاب، در زد و خورد، در میان امواج بلا، در میان طوفان حوادث، در جنگ با سرنوشت، در مبارزه‌ای برای بود و نبود... آقای صدر حالشان خوب است و دو روز پیش به اردن نزد ملک حسین رفتند تا مگر بوسیله او به کامیل شمعون فشار آورند تا دست از اذیت و آزار بردارد. الآن وضع جنوب وخیم است متطرفین مسیحی به کمک اسرائیل می‌جنگند و جنوب را تهدید می‌کنند، جنگ‌های سختی در جریان است و حتی کتائب دست برداشته ولی شمعون ول کن معامله نیست. دو هفته پیش ۵ شهید در طیبه دادیم مسیحیان به پشتیبانی توپخانه سنگین اسرائیل و با کمک تانک‌ها و هلیکوپترهای اسرائیل حمله کردند و چند شهر را گرفتند و همه جنوب در خطر سقوط قرار گرفت. روحیه‌ها بسیار ضعیف شد و آخرین نقطه یعنی بنت جبیل نیز در خطر سقوط قرار گرفت. آقای صدر به سوریه رفته به حافظ اسد خطاب کردند که چرا سکوت کرده‌ای؟ چطور می‌توانید این خفت و ذلت را تحمل کنید؟... بالاخره حافظ اسد وارد معرکه شد و ریسک بزرگی کرد ۴۰۰۰ از فتح و دو کتیبه از صاعقه (یعنی منظمه سوری) به پشتیبانی توپخانه سنگین سوری و راکت‌اندازهای سوری حمله معاکس کردند و مسیحیان را شکست دادند و طیبه را

۱. تاریخ تقریبی نامه: زمستان سال ۱۳۵۶. لازم است بگویم اصل نامه‌ها را در اختیار مرحوم حجت‌الاسلام علی حجتی کرمانی برای چاپ در کتاب «لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران» قرار دادم. ایشان نامه‌ها را بدون ذکر تاریخ به چاپ رساندند و پس از مرحوم شدنشان نیز در میان اسناد ایشان نامه‌ها پیدا نشد.

بازپس گرفتند.

البته جوانان امل بودند و در مقدم جبهه می‌جنگیدند و اولین گروهی که وارد تل رب‌ثلاثین شد جوانان امل بودند و بعد فتح... دلاوری‌های زیادی از آنها به وقوع پیوست... رب‌ثلاثین بزرگترین پایگاه استراتژیک طیه است که دو هفته پیش با شهادت چند نفر از امل و چند نفر از فتح بدست مسیحیان و اسرائیلیان سقوط کرد و بعد طیه سقوط کرد.

این همکاری سوریه و فتح معادلات سیاسی و نظامی جنوب را عوض کرد و ضربات کوبنده‌ای بر دست‌نشاندهاگان آنها زد و خیام و مرجعین نیز بدست مسلمان‌ها افتاد و همه‌روزه پیروزی‌هایی نصیب مسلمان‌ها می‌شود، ولی اسرائیل بیکار ننشسته همه ده‌ها و شهرهای جنوبی را با توپخانه سنگین خود می‌کوبد و همه ساکنان جنوب را فراری داده است و هم‌اکنون ارتش مزدور مسیحیان از لبنان به قبرس و از آنجا به اسرائیل و از اسرائیل به جنوب لبنان می‌روند و خود را برای هجومی وسیع آماده می‌کنند.

دوستانم، چند روز پیش تشکیلات جدیدی زیر نظر دوست قدیم تو! سید حسن شیرازی (برادر متفکر!! سیدمحمد شیرازی در کویت) و با کمک کتائب ضد آقای صدر به کار افتاده است. من چند کلمه‌ای برای مجله خودمان نوشتم ولی آقای صدر نپذیرفت که چاپ شود می‌فرستم شما آن را دست کاری کنید و به آمریکا بفرستید تا در پیام چاپ شود خیلی مهم است. سلام صادقانه برادرت را بپذیر.

مصطفی

نامه (۲)

بسم الله^۱

دوست و برادرم، سلام گرم مرا بپذیر امیدوارم که شما و فاطمی و نور دیده در

۱. تاریخ تقریبی نامه: تابستان سال ۱۳۵۳.

سلامت کامل زندگی خوشی داشته باشید نامه‌ای تقریباً مفصل برای شما فرستادم نمی‌دانم رسیده یا نه؟ لطفاً باخبرم کنید.

آقای نفری، آزاد شد و اکنون در سوریه هست و به زودی به لبنان برخواهد گشت ولی درباره او دیگر اقدامی نکنید، آقای صدر حالشان خوبست، مبارزه در ماکزیمم اوج خود به پیش می‌رود تعلیمات نظامی در جریان است، وقت زیاد من صرف این کارها می‌شود دولت خیلی نرم شده، ترسیده و خواستار مصالحه است. شخصیت‌های بزرگی را نزد آقای صدر فرستادند که او نزد رئیس‌جمهور فرنجه برود، اما امام موسی پذیرفت ولی رئیس‌جمهور همچنان باب مصالحه را بازنگهداشته و می‌گوید که تمام مطالبات شیعه را قبول دارد و می‌پردازد و حتی برای بعضی از آنها اقدام کرده و تقریباً کمی جلب توجه نموده است اما ما می‌ترسیم که خدعه‌ای در کار باشد لذا با تمام قدرت به دنبال تنظیم و کار تعلیمات خود هستیم، به هر حال ضرر نخواهیم کرد.

دیروز شنیدم که صادق و صادق^۱ در پاریس جمع‌اند لذا دو ساعتی سعی کردم تلفن کنم و تلفن کردم ولی خط میسر نشد و متأسفم که نتوانستم با صادقین تماسی بگیرم. امیدوارم سفرشان به پاریس و لندن به خوشی و موفقیت گذشته باشد.

جوانی که حاصل این نامه است به نام حمید جوان خوبی است توسط آقای جلال فارسی به من معرفی شده و برای جلال کتابی از عربی به فارسی ترجمه کرده در ایران نیز کم و بیش با شریعتی و دیگران در تماس بود. البته من شخصاً جز این اطلاعی از او ندارم معرف او آقا جلال است ولی تا آنجا که من او را دیده‌ام جوان خوبی است. حمید می‌خواهد به آلمان بیاید که کار کند و به شما در کارهایتان کمک کند عربی می‌داند و می‌تواند ترجمه کند و می‌توانید از او استفاده کنید. آقا جلال ۱۰۰۰ تومن به او داد که بیاید و از من هم ۵۰۰ دلار قرض گرفته تا به آلمان بیاید وقتی که پول داشت ۵۰۰ دلار مرا به شما خواهد پرداخت. بنابراین خواهش دارم تا آنجا که می‌توانید برای پیدا کردن کار او را راهنمایی کنید. او پاسپورت پاکستانی دارد، اردو هم می‌داند و شاید

۱. منظور من و صادق قطب‌زاده است.



مردم جنوب لبنان انقلاب اسلامی ایران را سرآغاز رهایی امام صدر می دانستند



مردم جنوب لبنان انقلاب اسلامی ایران را سرآغاز رهایی امام صدر می دانستند.

صلاح باشد که اصلاً او را با بچه‌های ایرانی مخلوط نکنید و کسی نداند که او در ایران بوده است تا بتواند بهتر کار کند. (اگر صلاح دیدید) به هر حال برای معرفی از من خواهش کرد که کسی را به او معرفی کنم. صلاح دیدم که نزد شما بیاید و هرطور که صلاح می‌دانید به او کمک کنید که کار پیدا کند. با درک اینکه با جلال تماس دارد و مرید اوست و درباره جلال من با او هیچ صحبتی نکرده‌ام و شناخت من از او محدود است ولی هیچ نقطه ضعفی از او ندیده‌ام. امیدوارم که در کار و زندگی و همه چیز موفق و پیروز باشید. از قول من به همه دوستان خیلی خیلی سلام برسانید.

ارادتمند همیشگی شما مصطفی چمران

نامه (۳)

بسم‌الله^۱

صادق مهربانم سلام گرم برادرت را بپذیر. گرامی نامه تو را دیروز از مجلس دریافت داشتم و سعی دارم الآن توسط برادر محمد صالح برای شما بفرستم. درباره مطلب راجع به آقای صدر همانطور که می‌دانید سازمان امنیت شاه و سفیر پست فطرتش قدر در بیروت به جان آقای صدر افتاده‌اند و تحریک‌هایی که آدمی را ناراحت می‌کند. آقای صدر جوابی رسمی در رد مطالب تحریف شده می‌نویسند و برای شما می‌فرستند، همچنین مقاله خود را در روزنامه‌های لبنان چاپ خواهند کرد و ما عین روزنامه‌ها را برای شما خواهیم فرستاد.

ضمناً از طرف جوانان مسلمان آمریکا مبلغ ۳۰۰۰ دلار برای کمک به رزمندگان فلسطینی ارسال شده بود که به رهبر آنها داده شد و خیلی تشکر کرد و حتی از نوشته‌ها و جزوه‌های فارسی شما درباره فلسطین یاد کرد و خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بود. به او گفته شد که شما در آلمان کنگره اسلامی دارید. او گفت که پیامی شخصاً برای شما تهیه خواهد کرد و یکی از نمایندگان خود را خواهد فرستاد تا در کنگره شما بخواند.

۱. تاریخ تقریبی نامه: زمستان سال ۱۳۵۱.

بنابراین لطفاً شما خود را آماده کنید.

درباره حمید^۱ چیزهایی نوشته بودید. برداشت شما صحیح است. آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. شریعتی را آنطور می‌شناسد و غیره در حالیکه از ایران پرسیدم شریعتی گفته که او را نمی‌شناسد. همچنین آزمایش‌های دیگری نیز کردم که نتیجه‌اش به کلی منفی بود... اما هنوز نمی‌توانم به او نسبتی بدهم زیرا اتهاماتی که دوستان به او نسبت می‌دهند، اثبات نشده است فقط ما باید پرهیز کنیم و خود را و دوستان خود را به خطر نیاندازیم. شاید دلیل این دروغ گفتن‌های او «عقده» باشد. او عقده زیاد دارد؛ عقده شکست و عقده عقب‌ماندگی... و عقده‌های دیگر... صهری به من نامه‌ای نوشت و گفت که حمید نامه او را باز کرده و خوانده است یکی از آنها نامه‌ای بود که من به صهری نوشته بودم و در آن نامه شرحی درباره حمید داده بودم که مواظبت کند که حمید دروغ زیاد می‌بافد. ولی حمید این نامه را دیده است و بنابراین هیچ استبعادی ندارد به من بد بگوید و حتی با آقای صدر و بالاخره به دکتر شریعتی به هر حال خود را فقط از شرش محفوظ بدارید. درباره فلسطین ان‌شاءالله می‌بینم و هر چه بیایم از جزوات و غیره برای شما می‌فرستم و شاید بدهم ترجمه کنند.

درباره سفر روسیه حقیقت این است که می‌خواستم بنویسم که سفرنامه‌ای بشود و منتشر گردد. آقای صدر زیاد راضی نبودند زیرا تجزیه و تحلیل ما به سلیقه روس‌ها خوش‌آیند نیست و این در حال حاضر به صلاح ما نخواهد بود این مطلب سبب شد که دست نگه‌دارم و یا نوشته را به سفر دیگری موکول کنم.

درباره آمدن من به آلمان هنوز خبری نشده است و من هم خیلی خیلی مشتاق دیدار شما هستم و ان‌شاءالله که دیدارها تازه خواهد شد. قطب‌زاده نامه‌ای نوشت و ترجمه روزنامه‌ای را می‌خواست، من قبلاً آن را برای او فرستاده‌ام ان‌شاءالله تا به حال رسیده است آقای صدر حالشان خوبست فقط گاهی نفس تنگی برایشان پیدا

۱. همان جوانی که در نامه قبل ذکرش رفته و حامل نامه چمران برای من بود و برای کار به آلمان آمده بود. بعد از آنکه پاره‌ای اعمال او را به شک انداخت، او را به ظاهر برای انجام ماموریتی به لبنان فرستادم؛ نتیجه این ماموریت در نامه شهید چمران منعکس است.

می‌شود و ایشان را رنج می‌دهد. پری خانم و حورا و ملیحه به ایران رفته‌اند (دو هفته) و آقای صدر تنها هستند و پسرها کار خانه می‌کنند و غذا می‌پزند. امشب در مجلس در حضور ایشان بودم و خود ایشان غذا را ترتیب می‌دادند زیرا بچه‌ها صور هستند.

قرار شد که آقای صدر نامه جوابیه خود را در رد تحریفات سازمان امنیت بنویسند و همراه با این نامه بفرستند ولی بهتر است که انتشار آن حداقل تا یک هفته دیگر به تأخیر بیافتد تا... و بچه‌ها از ایران برگشته باشند. بنابراین نامه برای شما ارسال می‌شود تا در این مدت ۱۰ روز شما کار تایپ و چاپ و غیره را انجام دهید و انتشار آن در موقعی باشد که مسافری برگشته باشند. ضمناً روزنامه‌های عربی را نیز به محض انتشار برای شما خواهم فرستاد.

نامه آقا سید در اولین فرصت ارسال می‌گردد.

از قول من به همه دوستان و همفکران سلام برسانید. موفقیت و سلامتی همه شما را از خدای بزرگ آرزو می‌کنم.

ارادتمند شما مصطفی چمران

سرورم مسافر می‌آید دو فیلم انقلابی از سرودهای مختلفه برای شما می‌فرستم که بهتر است بین دوستان پخش شود.

سرود رضائی و غیره، ولی یکی را باید به آمریکا بفرستیم. لطفاً به آدرس دکتر یزدی ارسال بفرمائید و یکی برای اروپا. من دوباره تماس گرفتم. هنوز پیام یاسر عرفات حاضر نشده است. در اولین فرصت برای شما ارسال می‌دارم. از قول من به همه دوستان سلام برسانید.

نامه امام موسی نیز ضمیمه و همراه این نامه به دست شما خواهد رسید.

برادرم صادق جانم امیدوارم که تو و فاطمی عزیزم و غزاله جانم همه سلامت و موفق و خوشحال باشید. ما هم حالمان خوب است، فعلاً زنده‌ایم. روزهای بسیار سختی را گذراندیم.



رئیس یکی از قبایل جنوب، خیرمقدم می‌گوید



مادر زجر کشیده فلسطینی چشم امید به حمایت انقلاب ایران دوخته است

روزهای سقوط مسلمان‌ها یکی بعد از دیگری. تا بالاخره با دخالت سوریه و اعزام جیش تحریر که فلسطینی است اما در حقیقت زیر نظر سوریه است... جیش تحریر وارد لبنان شد و به سوی شهرهای بزرگ مسیحی رفت و آنها را مورد تهدید سقوط قرار داد. البته دامور سقوط کرد و کشت و کشتاری از مسیحی‌ها و سوزاندن و غارت کردن همه دامور... و سوزاندن قصر سعدیات کمیل شمعون. البته باید بگویم که قدرت معنوی و جسمی جیش تحریر بود که باعث سقوط دامور شد.

و اولین گروهی که وارد سعدیات شد بچه‌های ما بودند که با فریاد «الله اکبر» و مواد منفجره و بازوکا به قصر حمله بردند و در کنارشان نیز صاعقه و بعضی از احزاب شرکت کردند ولی بچه‌های ما چند صد متر جلوی دیگران بودند و بالاخره سعدیات را گشودند، گو اینکه بعد جنبلاطی‌ها و غیره پرچم و غیره آوردند و به اسم خودشان بردند. الآن وضع عادی است بعضی ناراحتی‌های فردی وجود دارد. مثل قتل و خطف (دزدیدن آدمها) ولی کتاب و فرنجیه به اصطلاح ماست‌ها را کیسه کرده‌اند چون از سوریه می‌ترسند، مسأله فقر و بعد مسائل روحی و بخصوص مردمی که کاملاً شوکه شده‌اند و همه مسائل بعد از جنگ در حال بروز است. البته هنوز خطر جنگ هست و مردم فرصت فکر کردن به مسائل و مشکلات را ندارند... آقای صدر حالشان خوبست ولی همانطور که گفتم روزهای سختی را گذراندیم و به ما و ایشان فشار روحی زیادی وارد آمد و باید بگویم رل بزرگ صلح و آمدن جیش تحریر مدیون فعالیت‌های امام [صدر] است.

عزیزم، بعد از آرامش دوباره به خود آمده‌ایم که کارهای فنی را دنبال کنیم. لذا استاد علی عزالدین را خواهم فرستاد و عبدالله را با این نامه می‌فرستم، عبدالله مکانیک مدرسه ماست و با تجربه و مؤمن و قابل اعتماد. می‌آید و تجهیزات فنی مورد لزوم ما را که ماشین باری بخرد و با ماشین‌ها بیاورد اگر پول هر چه خواست به او بدهید چون باید بعضی وسایل نیز برای شاگردان بخرد. او را راهنمایی کنید که ماشین‌های مختلف را در نقاط مختلف ببیند و تصمیم بگیرد کدام یک را بخرد. فکر می‌کنم یک معلم مکانیک دیگر نیز بفرستم که دو ماشین بخریم و همه اجناس را بار کرده بیاوریم. علی عزالدین

خانمش در وضع حمل است و یک هفته دیگر ان شاء الله خواهد آمد فعلاً شما را به خدا می سپرم و از قول ما به همه دوستان سلام برسانید.

ارادتمند مخلص شما مصطفی

۱۹ فوریه ۱۹۷۶

نامه (۴)

بسم الله^۱

صادق عزیزم قربانت کردم سلام گرم و آتشین مرا بپذیر. دلم خیلی برایت تنگ شده و این چند روزه همواره بیاد تو بوده ایم فاطمی و نور چشمم غزاله اینجا هستند و آخرین لحظات سپری می شود، گرچه فرصتی نداشتم آنها را به مقدار کافی ببینم. فقط یکبار آنها را به نبعه و تل زعتر بردم تا نمونه های وحشی گری عصر علم و تمدن را ببینند و برای دوستان خود به ارمغان بیاورند. راستی که اوضاع تل زعتر و نبعه گریه آور است، در تل زعتر مقاومت می بینیم و مبارزه و سرسختی و شکست شرافتمندانه، در نبعه حزن و غم مظلومیت، سرقت و تخریب از روی کینه و چقدر وحشیگری... دو نمونه که بیننده را می لرزاند و آدمی را به گریه می اندازد... یک شب هم آنها به صور آمدند و مقداری مدرسه را تماشا کردند و بعضی اسلایدها را دیدند و خلاصه جای شما خیلی خالی بود.

به هر حال امیدوارم که در امتحانات خود موفق شوی و برای اكمال راه تکاملی خود بیشتر آماده شوی و بعد به لبنان بیایی و کمی همدیگر را ببینیم.

لابد می دانی که مسیحیان متطرف دست راستی برای مبارزه با آقای صدر خیلی تلاش می کنند، حركة المحرومين را «حرکت مغبونین» می نامند در ده های جنوبی که فتح کردند به دنبال امل می گشتند که بکشند زیرا فقط امل در جنوب به آنها ضربه زده است. راستی که فقط امل و امام صدر توانسته اند مسیر جنوب را عوض کنند. جنوب

۱. تاریخ تقریبی نامه: بهار سال ۱۳۵۶.

می‌رفت که زیر سیطره مسیحیان (به پشتیبانی اسرائیل) درآید و بعد از سقوط طویه ده‌های جنوب یکی بعد از دیگری بدست کتائب می‌افتاد، ولی ایستادگی جوانان امل و شهادت پنج نفر از آنها طایفه شیعه را تکان داد و بعد از انتقاد امام از حافظ اسد، سوریه رسماً موقف گرفت و ضد کتائب نیرو فرستاد، و اتحاد مسیحیان و اسرائیلیان شکسته شد و با تلفات زیاد عقب نشستند. و مسیحیان سبب شکست خود را در موقف تاریخی امام صدر دیدند و شروع به حمله و دشمنی با او نمودند که یکی از تظاهرات آن ایجاد یک سازمان جدید شیعی برای پرکردن خلأ رهبری شیعه است.

محسن سلیم و به پشتیبانی بشیر جمیل وارد معرکه شده‌اند و رادیو و تلویزیون و دستگاه‌های چاپ و راست نیز آنها را بزرگ می‌کنند، رئیس‌جمهور لبنان آنها را می‌پذیرد تا به نمایندگی شیعه درباره جنوب با رئیس مذاکره کنند. و حتی شیخ حسن خالد مفتی سنی‌ها نیز آنها را می‌پذیرد تا به نام شیعه سخن بگویند. و راستی که اینها هنوز کافی نیست که گمراه شده و منافق‌ها و دشمن‌های صدر چشم باز کنند و حقایق روشن را ببینند اینها خفقان گرفته‌اند و الآن هجوم بر صدر از این ناحیه است که چرا او با فلسطینی‌ها همکاری می‌کند؟ چرا دم از مقاومت فتح می‌زند؟ و گروه گروه از لبنانیان به این علت به او حمله می‌کنند و یا به دشمنان او می‌پیوندند و از طرف دیگر احزاب چاپ و جناح چاپ مقاومت همچنان به صدر فحش می‌دهند، تهمت می‌زنند دروغ‌پراکنی می‌کنند، و خجالت نمی‌کشند که بعضی از آنها حتی اتهام می‌زنند که شهدای امل در صف کتائب بوده‌اند. و به دست مقاومت کشته شده‌اند. و عجیب اینکه رهبری مقاومت هم حرفی نمی‌زند، جوابی نمی‌دهد و نمی‌خواهد با چاپ درگیری به عمل آورد و چقدر بزرگی می‌خواهد! چقدر بخشش! چقدر بلندنظری از طرف آقای صدر که همه این بی‌عدالتی‌ها و این ظلم‌ها و این جنایت‌ها را ببیند و باز هم در خط اساسی خود بماند و دم از مقاومت بزند و برای دفاع از مقاومت با کتائب بجنگد و شهید بدهد و دشمنی مسیحیان را به خود بخرد و همه عالم را از چاپ و راست ضد خود برانگیزد و به فکر سیاستمداری نیافتد، مصالح خود را، نام خود را، منافع طایفه خود را سلامت و حیات خود را و همه چیز خود را بخاطر هدف فدا کند و یک ذره از

راه خود منحرف نشود و تحت تأثیر دوست و دشمن قرار نگیرد. عمل انعکاس انجام ندهد، با دیدی خدایی به دنیا و آنچه می‌گذرد نگاه کند و از سلسله ارزش‌های خدایی قدمی فراتر نهد... راستی که ظرفیت و شخصیت می‌خواهد، فداکاری و بلندنظری می‌خواهد، عشق و عرفان می‌خواهد، احتیاج به چیزهایی دارد که در چپته دنیاداران و دنیاخواهان نیست... خدا نگاهبانش باد...

از حال من بخواهی بد نیستم، هنوز زنده‌ام و این خود معجزه است کسی که همه روزه به دریای مرگ فرو می‌رود کسی که زیر رگبار گلوله‌ها زندگی می‌کند کسی که دشمنان به قتلش کمین کرده و همه جا دام افکنده‌اند... و باز هم این آدم زنده باشد راستی که معجزه‌ای است و گاهی احساس کرده‌ام که من به سوی مرگ می‌تازم و مرگ از من می‌گریزد.

در کشمکش زندگی فرصت ندارم فکر کنم چه می‌گذرد و این خود نعمت بزرگی است و راستی که نمی‌دانم خدای را چگونه شکر کنم که وقتی و فرصتی برای فکر کردن برای من نگذاشته است، زیرا دردها و غم‌ها غیرقابل تحمل بود... اما در کوران زندگی و کشمکش‌های حیات گویی که خواب و خیال است، گویی که چرخ فلک به سرعت می‌چرخد و در میان طوفان‌ها و رعد و برق‌ها و شلوغی و پلوغی آدمی مات و مبهوت شده است و نمی‌داند چه می‌گذرد؟ و چه می‌شود؟ و به کجا می‌رود؟ و سرنوشت چه تیری به کمان کشیده است؟ فقط می‌بینم که تاریخ‌ها و سرگذشت‌ها و فراز و نشیب‌ها می‌آیند و می‌روند و ما همه را در خواب و خیال می‌بینیم... نمی‌دانم... شاید وقتی از این خواب و خیال برخیزیم که قدم به صحنه مرگ بگذاریم و تازه حقایق را بفهمیم. سلام مرا به همه دوستان برسان.

دوستدار تو مصطفی

نامه (۵)

بسم الله^۱

صادق مهربانم نمی‌توانم چیزی بنویسم - زیرا اگر بخواهم قلب خود را باز کنم باید با اشک و خون بنویسم و این کار الآن مقدورم نیست.

چقدر دلم گرفته، چقدر پژمرده‌ام زیر کوهی از دروغ و غم فشرده می‌شوم و مسئولیت بزرگی که بر دوشم گذاشته شده است سنگینی می‌کند، افتان خیزان برای ادای وظیفه قدم برمی‌دارم و آرام و آرام به سوی سرنوشتی مجهول به پیش می‌روم دلم برای تو خیلی تنگ شده است، تا راز و نیاز قلبی خود را با تو باز کنم از ظلم‌ها و ستم‌ها از خیانت‌ها و جنایت‌ها سخن بگویم و شهادت بهترین و صمیمی‌ترین دوستان خود را بازگو کنم و فقر و درماندگی و گرسنگی محرومین را بگویم، و رسالت سخت آینده را گوشزد کنم...

حال ما به طور نسبی خوب است، فشارهای کشنده و خردکننده فروکش کرده است چپ در حال سقوط است، زیر فشار سوریه در حال خرد شدن است. من در رفتنم و فرصت نشستن و نوشتن ندارم در حالیکه تو در قلب منی سلام آتشین مرا به خانواده و دوستان نزدیک برسان.

برادرت - مصطفی

* * *

نامه (۶)

بسم الله^۲

صادق عزیزتر از جانم سلام آتشین مرا بپذیر، و اشتیاق بیش از حد و شور و شوق بی‌اندازه از کسی که تو را دوست می‌دارد و در دریایی از غم و درد و مشکلات غرق شده است که حتی فرصت نمی‌کند سر خود را از میان سیلاب‌ها بیرون بکشد و به

۱. تاریخ تقریبی نامه: سال ۱۳۵۵.

۲. تاریخ تقریبی نامه: سال ۱۳۵۶.



دیدار با یکی از رهبران بزرگ مسیحی حسین الحسینی (رئیس مجلس لبنان) و حجت الاسلام
سید محمد غروی نماینده امام صدر سمت چپ دیده می شود

آسمان بلند خدا بنگرد و یا به ستارگان زیبایش خیره شود و یا با ماه تابانش راز و نیاز کند... و این نامه خود راز و نیازی است با تو که ماه منی و ستاره منی و دوست منی که راز و نیاز مرا به آسمان بلند خدا می‌رسانی...

چند روزی بود که آرامش برقرار شده بود و آتش‌بس جنوب حدود ۱۰ روزی ادامه یافت، احساس راحتی کردم و آرزوی اینکه قلمی‌بدست بگیرم و آتش درونم را بر روی کاغذ منتقل کنم، یا کتابی را برگیرم و بخوانم، یا فرصت کنم که با آسمان بلند خدا و ستارگانش راز و نیاز نمایم... اما قضا و قدر اجازه نمی‌دهد و آرامش روح مرا نمی‌پذیرد آسایش مرا دوست ندارد... دوباره انفجار شروع شد. جبهه شعبیه در بنت جبیل و ناقوره و طیبه به سمت اسرائیل یا کتائب راکت پرتاب کرد و اسرائیل و کتائب نیز منتظر فرصت نشسته بودند و لذا ده‌های شیعه را زیر توپخانه خود گرفتند، و مردم بدبخت جنوب که تازه شروع به عودت کرده بودند زیر انفجار راکت‌ها دوباره مجبور به فرار شدند. دیروز در بنت جبیل چهار نفر کشته و چند نفر زخمی شدند، دو روز قبل دو نفر کشته شدند، سه روز قبل یک نفر... و همه روزه تلفاتی به مردم بدبخت وارد می‌شود و چه دردناک است. این بدبختی و ذلت و کثافت همراه با خیانت و جنایت و توطئه و دسیسه و سیاست بازی با سرنوشت صدها هزار آواره بدبخت و فلک‌زده شیعه! خدایا چه بگویم؟ درد تا چقدر و بدبختی تا چه اندازه؟ و احزاب کم و بیش مخالفت با مقاومت را شروع کرده‌اند و به مقاومت فلسطین حمله می‌کنند، و یکی از کمونیست‌های صور چند روز پیش در یک مناقشه می‌گفت «ما حزبی‌ها مسؤول خرابی لبنان نیستیم، مقاومت فلسطین مسؤول است و حامی آن سید موسی» امروز می‌خواهند همه گناهها را به گردن سید موسی بیاندازند زیرا مدافع مقاومت است و این بی شرف‌ها شرم نمی‌کنند که تا دیروز او را می‌کوبیدند به جرم یا اتهام اینکه مخالف مقاومت فلسطینی است.

دیروز مسیحی‌ها و درزی‌ها در ده‌های جنوب لبنان به نفع اسرائیل تظاهرات کردند و خواستار شدند که اسرائیل آنها را در برابر مقاومت حمایت کند. همه خفقان گرفته‌اند وای وای اگر شیعه‌ای از اسرائیل طلب مساعدت می‌کرد، آنگاه فوراً همه طایفه شیعه

مجرم و خائن و جاسوس محسوب می‌شدند، و اتهام فلسفی و تاریخی آنها اثبات می‌گردید.

اختلافات بین مصر و سوریه و حکام سعودی اوج گرفته است و اسرائیل نیز از این اختلافات سوءاستفاده می‌کند، امام موسی به سوریه و سپس به مصر رفت تا در حل اختلافات آنها بکوشد تا خدا چه بخواهد؟

علی عزالدین معلم مدرسه ما برای آوردن ماشین‌های بخاری به آلمان می‌آید از موقعیت استفاده کرده این نامه را می‌فرستم.

۱- اولاً اگر ممکن است حساب‌های بانک مرا و پول ماشین‌ها را و آنچه پرداخته شده و آنچه باید پرداخت شود با او تصفیه کنید. من به او مبلغی در حدود ۲۵ هزار دلار پول می‌دهم که با خودش همراه دارد که ماشین‌های جدیدی بخرد و هر کمکی بتوانید به او بکنید دریغ نفرمایید.

۲- می‌خواهیم مقداری ماشین‌آلات برای بنای جدید نبعه بخیریم اگر پول او کم بود و شما توانستید تهیه کنید و یا از صادق بطلبید تا کار او را راه بیاندازید.

۳- اگر کتابی یا چیزی خواستید بفرستید می‌توانید توسط استاد علی برای ما بفرستید راستی به یادم آمد کتاب آن منافقین کذابی علیه ما به دست آقای صدر رسید و خواند و گفت هر چه در چنته و کینه و حقه داشته‌اند تمام کرده‌اند و هیچ چیزی باقی نگذاشته‌اند. اما من هنوز کتاب را ندیده‌ام ولی خنده‌دار اینکه هفته پیش محمد صالح^۱ به مجلس آمده بود با کمال بی‌شرمی! تا گرفتاری شخصی خود را رفع کند. و آقای صدر هم او را دید و رویش را برگرداند. آمده بود تا شیخ محمد یعقوب را واسطه قرار دهد. راستی که پر رو و بی‌آبرو هستند حتی شیخ محمد یعقوب به امام گفت آیا معذرت‌خواهی او را می‌پذیری؟ تا دوباره دوست شود. امام او را بخشید ولی ادامه همکاری با او را رد کرد... لابد خبرداری که روزنامه‌های ایران نیز ضد آقای صدر قلم‌فرسایی می‌کنند و او را عمیل [دست‌نشانده] و دست‌نشانده عراق می‌خوانند و

۱. یک ایرانی عراقی تبار که با همدستی جلال الدین فارسی هر چه در چنته داشتند علیه آقای صدر به کار بردند.

سخت مورد هجوم قرار می‌دهند... و از طرف دیگر این بی‌آبروها برای اینکه خود را از تک و تا نیندازند می‌گویند اینها همه بازی و ظاهری است. از قول من به فاطی عزیز خیلی خیلی سلام برسانید و غزاله زیبا را ببوسید و به همه دوستان مخلص سلام برسانید.

برادر شما - مصطفی

نامه (۲)

بسم الله^۱

صادق عزیزم قربانت گردم. روزگار سختی را گذرانیدیم و هنوز هم می‌گذرانیم همیشه از چنین شرایطی ترس داشتم ولی اتفاق افتاد. احزاب چپ و اغلب به تحریک مقاومت به دوستان ما حمله کردند و می‌کنند و چقدر مشکلات فراوان داریم. به سختی تلاش می‌کنیم که از متلاشی شدن سازمان جلوگیری کنیم. تبلیغات و دروغ‌ها و هجوم‌هایی که حد ندارد، در جریان هستند. مرا که به سهولت جاسوس شاه خواندند و امر به تصفیه دادند و من هم مؤسسه را به صورت پایگاه نظامی در آوردم که به شدت دفاع کنم تا آخرین قطره خون! این روزها کار من امید دادن به بچه‌ها و تشویق به صبر و تکیه به ایمان و توکل بخداست. اجباراً همه روزه مؤسسه را ترک می‌کنم تا برای سرکشی به نقاط مختلف و بحث برای کادرها و ایجاد ایمان در قلوب ترس‌زده به همه‌جا می‌روم و به همه نشان می‌دهم که نباید ترسید. در حالیکه مرتباً مورد تهدید قرار می‌گیرم. غرور زیادی بر مقاومت سایه افکنده و دیگر کسی را نمی‌شناسند. حتی امام موسی را. مثل اینکه تصفیه کردن افراد و دزدی و غارت آنقدر عادی است مثل آب خوردن که به هوای دل هر کس و ناکسی می‌توان انسانی را از هستی ساقط کرد. بنزین، نان، برق و تلفن، اینک همه‌چیز به دست سازمان مقاومت فلسطینی است و وای به روزگار کسی که مورد غضب آنها قرار گیرد! انتقام دربردی‌ها و شکست‌ها و کشته‌های

۱. تاریخ تقریبی نامه: اوایل سال ۱۳۵۵.

خود را از او خواهند گرفت و همه عقده‌های ناخودآگاه خود را بر روی او باز خواهند کرد. یک عکس‌العمل بدی بین همه مردم پیدا شده که حتی اسرائیل را به مقاومت ترجیح می‌دهند.

البته کسی جرأت نفس کشیدن ندارد. ترور افکار بشدت رواج دارد. حربۀ تکفیر بازارش گرم است.

به نظر من باید شما سعی کنید در لوموند یا روزنامه‌های دیگر تحلیلی از این وضع بنویسید تا شاید مقاومت بیدار شود و صدای خارج را بشنود و به سازمان شما در پاریس احترام بگذارد! نکاتی باید نوشته شود که تکان‌دهنده باشد - مقایسه بین اردن ۶۹ و لبنان کنونی، جور و ظلم و تسلط مقاومت بر همه چیز مردم، خالی کردن عقده‌های کوفته شده خود - ناراضی بودن مردم و عدم مابینت این اعمال با روح انقلابی و فداکاری در راه هدف - لجن‌مال کردن شور انقلاب فلسطین، جذب شدن مردم به اسرائیل و یا مسیحیت کتائبی - بالاخره یک نوع یأس فلسفی از همه نوع مبارزه عدالت طلبانه و توده‌ای و انقلابی برای روشنفکران و مبارزان اصیل فراهم آمده است.

باید مخبرین خارجی را تحریک کرد تا مقالاتی در این باره بنویسند شاید مؤثر افتد. اگر جیش سلام عربی در لبنان کارگر نیافتد - امکان هست که سوریه حمله کند ولی این بار حمله شدید برای قلع و قمع کردن است و کشت و کشتاری خواهد شد - البته مقاومت و احزاب چپ از ما انتقام خواهند گرفت و ما در معرض خطر ترور خواهیم بود. ان شاء الله که به آنجا نرسد و جیش سلام عربی مؤثر افتد.

در سفر گذشته مقاله‌ای مفصل نوشتم که چاپ شود و برای آقای خمینی بفرستم ولی نمی‌دانم چطور شد؟ اگر بچه‌های آنجا چاپ نمی‌کنند لطفاً بفرستید که مورد احتیاج خود من هست و من فرصت و حوصله زیادی برای نوشتن متأسفانه ندارم.^۱ این

۱. برای دفاع از مظلومیت امام صدر و سازمان شیعیان در برابر تهاجم ساواک و موساد و مأموران بعث عراق و نیز ایرانیان حسود و کینه‌ورز نظیر جلال‌الدین فارسی و دوستانش، چمران مقاله مستند و مبسوطی نوشته بود که در نشریه پیام مجاهد به چاپ رسید. او خواسته بود که یک نسخه از آن برای آیت‌الله خمینی فرستاده شود تا اگر فحش‌نامه آقا جلال فارسی را دیده باشند، جواب ما را نیز بخوانند.

چند صفحه را طوری نوشته‌ام که می‌تواند دنباله مقاله گذشته بکار آید. خواستم که خودتان در جریان باشید و اگر خواستید چاپش کنید - در حک و تصحیح البته آزاد هستید.

الآن وضع آرامتر شده است و صدای انفجار کمتر از چند شب پیش شنیده می‌شود ان شاء الله که به خیر است.

به هر حال توطئه‌ای آمریکایی به کار افتاد. احزاب چپ و راست همکاری کردند و مقاومت نیز به معرکه آمد و ۳۰۰۰۰ کشته و صدهزار مجروح و این همه خرابی به گردن این افراد است اینها همه در مقابل تاریخ و مردم و شهدا مسؤول این همه جنایت و خونریزی هستند.

و گویا توطئه تازه شروع شده است و اینها همه مقدمه بوده است - تازه محیط آماده شده تا هدف اصلی توطئه پیاده شود. فعلاً شما را به خدا می‌سپارم و امیدوارم که خدا نیز به همه ما کمک کند. به همه دوستان از قول ما سلام برسانید.

برادرت مصطفی

نامه (۸)

بسم الله^۱

برادرم سلام گرم مرا بپذیر. از میان رعد و برق و انفجارات و دریایی از خون و طوفانی از اتهامات ناروا و تبلیغات زهرآگین دروغین این نامه را می‌نویسم تا کم و بیش از اوضاع آشفته لبنان با خبر شوی...

بیش از ۱۵ ماه است که لبنان در آتشی سوزان می‌سوزد. بیش از ۳۰۰۰۰ کشته و صدهزار مجروح و میلیاردها دلار خسارت و تخریب کلی بیروت و قسمتی مهم از لبنان و نتیجه این جنگ‌های داخلی هنوز مبهم است و به احتمال قوی به تقسیم لبنان و سیطره اسرائیل بر جنوب لبنان خواهد انجامید.

۱. تاریخ تقریبی نامه: تابستان سال ۱۳۵۵.

این جنگ خانمانسوز دارای دلایل داخلی و همچنین دلایل خارجی است. دلایل داخلی مهمتر از همه ظلم و ستم هیئت حاکمه مارونی و عدم عدالت اجتماعی و اختلاف طبقاتی شدید، محرومیت اکثریت قریب به اتفاق مردم، امتیازات خاص سیاسی اقتصادی نظامی برای طایفه مارونی، سیستم برتری طلبی طایفی، عدم برابری مردم در مقابل قانون، عدم امکانات و مجال مساوی برای اکثریت مردم در همه امور حتی سربازی!

سیستم فئودالی حاکم بر قسمت اعظم لبنان، ۴۵۰ هزار مارونی مسلط بر همه چیز و حدود یک میلیون شیعه فقیر و محروم...

این دلایل داخلی باعث نارضایتی اکثریت مردم و تظاهرات همگانی محرومین بود که از چند سال پیش برای کسب حقوق اولیه خود مبارزه می کردند ولی این مبارزات در کادر اصول پارلمانی و توازن قوای داخلی لبنان بود و به هیچ وجه به خودی خود باعث انفجار نمی شد ولی دلایل خارجی از این زمینه مساعد و نارضایتی توده ها استفاده کرد و برای مصالح خاصی لبنان را به این روز تیره کشانید... مسائل خاورمیانه، پیچیده و مشکل و فراوان است، مسئله اعراب و اسرائیل، حل مشکلات فلسطین، مسئله نفت، قبول اسرائیل و فشار برای مصالحه با اسرائیل، عدم تمکین مقاومت فلسطین در مقابل خواسته های آمریکا و اسرائیل... همه مسائلی است خارجی که لبنان در گرداب هولناک این مسائل فرو افتاده و هر روز بیشتر و بیشتر غرق می شود.

امریکا به رهبری دکتر کیسینجر یهودی نسب بعد از چند سال زحمت توانست اتفاقیه سینا را به امضاء سادات برساند و بین مصر و اسرائیل مصالحه برقرار سازد. اما سوریه موافقت نکرد و حاضر نشد به آن قیمت رخیص، اتفاقیه جولان را امضاء کند، بنابراین تأدیب سوریه از نظر آمریکا ضروری بود. مقاومت فلسطین و یا لاقلاً تأدیب و تضعیف رهبران آن نیز از نظر آمریکا و اسرائیل واجب بود... لذا توطئه ای بزرگ توسط آمریکا و اسرائیل نقشه ریزی شد که دکتر کیسینجر رسماً به آن اعتراف دارد... تا در لبنان ایجاد انفجار کرده مقاومت را وارد صحنه معرکه کند و احتمالاً از بین ببرد... در ماههای اول انفجار، مقاومت فلسطین ماهرانه خود را کنار کشید، و حتی وقتی کتاب

به منطقه فلسطینی تل زعتر حمله کردند، احزاب چپ با تحریک مقاومت از منطقه شیاح که شیعه‌نشین و غیرمسلح و خارج معرکه بود به منطقه مسیحی عین‌الرمانه حمله کردند و لذا جنگ داخلی لبنانی فلسطینی از منطقه تل زعتر، به جنگ لبنانی، لبنانی در منطقه شیاح منتقل شد و شیعیان با قبول همه خسارات جانی و مالی جنگ برای محافظت از مقاومت فلسطین، جنگ را تحمل کردند و دم نزدند و شیاح به کلی ویران شد و به صحنه مبارزه جنگندگان مبدل گردید. در این دوران مقاومت سعی می‌کرد که در لبنان آرامش برقرار کند و از انفجار جلوگیری نماید، زیرا انفجار خواه و ناخواه پای مقاومت را به صحنه می‌کشید و آن را به سلاخ‌خانه می‌برد... و خطر تصفیه سپتامبر اردن را در اذهان زنده می‌کرد... ولی احزاب چپ و سازمان‌های فدایی «رفض» همیشه برخلاف میل مقاومت به جنگ دامن می‌زدند و با انواع حيله و فریب هر روز آتشی می‌افروختند و مسیحیان کتابی نیز که بر حسب توطئه آمریکایی و اسرائیلی خواهان انفجار و جنگ و بالاخره تقسیم بودند. در تمام این مدت نقش امام موسی صدر ایجاد آرامش و قبول آتش‌بس و دفاع از مقاومت و جلوگیری از انفجار بود و اغلب اوقات به تقاضای مقاومت برای جلوگیری از بحران وارد صحنه می‌شد تا خطر انفجار را تخفیف دهد و یا مسئله را حل کند.

بر اثر اشتباهات فراوانی که صورت گرفت جنگ به صورت جنگ مذهبی و دینی درآمد و مسلمان و مسیحی را - هر مسیحی را فقط بر اثر شناسنامه می‌کشت و مسیحی نیز هر مسلمانی را فقط به خاطر این که مسلمان است ذبح می‌کرد - و این سبب شد که همه مسیحیان برای دفاع از حیات و موجودیت خود اطراف کتابت جمع آیند و بالاخره فلسفه‌های تند و افراطی مسیحی ضدمسلمان به وجود آید - در میان مسلمانان نیز احزاب چپ که فطرتاً مخالف دین و مذهب هستند و مذهب را ارتجاع می‌دانند کاسه گرم‌تر از آتش شده به نام مذهب تبلیغات کرده و مردم را به نام مذهب و به خصوص به اسم شیعه تحریک می‌کردند و به جنگ وامی‌داشتند و این فقط برای سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم مسیحی و مسلمان بود که آتش‌افروزان از آن استفاده می‌کردند - و حتی بر اثر توصیه توطئه‌گران خارجی این نوع جنگ‌های روانی و مذهبی طراحی و

تشویق می‌شد.

حدود ۶ ماه پیش - قدرت کتائب فزونی گرفت و بعضی مناطق مسلمان‌نشین نظیر «حی غوارنه» و «حی سبنای» را تصفیه کرد - با چند هزار جنگنده این مناطق را محاصره نمود و پس از پیروزی جنگجویان منطقه را گشته و خانه‌های مهم را خراب کرده و بقیه موجودین را از منطقه کوچ داده و در آن مناطق اثری از مسلمان باقی نگذاشت.

و در این وقت منطقه مسلمان‌نشین تل زعتر که تقریباً نیمی شیعه و نیمی فلسطینی بودند مدت دو ماه در محاصره بود و حتی نان و دوا به آنها نمی‌رسید و فقر و گرسنگی کارد را به استخوان رسانده بود. منطقه شیعه‌نشین بزرگ برج حمود و نبعه نیز در این مدت همچنان تحت محاصره شدید بود و به آنان غذا و دوا و اسلحه نمی‌رسید. مجروحین بسیار ساده می‌مردند و در نبعه و برج حمود حتی جراح و مریض‌خانه وجود نداشت و هر روز ده‌ها نفر مجروح بر اثر خونریزی می‌مردند. حتی اکنون نیز تنها وسیله جراحی مریض‌خانه موقت کوچکی است که امام موسی با کمک بعضی دکترهای فرانسوی ایجاد کرده است و تا به حال چندین هزار عمل جراحی انجام گرفته و حیات آنها را تأمین کرده است.

مقاومت فلسطین برای دفاع از تل زعتر خواستار قطع محاصره تل زعتر شد و ۲۴ ساعت نیز اولتیماتوم داد که اگر کتائب حلقه محاصره را برای حمل نان و آرد باز نکند وارد جنگ خواهد شد. البته کتائب این اولتیماتوم را نپذیرفت و لذا مقاومت وارد جنگ شد و جنگندگان مقاومت روز اول وارد «حورش ثابت» شدند که نزدیک تل زعتر است. چهار روز جنگ ادامه یافت و اسلحه سبک و سنگین به کار افتاد و خسارات زیادی به طرفین وارد آمد ولی مقاومت نتوانست حلقه محاصره تل زعتر را بشکند و لذا جنگ بدون نتیجه پایان یافت.

در مسلخ و کزنتینا - تا آن موقع مقاومت فلسطین هیبتی فراوان داشت و طرفین فکر می‌کردند اگر مقاومت وارد معرکه شود در عرض یک روز قادر است که کتائب را به زانو در آورد - ولی عدم پیروزی مقاومت در تل زعتر سبب شد که معنویات کتائب به حد زیادی بالا رود و روحیه مسلمانان ضعیف گردد. بعد از این واقعه، هجوم شدید

کتاب به دو منطقه مسلمان مسلخ و کرنیتنا شروع شد. مقاومت و احزاب چپ اعلام کردند که محال است این دو منطقه سقوط کند ولی متأسفانه بعد از دو روز جنگ سخت سقوط کرد و قتل‌عام مسلمان‌ها شروع شد و مسیحیان با خشونت و وحشی‌گری بیش از حد هرکه را یافتند کشتند و خانه‌ها را آتش زدند و با تراکتور خانه‌های مخروبه را با خاک یکسان کردند و بر اجساد کشتگان رقصیدند و شامپانی نوشیدند و این پیروزی بزرگ را جشن گرفتند. روحیه مسلمانان به حدی ضعیف شده بود که حدی بر آن نبود. امیدشان به مقاومت هم قطع شده بود. نخست‌وزیر مسلمانان رشید کرامی نیز استعفا داد و گفت قادر به هیچ عملی نیست و نمی‌خواهد با دست بسته مسئولیت این کشتارها و شکست‌ها را تحمل کند. آخرین امید مسلمان‌ها یعنی وجود رشید کرامی در هیئت حاکمه نیز از بین رفت.

* * *

بیروت محاصره شد

در این موقع تمام راه‌های خروجی بیروت، طریق دوره، طریق حازمیه، طریق دامور همه توسط کتابت بسته بود. جز طریق کوهستانی عرمون که از زاویه جنوب شرقی بیروت از پشت فرودگاه به کوه‌های شرقی بیروت و از آنجا به بقاع و بعلبک و سوریه متصل می‌شد.

پس از سقوط مسلخ و کرنیتنا، دامنه غرور و تجاوز کتابت بالا گرفت و خیال تسلط بر همه بیروت تقویت یافت. حدود ۳۰۰ نفر از مقاویر ارتشی (نظیر کماندوهای چترباز) بر فرودگاه بیروت سیطره یافتند و در یک زد و خورد شدید بین مقاومت و احزاب از یک طرف و نیروهای مقاویر و تانک‌ها و هواپیماهای ارتشی از طرف دیگر - در مدخل طریق عرمون - این آخرین نفس‌کش بیروت نیز بسته شد و مدت چهار روز بیروت به صورت محاصره در آمد و جریان بنزین و نان و مازوت و مواد غذایی و ذخیره نظامی قطع شد و در این موقع سرتاسر بیروت زیر آتش بی‌رحم و شدید توپ‌ها و خمپاره‌ها و راکت‌های کتابتی می‌سوخت، چه بی‌گناهان زیادی که به خاک و خون غلطیدند و چه خوف و وحشتی که بر بیروت سایه افکنده بود! نبعه و برج حمود مدت

چهار شب و روز متوالی زیر آتش بار شدید کتابی‌ها بود و هزاران جنگنده کتابی آماده هجوم به این مناطق شیعه‌نشین بودند که آنها را مثل مسلخ و کزیتینا تصفیه کنند. هجوم به جسر باشا شروع شده بود و این منطقه فلسطینی‌نشین هر لحظه ممکن بود سقوط کند. مناطق شیعی کفرشیم، حی لیلکی، حی سلم، حی جامعه نیز مورد هجوم قرار گرفته به شدت بمباران می‌شدند. حی کفرشیم بین فرودگاه و منطقه کتابی حدث قرار دارد و در حالیکه از طرف حدث مورد هجوم کتابی‌ها بودند از پشت نیز مورد حمله کماندوهای ارتشی فرودگاه قرار گرفتند و در نظر داشتند که منطقه جبلی حدث را به فرودگاه متصل کرده محاصره بیروت را کامل کنند! البته هجوم کماندوهای فرودگاه توسط جنگندگان حركة المحرومین در کفرشیم دفع شد و این نقشه شوم نقش بر آب گردید. ولی هجوم همچنان ادامه داشت و کتائب تصمیم گرفته بود که یکی یکی این مناطق را تصفیه کند و به علاوه سرتاسر بیروت در محاصره بود و گرسنگی و کمبود ذخیره همه بیروت را تهدید می‌کرد و در این حال نان به مراتب گران‌تر از جان بود! زیر آتش بارها، صف‌های طویل برای نان تشکیل می‌شد و در یک واقعه دردناک فقط، یک بمب نزدیک یکی از نان‌فروشی‌ها منفجر شد و ۳۷ نفر کشته شدند و چه زیاد که مجروح گشتند. فشار گرسنگی و قحط بر بیروت را می‌توان از این نمونه تأثرانگیز شناخت.

کنفرانس عرمون

سران مسلمان، ابوعمار، صائب سلام، جنبلاط، رشید کرامی، مفتی سنی‌ها شیخ حسن خالد، رهبر شیعیان سید موسی صدر... در خانه مفتی جمع شدند تا چاره‌ای برای نجات مسلمان‌ها بیاندیشند. همه راه‌ها بسته، همه امیدها شکسته روحیه‌ها ضعیف و دشمن مسلط و مخیف... و سرگذشت تأثرانگیز مردمی زجر دیده و مصیبت‌زده و محروم و مظلوم و آینده مبهم و دردناک آنان به یادآورنده خاطرات شوم فلسطین قبل از تقسیم بود. بزرگان مسلمان هرچه فکر کردند راه نجاتی نیافتند جز این که دست نیاز به سوی سوریه دراز کنند. همه از دولت سوریه خواستند که برای نجات مسلمان‌ها در مقابل

ظلم و خشونت مسیحیان وارد لبنان شود و به این جنگ خانمان‌سوز خاتمه دهد. سوریه این تقاضا را رد کرد و گفت توطئه‌ای ضد سوریه در شرف انجام است و آمریکا می‌خواهد سوریه را به مسائل داخلی لبنان بکشاند و بعد بگوید... تقاضای الحاح‌آمیز مسلمانان رد شد. سید موسی صدر که بر اثر ناراحتی شدید چند شب نخفته بود به تشویق و اصرار عده زیادی از بزرگان مسلمان، شخصاً عازم دمشق شد و در آن روزهای پرمخاطره، از همان تنها طریق عرمون که مورد بمباران هواپیماهای ارتش لبنان بود به سوریه رفت حافظ اسد رئیس‌جمهور سوریه را که رابطه دوستی نزدیکی با او داشت ملاقات کرد. در مقابل طلب کمک همه مسلمانان، حافظ اسد دوباره همان توطئه‌ی بین‌المللی ضد سوریه را مطرح کرد و ناراحتی خود را از دخول به لبنان ابراز داشت. امام موسی به او گفت اگر برای نجات مسلمان‌ها وارد نشود همه مسلمانان بیروت نابود خواهند شد... بالاخره حافظ اسد این تقاضای امام را پذیرفت و روز بعد ۱۲ هزار جیش تحریر فلسطینی که در حقیقت زیر نظر سوریه بودند وارد لبنان شدند. عده‌ای از جنگندگان جیش تحریر با سرعت حیرت‌آور خود را به مدخل راه عرمون رسانده بیروت را از محاصره بیرون آوردند و همچنین با تسلط بر کوه‌های مشرف بر فرودگاه بیروت، آن را از خطر تسلط کتائبی‌ها نجات دادند. زحله از طرف قوای جیش تحریر محاصره شد و تنها راه زحله که از فوق کوه‌های غربی زحله به منطقه کسروان می‌رفت با انفجار پل آن قطع گردید. زقرتاع پایتخت خانواده فرنجه و پایگاه قوی و جبار مسیحیان تقسیم‌طلب، مورد محاصره و هجوم شدید جیش تحریر قرار گرفت. به حدی که در جنگ‌های داخل شهر حدود ۱۲۰ نفر افسر و جنگنده جیش تحریر به شهادت رسیدند و دامور شهر بزرگ مسیحی واقع در جنوب بیروت سقوط کرد و حدود هزار نفر کشته شدند و تقریباً همه خانه‌ها آتش گرفت و به غارت رفت... سعدیات، مقر کمیل شمعون سقوط کرد و به کلی ویران شد... و می‌رفت تا زحله و زقرتاع نیز سقوط کنند و به روزگار سیاه دامور بنشینند، لذا کتائب و مسیحیون پیشنهاد آتش‌بس را پذیرفتند و به ۱۴ بند مصالحه از طرف سوریه موافقت کردند. حافظ اسد و فرنجه مسؤول نظارت بر آتش‌بس و جیش تحریر و کفاح مسلح فلسطینی و جیش لبنانی

مأمور حفاظت شدند. خدام، وزیر امور خارجه سوریه برای ایجاد مصالحه بین مسلمان و مسیحی و تشکیل حکومت جدید از طرفین وارد لبنان شد. بیش از یک ماه آرامش کلی بر لبنان دامن گسترد، نبعه، برج حمود، تل زعتر، دکوانه و همه مناطق مسیحیان باز شد و هر کسی بدون خطر می‌توانست به هر نقطه‌ای که می‌خواهد گذر کند و همه فکر می‌کردند که دوران جنگ سپری شده و وقت بنا و هم‌زیستی فرا رسیده است... ولی متأسفانه این آرامش دیری نپائید، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

مزایدهات سیاسی شروع می‌شود

خدام ۱۴ بند برای مصالحه پیشنهاد کرد. ۷ بند مربوط به نظام لبنانی و ۷ بند مربوط به فلسطینیان و مقاومت بود. اهم مواد مصالحه‌نامه عبارت بود از:

- ۱- محاکمه رئیس‌جمهور یا هر مسؤول دیگری در مقابل خطاهای او... به عبارت دیگر هر کسی حتی رئیس‌جمهور در مقابل کارهای خود مسؤول است.
- ۲- نخست‌وزیر از طرف مجلس نمایندگان انتخاب می‌شود و دارای قدرت‌های زیادی است. در حالیکه سابقاً رئیس‌جمهور می‌توانست نخست‌وزیر را بیاورد و ببرد.
- ۳- ازدیاد عدد نمایندگان مسلمان در مجلس شورای ملی بر اساس ۵۰٪
- ۴- لغو امتیازات طایفی برای وظایف دولتی و ارتش.
- ۵- اعطاء شناسنامه لبنانی به هزاران مسلمان بی‌شناسنامه که در موقع استعمار فرانسوی حاضر نشدند نام خود را تسجیل کنند و شناسنامه بگیرند.
- ۶- ایجاد مشروعات مفید اجتماعی و تکفل درخواست‌های محرومین برای تأمین عدالت اجتماعی برای همه ملت.

در رابطه با فلسطینی‌ها قید شده بود که اتفاقیه قاهره بین مقاومت و دولت حفظ گردد. فقط تغییراتی در آن اتفاقیه به عمل آمده بود، و از آن جمله: مقاومت حق داشت که در داخل مخیمات فلسطینی اسلحه سنگین و حتی راکت‌های ضد هواپیما داشته باشد تا بتواند در مقابل اسرائیل از خود دفاع کند. و همچنین ۲۵ متر خارج مخیم، مقاومت می‌تواند کمین مسلح برای حراست مخیم به وجود آورد...

در اول کار مسیحیان و مسلمانان آن اتفاقیه سوری را پذیرفتند ولی اختلافات داخلی

احزاب چپ مانع حفظ و بقای آرامش شد... روزنامه‌های وابسته عراق (محرر و بیروت) به دولت سوریه و شخص حافظ اسد فحش می‌دادند و مسیحیان نیز که از ترس سکوت کرده بودند، به اختلافات داخلی مسلمان‌ها دامن می‌زدند. صاعقه، سازمان فلسطین وابسته به سوریه به دفترهای محرر و بیروت حمله برد و عده‌ای را کشت و منفجر کرد و اختلافات علنی شد و مقاومت نیز جانب احزاب را گرفت و ناراحتی‌هایی که از قدیم بین سوریه و مقاومت وجود داشت مورد سوءاستفاده احزاب واقع شد و روزبه‌روز مخالفت مقاومت با سوریه علنی‌تر و شدیدتر می‌شد. اصولاً مقاومت فلسطین در سوریه قدرتی ندارد و فعالیت‌های آنها به داخل اردوگاه‌های فلسطینی و مراکز تعلیمی محدود می‌شود و فلسطین حق ندارد مسلح وارد خیابان شود... در حالیکه در لبنان برای فلسطینی‌ها آزادی‌های بسیار زیادی وجود داشت و قدرت منحصر به فرد تقریباً به دست مقاومت فلسطینی‌ها هست. بنابراین قدرت و سیطره سوریه در لبنان باعث ناراحتی مقاومت بود و خواه‌ناخواه با احزاب چپ هم‌آهنگ می‌شد، دولت عراق به علت اختلافات فکری و مرزی با سوریه سرسخت‌ترین دشمن سوریه و موفقیت سوریه در لبنان بود و احزاب وابسته به عراق مثل «بعث عراقی» و «جبهه‌التحریر عربیه» در روزنامه‌های بیروت و محرر به شدت به سوریه حمله می‌کردند و آشوب برپا می‌نمودند.

بر حسب اتفاقیه جدید سوریه، باید نیمی از وزراء مسلمان و نیمی مسیحی باشند و از ۱۸ وزیر دولت لبنانی ۹ نفر حق مسلمان‌هاست. برای تعیین ۹ وزیر مسلمان اختلافات داخلی احزاب و قدرت‌ها شروع شد و توافقی به عمل نیامد. احزاب چپ ابتدا شعار نسبی را می‌دادند که هر طایفه یا حزبی بر اثر نسبت نماینده وزیر داشته باشد. رئیس مجلس شیعیان آقای صدر طرفدار نصف به نصف بود که عادتاً از ۹ وزیر ۴ نفر شیعه و ۴ نفر سنی باشد. احزاب چپ با اینکه به آقای صدر حمله می‌کردند و پیشنهاد او را ارتجاعی می‌دانستند ولی وقتی پای محاسبه و عمل به میان آمد ملاحظه شد که در صورت نسبت اقلأً ۵ وزیر حق شیعه است و ۳ وزیر حق سنی‌ها و این شعار پیشرو فوراً عوض شد! و حاضر نشدند بیش از ۳ وزیر برای شیعه قبول کنند! و

آقای صدر اعلام کرد شیعه اصلاً احتیاج به وزیر ندارد ما خواهان آرامش و ایجاد حکومت برای بقاء لبنان هستیم و از حق خصوصی خود، می‌گذریم. ولی اختلاف داخلی بین احزاب و شخصیت‌های سیاسی بالا گرفت و هر طرف برای مصالح شخصی و حزبی خود می‌خواست از این نمد کلاهی بزرگتر برای خود کسب کند... و بالاخره خدام وزیر امور خارجه سوریه و مسؤول آرامش لبنان نتوانست این اختلافات و کشمکش‌های داخلی بین مسلمان‌ها را تحمل کند و گفت به سوریه برمی‌گردد. وقتی اختلافات داخلی احزاب و شخصیت‌ها حل شد برمی‌گردد و لبنان را ترک گفت، خروج خدام با انفجار مجدد جنگ‌های داخلی بین مسلمان و مسیحی توأم گردید، خطف (دزدیدن افراد) و ذبح و کشت و کشتار شروع شد و هنوز نیز ادامه دارد. مسیحیان جنگ‌طلب در برابر قدرت سوریه تسلیم شده سکوت کردند اما بعد، از اختلاف داخلی مسلمانان سوءاستفاده نموده شروع به جنگ نمودند.

ارتش تقسیم می‌شود

در داخل ارتش نیز اختلافات بین مسیحی و مسلمان به شدت وجود داشت مسیحیان به طرفداری از کتائب مسلمانان را می‌کشتند و چون اغلب فرماندهان بزرگ طرفدار کتائب و مسیحیان بودند به این جهت اکثر وسائل جنگی ارتش در خدمت کتائب بود. این امر سبب شد که افسران مسلمانان کم‌کم ارتش را ترک می‌گفتند یا از ترس جان می‌گریختند و حتی در بعضی موارد زد و خوردهای خونینی بین مسلمانان و مسیحیان در داخل پادگان‌های ارتش درمی‌گرفت، افسری جوان به نام احمد خطیب یاغی شده و عده‌ای از سربازان و افسران مسلمان دور او جمع شدند و کم‌کم با کمک سیاسی و نظامی مقاومت فلسطینی «ارتش لبنان عربی» را تشکیل دادند که اکثریت سربازان و افسران آن شیعه بودند، در حالیکه خطیب خود سنی بود و کم و بیش به افسران عالی‌رتبه شیعه حسادت می‌ورزید! مقاومت فلسطین به هر سربازی که به ارتش لبنان عربی می‌پیوست حقوقی بسیار زیادتر از معمول (تقریباً دو برابر) می‌پرداخت و پادگان‌های ارتش در بعلبک و صیدا و صور و دیگر مناطق مسلمان‌نشین یکی بعد از



دیدار با الیاس سرکیس رئیس‌جمهور لبنان



دیدار با سلیم الحص نخست‌وزیر لبنان در سفر رسمی به لبنان

دیگری به «ارتش لبنان عربی» پیوست. افسر عالی‌رتبه دیگری به نام عزیزالاحدب در بیروت علم طغیان برافراشت و اعلام حکومت نظامی کرد و تقریباً همه افسران عالی‌رتبه ارتش به او پیوستند و خواستار استعفای رئیس‌جمهور فرنجه شدند. مسیحیان نیز ارتش دیگری به رهبری آنطوان برکات تشکیل دادند که منظم‌ترین و قوی‌ترین ارتش‌های موجود بود. دار و دسته فرنجه نیز که به هیچ کس حتی به کتائب اطمینان کامل نداشتند «ارتش زغرتا» را تشکیل دادند... و به طور کلی می‌توان گفت که هیبت ارتش لبنان و همه وسایل و تجهیزات آن از بین رفت.

اختلاف بین مقاومت و سوریه

با از بین رفتن ارتش و پلیس و ژاندارم، امنیت لبنان به کلی از بین رفت. کنترل جنگ و قتل و غارت محال شد. هر تفنگ به دستی از فرصت استفاده کرده دست به دزدی و جنایت می‌زد. کمتر خانه‌ای بود که مسلحین از حوالی آن عبور نکنند و غارت نشود احزاب و حتی سازمان‌های فدایی فلسطین و جای تأسف و حتی مقاومت دست به سرقت و غارت زدند. ابتدا مسلمانان اموال مسیحیان را غارت می‌کردند ولی بعد همه‌کس چه مسیحی چه مسلمان مشمول غارت و سرقت می‌شد. اگر کسی از شیاح خانه خود را ترک می‌گفت تا از بمباران‌های مرگ‌زا در امان باشد فوراً اموالش به غارت می‌رفت! ناراحتی‌های عمومی بالا گرفت! اما کسی قدرت نداشت در مقابل مسلحین اعتراض کند. مسلحین نیز احتیاج به پول و غذا و ذخیره داشتند و راه دیگری جز سرقت نبود! (گو این‌که سازمان‌ها و احزاب بزرگ میلیون‌میلیون از دولت‌های خارجی می‌گرفتند) برای امنیت جانی و مالی در لبنان هیچ چاره دیگری جز قدرت یک کشور خارجی به نظر نمی‌رسید. بین دولت‌های خارجی سوریه امتداد طبیعی لبنان بود و به علاوه روابطش با مقاومت و جنگ‌های قهرمانانه‌اش با اسرائیل سبب شده بود که سوریه بیش از هر کشور دیگری مورد توجه قرار بگیرد. از این‌جا درخواست تداخل سوری و «مبادرت سوریه» مطرح شد و همه بزرگان مسلمان من‌جمله رهبر مقاومت ابوعمار و رئیس مجلس شیعیان آقای صدر و مفتی سنی‌ها شیخ حسن خالد طرفدار مداخله مجدد سوریه در لبنان شدند. ولی احزاب چپ و رهبر آنها جنبلاط از آشوب موجود در لبنان

استفاده می‌کردند و با تداخل سوریه مخالف بودند و تظاهرات زیادی ضد سوریه به راه انداختند و حتی اختلافات جزئی و ناراحتی‌های قدیمی بین مقاومت و سوریه را دامن زدند و جناحی از مقاومت را نیز ضد سوریه برانگیختند و در پیروت به سازمان صاعقه، سازمان وابسته به سوریه حمله کردند و یک بار در صبرا (مرکز فدائیان)، دو نفر از افسران عالی‌رتبه سوری که از طرف حافظ اسد مأمور مذاکره با رهبران مقاومت بودند، مورد هجوم جبهه شعبیه (سازمان فدائیان چپی جورج حبش) قرار گرفته کشته شدند و یک بار دیگر در راه فرودگاه حدود ۱۰ نفر از سازمان صاعقه به دست جبهه رفض کشته شدند و صاعقه با اسلحه سنگین مراکز این سازمان‌های افراطی را بمباران کرد و البته واضح است که در جنگ‌های خیابانی، مردم بی‌گناه، زن و بچه به مراتب بیشتر و زودتر از جنگندگان کشته می‌شوند. این جنگ‌ها سبب شد که عده‌ای از مردم بی‌گناه زیر گلوله‌های سنگین و راکت‌های سوریه تلف شوند که خواه‌ناخواه انعکاس بدی داشت.

از همه مهم‌تر خطر انفجار بین مقاومت و سوریه بود. امام موسی صدر معتقد بود که این انفجار بین مقاومت و سوریه مصیبتی بزرگ و خیانتی عظیم است و به هر وسیله ممکن باید جلوی انفجار را گرفت. برای این منظور ۷ بار به سوریه سفر کرد و با حافظ اسد و مسئولین سوری ملاقات نمود (در خلال چند ماه) و بالاخره ابوعمار را نزد حافظ اسد برد و بین آنها آشتی داد و از آنها خواست که همه مشکلات خود را بی‌پرده به هم بازگو کنند و راه حل منطقی بیابند. امام موسی بعد از پیروزی این وساطت، مورد بغض و حقد و هجوم شدید جن بلاط و احزاب افراطی چپ و سازمان‌های فدایی رفض (جبهه شعبیه جورج حبش، جبهه التحریر عربیه متعلق به عراق، جبهه الشعبیه قیاده‌العامة و جبهه الشعبیه فلسطین) قرار گرفت و روزنامه‌های چپ و رادیوهای وابسته به آنها از هیچ فحش و اتهام و هجومی دریغ نکردند.

حركة المحرومین به رهبری آقای صدر اعلام کرده بود که فقط برای سه چیز اسلحه به دست می‌گیرد، ۱- برای بقای لبنان واحد و ضد تقسیم لبنان ۲- برای دفاع از جنوب ضد اسرائیل ۳- برای دفاع از موجودیت مقاومت فلسطین ضد هر نوع تصفیه‌ای... و لذا برای سیاست‌بازی‌ها یا مکاسب و تعداد زیادتری از وزیر و وکیل اسلحه به دست

نخواهد گرفت و همچنین فتوا داد کشتار بین مسلمانان، بین مقاومت و سوریه حرام است و هر کس که به این قتل و انفجار دامن می‌زند خیانت می‌کند. امام موسی معتقد بود که تغییر نظام و مکاسب و غیره وقتی مفید است که لبنانی وجود داشته باشد، اما امروز بقاء لبنان در خطر نیستی و زوال است. تقسیم لبنان و بعد سیطره اسرائیل بر جنوب لبنان مطرح است در این صورت پرداختن به اکتسابات حزبی یا طایفی توجه به رنگ دیوار است وقتی که خانه از پای‌بست ویران است! اما احزاب چپ، حزب کمونیست و سازمان‌های فلسطینی رفض در خلال این جنگ، استفاده‌های کلانی برده بودند. علاوه بر پول و سرقت و اسلحه مفت از خارج... عده زیادی عضوگیری کرده بودند و در روزگاری که آدم بی‌سلاح محکوم به مرگ و ذلت است و هر بیچاره فلک‌زده‌ای برای حمایت جان خود و کسان خود احتیاج به اسلحه دارد، این احزاب و سازمان‌های فدایی با تقدیم اسلحه و پول ماهیانه هزارهزار از جوانان را به خود جلب کردند و قدرتی کسب نمودند و عده زیادی از این بیچارگان را به دم گلوله دادند... بنابراین هرج و مرج موجود به نفع احزاب و سازمان‌ها بود و اینان وحشتی از تقسیم لبنان و یا دخول اسرائیل نداشتند و حتی علناً شعار می‌دادند اگر اسرائیل بر جنوب مسلط شود آن‌گاه جنوب و فلسطین را با هم آزاد می‌کنیم! و یا اگر آمریکا وارد شود ویتنامی دیگر خلق می‌نماییم!

توطئه بزرگ

باید سبب اصلی این جنگ‌ها را بررسی کرد و از تاریخ عبرت گرفت از انفجار بین مقاومت و سوریه چه کسانی سود خواهند برد؟ جز آمریکا و اسرائیل! و چرا بعضی سیاست‌بازها این همه اصرار دارند تا به انواع حیل رابطه سوریه و مقاومت را هرچه بیشتر تیره کنند و راهی برای سازش باقی نگذارند؟ مگر سوریه بزرگترین قدرت خاورمیانه پشتیبان مقاومت نبوده و نیست؟ در بین کشورهای عربی کدام کشور به مقاومت نزدیک‌تر است؟ مصر؟ عراق؟ لیبی؟ اردن؟ سعودی و کویت؟... چرا باید آخرین پشتیبان مقاومت نیز به دشمن مقاومت تبدیل گردد؟ عده‌ای شعار می‌دادند که کشتن سوری بهتر از اسرائیلی است! و یکی از بزرگان مقاومت گفته بود، اگر اسرائیل

بر جنوب لبنان مسلط شود بهتر از تسلط سوری است!...

عجیب‌تر این که جنبلاط رهبر احزاب چپ به جامعه دول عرب و به فرانسه و به آمریکا و روسیه شکایت برد که چه‌طور ساکت می‌نشینند تا سوریه وارد لبنان شود؟ یعنی به نوعی از انحاء آنها را تحریک می‌کرد که در امور لبنان ضد دخالت سوریه، مداخله کنند! از یک طرف سوریه را عمیل آمریکا (دست‌نشانده) می‌خواندند. از طرف دیگر به آمریکا شکایت می‌کردند که مانع دخول سوریه شود! راستی چه دنیایی! آن‌طور با تبلیغات دروغ و هوچی‌بازی اذهان مردم را مشوب کرده بودند که کسی جرأت دم زدن نداشت. هر کس مخالف چپ باشد حتماً دست‌راستی و کتابی است! حتی جوانان حركةالمحرومین که هنوز بزرگترین و بهترین جنگندگان مناطق شیعه‌نشین در مقابل کتابی‌ها هستند و تا به حال ده‌ها شهید داده‌اند و از شب تا صبح در میان سنگرهای تاریک پشت کیسه‌های شن می‌جنگند! و عجیب‌تر از عجیب آن‌که چند وقت پیش جنبلاط با بشیر جمیل رهبر کتائب جلسه‌ای طویل و دوستانه تشکیل داد! بشیر جمیل فرمانده جنگی کتائب و مسؤول خونریزی و حشیانه و جنایت‌کارانه «سبت اسود» (شنبه سیاه) در بیروت بود و بزرگترین جنایتکار جنگ‌های داخلی لبنان لقب داشت... یک‌باره با جنبلاط نشست. تغییر ماهیت داد! و دفعه‌تاً جنبلاط کشف کرد که بشیر جمیل وطنی و تقدمی است! (یعنی وطن‌پرست و مترقی) و برنامه‌های اصلاحی احزاب چپ را قبول داشت! همه لبه تیز حمله متوجه سوریه شد! سوریه خائن و دست‌نشانده آمریکا و انزالی است (صفتی که فقط به کتائب نسبت می‌دادند و از فحش بدتر بود). حافظ اسد علوی و شیعه است (که این خود نوعی اهانت نزد قسمتی از عرب به شمار می‌آید) امام موسی صدر نیز دست‌نشانده سوریه قلمداد گردید! و به سختی مورد شتم و بی‌حرمتی احزاب چپ قرار گرفت و متهم شد که می‌خواهد جیش شیعی تشکیل دهد و افسران شیعه را که در ارتش لبنان عربی اکثریت داشتند در این ارتش شیعی جمع کند!

افسران معروف و قهرمان شیعه نظیر رائد حسین عواد (اولین فرمانده که مقر فرنجیه را به توپ بست و او را فراری داد، و دقیق‌ترین افسران توپخانه که از فاصله ۱۹

کیلومتری هدف را به دقت می‌زند) و امین قاسم (فرمانده جنگ‌های جبل) و ابراهیم شاهین و غیره... مورد حقد و حسد احزاب چپ قرار گرفتند. به دنباله این اتهامات، روزی که احمد خطیب برای زیارت به خانه امام موسی آمده بود نتوانست ناراحتی خود را کتمان کند و گفت شنیده‌ام یا امام که می‌خواهید ارتش شیعی به وجود آورید! امام در جواب او گفت «من از ایجاد ارتش شیعی به همان درجه اکراه دارم که از ایجاد ارتش مارونی، یا سنی، یا دروزی، من معتقد به وحدت لبنان و وحدت ارتش لبنانم» و بیان امام اشاره بود به ارتش مارونی‌ها توسط برکات و زغرتاوی‌ها و ارتش فخرالدین متعلق به جنبلاط و درزی‌ها...

بزرگترین توطئه توسط آمریکا طرح شده و با مهارت تمام به منصه ظهور می‌رسید و آن این‌که سوریه به مشکلات پیچیده لبنان آلوده شود - آنگاه انفجار بین مقاومت و سوریه و سپس تصفیه مقاومت توسط سوریه - و بعد عکس‌العمل شدید مردم سوریه ضد نظام موجود یا کودتا برای سقوط حافظ اسد و تجزیه سوریه به مناطق سنی، علوی، دروزی و غیره... برنامه استعمار فقط تقسیم لبنان و ایجاد حکومت مارونی (اسرائیل ثانی) نبود - بلکه طرح آنها علاوه بر تقسیم لبنان، تجزیه و تقسیم سوریه را نیز در سر می‌پرورانید... و این برنامه سوم با موفقیت تمام قدم به قدم جلو می‌رفت و اعمال وحشیانه چپ و راست و انفجارهای هم‌روزه و کشت و کشتارهای بی‌حساب، پیروزی این برنامه استعماری را تأمین می‌کرد - و آن‌قدر شعارهای تند و انقلابی‌نما و جار و جنجال‌های تبلیغاتی فضا را مسموم کرده بود که فکر و عقل سالمی باقی نگذاشته بود... فقط امام موسی صدر در معرکه مانده بود که به هر دو طرف فریاد می‌زد و آنها را از خطر انفجار برحذر می‌داشت، ولی افسوس که فریاد او همراه با ضجه ضمیر لبنان در برابر طوفانی از هوچی‌گری و جارو جنجال از بین می‌رفت و به گوش کسی نمی‌رسید. بالاخره امام موفق شد که ابوعمار رهبر مقاومت را نزد حافظ اسد ببرد و در حضور امام - یک جلسه ۷ ساعته تشکیل شد که اسد و ابوعمار درد و دل‌های خود را بی‌پرده بیان می‌کردند و امام به عنوان قاضی یا میانجی آن دو را مصلحه می‌داد، همچون جراح بر دل پردردشان نشتر می‌زد تا شکوه‌های خود را بازگو کنند و همچون طبیب مرهم

می‌گذاشت تا دردها را تسکین بخشد... اما تحریکات داخلی و خارجی بحران را هم‌چنان با قدرت به پیش می‌راند و خطر انفجار هر روز بیشتر می‌شد. در طی مراسم باشکوهی که حركةالمحرومین به خاطر سالگرد اولین شهید خود تشکیل داده بود و عده‌ای از بزرگان و من‌جمله ابوعمار حضور داشتند، امام موسی هنگام سخنرانی خود، ابوعمار را مورد عتاب قرار داد و او را از خطر احزاب چپ و انفجار با سوریه برحذر داشت به خصوص اعلام کرد پشتیبانی احزاب چپ از مقاومت از روی مصالح شخصی و تجارتي است در حالیکه ما نه بخاطر تجارت و نه بخاطر مناقشه خاص - بلکه بخاطر ایمان به آزادی فلسطین و قدس و ایمان به انقلاب فلسطین از شما پشتیبانی کرده‌ایم و می‌کنیم. ما همیشه در کنار شما بوده‌ایم - همیشه به شما کمک کرده‌ایم - هنگام آزاد کردن قدس نیز در کنار شما خواهیم بود...

اما این انتقادات خالصانه امام موسی و تحذیر ابوعمار از خطر انفجار، باعث ناراحتی شدید احزاب چپ و حزب کمونیست شد و سیل تهمت و ناسزا به طرف امام سرازیر گردید... ایذاء و اذیت [علیه] اعضای حركةالمحرومین شدت گرفت... و توطئه خطرناک استعمار پیروز شد و چیزی که نباید اتفاق بیافتد، اتفاق افتاد... و آن انفجار بین مقاومت فلسطینی و ارتش سوریه بود.

برخورد مقاومت با سوریه

عده‌ای سوریه را ملامت می‌کردند که اهمال می‌کند و به این جنگ خانمانسوز داخلی خاتمه نمی‌دهد، می‌خواستند که سوریه قدرت جنگی بیشتری وارد کند و اطراف را وادار به سکوت و آرامش کند، صاعقه، سازمان فدایی وابسته به سوریه نیز سخت طرفدار دخالت نظامی سوریه بود. امام موسی با اینکه با تداخل سیاسی سوریه موافقت کامل داشت ولی با برخورد نظامی سوریه و مقاومت مخالف بود و سوریه را از این‌کار به شدت برحذر می‌داشت. اما ارتش سوریه وارد لبنان شد و قسمتی به شمال و قسمت دیگر سرازیر جنوب شد و قسمت سوم نیز رهسپار بیروت گردید. از طرف احزاب چپ و مقاومت شعارهای تند ضد سوریه داده می‌شد ولی بیشتر حمل بر جنگ اعصاب

و مبارزه تبلیغاتی می‌گردید... تا اینکه قسمتی از تانک‌های سوری، برای عبور به بیروت از راه جنوبی، وارد صیدا شد. صیدا که احزاب چپ و گروه‌های مقاومت در آنجا قدرتی دارند، ابتدا از نیروهای سوری استقبال کردند و یک جیپ ارتش لبنان عربی در جلوی تانک آنها به مرکز شهر آمد و گویی هیچ اثری از جنگ نبود، اما در وسط شهر نیروهای چپ کمین کرده بودند و دفعه‌ای تانک‌های سوری را هدف بازو کا قرار دادند. بیش از ۵۰ نفر افسر و سرباز سوری کشته شدند و عده زیادی بدون جنگ تسلیم گردیدند، حتی افسری حساس در وسط شهر با هفت تیر خودکشی کرد و تقریباً نصف تانک‌ها و کامیون‌های سوری به آتش انفجار سوخت و منظره‌ای تأثرآور و وحشتناک به وجود آورد. آن قسمت از نیروهای سوری که از راه دمشق مستقیماً عازم بیروت بودند در گردنه «ظهرالبدر» با نیروهای مقاومت و احزاب چپ روبه‌رو شدند. جنگ درگرفت و بهترین افسران و رزمندگان مقاومت به خاک افتادند و ارتش سوری بر بزرگترین مرتفعات شرق بیروت تسلط یافت و تا صوفر و بحدون به پیش راند.

بیانیه امام موسی صدر

پس از انفجار ابویاد و ابولطف از رهبران برجسته مقاومت نزد امام آمدند و نگرانی خویش را ابراز داشتند، امام بیانیه‌ای صادر کرد و این انفجار را مصیبت بزرگ خواند و طرفین را دعوت به آتش‌بس کرد و ضمناً متذکر شد که انقلاب فلسطین شعله مقدسی است که ما آن را با قلب و روح و بازوی خود محافظت می‌کنیم و ضد تصفیه مقاومت اسلحه به دست می‌گیریم و عده‌ای از جنگندگان حركة المحرومین در تنسيق کامل با فتح (بزرگترین سازمان مقاومت فلسطین) در سنگرهای مقدم جبهه قرار گرفتند که با جان خود از مقاومت فلسطین دفاع کنند. با این همه احزاب چپ به خصوص حزب کمونیست موقع را مغتنم شمرده امام را دست‌نشانده سوریه خواندند و در قریه‌های دوردست به اعضاء حركة المحرومین حمله کردند و در بعضی نقاط اسلحه آنها را گرفتند، اما مقاومت فلسطین به پشتیبانی حركة المحرومین برخاست و جلوی یاهوگویی‌های احزاب و سازمان‌های چپ را گرفت، ولی فحش و تهمت و ناسزا

همچنان ادامه یافت.^۱

صاعقه مورد هجوم قرار می‌گیرد

انفجار بین سوریه و مقاومت سبب شد که جنگندگان مقاومت و نیروهای چپ به قوای نظامی صاعقه - که از طرف سوریه حمایت می‌شوند - حمله کنند، مراکز صاعقه را با اسلحه سنگین خراب کرده و طرفدارانش را تارومار کنند. به طوریکه سازمان نظامی صاعقه از هم‌رو تقریباً از بین رفت. کشت‌وکشترهایی وحشیانه، صورت گرفت که نظیر آن کمتر دیده شده بود. در صبرا - چند نفر از اعضاء صاعقه تسلیم می‌شدند و اسلحه خود را بلند کرده به سمت جنگندگان فتح می‌رفتند تا اسلحه خود را تسلیم کنند- ولی چند نفر از اعضاء حزب کمونیست آنها را به مسلسل می‌بندند و می‌کشند. در بیروت مجروحی سوری را دستگیر کردند با طناب پایش را به ماشین بستند و کشان‌کشان در خیابان‌ها تا مریض‌خانه او را می‌بردند و بیچاره تکه‌تکه شده بود!

نیروهای چپ از میان مناطق پرجمعیت (اغلب شیعی) با کمک خمپاره‌انداز یا توپ مواضع سوری یا صاعقه را بمباران می‌کردند و لذا سوری‌ها و یا صاعقه با اسلحه‌های سنگین‌تر پاسخ می‌گفتند، اما رگبار گلوله‌های سنگین بر سر منطقه پرجمعیت خراب می‌شد زن و بچه کشته می‌شدند و محرکین واقعی گریخته بودند یا در محل امنی مخفی می‌شدند و روز بعد با آب و تاب فراوان در روزنامه‌ها و رادیوها از جنایات سوری‌ها داد سخن می‌دادند.

درخواست بازگشت ارتش سوریه

توطئه آمریکائی - اسرائیلی به نتیجه رسیده بود. جنگ با اسرائیل و با کتائب به کلی

۱. راستی چقدر تحمل این تهمت‌ها و ناسزاها دشوار است. جوانان شیعه از یک سو پیشمرگ رزمندگان فلسطینی می‌شوند و در مقابل تهاجمات نیروهای وابسته به سوریه از آنان دفاع می‌کنند، از سویی دیگر توسط بلندگوهای وابسته به احزاب کمونیست و به تحریک موساد و سیا و ساواک ضد فلسطین و قیام مردم فلسطین معرفی می‌شوند. هوشیاری و واقع‌نگری و انصاف لازم است تا انسان سره را از ناسره تشخیص دهد و در دام تبلیغات مغرضانه آژانس یهود و دولت‌های متخاصم قرار نگیرد. واقعاً نمی‌دانم کسانی نظیر نویسنده کتاب نهضت امام خمینی از درک حقیقت عاجز بودند و یا حتی نمی‌خواستند چشم خود را بر روی حقایق باز کنند.

فراموش شد. در عوض مسلمانان برادران مسلمان خود را بی‌رحمانه می‌کشتند و آن‌قدر تبلیغات زهرآگین شده بود که گویی در دنیا دشمنی جز سوریه و استعمارگری جز سوریه و جنایت‌کاری جز سوریه وجود ندارد. اسرائیل و کتائب نیز این صحنه‌های غم‌انگیز را با مسرت تمام تماشا می‌کردند و دم نمی‌زدند!

امام موسی دوباره بیانیه مفصلی صادر کرد و ضمن اعلام حمایت از مقاومت فلسطین در مقابل هر نوع تصفیه، از حکومت سوریه خواستار شد که ارتش خود را باز پس بخواند و دست از جنگ با مقاومت بردارد. نغمه تعریب (یعنی دخول ارتش‌های عربی به لبنان) نیز ساز شده بود یعنی ارتش دولتهایی که مقاومت از آنها می‌ترسید و آنها نیز جز دشمنی با مقاومت هدف دیگری نداشتند. ابوعمار که در تمام این مدت خارج لبنان بود شروع به مسافرت کرده و کشورهای زیادی را بازدید نمود ولی مهم این‌که با مصر و سادات (که اتفاقیه سینا را امضا کرده با اسرائیل مصالحه نموده بودند) آشتی کرد و فرستنده رادیویی مقاومت مجدداً از قاهره شروع به فعالیت نمود! یاسر عرفات ضمن مسافرت به عراق با گردانندگان حکومت بعث عراق که دشمنی شدیدی با او داشتند آشتی نمود! و بعد به سعودی رفت تا از تضادهای داخلی این کشورها ضد سوریه استفاده کنند! همه می‌دانستند که این کشورها علاقه‌ای به مقاومت ندارند و در اولین فرصت به مقاومت ضربه خواهند زد. به همین سبب رهبران مقاومت در بیروت از امام موسی خواستند که به سوریه سفر کند و حتی الامکان بین سوریه و مقاومت را آشتی دهد. امام با وجود خطرات فراوان با یک هلی‌کوپتر در حالیکه از همه سو به آن تیراندازی می‌شد! به دمشق رفت. پیشنهادهای امام کم و بیش مورد موافقت حافظ اسد قرار گرفت، آتش جنگ بین طرفین تخفیف یافت. ارتش سوریه از حوالی بیروت و صیدا عقب‌نشینی کرد و دخول ارتش صلح از طرف جامعه دول عربیه مورد موافقت قرار گرفت و فرودگاه بیروت از نیروهای سوری تخلیه شده تحویل ارتش صلح گردید. حکومت لیبی دخالت مستقیم کرد و نیرو به لبنان فرستاد و نخست‌وزیر آن جلود برای قبول آتش‌بس و اشراف بر آن به بیروت آمد. احزاب چپ نیز با آب و تاب فراوان این قضیه را یک پیروزی بزرگ برای خود به حساب آورده و به خیال خود سوریه را

شکست دادند! پس از خروج نیروهای سوری از فرودگاه و حوالی بیروت، شعله جنگی شدید بین کتائب و مقاومت مشتعل شد. بمباران‌های شدید که تا به حال سابقه نداشت، شروع شد و هر روز صدها نفر به خاک و خون افتادند. شهر بیروت به صورت شهر اشباح درآمد، همه جا بسته و همه فراری و در خیابان‌ها به ندرت عابری دیده می‌شد، در حالیکه در هر گوشه و کناری هر لحظه بمبی منفجر شده قسمتی را خراب می‌کرد.

تل زعتر و نبعه و برج حمود که تحت محاصره کتائب بود، به شدت مورد هجوم قرار گرفت ولی جنگندگان این مناطق با فداکاری بیش‌ازحد برای دفاع از جان خود می‌جنگند زیرا سقوط معادل مرگ حتمی است. این جنگ خانمانسوز هنوز به شدت ادامه دارد و خطر دخول ارتش‌های عربی و تقسیم لبنان زیاده‌تر می‌شود. هم اکنون مسیحیان در مناطق خود تشکیل حکومت داده‌اند، خدمت سربازی اجباریست، مالیات می‌گیرند، ارتش و پلیس و محاکم رسمی و وزارتخانه‌های قانونی تشکیل داده‌اند! و مثل یک حکومت مستقل همه کارهای خود را اداره می‌کنند! فقط ورود ارتش خارجی بین دو منطقه مسلمان و مسیحی لازم است تا آتش‌بس عملی شود و نیز به رسمیت شناختن شرایط جدید توسط دولت‌ها تا به این تقسیم از نظر بین‌المللی صحنه گذاشته شود.

آینده مبهم

امام موسی از اول این جنگ‌ها را به مصالح استعمارگران می‌دانست و برای آرامش فعالیت می‌کرد، مرتباً خطر تقسیم لبنان و هجوم اسرائیل به جنوب و خطر تصفیه مقاومت را گوشزد می‌کرد، ولی احزاب چپ اعتنایی نکردند. مقاومت به معارک داخلی لبنان کشیده شد و موجودیت مقاومت مورد هجوم قرار گرفت، بقاء لبنان در خطر نیستی و زوال، بیش از ۳۰۰۰۰ کشته و ۱۰۰۰۰۰ مجروح، بیروت به کلی خراب شده، همه گریخته‌اند. فقر و مرض و گرسنگی بیداد می‌کند. برای قطعه‌ای نان مسلحین همدیگر را می‌کشند! زنان آبرومند و مردان محترمی که به خاک سیاه نشسته‌اند برای قوت لایموت خود و اطفال خود نان ندارند! یأس و بدبینی بر همه کس و همه جا دامن گسترده است. دزدی و غارت و آدم‌کشی خیلی عادی شده، اجناس دزدی به قیمت کم به فروش می‌رسد ولی کسی نمی‌خرد! بنزین نیز نظیر نان کمیاب شده است و

فقط مقاومت فلسطین حق دارد از بنزین استفاده کند، حتی احزاب و سازمان‌های فدایی دیگر باید از مقاومت اجازه استفاده از بنزین داشته باشند که این خود باعث کشمکش‌های داخلی بین مقاومت و احزاب چپ شده است. حیات مردم، امنیت مردم نان، بنزین و احتیاجات دیگر در اختیار مقاومت فلسطین است که حساسیت‌های بین مردم لبنان و مقاومت فلسطین را مشتعل کرده است. مردم از ترس دم نمی‌زنند ولی نارضایتی در همه مردم به وضوح دیده می‌شود. اسرائیل در کنار حدود لبنان یک درمانگاه مجانی باز کرده لبنانیان مجروح و فقیر برای مداوا به اسرائیلیان پناه می‌برند و از دکتر و دواى مجانی استفاده می‌کنند! این محبت ظاهری و جلب عواطف لبنانیان از طرف اسرائیل در مقایسه با قلدری و تسلط مقاومت بر همه چیز مردم خیلی خطرناک است. عده‌ای می‌گویند حتی اگر شیطان وارد لبنان شود و آرامش برقرار کند مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد!

حوادثی در لبنان می‌گذرد که به اردن قبل از انفجار شبیه است. توطئه‌گران با آشوب و فتنه و ترویج دزدی و غارت و اذیت مردم بی‌گناه محیط را برای همه نوع تصفیه فلسطین آماده می‌کنند و وحشتناکتر از همه اینکه نوعی غرور و خودخواهی بر اکثریت رهبران مقاومت مستولی شده و چاره‌ای نمی‌اندیشند و مردم همه روزه بدبین‌تر و نارضاضی‌تر می‌شوند.

اخیراً قبل از اینکه امام از سوریه باز گردد، عده‌ای از مسلحین مقاومت به خانه امام موسی حمله کردند و سه نفر گارد خانه را که مشغول غذا خوردن بودند خلع سلاح نمودند. بین شیعیان این حادثه انعکاس بسیار بدی گذاشت. با اینکه بعد از چند ساعت اسلحه گاردها را برگرداندند و حتی لفظی و کتبی در جرأید عذرخواهی نمودند ولی ناراحتی مردم همچنان شدیدتر و عمیق‌تر می‌شود. در یک منطقه فلسطینی، حدود ۷۵ نفر جنگنده فلسطینی شیعه، اسلحه خود را پس دادند و گفتند در صورت عدم احترام به امام موسی، حاضر به همکاری نیستند. عده زیادی از جنگندگان مقاومت همه روزه مقاومت را ترک می‌گویند و به حركة المحرومین می‌پیوندند. جنوب لبنان و بعلبک که روزگاری ضد مقاومت فلسطین بودند و در اثر پنج سال کار و فعالیت مداوم امام

موسی، پشتیبانی از مقاومت را پذیرفته بودند، اکنون پشت به مقاومت می‌کنند و به خصوص در بعلبک آثار کینه و نفرت به فلسطینی‌ها اوج می‌گیرد و در بعضی نقاط به درجه انفجار می‌رسد و این امر بسیار خطرناکی است که جز به مصلحت اسرائیل و آمریکا نیست. ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی، بین لبنانی و فلسطینی، ایجاد جنگ و انفجار بین مسلمان‌ها قسمتی از توطئه بزرگ به شمار می‌رود که مدت ۱۶ ماه است به مورد اجرا گذاشته شده و مدت زیادی نیز ادامه خواهد یافت... با علم به این حقایق دردناک امام موسی با همه صبر و بلندنظری بیش از اندازه، اعلام کرد که حتی اگر فلسطینی‌ها تمامی نیروهای ما را بزنند و اهانت کنند و اذیت و آزار نمایند، همچنان از آنها دفاع خواهیم کرد... آزادی فلسطین و قدس و دفاع از مقاومت فلسطین جزئی از عقاید ما و اصلی از اصول میثاق حركة المحرومین است و هرگز به خاطر مصلحت و چشم‌داشت و تجارت نیست.^۱

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافر است رنجیدن

نامه (۹)

بسم الله^۲

صادق مهربانم سلام دردآلود مرا بپذیر دلم سخت گرفته و روحم پژمرده و قلبم شکسته است.

خوش می‌داشتم که در کنارم بودی و می‌توانستم کمی با تو راز و نیاز کنم و عقده‌های درونی خود را بازنمایم و از فشار غم و درد بر قلبم بکاهم. تو می‌دانی که از مرگ نمی‌ترسم و از شکست نمی‌هراسم و در مقابل ظلم و زور تسلیم نمی‌شوم و جز در برابر خدای بزرگ و حق و حقیقت در برابر هیچ چیز تعظیم نمی‌کنم... و تو می‌دانی

۱. درست در همین زمان بعضی از ایرانیان ورشکسته در سوریه و لبنان با نامه پراکنی به نجف و ایران و اروپا، امام صدر و سازمان‌های شیعی را به خیانت و رویگردانی از آ‌مان‌های فلسطین متهم می‌کردند. در بخش مصاحبه با فصلنامه مفید به این امر مفصلاً پرداخته‌ام.

۲. تاریخ تقریبی نامه: زمستان سال ۱۳۵۶.

که ناراحتی من به علت مصائب و مشکلات و تحمل درد و رنج و حتی شکست و مرگ نیست، من همه آنها را با آغوش باز استقبال می‌کنم، تو میدانی که من زاده غم و پرداخته درد و رنج و به دریای مرگ غوطه می‌خورم تا به ساحل نجات برسم... تو می‌دانی که از همه چیز خود دست شسته‌ام، دنیا را سه طلاقه کرده‌ام، از همه علایق قلبی سخت بریده‌ام و بنابراین قبول شکست و مرگ خیلی ساده و زیباست... و راست می‌گویم که همیشه آرزوی شهادت دارم و اعتراف می‌کنم که گاهی به امید شهادت، خود را به خطرهای حتمی می‌اندازم، قضای پروردگار چه بوده است که مرا تا به حال حفظ کرده است، ناراحتی من از ظلم و جنایتی است که اکنون بر محرومین و دردمندان و بخصوص شیعیان در لبنان می‌گذرد، ظلم و جنایتی که سابقه ۱۴۰۰ ساله دارد، ظلم و جنایتی که ریشه فلسفی و تاریخی دارد که با حقد و کینه ریشه گرفته و در لباس اختلافات دینی و مذهبی آراسته شده، و استعمار و استثمار و استعمار نیز بر آن افزوده گشته، قتل شهید اول و شهید ثانی و قتل عام‌های صلاح‌الدین ایوبی از شیعیان و هجوم جزار به جبل عامل و قتل عام شیعیان و تخریب جبل عامل، و روشن کردن نانوایی‌های عکا با کتاب‌های علماء جبل عامل به مدت یک هفته (به جای هیزم) جنایات متعصبین ترک عثمانی علیه شیعیان، فرار علماء شیعه از جبل عامل و قتل هر شیعه تا آنجا که لغت شیعه برافتاد و شیعیان خود را موالی خواندند (و هنوز هستند دیگرانی که شیعه را به استهزاء به این اسم موالی می‌خوانند) بعد استعمار فرانسه و تعیین همه امتیازات برای مسیحی‌ها و مقداری برای سنی‌ها و فقر و محرومیت برای شیعیان، تا امروز که خود شاهد ظلم و جنایت از همه اطراف ضدشیعیان هستم و نمی‌توانم تحمل کنم، و سکوت نیز نمی‌توانم و عقده حقارت نیز ندارم (همانطور که برخی از شیعیان لبنان عقده حقارت در برابر دیگران دارند، خود را پست‌تر می‌شمردند، با مسیحی یا سنی ازدواج می‌کنند تا به مقام و منزلت و شخصیت برسند، در برابر یک مسیحی احساس کوچکی ذاتی می‌کنند، و این خصیصه در تمام شئون نظامی، اجتماعی، فرهنگی آنها نمایان است) من به رسالت علی(ع) و حسین(ع) افتخار می‌کنم و هیچ وحشتی ندارم که مرا به وابستگی به این دو شخصیت متهم کنند. بلکه خود مغرورانه فریاد می‌زنم و به علی(ع)

و به حسین(ع) افتخار می‌کنم، و مشاهده می‌کنم که چطور سخنان من درباره علی(ع) و حسین(ع) در روح و قلب جوانان شیعه تأثیر می‌کند و می‌فهمم که اینان روحشان تشنه علی(ع) و حسین(ع) است ولی جرأت ابراز ندارند، احساس حقارت اجازه نمی‌دهد، ولی وقتی می‌بیند کسی دیگر با شجاعت و صراحت و بدون عقده از علی(ع) و حسین(ع) دفاع می‌کند او را دوست می‌دارند به سخنانش گوش فرا می‌دهند، روحشان و قلبشان شکفته می‌شود، به تحریک و مبارزه در می‌آیند از زاویه سکون و ذلت بیرون می‌آیند و رهسپار شهادت می‌شوند.

من نمی‌توانم این ظلم و جنایت را تحمل کنم، و سکوت نیز نمی‌توانم، گرچه دوستان مؤمن و مبارزم در حرکةالمحرومین، اکثر نوشته‌ها و درس‌های مرا برای کادرها به مصلحت نمی‌دانند، به خاطر اینکه دیگران ما را به طایفی متهم نکنند. در یک درس سخن از فلسفه شیعه و تأکید شیعه بر عدالت بود که در آن شرح داده‌ام که عدل و عدالت از صفات خدا است و دیگران نیز به این صفت معتقدند! اما شیعه بر این صفت خاص تکیه و تأکید می‌کند و عدل و عدالت را اساس همه چیز قرار می‌دهد و همین دید فلسفی در همه افکار و تاریخ شیعه منعکس است، به همین دلیل امام جماعت باید عادل باشد (که در فقه سنی شرط نیست) و یا حاکم باید عادل باشد و با ظلم باید مبارزه کرد، اختلاف بارزی که در طول تاریخ بین شیعه و سنی نمودار است... این درس را دوستانم حذف کردند زیرا از شیعه دفاع شده و باعث ناراحتی دیگر برادران ما خواهد شد! و هر کجا در درسی لغت شیعه بود حذف شد تا باعث حساسیت برادران دیگر ما نشود، و من هم پذیرفتم اما در مقابل می‌بینم که دیگران بی‌شرمانه به شیعه فحش می‌دهند و اصولاً شیعه را «حیوان دم‌دار»، کافر، رافضی، مادون انسان می‌شمرند، دکتر صبحی صالح شخصیت بزرگ سنی، تقریباً معاون مفتی سنی‌ها، استاد دانشگاه، سخنور مشهور سنی‌ها در یکی از کتاب‌های درسی دانشگاهی خود به صراحت و بی‌شرمی می‌نویسد، «شیعه وجود نداشت تا عبدالله سبا آمد، و عبدالله سبا یهودی بود»... بعد از سقوط نبعه، که دلم از ظلم و ستم بر شیعیان مالامال خونست، رادیوهای سنی در بیروت اعلام می‌کردند که «طائفة الغدر و الخيانة سلمت نبعه»... در حاجزهای راه‌ها و

راهبندان‌ها بود که احزاب چپ جوانان شیعه را می‌گرفتند می‌زدند و به دینش فحش می‌دادند. وای از این ظلم و جنایت! چه بگویم از این بی‌عدالتی و بی‌انصافی. در نبعه شهید، شهر بزرگ شیعه، همین بی‌شرف‌ها توطئه کردند تا سقوط کند و ان‌شاءالله با ذکر دلایل روشنی مبنی بر جنایات اینان در سقوط نبعه، جزوهای منتشر خواهد شد. اینان توطئه کردند و نبعه را به سقوط کشاندند و به تصریح نقیب‌ابوزید فرمانده فتح در نبعه، ۲۴ ساعت قبل از سقوط ۱۳ حزب و سازمان در نبعه خود را تسلیم کتائب کردند و به سلامت خارج شدند و الآن همه آن حزبی‌های بی‌همه‌چیز در منطقه غربی به سلامت زندگی می‌کنند، جز دوستان مؤمن، اعضاء حركة المحرومين، که ۲۵ نفر آنها تا آخرین لحظه سقوط جنگیدند و همه شهید شدند که بین شهداء مسؤول عسکری، حسین قشقاش یک کماندوی ورزیده‌ای بود که ارتش را رها کرده و به ما پیوسته بود و هر وقت زن و بچه‌اش را می‌بینم دلم از شدت درد منفجر می‌شود، و ابومحمد قعیق از عباسیه که مسؤول خدمات ما بود که اغلب شب‌ها من در خانه‌اش می‌خوابیدم، خودش و پسرش و برادرش شهید شدند، و محمد فقیه مسؤول فرهنگی و سیاسی ما در نبعه که یک جوان دانشگاهی و تحصیل‌کرده و مبارز و فهمیده بود... اینها همه شهید شدند و احزاب چپ توطئه سقوط نبعه را ریختند و گریختند و این منطقه شیعی را به خاک و خون کشیدند و ۲۰۰ هزار آواره، هزارها یتیم و بی‌کس، تخریب کلی نبعه و این همه ظلم و این همه ذلت و بدبختی و بعد از همه این جنایت‌ها در رادیوها و جراید خود اعلام کردند که سید موسی نبعه را تسلیم کرده است! و طایفه غدر و خیانت نبعه را تسلیم کرده است! و فرمان تصفیه جدی همه اعضاء حركة المحرومين در همه لبنان صادر شد و چقدر از بی‌گناهان را کشتند و به زندان انداختند و زدند و اهانت کردند، به اتهام جنایت بزرگی که خودشان مرتکب شده بودند... چه جنایت بزرگی!

۱. در جایی دیگر گفته‌ام که در پی این بی‌عدالتی‌ها و سپس تبلیغاتی که علیه امام صدر و چمران و جوانان شیعی در جریان بود و حتی در بعضی موارد امر را بر دوستان ما در ایران و نجف و اروپا مشتبه کرده بودند، به دکتر چمران گفتم نامه سرگشاده‌ای به امام خمینی و نیز دکتر شریعتی بنویسد و ماجرا و حقایق را روشن کند. حاضر نشد، گفتم می‌ترسم بوی شرک و ضعف از آن به مشام برسد.



معلم عارف و مجاهد در جنگ‌های داخلی لبنان

من این جنایتکاران را نمی‌بخشم، اینها حیاتشان و وجودشان کثافت و خیانت و دروغ و تهمت و خودخواهی و رذیلت و خبثت است. اکنون کشمکش‌ها به جنوب لبنان انتقال یافته است، باز هم شیعه‌ها باید کشته بدهند و خانه‌هایشان خراب شود، همان‌طور که در بیروت، در شیاخ و نبعه و رأس دکوانه و حی‌ماضی، و حی‌سلم، و حی‌لیلکی و کفرشیما خانه‌های شیعه خراب شد تا خانه‌های دیگران محفوظ بماند. در این جنوب سال‌هاست که درزی‌ها با اسرائیل همکاری می‌کنند، چند ده سنی است که با اسرائیل همکاری می‌کنند، مسیحی‌ها نیز که معلوم است علناً با اسرائیل هستند - فقط ده‌های شیعه‌نشین است که با اسرائیل همکاری نکرده‌اند - و فقط رهبران شیعه به خصوص امام موسی است که هر نوع تعامل و همکاری با اسرائیل را حرام اعلام کرده است... و با همه این‌ها وای به وقتی که یک زارع یا فردی از طایفه شیعه به دروغ گفته شود با اسرائیل همکاری می‌کند! فریادها بلند می‌شود، روزنامه‌ها می‌نویسند که ببینید شیعه

جاسوس، شیعه عمیل، شیعه دم‌دار... و فوراً شیعه و طایفه شیعه کوبیده می‌شود و چه جنایتی! در شهر شیعه‌نشین خیام که نیروهای فتودال‌های بزرگ شیعه زندگی می‌کنند و جوانان ما در آنجا نقش چندانی ندارند، احزاب چپ اذیت و آزار می‌کردند و مخالفین خود را می‌کشتند و از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کردند (حال اگر وقتی که فرمان تصفیه جدی مؤمنین وابسته به حركة‌المحرومین صادر شود معلوم است که حساب بقیه چه خواهد بود) و در این خیام خانواده‌های مختلفی زندگی می‌کنند که معروفترینشان «بیت عبدالله» است، و بعضی از افراد این خانواده از طرفداران کامل اسعد هستند که خواه‌ناخواه دست‌راستی و ضد احزاب چپ و ضد فلسطین است. احزاب چپ این خانواده را اذیت می‌کردند و بالاخره چهار نفر از آنها را کشتند و تهدید کردند که حتی زن و بچه‌های آنها را نیز خواهند کشت، جنگ بین این خانواده و احزاب شروع شد و چون این خانواده نمی‌توانست به تنهایی در مقابل همه احزاب چپ و فلسطینی‌ها بایستد، از کتابت طلب کمک کردند و کتابت به سهولت بر خیام مستولی شد (به پشتیبانی اسرائیل) و همه حزبی‌ها و فلسطینی‌ها را کشتند و شهر زیر سیطره اسرائیل درآمد و داد و فغان این جنایتکاران بلند شد که شیعه‌های جاسوس را ببینید! و چه حمله‌های ناجوان‌مردانه که ضد شیعه به راه انداختند، در حالیکه ظلم و جنایت خودشان سبب اساسی انفجار و سقوط شهر شده بود. نظیر این واقعه در شهر شیعه‌نشین «عدیسه» به وجود آمد. حزب بعث عراقی به آزار و اذیت مردم شهر پرداختند و مردم شهر نیز از کتابت طلب کمک کردند و تا چند گردان از کتابت وارد شهر شد، احزاب گریختند. فقط این دو شهر کم‌سکنه شیعه‌نشین است که زیر سیطره کتابت و یا اسرائیل رفته و مجرمین اصلی همان احزاب چپ می‌باشند، اما فحش و اهانت به شیعه دنیا را پر کرده است، در حالیکه شهرهای زیادی سنی و درزی و مسیحی با اسرائیل همکاری می‌کنند و می‌کردند و کسی حرف نمی‌زند! شهر دیگری است به نام «مارون رأس» شیعه‌نشین از دو خانواده «علویه» که طرفداران ما هستند و «فارس» که اغلب آنها طرفدار کامل اسعد هستند، اختلاف بین این دو خانواده از قدیم وجود داشته است و حتی یک بار سید موسی آنها را آشتی داده است. احزاب چپ به خانواده فارس

حمله می‌کنند، آنها را می‌زنند و حتی بعضی اوقات شهر مارون رأس را به گلوله می‌بندند - و آنها را مجبور می‌کنند که برای دفاع از جان خود به اسرائیل پناهنده شوند - اسرائیل نیز به طرفداری مردم این شهر، احزاب چپ را بمباران می‌کند و لذا یک آمادگی ضمنی برای تعادل خود و بیت فارس به وجود می‌آورد. آنگاه روزنامه‌های حزبی و چپی شروع به تبلیغ می‌کنند که این شیعه‌های جاسوس را ببینید! ببینید که مانند مارونی‌ها با اسرائیل همکاری می‌کنند! و هنوز آنها به سمت اسرائیل نرفته، این‌ها آنها را به خیانت متهم کرده و مهدورالدم می‌نامند و هیچ راهی برای آنها جز التجاء به اسرائیل باقی نمی‌گذارند... در یک جلسه خصوصی من با ابوعمار و ابوجهاد دو رجل بزرگ و مسؤول مقاومت فلسطین صحبت می‌کردم، درباره «مارون رأس» به شدت به آنها اعتراض کردم و گفتم که احزاب چپ و سازمان‌های چپ فلسطینی می‌خواهند که مارون رأس را به سمت اسرائیل برانند و هیچ راهی برای بازگشت آنها باقی نگذارند و آنگاه حافدین مذهبی ما را و شیعه را و امام موسی را و حركةالمحرومین را بکوبند و این خیانت آشکاری است. گفتند در شهر جاسوس‌هایی به نفع اسرائیل فعالیت می‌کنند، گفتم صحیح، اما عمل احزاب و چپی‌ها علیه همه شهر و تیراندازی به شهر سبب می‌شود که همه مارون رأس به طرف اسرائیل برود. البته می‌گفتند تو اغراق می‌کنی و زیاد از حد می‌ترسی، خطر به آن اندازه نیست! در حالیکه بعداً زمان نشان داد که من صحیح می‌گفتم و آنها به قضیه جنوب و به خصوص مارون رأس و دیگر شهرها آگاهی کاملی نداشتند و اگر فعالیت‌های ما و روشنگری‌ها و تحمل‌ها و ایمان و فداکاری ما نبود مارون رأس و به دنبال آن همه بنت جبیل سقوط کرده بود، همان طور که بعداً عدیسه و خیام سقوط کرد و طیه سقوط کرد و همه جنوب در خطر سقوط بود. امام موسی به دادشان رسید و با تحریک کشورهای عربی و به خصوص سوریه و سعودی و کویت و مصر، خطر سقوط جنوب و به قول فلسطینی‌ها «کمر بند امنی» کمی منتفی شد.

طیه شهر شیعه‌نشین است که از مدت‌ها همه مردم آن گریختند، زیرا آتشبار اسرائیلی امان را از مردم بدبخت شهر سلب کرده بود، بعد احزاب چپ همه خانه‌های



در مسجدی در روستای کفرشیخ در مرز اسرائیل در کنار عبدالامیر قبلان



رساندن پیام همدردی انقلاب ایران به مردم محروم شیعه جنوب در اختفای چایخانه‌ای امام صدر

شهر را غارت کردند و چیزی باقی نگذاشتند. بعد به علت خلأ شهر از مردم، کتائب حملات خود را زیاده‌تر کرد و در یک حمله سخت که اسرائیل نیز از کتائب پشتیبانی می‌کرد، ۵ نفر از جنگندگان ما به شهادت رسیدند و ۴ نفر از فتح نیز شهید شدند، احزاب همه گریختند و شهر به دست کتائب سقوط کرد. بین شهدای ما محمد شامی از فارغ‌التحصیل‌های مدرسه ما و از بهترین جنگندگان امل بود و بهترین خمپاره‌انداز و شجاع‌ترین جنگنده و فقط تنها کسی بود که خمپاره می‌زد، و نمی‌دانم به چه دلیلی همه توپ‌ها و خمپاره‌های فتح و جیش لبنان عربی سکوت کرده بودند، فقط محمد شامی همچنان تانک‌های اسرائیل را می‌زد و از پیش‌روی آنها جلوگیری می‌کرد، شهر از سه طرف محاصره شده بود و سقوط حتمی بود، فرمانده امل به او دستور عقب‌نشینی داد ولی او نپذیرفت و گفت تا گلوله دارد می‌جنگد و صحنه معرکه را خالی نمی‌گذارد، یکی از جوانان بعلبک نیز برای او گلوله می‌آورد و او پی‌درپی دشمن را می‌کوبید، یک هلی‌کوپتر اسرائیلی بالای سرش آمد، محاسباتی کرد... و بعد راکتی درست به روی خمپاره‌انداز محمد شامی فرود آمد و او شهید شد و آن جوان بعلبکی که دورتر بود مجروح شد... بدین ترتیب طیبیه سقوط کرد، ما به فتح اعتراض کردیم که چرا در دفاع طیبیه جدیت به خرج ندادند؟ چرا توپ‌های خود را به کار نیانداختند؟ چرا فقط ۱۰ عنصر در همه طیبیه نیرو داشتند؟ و چرا با جنگندگان امل همکاری بیشتری نکردند؟ ۵ شهید امل و یک نفر نیز اسیر شد که گویا بعداً او را شهید کردند... چه سرنوشت تلخی! فتح و جیش لبنان عربی به تحرک درآمدند و چند هزار جنگنده حاضر کردند تا برای بازگشت طیبیه بجنگند، چهار بار حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند، زیرا کتائب با پشتیبانی اسرائیل همه مواضع استراتژیک طیبیه را گرفته و مستحکم کرده بود و هیچ امیدی به بازگشت طیبیه نبود، آنگاه حمله وسیع کتائب به شهرهای دیگر جنوب شروع شد، «دیرسریان» و «مرکبا» و «حولا» و «میس‌الجبل» و «بلیدا» در عرض چند روز بدون جنگ به دست کتائب افتاد و فقط «بنت جبیل» آخرین پایگاه مسلمانان در جنوب باقی‌مانده بود و روحیه‌ها آن‌قدر ضعیف بود که هر لحظه خطر سقوط بنت جبیل می‌رفت و در آن صورت «کمر بند امنی» اسرائیل برای سیطره بر کمر بند جنوبی لبنان

عملی می‌شد و گویا فتح و همه احزاب مسلمان این حقیقت تلخ را پذیرفته بودند و به تحقق کمر بند امنی تن داده بودند، روزگار تیره و تاری بود، ذلت و بدبختی و سرنوشت مبهم و تاریک و دربه‌دری و آوارگی و سقوط شهرهای شیعه به دست کتائب یعنی دست‌نشاندهان اسرائیل، خیلی دردناک بود... امام موسی مطابق معمول به سرعت مشغول تحرک بود و دست از فعالیت بر نمی‌داشت و کشورهای عربی را ضد اسرائیل متحد می‌کرد، در سوریه به حافظ اسد اعتراض می‌کرد چرا در مقابل پیشروی اسرائیل ساکت نشسته است؟ حافظ اسد از اسرائیل می‌ترسید. امام گفت اگر در جنگ با اسرائیل کشته شویم شرف دارد و هزار بار بهتر است که ذلت و خفت تسلیم شدن در مقابل کتائب را تحمل کنیم، و به علاوه جنگ جنوب بر خلاف ادعاهای کتائب و اسرائیل، جنگ بین لبنانی و ضد فلسطینی نیست، بلکه جنگی بین همه عرب ضد اسرائیل است و کتائب دست‌نشانده اسرائیل، زیرا پنج هزار نفر از جوانان لبنانی امل شهید شدند و به علاوه توپ‌خانه اسرائیل و تانک‌های اسرائیلی و هلی‌کوپترهای اسرائیلی در جنگ شرکت کردند و از خاک اسرائیل به طیبه حمله شده است، بنابراین به هیچ‌وجه جنگ، جنگ تنها بین کتائب (لبنانی) و مقاومت (فلسطین) نبود بلکه اسرائیل علیه همه عرب (فلسطینی و لبنانی) می‌جنگید و شهادت ۵ شهید امل که اکثرشان از بعلبک بودند بهترین دلیل این حقیقت است. در مقابل حجت امام موسی همه اطراف به خصوص سوریه تسلیم شدند. یک موقف موحد بوجود آمد. سوریه رسماً وارد جنگ شده، دو کتیبه از جنگندگان قوای خاص خود را به طیبه فرستاد - و راکت‌اندازهای بزرگ خود را وارد جنگ طیبه کرد، ۴۰۰۰ جنگنده فتح و جیش لبنان عربی نیز وارد صحنه شدند و جبهه طویل به درازی ۲۸ کیلومتر تشکیل دادند و راکت‌های مخیف سوری به کار افتادند - ولی موقف سوریه باعث شد که کتائب از شدت ترس طیبه را رها کرده بگریزند و قبل از آنکه حتی یک جنگنده مسلمان با آنها روبرو شود! فرار کتائب به حدی شدید بود که می‌خواستند به اسرائیل بگریزند ولی اسرائیل مرزهای خود را به روی آنها بست و جلوی فرار آنها را گرفت. جنگندگان امل و فتح بدون هیچ تلفاتی وارد طیبه و بعد وارد تپه معروف «رب ثلاثین» شدند، و شکست روحی سابق را جبران

کردند و ۵ شهر شیعی دیگر بدون جنگ بازگشت و حیثیت مسلمانان حفظ شد و برنامه کمربند امنی اسرائیل نقش بر آب گردید... و این همه پیروزی به مقدار زیاد مرهون شهادت ۵ یا ۶ نفر شهید امل و فعالیت شخص امام موسی بود و بس...

اما متأسفانه کمتر آدم منصفی است که این حقایق را ببیند و بفهمد و اعتراف کند. پرده‌ای از حقد و حسد و غرض‌ورزی چشم‌ها و قلب‌هایشان را می‌پوشاند. وقتی ما صورت شهداء طیبه را چاپ کردیم و در شهرهای مختلفه پخش نمودیم، احزاب چپ صورت‌ها را کردند و گفتند آنها را فتح کشته است! و در جنگ با اسرائیل شهید نشده‌اند در دنیای خارج نیز غرض و کینه و جهل به قدری است که کمتر کسی باور می‌کند که جوانان امل بزرگترین قدرت مدافع طیبه بودند و بیشتر از هر کس فدایی دادند... می‌گویند نه، دروغ است و حتی آنها که وجدانشان سیاه‌تر است می‌گویند اصلاً امل و حركة المحرومين همکار کتائبند!^۱

یکی از بزرگان فلسطینی که شیعه است می‌گفت: همه مسؤولین و بزرگان فلسطین به عظمت و فداکاری و اخلاص امام موسی ایمان دارند و همه آنها می‌دانند که امام موسی تنها کسی بود که در خلال این دو سال محنت، مواقف صحیح و حساب شده‌ای داشت و تنها کسی بود که همه حرفهایش و شعارهایش و پیشنهاداتش و اعمالش درست از کار درآمد - تنها کسی است که از اول با عزل کتائب مخالفت کرد - تنها کسی بود که با «قتل علی‌الهویه» مبارزه کرد - تنها کسی بود که از کشتن مسیحیان بی‌گناه و مسلمانان بی‌گناه‌تر در ده‌های دور افتاده بعلبک یا جنوب جلوگیری کرد - تنها کسی بود که با جنگ جبل مخالف بود - تنها کسی بود که با انفجار بین سوریه و مقاومت مخالفت کرد و آنقدر کوشید تا بین آنها را صلح داد - تنها کسی بود که با «اراده محلی» بسته «حکومت محلی» مخالفت کرد، که احزاب چپ می‌خواستند در جنوب حکومتی کمونیستی و مسیحیان در شمال حکومتی مارونی و راستی بوجود

۱. در یکی از اعلامیه‌هایی که در اروپا در همین ارتباط پخش شد، سازمان امل و امام صدر متهم به همکاری با کتائب و اسرائیل بودند. اظهارات دکتر چمران میزان این ستم و عمق این کینه‌ورزی را نشان می‌دهد. از همین بیانیه‌ها به نجف و ایران نیز ارسال می‌شد.



چمران شاگردان مدرسه را همچون فرزندان خود دوست می‌داشت و از هر فرصتی برای سرگرم کردن آنها بهره می‌گرفت



چمران شاگردان مدرسه را همچون فرزندان خود دوست می داشت و از هر فرصتی برای سرگرم کردن آنها بهره می گرفت

آوردند - امام تنها کسی بود که با تقسیم لبنان مخالفت کرد لفظاً و عملاً تا منتهای قدرت کوشید و پیروز شد - امام تنها کسی بود که با علمنه مخالفت جدی کرد - امام تنها رجل دینی بود که تعاون و تعامل با اسرائیل را حرام اعلام کرد و عملاً نیروهای خود را ضد اسرائیل و عمال داخلی آنها وارد جنگ کرد و شهدای فراوانی داد و امروز همه و همه حتی احزاب چپ و بزرگان فلسطین به صحت افکار و اعمال امام موسی رسیده‌اند و نکته‌های بسیار دیگر که فقط امام موسی اعلام کرد و صحت کلامش به اثبات رسید - در حالیکه دیگران و بخصوص احزاب چپ درباره هر یک از مواضع فوق چه تهمتها به امام زدند و چه جنایتها کردند و چه بی‌شرمانه فحش دادند و ناسزا گفتند - و امروز خجالت می‌کشند که به یاد آورند درباره همین مواقف چه جنایتها و چه بی‌رحمی‌ها و چه بی‌انصافی‌ها به او و پیروانش و شیعیان وارد کرده‌اند! ولی حسد و کینه اجازه نمی‌دهد به گناه خود و به صحت و بزرگی امام اعتراف کنند! به قول این دوست فلسطینی، اعتراف عظمت امام موسی یعنی اعتراف به حقانیت شیعه و این امری است محال که متعصبین مذهبی و طایفی انجام دهند! اگر امام سنی بود یا مذهب دیگری داشت چنین اعترافی ممکن بود - اما او شیعه است و اعتراف به حقانیت شیعه کفر به شمار می‌آید... راستی فداکاری‌های ما در سال‌های اخیر و صبر و تحمل ما و بی‌نظری و همت بلند و عدم توجه به تهمت‌ها و فحش‌ها و کینه‌ها و حسدها آنقدر زیاد است که از طاقت یک انسان عادی خارج است و اگر ایمان به خدا نبود به راستی این همه فداکاری و این همه صبر و تحمل محال بود...

بگذار نکته دیگری را برایت فاش کنم تا عمق فشار و زجر و شکنجه ما را بدانی... در اوایل جنگ بین مسیحیان و مسلمانان، کتائب قهرمان جنگ و آدم کشی بود و احرار، حزب کمیل شمعون از جنگ برکنار بود و حتی رهبران مقاومت فلسطین بخصوص ابوعمار و زعماء مسلمان رابطه دوستانه نزدیکی با شمعون داشتند و سعی می‌کردند که شمعون را علیه پیرجمیل (رهبر کتائب) به میدان آورند و شمعون در ملاقات‌های خود با ابوعمار و رهبران مسلمان وعده همکاری می‌داد و حتی در اولین ترکیب هیئت وزیران زمان جنگ، یکی از ۵ وزیر این هیئت بود و به مقدار زیاد جلوی اعمال افراطی

کتاب را می‌گرفت. در این دوره چندماهه اول جنگ، مسیحیان علیه شیعیان کمتر کینه داشتند، فلسطینی‌ها و دروزی‌ها و سنی‌ها را می‌کشتند ولی شیعیان را اغلب آزاد می‌کردند، یکباره وضع عوض شد، تماس‌هایی بین شاه و شمعون برقرار گردیدی، قرارهایی بین این دو دوست قدیمی گذاشته شد، جنگندگان شمعون (حزب احرار) در ایران تعلیمات نظامی دیدند و اسلحه شاه به سوی آنها روان شد و توطئه‌ای سخت و خطرناک پایه‌ریزی گردید و خونخواران شمعون با خشونت و وحشیگری شدید دست به کشتار شیعیان زدند، سنی‌ها و درزی‌ها را نمی‌کشتند بلکه لبه تیز حمله ضد شیعیان قرار گرفت، در صحنه جنگ‌های شیاح (شیعیان) در مقابل عین‌الزمانه (مسیحی شمعونی) فحش‌های بسیار رکیکی شنیده می‌شد به امام موسی چه فحش‌های شدیدی و رکیکی می‌دادند که گوش از شنیدن آن شرم دارد، حتی به حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) و حضرت زینب (ع) و همه امامان شیعه فحش می‌دادند و ناسزا می‌گفتند و نشان می‌داد که سیاستی خشن و جدید برای کوبیدن شیعیان طرح‌ریزی شده است که شاه ستمگر ایران طرح آن و افراد وابسته به حزب احرار شمعون عوامل اجرای آنند. شاهی که ایران را قبرستان کرده، در ۱۵ خرداد خونین بیش از ۱۵۰۰۰ هزار بی‌گناه را به خاک و خون کشیده و هزاران مرد آزاده و بزرگوار را در شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی، حتی بدتر شدیدتر نابود کرده، پاک‌ترین و فداکارترین جوانان مبارز را قتل عام نموده ایران را پایگاه استعمار و صهیونیسم کرده و همه ثروت کشور را در راه نابودی فرهنگ و تاریخ و شخصیت و دین و ارزش‌های مردم به کار برده و از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نکرده است، چنین شاهی می‌خواهد سیطره جهنمی خود را بر کشورهای دیگر گسترش دهد و بخصوص حرکت شیعیان را در لبنان در نظفه خفه کند و اجازه ندهد که اثر این نهضت آزادیبخش به کشورهای نیمه مستعمره کشیده شود و نسیم آزادی و امید پیروزی بر قلب‌های شکسته این مردم به زنجیر کشیده شده برسد، و لذا سعی می‌کند که نهضت شیعیان، این پیروان به حق حسین را قبل از آنکه قدرتی بگیرند نابود نمایند و امکان هر نوع پیشرفتی را از آنها بگیرد. در همین ایام است که توطئه‌های شاهانه ضد ایرانیان شدت می‌گیرد که خود از آموزنده‌ترین درس‌های ظلم و ستم در تاریخ سلاطین

و جباران است!

سابقاً چند بار به تحریک شاه و سفیرش در لبنان، به مبارزین ایرانی در لبنان هجوم شد و حتی به دولت لبنان فشار می‌آوردند که دوازده نفر از مبارزان ایرانی را از لبنان اخراج کنند - که البته من یکی از آنها بودم - و شیخ احمد نفری نیز یکی دیگر بود که با توطئه‌ای او را به زندان کشیدند و اگر فشار و فعالیت آقای صدر نبود مسلماً او را تحویل ایران می‌دادند...^۱

اما بگذار خبری وحشتناک‌تر بدهم، تا بفهمی دایره جنایات شاه تا به کجا کشیده است و آن اینکه در اواسط جنگ، یکی از مأمورین امنیتی فتح (امن ثوره) به نام علی‌الدردر نزد من به مؤسسه آمد و درخواست ملاقات سری کرد... خود را معرفی نمود که از بارزترین مأمورین فتح است و تا به حال جاسوس‌های زیادی را به دام انداخته است. گفت ضمن کارش به یک شبکه مخفی فلسطینی به رهبری شخصی به نام احمد برخورد که در رشیدیه (بزرگترین اردوگاه فلسطینی جنوب لبنان، نزدیک صور) پایگاه داشته مشغول فعالیت‌های تخریبی هستند - و ضمناً دریافت که با دولت شاه ارتباط داشته پول کلانی توسط یک رجل لبنانی به آنها رسیده است. علی‌الدردر این شبکه را کشف می‌کند، ولی احمد او را تهدید می‌کند که باید سکوت کند و چیزی گزارش ندهد - به خصوص اینکه احمد برنامه خود را قتل دکتر مصطفی... ذکر می‌کند و ادامه می‌دهد که این شخص ایرانی و جاسوس است و قتل او اشکالی ندارد. علی‌الدردر می‌گوید: من دکتر مصطفی را نمی‌شناسم ولی اگر شاه درصدد کشتن او باشد، این خود بهترین دلیل برای پاکی و خوبی دکتر مصطفی است، زیرا شاه دست‌نشانده استعمار و دستیار اسرائیل است. احمد می‌خواهد به علی‌الدردر رشوه بدهد - حتی تا دویست هزار تومان به او می‌دهد که سکوت کند - ولی علی‌الدردر می‌گوید وجدانش اجازه تنفیذ چنین خیانتی را نمی‌دهد - و لذا گزارش در هشت صفحه از همه فعالیت‌های احمد و

۱. از اسناد این شاهانه در بخشی که چند سند از صدها سند ساواک، مربوط به این توطئه‌های علیه امام صدر را آورده‌ام، ابعاد این جنایات روشن می‌گردد و ریشه‌های فحاشی‌های ایرانیان کم ظرفیت و مغرضی که کوشش می‌کردند ذهن امام و سیاسیون را علیه آقای صدر مشوب کنند، آشکار می‌شود.

شبکه‌اش نوشته به رهبری مقاومت می‌دهد، او را تهدید به مرگ می‌کنند و لذا نزد من آمده بود و تقاضای کمک می‌کرد که از لبنان بگریزد. من نیز تا حد امکان به او کمک کردم - پاسپورتی تهیه کرد و بلیط خرید و به آلمان رفت و هنوز در آلمان زندگی می‌کند. جالب اینکه در همان روزها به من خبر رسید که یک ایرانی در جبهه شعبیه (جورج حبش) در منطقه صور در یک پاسگاه وسط خیابان مشغول خدمت است! یک کمونیست ایرانی در جنوب لبنان! بسیار مشکوک بود. به فرمانده فلسطینی خودمان گفتم که دنبالش برود و تحقیق کند - او رفت و دست به کار تحقیق شد ولی آن ایرانی گریخت! الآن احساس می‌کنی که بعد مشکلات ما تا چه اندازه است و چه طور در دریای مرگ غوطه می‌خوریم و چه طور از همه اطراف از داخل و خارج از چپ و راست ما را می‌کوبند و فریاد استغاثه ما در طوفان تبلیغات مسموم چپ و راست محو و نابود می‌گردد.

امروز مسیحیان ما را دشمن می‌دارند و ما را سخت می‌کوبند. آنها معتقد بودند که در دریای عرب، مسیحی، اقلیت است، شیعه نیز در همین دریای سنی و متعصب اقلیت است و برای اینکه اقلیت‌ها زنده بمانند باید با هم همکاری کنند... اما سید موسی آمد و این همکاری را بر هم زد، سید موسی آمد و به طرفداری «غرباء» فلسطینی پرداخت و معتقدند که شیعه باعث شکست مسیحی شده است، زیرا سنی و دروزی قادر به تحمل این همه کشته و جنگ نبودند و حتی امروز صائب سلام و رشید کرامی و عبدالله یافی نخست‌وزیران سنی لبنان و پیشقراولان جبهه سنی، روابط حسنه‌ای با کتائب برقرار کرده‌اند و با هم رفت و آمد می‌کنند و به مسیحیان می‌گویند «ما سنی‌ها ضد شما نجنگیدیم، این شیعه‌ها بودند که ضد شما جنگیدند» و حقیقت اینکه اینها راست می‌گویند و به همین سبب لبه تیز حمله مسیحیان متوجه شیعیان و به خصوص رهبر آنها امام موسی است و اخیراً در تشکیلات جدید حکومت لبنان به خوبی به چشم می‌خورد که مارونی‌ها و سنی‌ها با هم ساخته‌اند و منافع دیگران را بین خود تقسیم می‌کنند! و هنوز خون شهداء خشک نشده و حتی جنگ خاتمه نیافته است! هیچ کس نیست که کلمه‌ای اعتراض کند، اما اگر امام یک بار تلفنی با پیر جمیل صحبت کند که

در خلال این حوادث ابدان نکرد، آنا حزبی‌ها و فلسطینی‌ها او را خائن قلمداد می‌کنند!!! احزاب چپ نیز معلوم است که با ما جنگ ایدئولوژیک دارند. ما دکان آنها را تخته کردیم، ما پدرشان را در آوردیم، سازمان‌های مدعی انقلاب و کمونیست‌های انقلابی برای اولین بار با کسانی روبه‌رو شدند که از نظر فکر و ایدئولوژی و ایمان و مبارزه و انقلاب و شهادت از آنها برتر بودند، از هیچ دولتی نیز پول و اسلحه نمی‌گرفتند، و نوکر و عمیل کسی هم نبودند و در دل خود به دنبال خود ایمان و فرهنگ غنی شیعه و انقلاب حسین را نیز پشتوانه داشتند. جنگ احزاب چپ با ما قبل از انفجار لبنان شروع شده بود و آنها می‌دیدند که بعد از ۵۰ سال هیچ کس را ندارند، در حالیکه امام در مدت کمی با قدرت ایمان و اخلاص و حق توانسته است که همه ملت محروم را به دنبال خود بکشاند و تظاهرات مسلحانه ۷۵ هزار نفری را در بعلبک و یا ۱۵۰ هزار نفری را در صور تشکیل دهد و این‌ها برای احزاب چپ قابل تحمل نبود، می‌خواستند به هر وسیله که شده امام را نابود کنند و انفجار لبنان چنین فرصت مناسبی به آنها داد. با پول و اسلحه فراوان کشورهای عربی و تحریکات مدام آنها و با سیطره بر همه دستگاه‌های تبلیغاتی لبنان حتی رادیو و تلویزیون، افکار مردم را تحت تأثیر شعارهای داغ خود قرار دادند و با تهمت و دروغ مردم را ضد امام تحریک کردند و همه دستگاه‌های تبلیغاتی شرق و غرب و اسرائیل و حتی مقاومت فلسطین ضد امام به کار افتاد، زیرا تبلیغات فلسطین در دست چپی‌های فتح و دست‌نشانندگان روسیه مثل ماجد ابوشراهه بود. این عناصر افراطی چپ، فتح و مقاومت را به دنبال خود به معرکه کشاندند و شعارهای خود را بر فتح تحمیل کردند و مقاومت را وسیله‌ای برای اغراض افراطی و حزبی خود قرار دادند و به اسلحه مقاومت مسلح شدند و مخالفین خود را با سوءاستفاده از قداست مقاومت کوبیدند و جناح‌های مؤمن مقاومت مثل ابوعمار و ابوجهاد و هانی‌الحسن نیز قادر به عملی نبودند و کادرهای چپی و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها اوامر ابوعمار را اطاعت نمی‌کردند و حتی به او فحش می‌دادند و او را خائن می‌خواندند، و این رجال بزرگ انقلاب نیز در برابر قدرت چپ و تبلیغات وسیع آنها لنگ انداختند و تسلیم شدند... طوفانی از تبلیغات زهرآگین علیه ما پیا شد، سبلی از

دشمنی و حسد و نفرت به سمت ما روان گردید و همه مردم و همه سازمان‌ها و همه رهبران مقاومت تسلیم این سیل خروشان تبلیغاتی چپی‌های انقلابی و مارکسیست‌ها شدند... الا امام موسی و حرکت‌المحرومین که در مقابل این سیل بنیان‌کن مقاومت کردند، مرگ را پذیرفتند ولی تسلیم کفر و ظلم و جهل نشدند، طوفان‌های سهمگین را بر قلب و روح خود پذیرفتند و دست از حق و حقیقت برنداشتند، چپ می‌خواست که قالب‌های فکری خود را به ما ساند، ارزش‌های فکری خود را تحمیل کند و ارزش‌های الهی را نابود نماید و در صحنه حیات، قالبی جز قالب فکری و ایدئولوژی آنها نباشد و می‌رفت که این حقیقت تلخ جامه تحقق به خود بگیرد و همه جبهه مسلمان‌ها و همه انقلاب فلسطین یک‌سره تحت سیطره فکری و رهبری مارکسیست‌ها و دست‌نشانندگان بلوک چین و خصوصاً روسیه قرار گیرد... و سخت‌ترین قسمت مبارزه و استقامت ما در همین ناحیه بود، در حالیکه در شیاح و نبعه و کفرشیمای حی‌لیلکی و حی‌ماضی و... در مقابل کتاب می‌جنگیدیم و شهید می‌دادیم، چپ از قلب شیاح و کفرشیمای نبعه و حی‌لیلکی و... از پشت به سنگرهای جنگندگان ما حمله می‌کرد و آنها را می‌زد و حتی می‌کشت! و به قداست مقاومت نیز مسلح شده بود و هر نوع رد عنیف به دشمنی با مقاومت فلسطین تعبیر می‌شد! این‌ها می‌خواستند که ما را از دو طرف تحت فشار قرار دهند و انتظار داشتند که ما برای حفظ خود به صف کتابت پیوندیم تا جان خود را حفظ کنیم و آنها فکر می‌کردند بدین وسیله قادرند اتهامات دروغ خود را به ثبوت برسانند و از نظر فکری و سیاسی و فلسفی و تاریخی ما را محکوم کرده و از صحنه به در کنند... کتابت نیز به آنان روی خوش نشان می‌داد و در رادیو و دستگاه‌های تبلیغاتی خود برای آنان دانه می‌پاشید و شیعه را نزدیک به خود می‌خواند و حتی از امام تعریف و تمجید می‌کرد! و چقدر سخت و طاقت‌فرسا بود ضربات خونین این احزاب را تحمل کردن و باران اتهام خیانت و اهانت را پذیرفتن و باز هم صبر و سکوت و باز هم محورهای جنگ ضد کتابت را ترک نکردن، باز هم شهید دادن، با کتابت جنگیدن و دست رد بر سینه کتابت زدن و تقاضای همکاری و دوستی آنها را با گلوله پاسخ گفتن و همچنان اتهام جاسوسی و عملی و خیانت شنیدن و همچنان صبر و تحمل و

همچنان پایداری و همچنان دندان بر جگر گذاشتن و هدف استراتژیک را فدای تاکتیک نکردن...^۱ راستی که سخت و طاقت‌فرسا بود، صبر ایوب می‌خواست و ایمان و توکل مطلق به خدا و در گذشتن از همه منافع و مصالح شخصی و کشتن همه خواسته‌های نفس، ما ایستادیم و آن‌طور مقاومت کردیم که تاریخ به یاد ندارد! محال را ممکن کردیم جبر تاریخ را به زانو درآوردیم، همه دستگاه‌های کثیف احزاب و منظمات چپ را با حق‌گویی و استقامت خود در هم شکستیم، همه آنها در مقابل ما لنگ انداختند... موسی شعیب، نماینده حزب بعث عراقی از سرسخت‌ترین دشمنان بی‌رحم ما در یک جلسه با تعجب می‌گفت «نمی‌دانم این حركة المحرومین چه معجونی است؟ این همه زجر و شکنجه و کشتار و اذیت و این همه هجوم و دشمنی و تصفیه... باز هم باقی ماندند!» آنچه این مرد پست، رذل، ملحد حساب نکرده بود، ایمان و وارستگی و فداکاری جوانان حرکت بود که در قالب فکری او جایی از اعراب نداشت و تعجب می‌کرد که حرکت این همه ظلم و دشمنی و هجوم را تحمل کرد و پیروز هم شد و ارزش‌های خود را علی‌رغم ابرقدرت‌های شرق و غرب بر کرسی نشاند و جنبلاط‌ها و موسی شعیب‌ها را به زباله‌دان تاریخ فرستاد. راستی ممکن نبود کسی در برابر نیروهای کوبنده بایستد، همه هجوم‌های تبلیغاتی دشمن را تحمل کند، حتی با سوءاستفاده از قداست مقاومت او را به سختی بکوبند ولی او با ایمانی چون کوه و اراده از آهن مقاومت کند و از راه خود منحرف نشود و هیچ کس او را به زانو در نیآورد - حتی اسلحه تکفیر- حتی قداست انقلاب! علی(ع) در چند جبهه می‌جنگید، ولی جنگ او ضد عایشه و همچنین جنگ او علیه خوارج که همه از مسلمانان بسیار مؤمن و قرآن‌خوان بودند و جای مهر بر پیشانی داشته و معروف به زهد و تقوی بودند، از مهم‌ترین و سخت‌ترین جنگ‌های علی(ع) است. کسی جز علی(ع) نمی‌توانست و جرأت نمی‌کرد به روی

۱. تا آنجا که این اتهامات و ناسزاها از سوی دشمنان خدا و مردم هست، قابل تحمل می‌نماید ولی آنجا که دست مدعی مسلمانان و انقلابی‌گری اسلامی و پیروی از راه و مشی امام خمینی در کار می‌آید، به قول دکتر چمران صبر ایوب می‌طلبد. در بخش مربوط به دیدارهای خود با امام خمینی به اظهارات یکی از همین برادران انقلابی! علیه امام صدر و شهید سید محمد باقر صدر اشاره کرده‌ام.

عایشه، زوجه پیغمبر شمشیر بکشد و یا شش هزار نفر از مسلمانان نمازگزار، روزه‌گیر و قرآن‌خوان مؤمن را به خاک بریزد، این جرأت و جسارت و حقانیت مطلق می‌خواهد و جز علی(ع) کسی قادر به این اعمال و این تصمیمات سخت نبود... در این دوره نیز که زمین و آسمان علیه ما تجهیز شده بود و از چپ و راست به ما هجوم می‌شد و همه محیط از تبلیغات زهرآگین پر شده بود، نیروهای دشمن زیاد و نیروهای ما تحلیل رفته بود، دشمن دارای پول سرشار از دولت‌های عربی و ما فقیر و بی‌چیز بدون کمک از کسی و چیزی، دشمن دارای اسلحه‌های سبک و سنگین از همه رقم و لامحدود و ما محروم از ساده‌ترین سلاح برای اعضاء خود و همه روزه شهیدی جدید از بهترین دوستان رزمنده مؤمن... آنگاه قداست مقاومت به میدان آمده و ما را بی‌رحمانه بکوبد، حتی دوستان نزدیک ما نیز علیه ما به میدان بیایند، ولی ما همچنان به ارزش‌های الهی خود پایبند باشیم و سنگر مبارزه حق و باطل را لحظه‌ای ترک نکنیم. نه تسلیم راست شویم و نه چپ را بپذیریم، همچنان در صراط مستقیم بمانیم و از هر دو طرف ضربه بخوریم و با آغوش باز شهادت و شکست را استقبال کنیم... این کار، کار هر کسی نبود - خیلی سخت بود - و من در مقابل خدای خودم خوشحالم که در این امتحان سخت پیروز شدیم. البته چپی‌ها در خارج هنوز از تک و تا نیافتاده‌اند از جهل مردم و عدم امکانات تبلیغاتی ما سوءاستفاده می‌کنند - و هنوز بر روال سابق به ما فحش می‌دهند و اتهام خیانت می‌زنند - ولی به تو ای دوست مهربانم اطمینان می‌دهم که همه آنها رسوا شده‌اند و چه رسوائی افتضاح‌آمیزی! حتی خودشان از خودشان نفرت می‌کنند، حتی خودشان از خودشان و کارهایشان انتقاد می‌کنند، حتی خودشان حرف‌ها و شعارهای امام را مطرح می‌نمایند و هر یک دیگری را مسؤول این خرابکاری‌ها و افتضاحات می‌شمرد تا خود را از جرایم پاک نگاه دارد... ولی این اخبار به شما هنوز نرسیده است ولی کم‌کم خواهد رسید و پنبه این چپی‌های افراطی ملحد زده خواهد شد.

ولی آنچه باید بگویم و بسیار مهم است اینکه، کارهای ناشایست چپی‌ها و چپی‌های فلسطینی عکس‌العمل شدیدی در مردم به وجود آورده است، اکثریت مردم از احزاب چپ اظهار تنفر می‌کنند و حتی مقاومت و فلسطینی‌ها را نیز که با احزاب چپ

همکاری می‌کردند با همان چوب می‌رانند و لذا تبلیغات ضد فلسطینی اوج گرفته است و حتی همان احزاب چپی - به خاطر مصلحت‌طلبی - علیه مقاومت و فلسطینی‌ها تبلیغ و فعالیت می‌کنند! همه روزه شاهدیم که بین فتح و احزاب و منظمات چپی درگیری‌های خونینی به وجود می‌آید، نتیجه آن که مردم از چپ زده شده به سمت راست متمایل می‌شوند و در آینده خطر یک دیکتاتوری راست می‌رود، مردم به کتائب متمایل می‌شوند و حتی اسرائیل را بر احزاب چپ افراطی ترجیح می‌دهند و اگر وجود ما و موقف صریح ما نبود چه بسا شیعیان جنوب به سمت اسرائیل می‌رفتند. به هر حال جناح‌های ارتجاعی جنوب مثل کامل اسعد و کاظم خلیل به سرعت قوی می‌شوند و نیروهای ناراضی جنوب را - که از جنایت‌های چپ و راست به تنگ آمده‌اند - به سمت خود جلب می‌کنند و با بهانه قرار دادن به علت همکاری نزدیک ما با مقاومت فلسطین که از اول تا به حال - به دلیل اعتقاد قلبیمان به آزادی فلسطین - همچنان ادامه داشته است، عده‌ای از مردم ساده‌لوح جنوب به ما خرده می‌گیرند و ما را تویخ می‌کنند و به سمت دشمنان ما مثل کامل اسعد می‌روند. ولی ما به علت هدف مقدس استراتژی خود که دفاع از مقاومت فلسطین و آزاد کردن فلسطین است، با همه بدی‌ها که از چپ و مقاومت دیده‌ایم همچنان به آنها وفاداریم و از این بابت نیز ثمنی سنگین می‌پردازیم و مورد بغض و تویخ عده زیادی از مردم عادی جنوب قرار می‌گیریم. در چنین محیط نامساعدی، سید حسن شیرازی به همکاری با کتائب و کامل اسعد شروع به فعالیت کرده و شیخ‌های زیادی را با پول خریده و عده‌ای او‌باش را نیز مسلح کرده و برای خود سازمانی به وجود آورده است و دولت لبنان نیز به شدت او را تقویت می‌کند تا امام را بکوبد و سید حسن را سماحة الامام سید حسن شیرازی می‌نامند (لقبی که فقط برای رئیس مجلس شیعی اعلی است) و در رادیو و تلویزیون گنده‌اش می‌کنند و سرکیس و نخست‌وزیر و دیگران او را می‌پذیرند تا درباره دفاع از شیعه و جنوب و نبعه صحبت کند... و به علاوه می‌گویند امام موسی با چندین سال زحمت و این همه فداکاری و دادن شهید نتوانسته است چیزی کسب کند و حقوق محرومین شیعه را بستاند زیرا سیاست او همکاری با مقاومت فلسطین و جنگ با کتائب، خطاست!

عده‌ای دیگر از مؤمنان بی‌بو و بی‌خاصیت نیز قد علم کرده‌اند و ضد امام موسی تبلیغ می‌کنند، این‌ها معتقدند که فقط باید نماز خواند و روزه گرفت و مرد دین نباید وارد سیاست شود! می‌گویند امام موسی این همه از جوانان را به جنگ کشیده و به کشتن داده است و هیچ نتیجه‌ای جز بدبختی و فلاکت و شکست و قتل و تخریب نگرفته است. می‌گویند اصلاً امام موسی باعث خرابی همه لبنان است، اگر او تظاهرات مسلحانه ضدحکومت تشکیل نمی‌داد، مسیحیان تحریک نمی‌شدند و اسلحه به دست نمی‌گرفتند و مسلمانان را نمی‌کشتند و این همه قتل و خرابی به وجود نمی‌آمد... بنابراین باید هر کس دامن خود برگیرد و در زاویه مسجد عبادت کند و از دخالت در سیاست پرهیزد! این گروه نیز به سرعت قوی می‌شود و عده‌ای از مسلمانان قشری و متعصب را به دور خود جمع می‌کند و با جنگ تبلیغاتی اعصاب ما را ناراحت می‌نماید و شهداء ما را مسخره کرده می‌گویند شهید نیستند زیرا فتوایی برای قتال از مرجع - که لابد همان سید حسن شیرازی است - وجود ندارد!... طوفانی از دشمنی و تهمت و دروغ و خرابکاری و توطئه و خیانت به پا شده است که از چپ و راست و ملحد و مؤمن و لبنانی و فلسطینی به ما حمله می‌کنند و هر یک به نامی و به دلیلی ما را می‌کوبند.

ولی اغلب آنها در یک چیز مشترکند و آن اینکه خطاطان و طراحین این گروه‌های مختلفه و این خرابکاری‌ها همه‌وهمه با استعمار و صهیونیسم رابطه دارد، مغزی که این گروه‌ها را هدایت می‌کند خیلی قوی‌تر و تواناتر از سطح فهم و تجربه این آدم‌های عادی است. مثلاً عده‌ای ما را می‌کوبند که ما جاسوس آمریکا و دشمن فلسطینی‌ها هستیم و گروه دیگری نیز ما را می‌کوبد که ما چرا با فلسطینی‌ها همکاری می‌کنیم! و این دو گروه هیچ دشمنی با هم ندارند و به هم نمی‌تازند و همدیگر را نمی‌کشند. ولی این دو گروه فقط یک اشتراک دارند و آن کوبیدن امام موسی و حرکةالمحرومین است. در حالیکه اگر شرایط عادی و داخلی وجود داشت، می‌بایست این دو گروه افراطی همدیگر را خنثی کنند و کاری به ما نداشته باشند، ولی - مطالعه - همه جوانب نشان می‌دهد که این‌ها فقط خلق شده‌اند که ما را بکوبند - و چون استعمار می‌خواهد ما را

همه‌جانبه بگوید - سعی دارد از طرق مختلفه و با اسلوب‌های مختلف و از طبقات مختلف ما را بگوید و لذا چنین معجزه‌های عجیب و غریبی به ظهور می‌رسد!

من گاهی از نظر فلسفی خوشحال و امیدوار می‌شوم که ما از نظر ارزشی و اهمیت فکری و سازمانی به جایی رسیده‌ایم که استعمار جهانی و صهیونیسم این طور به تکاپو افتاده و نیروهای خود را از چپ و راست برای کوبیدن ما به میدان می‌آورد. این حقیقت خود ارزنده و مهم است و راستش را بخواهی همین‌طور است، اگر امام موسی نبود تا به حال چندین بار مقاومت فلسطین تصفیه شده بود (به تصدیق رهبران طراز اول مقاومت)^۱ اگر امام موسی در مورد رفع اختلاف سوریه و مقاومت دخالت شجاعانه نکرده بود، سوریه مسلماً مقاومت را نابود می‌کرد (همان طور که اردن کرد)، احزاب چپ و راست آتش اختلاف میان سوریه و مقاومت را دامن می‌زدند و شعارهای مهیج و منحرفی می‌دادند (مثلاً هر کس ضد سوریه نجنگد خائن است، کشتن سوری از کشتن اسرائیلی لازم‌تر است، اگر اسرائیل لبنان را بگیرد بهتر است تا ارتش سوریه داخل شود...) در حالیکه امام موسی با همه وجودش فریاد می‌زد: برادرکشی حرام است، مسلمان نباید مسلمان دیگری را بکشد، انفجار بین سوریه و مقاومت خیانتی بزرگ به مقاومت و امت عربی است، به هر وسیله‌ای که شده باید جنگ سوریه و مقاومت متوقف گردد، در حالیکه می‌گفت: مقاومت شعله‌ای مقدس است که با جان و قلب و اعضاء خود از آن حمایت می‌کنیم، در حالیکه از سوریه خواست که ارتش خود را به حدود اطمینان فلسطین بازگرداند - و سوریه اطاعت کرد - در عین حال ابوعمار را نزد حافظ اسد برد و جلسه‌ای ۷ ساعته تشکیل داد تا اختلافات آنها را حل کند و بالاخره بعد از فعالیت‌های شبانه‌روزی علی‌رغم همه کارشکنی‌های احزاب چپ و راست و همه توطئه‌ها و تهمت‌ها و حمله‌ها و تصفیه حساب‌ها... قادر شد که سوریه را

۱. در بخش مصاحبه اظهارات رهبران مقاومت فلسطین در مورد نقش امام صدر و شیعیان لبنان در حمایت از انقلاب فلسطین و نیز در پاسخ به شبه‌افکنی‌های یاران آقای جلال‌الدین فارسی و دوستان او در نجف، که سعی در مشوب کردن ذهن امام خمینی و شهید مصطفی خمینی داشتند، به تفصیل آمده است. این تحریف‌ها و نامردمی‌ها حتی به روزنامه "خبرنامه" آقای بنی‌صدر هم سرایت کرده بود.

با مقاومت آشتی دهد، کاری که هیچ کس دیگر قادر به انجام آن نبود، هیچ کس دیگر اصلاً ایمان و توان آن را نداشت که فداکاری کند و هجوم و تهمت و دشمنی چپ و راست را تحمل کند و تن به چنین کار سخت و طاقت‌فرسایی بدهد. اما امام همه ناراحتی‌ها و تهمت‌ها و دربه‌دری‌ها و قتل جوانانش و ضرب و شتم و زندان طرفدارانش را استقبال کرد تا بتواند قدمی مثبت در راه خیر بردارد.

همین چند وقت پیش، جبهه شعبیه افسری سوری را نزدیک صبرا کشت و حتی گوش و دماغ و... او را برید (او را مثله کرد) و سوری‌ها عصبانی شدند و به جبهه شعبیه حمله کردند و جنگ خونینی درگرفت و جبهه شعبیه به صبرا عقب نشستند و سوری‌ها صبرا را محاصره کردند تا بگویند! در صبرا همه مکتب‌های فتح و دفترهای همه قدرت‌های فرماندهی فلسطینی مستقر شده است و نابودی صبرا معادل نابودی رهبری مقاومت فلسطین و فتح است. لذا رهبران مقاومت (به خصوص ابوجهاد) به امام متوسل شدند - و او به سوریه رفت و با فشار زیاد سوریه را قانع کرد که دست از محاصره بردارد - و بدین‌وسیله رهبری فتح نجات یافت... امری که همه بر آن متفق‌القولند... نزد ابوجهاد بودم، تلفن امام را خواست تا از او تشکر کند، گفتم به سوریه رفته است، گفت می‌دانم، به درخواست ما رفته بود، ولی با موفقیت بازگشته است و همین الآن به خانه رسیده است و می‌خواهم از زحماتش تشکر کنم ولی تلفن نمی‌گیرد، لذا تلفن خصوصی او را طلب کرد... نظیر این مسئله همه روزه مشاهده می‌شود و همه می‌بینند که امام موسی بزرگترین گره‌گشای مقاومت است، ولی احزاب چپ بی‌شرمانه در حفظ شعارهای انحرافی و احمقانه خود پایدارند که امام جاسوس و عمیل است! یکی از دوستان بذله‌گو در رد یکی از احزاب گفت: «چه طور وقتی امام به سوریه می‌رود شما او را می‌بینید، ولی وقتی باز می‌گردد و به صبرا می‌رود کور می‌شوید و او را نمی‌بینید!» یعنی حرکت امام دو طرفه است، از صبرا به شام و از شام به صبرا که پایگاه مقاومت است، ولی مغرضین فقط یک طرف این مسیر را می‌نگرند و تجاهل می‌کنند که اغلب این سفرها برای حفاظت از مقاومت فلسطین و به درخواست رهبران مقاومت انجام شده و می‌شود.



امام صدر در مسکو، از چپ: دکتر چمران، امام صدر، حجت‌الاسلام شیخ سلیمان یحقوقی



امام صدر و دکتر چمران در جمع علمای مسلمان روسیه شوروی



دکتر چمران می‌گفت حاضرین در چهره امام صدر روحانیت حضرت مسیح را جلوه‌گر می‌دیدند.
از چپ: شیخ عبدالامیر قبلان، شیخ سلیمان یحقوقی، امام صدر، دکتر چمران

مضحک‌تر از همه اینکه جلال فارسی و همکار مغرضش محمد صالح نیز کاسه گرم‌تر از آتش شده‌اند، امام موسی را جاسوس آمریکا و عمیل می‌خوانند و آنقدر دلشان برای مقاومت سوخته و آنقدر حرص و جوش فلسطینی‌ها را می‌زنند و برای دفاع از مقاومت آنقدر دروغ می‌بافند و آنقدر تهمت می‌زنند و آنقدر فحش رکیک می‌دهند که آبروی خود را به کلی ریخته‌اند (اگر آبرویی داشتند!) در حالیکه رهبران مقاومت برای حفظ خود دست به دامان امام می‌شوند، در حالیکه در جنوب ما تنها کسانی هستیم که از مقاومت فلسطین دفاع می‌کنیم و از بابت این دفاع این همه چوب می‌خوریم و باز هم به خاطر هدف مقدسمان از مقاومت دفاع می‌کنیم و در حالیکه در محورهای اصلی جنگ، بنت جبیل و طیبه، جوانان ما دوش‌به‌دوش فتح می‌جنگند و هر هفته تقریباً

شهیدی می‌دهیم، و درحالی‌که رهبری مقاومت به ما اسلحه و ذخیره و تمرین می‌دهد تا نظر ما را بیشتر جلب کند... آنگاه جلال فارسی و محمد صالح با تهمت و دروغ همه جا را پر می‌کنند که ما ضد مقاومت فلسطین و بنابراین جاسوس و عمیل هستیم خدا ان‌شاءالله آنها را هدایت کند! مدتی پیش آقای حاج مانیان از ایران آمده بود - و برای من نامه‌ای آورده بود - و جلال خیلی خوب او را شستشوی مغزی داده بود. بعد از ملاقات با جلال به سراغ امام در شام رفت و سخنان امام او را قانع نکرد. تصادفاً به شام رفته بودم، او را دیدم و مدتی با او صحبت کردم، دیدم خیلی سرد است، و دم گرم من در آهن سرد او اثری ندارد. گفتم تو را در بیروت خواهم دید. در بیروت دوباره نزد جلال رفته بود. وقتی حاجی را دیدم از او خواستم که به دیدار شیاح بزرگترین سنگر مبارزه جوانان حركة المحرومین برویم، با سردی تمام گفت شیاح را دیده است! تعجب کردم که چگونه شیاح را دیده و هنوز سرد است؟ نفهمیدم... بعد گفتم به نقطه‌ای دورافتاده و گمنام می‌رویم که کسی نمی‌داند، حی‌لیلی، پذیرفت، آنجا رفتیم. برای اولین بار دید که یک مجموعه از جنگندگان امل با اسلحه سنگین دوشکا علیه مسیحیان حدث می‌جنگند، اشک سرور در چشمانش حلقه زد و گفت تا آن وقت باور نداشت که جوانان امل ضد کتائب می‌جنگند، فکر می‌کرد که ما همکار کتائب هستیم! و ضد مقاومت می‌جنگیم! چه ظلم بزرگی! چه جنایتی! آنگاه منقلب شد و خواهش کرد او را به خانه شهداء ببرم. در همان منطقه به خانه شهید اول محمد ضیقه رفتیم وقتی چشمش به زن جوان و خواهرها و مادر شهید افتاد که همه سیاه پوشیده بودند و بچه شهید را دید که با گریه بابا را صدا می‌کند به شدت ناراحت شد و به گریه افتاد و دو هزار لیره به زن شهید تبرع داد. به خانه شهید دوم دندش رفتیم، بعد به خانه شهید سوم در آن منطقه محمدالدر رفتیم... به کلی زیر و رو شد و درخواست کرد که او را به محورهای دیگر ببرم به کفرشما بردم که منطقه خطرناکی است و تقریباً در محاصره سه طرفه کتائب قرار گرفته و با چشمانش دید که اول سنگرهای جوانان امل است و بعد پشت سر آنها به فاصله ۲۰ یا ۳۰ متری سنگر فتح و ایمان آورد که نقش اساسی دفاع از این



امیر عبدالله که ولیعهد عربستان بود به شدت به امام صدر عشق می‌ورزید



جمال عبدالناصر که به شدت تحت تأثیر سخنان امام صدر قرار گرفته بود به محمد حسنین هیکل گفت:
امام صدر خطبه این هفته نماز جمعه الازهر را ایراد کنند

مناطق به عهده جوانان امل است. بعد گفتم می‌خواهم به شیاح برویم، پذیرفت. او را به محور اسعد اسعد بردم، وقتی سنگرهای خطرناک این منطقه را دید به خود لرزید، چه سنگرهای خطرناکی، در فاصله ۳۰ متری با کتائب و احرار و بر اثر گلوله‌های توپ و خمپاره‌ها اغلب نقاط ساختمان‌ها و سنگرها فرو ریخته و اژدهای مرگ دهان باز کرده و فاصله این جنگندگان قهرمان با مرگ چند انگشت بیشتر نیست و جاهایی را به او نشان دادم که در هر نقطه آن شهیدی از بهترین قهرمانان ما به خاک و خون غلطیده است... اینجا حساوی پشت این سنگر کوتاه شهید شد، اینجا فرحات شهید شد اینجا محمود زرقط پشت سنگر بزرگ در وسط اسعد اسعد در وسط ظهر به شهادت رسید در حالیکه روزه داشت، اینجا نحازی به شهادت رسید که بزرگترین و شجاع‌ترین قهرمان شیاح بود. این‌ها را می‌گفتم و از سنگری به سنگر دیگر می‌رفتم تا اینکه حاجی خسته شد و گفت بس است! دیگر طاقت ندارم! گفتم آیا آنها را دیده بودی؟ گفت نه! - آقای فارسی و دوستانش - فقط او را به مسجد شیاح برده بودند و نماز خواندند و بیرون رفتند و گفتند این شیاح است!! گفتم این ظلم بزرگی است که تو به شیاح بیایی و این سنگرها و محورهای جنگ را نبینی و به ایران باز گردی و دروغ و تهمت و جهل به ارمغان ببری. به زور او را به محور دیگری از شیاح (طیونه) بردم که جوانان امل مسؤول حراست آن بودند، دیگر خسته شده بود و طاقت رفتن نداشت. به او گفتم برای منی که شب و روز در دریای مرگ غوطه می‌خورم، با یک دست اسلحه حمل می‌کنم و با دست دیگر شهیدی را به دوش می‌کشم، برای منی که از همه چیز خود گذشته‌ام و به انتظار شهادت دقیقه شماری می‌کنم، برای منی که از همه چیز و همه کس مأیوسم و به هیچ چیز امیدی ندارم و از همه جا بریده‌ام و از هیچ کس انتظاری ندارم... اینها، این ظلم‌ها، این بی‌انصافی‌ها مهم نیست... اما خدای بزرگ شما را نمی‌بخشد، علی شما را نمی‌بخشد، حسین شما را نمی‌بخشد... از ما گذشت و می‌گذرد، ولی شما در مقابل خدا و ضمیر و انسانیت حساب خود را بکنید... او شروع به دلداری من کرد و گفت وضع تبلیغاتی - شما در - ایران خوب نیست و همه دوستان به شما بدبین شده‌اند. گفتم چه انتظاری دارید؟ مگر دستگاه‌های تبلیغاتی شاه و آمریکا و روسیه ممکن است به نفع ما

به جریان بیافتد؟ واضح است که این‌ها همه دشمنان مایند. وقتی دوستان شما نظیر آقای جلال‌الدین فارسی اخبار را تحریف می‌کنند و حتی به شما آدرس عوضی می‌دهند، از دیگران چه توقعی دارید. گفت نامه‌ای به علی شریعتی بنویسم و او را روشن کنم... من نیز نامه‌ای مؤثر نوشتم، اما اگر حقیقت را بخواهی نفرستادم - زیرا احساس کردم که این نامه رنگ استغاثه به خود می‌گیرد - و این رنگ شرک دارد نمی‌خواهم از هیچ‌چیز و هیچ‌کس طلب کمک کنم، نمی‌خواهم هیچ کس را شریک خدا قرار دهم، نمی‌خواهم این احساس وارسنگی و قرب به خدا را - که در اثر فقر و تنهایی و ظلم و غم و درد - به من دست داده است، با ابتذال طلب کمک برای بقای مادی جسد! بیالایم... نمی‌خواهم این شیرینی شهادت را که در اثر یأس و ناامیدی و بی‌کسی و شکست، نصیب شده است با انتظار کمک و امیدهای تازه و چشم‌داشت، مکدر کنم. نمی‌خواهم قلب شکسته‌ام را که با خدا انس گرفته است و از درد و غم لذت می‌برد و با اشک تسکین می‌یابد، به امیدهای ناچیز و خوشحالی‌های ناپایدار دل خوش نمایم.

روزگاری برای ما گذشت که طوفان تهمت و دشنام ما را احاطه کرده بود، رادیوها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و مجله‌ها همه در دست دشمن بود، هرچه می‌خواستند به دروغ و به خیانت اتهام می‌زدند، توطئه می‌کردند و حق و حقیقت را در مذبح منافع پست مادی و مصالح کثیف شخصی خود ذبح می‌کردند و آنچه برای آنها بی‌ارزش بود، پاکی و راستی و سلوک اخلاقی و سلسله ارزش‌های انسانی بود.

در مقابل این طوفان‌ها، دامن بر سر کشیدم و از همه محیط قطع رابطه کردم، گویی در دنیایی دیگر و با مردمی دیگر و با مقیاس‌های دیگر زندگی می‌کنم و مرا با این سیل خروشان که همه را به خود می‌برد کاری نیست...

آنگاه دیدم که دوستان نزدیک و هم‌فکر من نیز زبان به طعن و نفرین گشودند و در خلوص و پاکی من شک کردند و بعضی از مغرضین نیز از فرصت استفاده کرده، با همه قوت خود آنچه را از خباثت و خدعه و حقد و حسد در چنته داشتند، هم‌چون خنجر زهرآلود بر قلبم فرو کردند... احساس کردم که دنیا یکسره در ظلمت و کفر فرو رفته است و من نمی‌خواهم و یا نمی‌توانم که تسلیم شوم، ممکن است که این سیل

وحشتناک مرا خفه کند و یا این طوفان سهمگین مرا ببرد و زمین و آسمان بر من هجوم آورند، ولی من باز هم به حق و حقیقت چنگ زد و یکه و تنها به سوی خدای خویش حرکت خواهم کرد.

عجیب آن بود که مؤمنان و پرهیزگاران نیز تحت تأثیر تبلیغات ملحدان و فاسدان و ستمگران قرار گرفتند، کسانی که خود نمی‌خواهند دروغ بگویند و حاضر نیستند به موری آزار برسانند، ولی آن چنان چشم و گوش بسته آلت دست مکاران و سیاستمداران شدند که گویی اصلاً صداقتی و اخلاصی و انسانیتی و ایمانی و خدایی وجود ندارد گویی تهمت زدن و دشنام دادن و دروغ گفتن و از پشت خنجر زدن مباح شده بود و هیچ کس ابا نداشت که بی‌رحمانه همه ناراحتی‌ها و عقده‌های حقارت و شکست خود را در برابر استعمار اسرائیل و شاه اینجا خالی کند!

در مقابل این ظلم بزرگ و همه بی‌انصافی‌ها و بی‌مهری‌ها، زیر فشار درد و غم و رنج، در برابر مرگ و شکست و هجوم همه عالم، احساسی ملکوتی و عارفانه به من دست داد حقیقت تلخ حیات را دریافتم و یکسره از همه چیز و از همه کس بریدم و سراچه قلب خود را فقط و فقط وقف خدا نمودم و تصمیم گرفتم که حتی به نزدیک‌ترین دوستانم شکوه نکنم و از صمیمی‌ترین همکارانم طلب کمک ننمایم و از بزرگترین و پاک‌ترین مردان عصر نیز دادخواهی نکنم... بگذار همه به من بد بگویند، زمین و آسمان به من هجوم آورند، همه دوستانم از من روی برگردانند، من به کسی احتیاج ندارم، خدای بزرگ مرا بس است. بیش از هر وقت به خدا نزدیک شدم و او را در قلبم و روحم و تاروپود وجودم حس کردم و این بزرگترین تجربه ملکوتی و آسمانی بود که بر من حاصل شد.

بعضی نیز به من پیشنهاد کردند که نامه‌ای به آقای خمینی بنویسم و حقایق را شرح دهم و از او طلب کمک کنم، اما همان احساس عرفانی مانع این عمل شد، احساس اینکه در این شرایط سخت، هر نوع نامه‌ای رنگ استغاثه و شرک به خود می‌گیرد و آن از من به دور است.

بزرگترین ظلم تاریخ بر ما می‌گذرد، همان ظلمی که بر علی (ع) هجوم آورد و او را

به حربه کفر کوبید و سال‌های سال در خطبه‌های جمعه و بر منابر مساجد او را لعن و نفرین کردند... همان ظلمی که حسین(ع) را تکفیر کرد و به خاک و خون کشید و زینب را به اسارت برد... همان ظلم تاریخی، ما شیعیان علی(ع) و حسین(ع) را می‌کوبد... و چه کوبیدی!

روزگاری بود که فقط دین و ایمان و کفر مطرح بود، امروز تکنیک جدید، انقلاب و قداست انقلابی را نیز به آنها افزوده است، قداست انقلاب امروز، به دست همان ظلم تاریخی که برای کوبیدن ما به کار می‌رود! ملحدان و کافران به ارزش‌های خدایی از این حربه مقدس ضد ما استفاده می‌کنند و چه ظلم بزرگی است! امروز ارزش علی(ع) و حسین(ع) را خیلی بهتر می‌فهمم و بیش از هر وقت تاروپود وجودم به عشقشان و مهرشان گره خورده است! امروز می‌فهمم که چطور ممکن است که سال‌ها دستگاه تبلیغاتی معاویه، از مرد بزرگی چون علی(ع) این چنین کینه و نفرت و دروغ و تهمت و پستی و خیانت و کفر بیافریند که برای سال‌های سال بر همه عقول و افکار مردم سیطره یابد! که حتی خون حسین(ع) و هفتاد نفر از بهترین فدائانش کافی نباشد که حقانیت علی(ع) را بر مردم بقبولاند!... من علی‌وار به دنبال حسین(ع) می‌روم و خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام... که ساده‌ترین و قهرمانانه‌ترین آن چیزها شهادت است... راستی اگر دنیا و مافیها علیه من برخیزد، همه مرا برانند، همه زمین و آسمان علیه من تجهیز شود و کاملاً یکه و تنها بمانم... و باز هم دست از حق و ارزش‌های خدایی خویش بر نخواهم داشت و تسلیم ظلم و کفر نخواهم شد و از تنهایی و بی‌کسی وحشت نخواهم کرد...

در ظلمت بی‌پایان این شب یلدا، همچون شمع خواهم سوخت و وجودم تا موقعی که موجود است تسلیم ظلم نخواهد شد... من تا موقعی زنده‌ام که می‌سوزم و تا وقتی که می‌سوزم تسلیم ظلمت نمی‌شوم... اینست حیات من...

از قول من فاطمی عزیز را خیلی سلام برسان و غزاله را ببوس

برادرت - مصطفی

اما راجع به وضع ما در لبنان - میدانی که در لبنان طوایف مسیحی، سنی، شیعی با هم زندگی می‌کنند و شیعه - به لحاظ جایگاه اجتماعی - پست‌ترین و عقب‌مانده‌ترین طوایف است - همیشه به او ظلم شده و چه ظلم‌هایی! چه کشت و کشتارهایی، چه تعصب‌هایی! و حتی امروز حق شیعه را نمی‌دهند - استمارش می‌کنند و حتی اسرائیل وقتی زورش به سوریه و مصر نمی‌رسد تو سر جنوب لبنان می‌زند که شیعه‌اند و کسی دلش به حال آنان نمی‌سوزد! راستی خیلی دلخراش است اگر کسی همه حقایق را بداند. حدود ۱۵ سال پیش سید موسی صدر پسر مرجع بزرگ آیت‌الله صدر به لبنان آمد و رهبری شیعه را به دست گرفت. ۷ سالی در صور جنوب لبنان زندگی کرد و مؤسسات اجتماعی مختلفی ایجاد نمود که مدرسه فنی ما یکی از کارهای اوست. مدرسه برای شیخ‌ها - مدرسه برای دخترها - مدرسه برای کودکان - مدرسه پرستاری و حتی تازگی‌ها قالی‌بافی برای دخترهای جنوب (ناراحت کننده است بدانی که اکثر فاحشه‌های بیروت دختران خانواده‌های شیعه جنوب لبنانند که از روی فقر رو به فساد آورده‌اند) و بعد ایشان به بیروت رفت که تمرکز به شیعه به طور کلی بدهد و کار مهمش در بیروت ایجاد مجلس شیعه بود تا تمام شیعه‌های لبنان را متمرکز کند - البته جناح‌های مختلفی در لبنان مخالفت کردند زیرا منافعشان به خطر افتاد. شیوخ شیعه سردمداران مخالفت بودند. ولی به هر حال امام موسی صدر پیروز شد و تمرکز به شیعه داد و آبرویی برای شیعه کسب کرد. حدود چهار سال پیش برای احقاق حقوق از دست رفته شیعه از دولت درخواست‌هایی کرد که اهم آنها رسیدگی به جنوب لبنان و تعبیه مدرسه و مریض‌خانه و راه و برنامه‌های کشاورزی و جبران خسارات بمباران‌های اسرائیل بود - دولت زیر بار نمی‌رفت - امام موسی مردم لبنان را دعوت به اعتصاب عمومی کرد - همه مردم نه تنها شیعه حتی سنی و مسیحی به دعوت او جواب گفتند و سرتاسر لبنان بسته شد حتی فرودگاه تعطیل گردید و دولت مجبور شد در مقابل خواسته امام موسی صدر تسلیم شود - اداره‌ای به نام «مجلس جنوب» با بودجه ۳۰ میلیون لیره تشکیل شد تا جنوب لبنان را آباد کند - البته مدارس ساخته شد - بیمارستان‌هایی به وجود آمد راه‌هایی ساخته شد و پیشرفت‌هایی به عمل آمد ولی به

نسبت بقیه لبنان، جنوب همچنان عقب مانده بود - زیرا پیشرفت نواحی دیگر به مراتب زیادتر از جنوب بود. مثلاً ۹۵۰ میلیون لیره برای بودجه ساختمانی و عمرانی لبنان پیش بینی شده بود که فقط ۳۰ میلیون آن به جنوب اختصاص داده شد - در حالیکه جنوب لبنان یک سوم کل لبنان است و احتیاج به ساختمان و توسعه بیشتر دارد. لذا امام موسی صدر ناراضی بود و به کرات این عدم تعادل و عدالت را گوشزد می کرد ولی هیئت حاکمه گوشش بدهکار نبود - چهار سال به اعتراض مسالمت آمیز گذشت نتیجه ای نداد و هر وقت دولت می توانست اذیت و آزار می کرد - حدود یک سال پیش امام موسی به دولت اولتیماتوم داد که تا ۶ ماه دیگر به خواسته های جدید شیعه جواب بدهد - خواسته هایی که در حدود ۲۰ طلب رسمی است و نوشته شده و پخش شده از قبیل ایجاد سد لیطانی - رودخانه لیطانی بزرگترین رود لبنان است که به جنوب لبنان می رود و بی استفاده به دریا می ریزد و اسرائیل چشم طمع بدان دوخته و می خواهد آن را بگیرد. لبنان احتیاج به آب دارد و این آب به هدر می رود در حالیکه اسرائیل تشنه آب است. البته پروژه ای برای سد لیطانی از ۱۵ سال پیش وجود دارد و مقادیر زیادی پول برای آن حیف و میل شده است ولی عملاً هیچ قدمی برداشته نشده است. امام موسی خواهان ایجاد این سد است که اولاً جنوب لبنان آباد شود و ثانیاً جلوی طمع اسرائیل گرفته شود ولی دولت پشت سر می اندازد (نوعی خیانت) خواسته دیگر: وظایف و شغل های دولتی لبنان باید بر حسب - نسبت جمعیتی میان - مسیحی و سنی و شیعه تقسیم شود - در حالیکه در حال حاضر به هیچ وجه عادلانه نیست و اغلب شغل های مهم توسط مسیحیان اشغال شده است.

خواسته دیگر: عده زیادی از شیعیان جنوب و - ساکنان مرزها و - حدود لبنان و نیز طوایف - و عشایر - مقیم در کوه ها وجود دارند که دولت به آنها شناسنامه لبنانی نمی دهد در حالیکه نسل بعد از نسل در لبنان زندگی کرده اند - دولت نمی خواهد نسبت نفوس را که در سال ۱۹۳۵ تحت استعمار فرانسوی به وجود آمد به هم بزند - امام موسی خواهان شناسنامه لبنانی برای جمیع این طوایف شیعه مقیم لبنان است، ایجاد مدرسه - ایجاد مریض خانه - جاده - برق - مشاریع کشاورزی و غیره و غیره جزء

خواسته‌های امام موسی صدر است - ولی دولت جواب نمی‌دهد - زیرسبیلی در می‌کند بالاخره ۶ ماه اولتیماتوم به پایان رسید - امام موسی از وزراء و نمایندگان شیعه در مجلس نمایندگان دعوت کرد که استعفا بدهند - و آنها در جلسه در گیرودار این جریانات بودند که جنگ اکبر بین اعراب و اسرائیل شروع شد و این حرکات - به دلیل مصالح جنگ - متوقف گردید، بالاخره جنگ به پایان رسید و چند ماهی بر آن گذشت - باز هم دولت جوابی نداد. بالاخره دو ماه پیش امام موسی تقاضای یک تظاهرات مسلحانه در بعلبک نمود. مردم بعلبک شیعه هستند و قبیله‌ای و مسلح و جنگجو و دولت از آنها می‌هراسد و در حوالی آن مناطق جرأت عرض اندام ندارد، یک تظاهرات ۷۵ هزار نفری تشکیل شد که از جنوب و بیروت نیز عده کثیری در آن شرکت کرد - زن‌ها حتی بچه‌ها با اسلحه آمده بودند. اسلحه‌های سنگین و حتی خمپاره‌انداز - و ضد هواپیما نیز وجود داشت - نمایشگاهی از اسلحه بود - و چه تیراندازهایی! - رگبار مسلسل گوش آدمی را کر می‌کرد - صدها هزار گلوله به آسمان رها شد - مردم می‌خواستند بگویند برای ما سهل است که این گلوله‌ها را در سینه دشمن خالی کنیم. - جالب اینکه بعضی از شیوخ هم اسلحه به دست گرفتند و امام موسی اعلام کرد که می‌خواهد و باید یک کمپ نظامی برای تعلیم نظامی شیعیان تشکیل شود - شیعه باید مسلح شود - اسلحه زینت مرد است - شیعه جنوب باید شخصاً در مقابل اسرائیل از شرف خود دفاع کند - در شرایطی که دولت قادر به دفاع نیست - مردم باید مسلح شوند و از جان و خانه خود دفاع کنند. تظاهرات مسلحانه‌ای که در تاریخ لبنان بی‌سابقه بود و دولت را سخت به وحشت انداخت - و احزاب دست‌راستی نیز به دولت حمله می‌کردند که چرا اجازه می‌دهید شیعه حمل اسلحه کند (در حالیکه خودشان ۵۰ هزار نفر مسلح دارند و تعلیم دیده‌اند و می‌خواهند فقط خودشان در گود جولان دهند!) البته معلوم است که دولت قادر به جلوگیری نبوده و نیست... باز هم دولت جوابی نداد ولی توطئه‌ها و فشار مادی را بر ما زیاده‌تر کرد - پول و بودجه مدرسه را قطع نمود - از صحبت کردن امام موسی در رادیو - و انتشار نماز جمعه او در رادیو جلوگیری نمود... رجل خبیث شیعه‌ای به نام کامل اسعد وجود دارد که از ملاکین بزرگ است - پدرش

نیز خبیث بود مقادیر زیادی از زمین‌های فلسطین را به یهودیان فروخت!! - این شخص و پدرش مخالف ترقی و مخالف هر عمل اصلاحی هستند. می‌خواهند خر سواری کنند - البته تمرکز شیعه در وجود امام موسی و غیره به نفع او نیست. کامل اسعد دائماً روحانی‌نمایان فاسد را با پول و طمع دور خود جمع می‌کند و اخلال‌گری می‌کند ارتش هم پشتیبان اوست. عده‌ای چاقوکش مسلح هم دارد که به حمایت ارتش، مردم را می‌زنند و تهدید می‌کنند! این شخص فاسد فعلاً با رئیس‌جمهور (فرنجه) ضد امام موسی صدر فعالیت شدیدی دارد و ادعا می‌کرد اگر بعلمک طرفدار امام موسی است - ولی جنوب لبنان طرفدار اسعد است - لذا امام موسی در هفته پیش در صور یعنی شهر بزرگ جنوب لبنان اعلام تظاهرات کرد - بیش از ۱۰۰ هزار نفر آمدند - تظاهرات عجیب و بزرگی شد که تا به حال - در کشور - سابقه نداشته است - حدود ۵۰۰۰۰ از بعلمک آمده بودند - طرفداران اسعد و حکومت و ارتش خیلی اخلال کردند - عده زیادی از طرفداران صدر را زدند - مقدار زیادی از فعالیت‌ها و مسؤولیت‌های این تظاهرات به عهده من و مدرسه ما و استادان و شاگردان مدرسه ما بود - دو ماشین با میکروفون به دهات و قراء می‌رفتند و مردم را دعوت می‌کردند - بچه‌ها هم هر یک به ده خود می‌رفتند و اعلامیه پخش می‌کردند ولی عمال اسعد و ارتش مانع آنها می‌شدند و چند نقطه آنها را زدند - و حتی چند ماشین را که عکس آقای صدر پشت شیشه آنها بود با گلوله سوراخ‌سوراخ کردند! (البته عده‌ای هم ترسیدند و نیامدند!) و ارتش نیز در مسیر جاده‌ها همه مردم را جستجو - و تفتیش - می‌کرد که کسی اسلحه حمل نکند - حتی شب قبل از تظاهرات سرتاسر جاده‌ها را میخ ریختند و تمام ماشین‌ها - که از ماجرا بی‌خبر بودند - پنجر می‌شد و غوغائی به پا شد - همه شاگردها - زن‌ها، بچه‌ها - به خیابان‌های سراسر مسیر و جاده‌های بین شهری ریخته - شب تا صبح میخ جمع می‌کردند. برای دفاع و حفظ امنیت نیز ما نقشه موحد کشیده بودیم. نقشه‌های عجیب دفاع خط اول - خط دوم - خط سوم! چیزهایی که تعجب می‌کنی! جوانان مسلح صور مأمور خط اول بودند - مسلحین بعلمک مسؤول خط دوم دفاعی که بر روی سقف خانه‌ها و ساختمان‌های بلند و نقاط استراتژیک مستقر شده بودند که هر حرکت جیش

و یا دشمن را در هم بکوبند - حتی خمپاره انداز آورده بودند که اگر ارتش حمله کرد، پادگان ارتشی را گلوله‌باران کنند. خط دفاعی سوم به عهده فدائیان فلسطین بود که در این مورد با ما همکاری می‌کردند و همکاری آنها ذی‌قیمت بود و به خصوص که دولت را سخت نگران کرده بود - به عبارت دیگر دولت می‌دانست اگر به ما حمله کنند بعلبک و فدائیان فتح به پشتیبانی ما وارد عمل خواهند شد. به هر حال تظاهرات به خیر گذشت و تأثیر بزرگی گذاشت و به دولت ثابت شد که جنوب در دست کامل اسعد نیست. رئیس‌جمهور درخواست ملاقات با امام موسی را نمود - ولی او تا به حال رد کرده است - یعنی نمی‌خواهد سازش کند - خواستار ایفای طلبات است و بس! و دولت هم وانمود می‌کند که جواب نمی‌گوید و حتی در جواب یکی از وکلاء شیعه که گفته بود شیعه به خیابان خواهد ریخت، جواب داده بود که اگر شیعه به خیابان بیاید طایفه دیگری آماده است! و گفته بود که از خون و کشته شدن نمی‌ترسد! امام موسی نیز گفته است اگر دولت باز هم جواب نگوید یک تظاهرات دیگر در وسط بیروت به راه خواهد انداخت^۱ و اگر باز هم دولت قبول نکند دست به اعمال سلبی و مبارزه منفی و اعتصاب خواهد زد که چرخ گردش امور مملکت را از کار خواهد انداخت - و البته این رشته سر دراز دارد - یعنی ممکن است به زد و خوردهای مسلحانه نیز بکشد - و نتیجه را نمی‌توان از اکنون پیش‌بینی کرد زیرا پارامترها زیاد است - اولاً ارتش لبنان و احزاب چپ حداقل ۵۰ هزار مسلح می‌باشند دارند که خوب مسلح‌اند و مجهز - در مقابل بعلبک وجود دارد که مسلح‌اند و بزن ولی فقط قادرند در بعلبک و در کوه بجنگند - در بیروت کاره‌ای نیستند - و به خصوص در صورت خطر ارتش راه‌ها را می‌بندند و ماشین‌ها را کنترل می‌کند و عبور مسلح از بعلبک به بیروت مشکل است. از طرف دیگر شیعیان جنوب لبنان مسلح نیستند و اسلحه ندارند و تعلیم ندیده‌اند - تعلیم آنها وقت می‌گیرد (که در برنامه است) و پول لازم است برای تسلیح آنها... بنابراین

۱. امام صدر در آخرین مرحله اخطار کرد اگر به خواسته‌های مردم توجه نشود، تمام ساختمان‌های دولتی و وزارت خانه‌ها و ادارات را اشغال کرده و از آن برای اسکان موقت مردم بی‌خانمان استفاده خواهد کرد.

وضع کلی شیعه خوب نیست و برای هر کار جدی باید شیعه را تنظیم داد و تعلیم داد و مسلح نمود - و به همین سبب در جریان این کار بزرگ هستیم - و مسلماً اگر شیعه مسلح و قوی و متحد باشد - دیگر کسی نمی‌تواند به او زور بگوید. در حال حاضر فتح به ما کمک می‌کند و پشتیبان ماست - ولی خود فدائیان در - معرض - خطر بزرگی قرار دارند - و آن اینکه بعد از مصالحه سوریه و اسرائیل مسلماً اسرائیل به سوی لبنان توجه خواهد نمود فشار به روی فدائیان زیاد خواهد شد - مسلماً همه کشورهای مصلحت‌جو مثل مصر و سوریه و اردن خواستار توقف عملیات فدائیان خواهند شد - آمریکا و روسیه هم فشار خواهند آورد و توقف فرهنگ و عملیات فدایی یعنی مرگ فلسطین! یعنی غیرقابل قبول - بنابراین درگیری حتمی است - اگر زورشان برسد واقعای نظیر اردن به راه خواهند انداخت - در این درگیری البته ما هم طرفدار مقاومت فلسطین خواهیم بود. و ما هم مورد تجاوز قرار خواهیم گرفت - بنابراین اسرائیل برای هجوم با دولت لبنان همکاری خواهد کرد و بنابراین وضع ما ناگوار خواهد بود مقاومت فلسطین با آقای صدر همکاری می‌کند تا در مواقع خطر جدی - ما هم به آنها کمک کنیم. سال گذشته درگیری بین ارتش و احزاب دست‌راست از یک طرف و مقاومت فلسطین از طرف دیگر پیش آمد - درگیری خطرناکی بود - اسرائیل نیز آماده هجوم و تسلط بر جنوب لبنان بود - هواپیماهای ارتش لبنان مواضع فدائیان را بمباران می‌کردند ۴۰۰ فلسطینی کشته شد حدود ۶۰ نفر از ارتش نیز کشته شد - ما خود در حوالی مدرسه، شاهد یک صحنه خونین زد و خورد بودیم - سوریه نیز به لبنان حمله کرد - اسرائیل نیز در شرف حمله بود و وضع خیلی درهم شده بود - امام موسی دخالت کرد؛ اعلامیه داد، سران مذاهب را دید و متحد کرد - یاسر عرفات و رئیس‌جمهور و حافظ اسد رئیس‌جمهور سوریه را ملاقات کرد - ملاقات‌ها کرد تا با وساطت او جنگ خاتمه پیدا کرد و آتش‌بس بر پا شد و اسرائیل دخالت نکرد و سوریه خارج شد و ارتش و مقاومت صلح کردند... و مسلماً نقش امام موسی صدر در این صلح بی‌نظیر بود - او کسی بود که از همه طرف حرف او را قبول می‌کردند و به او احترام می‌گذاشتند و به خصوص یاسر عرفات دوست او بود - حافظ اسد رئیس‌جمهور

سوریه چون شیعه است به او ارادت دارد... این نقش و اهمیت امام موسی صدر مسلماً در آینده نیز درخور اهمیت است و لذا مقاومت فلسطین به امام موسی صدر احترام می‌گذارد و با او همکاری می‌کند تا در مواقع خطر نیز امام موسی از آنها جانب‌داری کند. حتی برای تعلیم جوانان شیعه به مقدار زیادی از فتح کمک گرفتیم... و به خصوص شیعه انقلابی و فدائیان در حال حاضر تحت یک خطر مشترک قرار گرفته‌اند و سرنوشت آنها به طوری به هم جوش خورده است. ولی متأسفانه سرنوشت به نفع ما نیست - آینده تیره و تار است روزه‌روز زندگی بر فدائیان سخت‌تر خواهد شد - فشار کشورهای خارجی بر مقاومت زیادتر خواهد شد - حتی سوریه و مصر بر فدائیان فشار می‌آورند برای آنها ایجاد محدودیت می‌کنند اگر لیبی یا الجزیره برای فدائیان اسلحه بفرستند سوریه ضبط - آنها را - می‌کند - اسلحه سنگین را که اصلاً نمی‌دهد - اسلحه‌های سبک را نیز به هر ترتیبی بالا می‌کشد! در سابق تمام کشورهای عربی به خصوص کویت و سعودی به فتح کمک مادی می‌کردند - کمک آنها قطع شده است - و مقاومت فلسطین با اینکه خیلی رشیدتر و پخته‌تر شده و با این حال تحت فشار و خطر نیستی و تفرقه به سر می‌برد - عدم اعتماد، نگرانی، سرگردانی، جنگ اعصاب، فشار اقتصادی و اسلحه و مسائل فراوان اجتماعی و روحی، مقاومت فلسطین را احاطه کرده است البته فدائیان راستین می‌دانند هیچ راهی جز مبارزه ندارند بنابراین با ثبات قدم در راه خود ایستادگی می‌کنند و این خود نعمتی است بزرگ - ولی اجتماع و سیاست و سرنوشت چه بسا که به سوی دیگر می‌رود و فشار را هر روز زیادتر می‌کند. همان‌طور که می‌دانی فدائیان نیز دست به اعمال انتحاری زده‌اند - و این نشان‌دهنده حقیقتی دردناک است که در مضيقه شدیدند و راهی جز این در پیش ندارند - ولی از طرف دیگر جای خشنودی است زیرا این قبیل فداکاری‌ها ایجاد حماسه کرده است و لاف‌ل یک راه شرافتمندانه در پیش پا می‌گذارد و به خصوص محاسبات دشمن را نیز به هم می‌زند - دولت‌های سازش‌کار عرب را نیز به وحشت می‌اندازد - و پارامتری جدید وارد معرکه می‌کنند که با هیچ ماشین‌حساب و مغزی قابل محاسبه نیست - پارامتر فداکاری جان ضریب تبدیل روح به ماده را به سوی بینهایت می‌برد و تعادلات

ناموزون گذشته را که به نفع اسرائیل بود به هم می‌زند البته اسرائیل نیز انتقام‌های وحشتناک می‌گیرد - عده زیادی را کشته است - چند محل بمباران شده را چند روز پیش دیدن کردم - مثل حمله آمریکا به آلمان - همه چیز با خاک یکسان شده است سه بار حمله هوایی - بمب‌های زمان‌دار که بعد از یک ساعت یا دو ساعت یا حتی ۲۴ ساعت منفجر می‌شوند - وقتی مردم برای پیدا کردن کشته‌ها کاوش می‌کنند بمب زمان دار دیگر منفجر می‌شود و کاوشگران را می‌کشد! در بازیچه‌های بچه‌ها در که همه‌اش بمب - تعیه - است و بچه‌ای بردارد - در دستان او منفجر می‌شود! دیروز در مدرسه بودیم که اسرائیل با چهار کشتی جنگی به سواحل صور آمد و اردوگاه رشیدیه فلسطین را بمباران کرد - من عکس‌های زیادی برداشتم - بعد با امام موسی صدر به دیدار کمپ رفتیم، خرابه‌ها، کشته‌ها، مجروح‌ها، شلوغی، زن و بچه در حال فرار! غوغائی است غوغائی! و بالاخره منتظریم که حتی به مدرسه ما حمله کنند! بچه‌ها را مرخص کرده‌ایم جز عده‌ای معدود همه رفته‌اند - مدرسه خالی است ولی جای امن وجود ندارد - هواپیماهای اسرائیلی همیشه بالای سر ما پرواز می‌کنند! و کشتی‌ها در آب‌های لبنان در حرکتند - ما زیر سایه رحمت! اسرائیل زنده‌ایم - هر موقع بخواهند می‌توانند ما را از زحمت زندگی آسوده کنند! ما هم عادت کرده‌ایم با مرگ صلح کرده‌ایم - دست دوستی به او داده‌ایم و به سوی سرنوشت به پیش می‌رانیم...

شبه‌ای از شرایط را برای تو شرح دادم - و فهمیدی که خطراتی چند ما را تهدید می‌کند. خطر دیگری را برای تو شرح می‌دهم و آن اینکه دولت ایران تعدادی تروریست حرفه‌ای به لبنان فرستاده است که مبارزان ایرانی را ترور کند - چند ماه پیش ۲۵ نفر از این جانیان حرفه‌ای به لبنان آمدند و روزنامه‌ای خبر آن را منتشر کرد - و یکی دو نفر از این تروریست‌ها به سراغ من هم آمده بودند که خوشبختانه یا بدبختانه در مدرسه نبودم و رفته بودند - البته سازمان فدائیان یکی از بزرگان آنها را که کاره‌ای هم در سفارت ایران بود گرفت یعنی دزدید و دو شبانه‌روز شکنجه کرد - کتک مفصلی زد و بعد گفت به دوستانت بگو اگر دست از پا خطا کنی خلاصه کار همه شما تمام است. این پیغام فدائیان البته تروریست‌ها و اعضاء سفارت را سخت به هراس انداخت

- زیرا فهمیدند که فقط با ما روبه‌رو نیستند بلکه با فدائیان نیز طرفند. همان‌طور که می‌دانی سفیر ایران در لبنان خود عضو سازمان امنیت است (قدر) و وقتی که آتاشه نظامی در اردن بود که فدائیان قتل عام شدند و او هم دستش به خون فدائیان فلسطینی آلوده است و فدائیان به شدت از او نفرت دارند. نزدیکی امام موسی صدر با فدائیان فلسطین سفیر سازمان امنیتی را نیز ناراحت کرد - و سبب شد که روزنامه‌های ایران حملات سنگینی را ضد امام موسی صدر شروع کنند - حملاتی که فقط در شأن خودشان بود - امام موسی جوابی را برای توضیح داد ولی جواب او را تحریف کردند و چه حرف‌های مزخرف از آن درآوردند! و امام موسی نیز عصبانی شد و در یک مصاحبه مطبوعاتی با محرر (روزنامه مهم لبنان) سخت به شاه و رژیم او تاخت و حملات مهمی کرد و شاه را در ردیف اسرائیل گذاشت - از زندان‌ها و مبارزات روحانیت و غیره اسم بود - این جواب سخت صدر سبب شد که شاه و سفیر الاغش بیشتر به دست و پا بیافتند و در داخل لبنان شروع به اخلاص کنند - در داخل لبنان سفیر با اسعد خبیث و مخالفین امام موسی رابطه دارد به آنها کمک می‌کند. شاه برای شمعون و دست‌راستی‌ها که ۵۰۰۰۰ مسلح میلشیا دارند اسلحه می‌فرستد و به هر وسیله ممکن ضد امام موسی صدر توطئه می‌کند - روحانی‌ها را می‌خرد، تحریک می‌کند و چه چیزهای نگفتی!!! ماه پیش نیز یکی از دوستان ما را به نام احمد نفری که شیخ مبارزی از طرفداران سرسخت آیت‌الله خمینی و مخالف شاه است به اتهام پرتاب نارنجک به ماشین سفیر ایران گرفته‌اند و میل دارند او را به ایران بفرستند - البته یک لیست ۱۲ نفری از طرف سفارت ایران تهیه شده است که خواستار اخراج آنهاست (که حقیر یکی از آنهاست). ضد نفری - هیچ مدرکی در دست نیست و همه می‌دانند ولی به ضرب پول و فشار سیاسی هنوز هم او را نگاه داشته‌اند. وقتی نارنجک به سمت سفیر پرتاب می‌شود^۱ - سفیر از ماشین خارج نمی‌شود و

۱. این عمل توسط عمال سفارت طراحی شده بود و تا حدی به‌جگانه بود. فقط به این بهانه ساواک می‌خواست امام صدر و یاران او را در معرض اتهام قرار دهد و اگر موفق شد حکم اخراج تعدادی از مخالفین فعال شاه از جمله دکتر چمران و احمد نفری و... را از سیستم قضایی لبنان بگیرد، که با مداخله امام صدر و مذاکره ایشان ←

حتی به شوfer هم می‌گوید از ماشین خارج نشود - به ماشین صدمه‌ای نمی‌رسد (فقط لاستیک پنجر می‌شود) و نارنجک حمله‌ای بود که فقط صدا می‌کند (یا اصلاً همه‌اش کشک است) - وقتی پلیس می‌رسد و می‌پرسد چه کسی زده است؟ سفیر می‌گوید: مهم نیست چه کسی نارنجک پرتاب کرده - فقط موسی صدر پشت پرده مسؤول این کار است) - به عبارت دیگر این هم یک بازیچه سیاسی برای فشار بر طرفداران آقای صدر و ائتلاف انرژی ما و ترس و وحشت برای مبارزان ایرانی در داخل لبنان است. دولت لبنان هم پولکی است - هر کس به او پول بدهد برای او کار می‌کند - ما هم که الحمدلله بی‌پول و فقیر و ورشکسته‌ایم. بنابراین تا وقتی فدائیان در این‌جا قدرتی دارند ما کم و بیش در امانیم - اگر آنها مورد هجوم قرار گیرند ما هم مورد هجوم همه جانبه قرار خواهیم گرفت...

اکنون که این نامه را می‌نویسم هواپیماهای اسرائیلی هر چند گاهی از بالای سر ما رفت و آمد می‌کنند و هر لحظه ممکن است ما را بزنند - مدرسه ما بزرگترین مدرسه جنوب لبنان است و به خصوص مبارزات آقای صدر چون خاری در چشم عده‌ایست - زیر ساختمان ما زیرزمین بزرگی است تقریباً محکم - و ما آن‌جا را پناهگاه قرار داده‌ایم تا در موقع خطر بچه‌ها به آن‌جا بروند - البته مدرسه را تعطیل کرده‌ایم فقط چند شاگرد و چند معلم باقی هستند - امروز زن و بچه و چند مرد فلسطینی (مردهای بی‌بخار!) به زیرزمین ما پناه آورده بودند - به داخل رفتیم حدود صد نفر بچه و زن و مرد و غیره نشسته‌اند - خیلی دلم سوخت - گفتم ما در این‌جا در امان نیستیم - و اگر اسرائیل بفهمد همه شما در این‌جا جمع شده‌اید حتماً این‌جا را بمباران خواهد کرد - ولی متأسفانه نمی‌فهمیدند و بعضی حتی اهانت می‌کردند که این‌جا شما جاسوس هستید و بنابراین مدرسه را نخواهند زد!! گفتم بنشینید! کاری با شما ندارم! راستی که دلخراش است، از هر طرف که فکر می‌کنم درد و رنج است - بدبختی است - ترس از مرگ - بچه‌های کوچک - زن‌های از کار افتاده آنگاه نفرین‌ها و نفرین‌ها...

به هر حال این وضع ماست - در فقر - در بی‌امنی - در یک جنگ داخلی و خارجی! راستی که زندگی است! زندگی به مفهوم مبارزه - به مفهوم فرو رفتن در غوغای حیات، تقبل خطرات، خدمت کردن به حق. دشنام شنیدن و سکوت کردن، ظلم و ستم را با جان خود حس کردن... و خلاصه با مردم و در مردم زیستن...

ب (اسنادی از ساواک

یکی از اتهاماتی که همیشه به امام موسی صدر زده می‌شد این بود که ایشان مشی انقلابی ندارد و با شاه و دولت ایران مماشات می‌کند و در باطن با شاه سازش کرده است. ملاقات ایشان را با شاه نیز دلیل این امر می‌دانند. حتی این شبهه افکنی‌ها باعث شد که پاره‌ای از دوستان نسبت به اقدامات ایشان دچار تردید شوند.

در بخش مصاحبه به این مسئله پرداختم و توضیحاتی را ارائه دادم، اما برای داوری بهتر و زدودن هرگونه اما و اگر لازم دیدم که در این بخش تعدادی از اسناد آرشیو ساواک را ارئه کنم. این اسناد شامل روابط امام موسی صدر با امام خمینی و مخالفین شاه و همچنین دیدگاه رژیم پهلوی نسبت به امام موسی صدر است. اسناد ساواک درباره امام موسی صدر به همت وزارت اطلاعات در سه جلد چاپ شده است که علاقمندان می‌توانند به این مجموعه روشنگر مراجعه کنند.

به : ۷۱۳ تاریخ ۵۲/۱۲/۱۲

از ۲۱۳ شماره ۱۶۰۸۳/۲۱۳

موضوع : اظهارات سفیر لبنان در تهران

سفیر لبنان در دربار شاهنشاهی در تاریخ ۵۲/۱۲/۱۲ اظهار داشت که طبق اطلاع نامبرده در اثر بیانات سید موسی صدر و اقداماتی که نامبرده نموده دولت شاهنشاهی تصمیم گرفته است که نسبت به قطع کمک به منظور تأسیس یک بیمارستان جهت شیعیان لبنان اقدام نماید که این امر انعکاس مطلوبی در شیعیان لبنان که متکی به پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر هستند ننموده است و از این موقعیت نیز دولت عراق استفاده نموده و تحریکاتی به ویژه با خریداری جراید مزدور لبنانی بر علیه

دولت لبنان و ایران می‌نمایند و خال آن که باید صراحتاً بگویم بیانات موسی صدر که یک شخص مذهبی است نباید جدی و رسمی تلقی شود زیرا سیاست دولت لبنان مخالف این امر می‌باشد و موسی صدر یک فرد غیرمسئول در لبنان است و مانند سایر رهبران مذهبی که در لبنان وجود دارند چنین بیانات را نموده است و نباید این مطالب به حساب دولت لبنان و سیاست دولت لبنان نسبت به دولت شاهنشاهی گذارده شود چه دولت لبنان همواره در ادامه و توسعه حسن روابط با دولت شاهنشاهی کوشا بوده و بخصوص متکی به عنایات خاص شاهنشاه آریامهر می‌باشد و حال قطع کمک به شیعیان لبنان برای احداث بیمارستان اثرات خوبی در شیعیان لبنان به ویژه آن دسته که موافق موسی صدر نیستند ننموده و انتظار دارم کماکان از عنایات دولت ایران برخوردار شود و در این زمینه دولت ایران به نظر من باید تجدید نظر نماید. در پاسخ اظهارات سفیر لبنان به ایشان گفته شد: آیا این بیانات شما و نظر شخصی خود شما است یا ریاست جمهوری لبنان و سایر مقامات رسمی لبنان آن را تأیید می‌نمایند. سفیر لبنان پاسخ داد: مسلماً تمام مقامات رسمی لبنان آن را تأیید می‌نمایند. به سفیر لبنان پاسخ داده شد: پس بهتر است ایشان اظهارات را به طور رسمی به جناب آقای وزیر امور خارجه منعکس نمایند که به شرف عرض شاهنشاه آریامهر برساند و چنان چه اراده فرمایند دستور رسیدگی صادر خواهند فرمود زیرا آنچه مسلم است بیانات و اظهارات موسی صدر که به طور بی‌ادبانه و گستاخانه بیان شده نمی‌تواند بی‌اثر در روابط دو کشور باشد و مقامات مسئول لبنان نیز نمی‌توانند به عنوان این که موسی صدر یک فرد غیرمسئول است و چنین اظهاراتی نموده عکس‌العملی از خود نشان ندهند و حداقل مقامات دولت لبنان می‌توانند از آنچه امام موسی صدر گفته است اظهار تأسف و ندامت کنند و اعلام نمایند که آنچه موسی صدر گفته است جنبه شخصی و اغراض خصوصی داشته و ارتباطی به دولت لبنان و شیعیان لبنان نداشته است. سفیر لبنان پاسخ داد: می‌دانید اعلام رسمی این مطلب در جراید لبنان به علت تشنجات سیاسی که در لبنان است غیرممکن است ولی من حاضر هستم با جناب آقای نخست وزیر و جناب آقای وزیر امور خارجه رسماً مذاکره نمایم و استدعای شرفیابی نموده و به طور رسمی این

مطالب را به شرف عرض شاهنشاه آریامهر برسانم و در هر صورت امروز هم سعی خواهم کرد قبل از مسافرت به کابل (توضیح آن که سفیر لبنان در ایران سفیر اکردیته لبنان در کابل است که برای تسلیم استوارنامه خود به رئیس‌جمهوری افغانستان به آن کشور مسافرت می‌نماید) با جناب آقای علم ملاقات نموده و مطالب را با ایشان در میان بگذارم و استدعای شرفیابی نمایم و امیدوارم که شاهنشاه آریامهر با عنایتی که همیشه به کشور لبنان و بخصوص شیعیان لبنان داشته‌اند اوامر مجدد برای بررسی و رسیدگی به تأسیس بیمارستان در لبنان صادر فرمایند شاید با این توضیحات که رسماً از طرف دولت متبوعه به عرض برسانم بتوان نتیجه مطلوب را گرفت. ملاحظات: مراتب از عرض تیمسار ریاست ساواک گذشت پی نوشت فرمودند: «ضمناً جناب آقای سفیر باید بدانند که خاطر مبارک شاهانه از رفتار موسی صدر بسیار مکدر و از آنجایی که سایر مسلمانان شیعه لبنان نسبت به موسی صدر عکس‌العملی نشان نداده‌اند گله دارند به هر جهت اول باید تکلیف موسی صدر معلوم شود و با واسطه قرار دادن آقای شمعون هم نتیجه نهایی حاصل نمی‌شود برای جانشینی یا طرد موسی باید فکری بکنند»^۱.

از: ۳۱۲

گزارش درباره: سید موسی صدر

محترماً به استحضار می‌رساند:

نظر به این که نامبرده بالا در بیروت مطالبی علیه مصالح کشور اظهار نموده بود. مقرر گردید که به ساواک تهران اعلام گردد از طریق وعاظ و روحانیون مورد اعتماد در منابر، یاد شده وابسته و عامل کشورهای بیگانه معرفی شود. که در اجرای اوامر اقدام گردید.

۱. همانطور که در مصاحبه گفتم، امام موسی صدر هیچگاه کمکی از رژیم شاهنشاهی دریافت نکرد. این نیز یکی دیگر از اتهاماتی بود که مرتباً به آقای صدر وارد می‌شد.

اینک ساواک تهران اعلام نموده است که به منابع مربوطه آموزش‌های لازم در این مورد داده شده است. ضمناً به استحضار می‌رساند که با توجه به تجربیات گذشته درباره این قبیل روحانیون، هرگونه مخالفت علنی دولت بر علیه مشارالیه بر اشتها وی خواهد افزود و موجب بزرگی و عظمت او خواهد شد. مراتب استحضاراً معروض گردید.

مسئول بررسی - وثوقی ۵۳/۲/۲۴

رئیس بخش ۵۳/۲/۲۴

رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - عطارپور ۵۳/۲/۲۴

ملاحظه شد ۵۳/۲/۲۶

بایگانی شود ۵۳/۲/۲۶

خیلی محرمانه تبدیل شد

شماره: ۲۵۰/۸ - ۸۳۰/۸ تاریخ: ۲۵۳۷/۴/۱

سفارت شاهنشاهی ایران - بیروت

با ارسال فتوکپی نامه شماره ۹۰۰ - ۱۸۰/۱۳ مورخ ۲۵۳۷/۳/۲۲ آقای مرتضی مرتضایی، خواهشمند است از هرگونه نظری که نسبت به سازمان نهضت آزادی

اسلامی ISLAMIC LIBERATION MOVEMENT

دارند وزارت امور خارجه را مطلع نمایند.

ضمناً همان طوری که از گزارشهای واصله آن سفارت طی هفته‌های اخیر استنباط می‌شود، روح‌الله خمینی و عمالش با همکاری موسی صدر از طریق جراید و صدور اعلامیه‌های ضدیمیه‌نی تبلیغات وسیعی را بر علیه دولت شاهنشاهی آغاز کرده‌اند.

به نظر وزارت خارجه سازمان مورد اشاره آقای مرتضی مرتضایی، همان گروه و سازمان روح‌الله خمینی تحت عنوان «سازمان آزادیبخش ایران» یا «حرکت‌التحریر الایرانیه» می‌باشد.

وزیر امور خارجه

رونوشت پیرو نامه شماره ۲۵۰/۸ - ۸۲۸/۸ مورخ ۲۵۳/۴/۱ جهت اطلاع به سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارسال می‌گردد. از طرف وزیر امور خارجه

[به ۷۱۳ تاریخ ۳۷/۳/۱] [۵۷]

[از ۲۱۳ شماره ۹۹۲/۲۱۳]

روز گذشته [۳۷/۲/۳۰ ۵۷] موسی صدر بیشتر پرده از چهره خائنانه خود برداشت و علنا همکاری و همگامی خود را با روح‌الله خمینی اعلام داشت و تلگرافی برای خمینی در نجف ارسال داشت که مضمون آن به شرح زیر در جراید منتشر گردیده است: «علمای مسلمان همه طوایف در لبنان قتل‌عام‌هایی که در ایران بر علیه هم میهنان و علمای مذهبی و برخلاف کلیه اصول انسانی صورت می‌گیرد محکوم می‌نمایند و خطبه‌های روز جمعه گذشته ۳۷/۲/۲۹ را نیز به شرح این مسئله اختصاص دادند از این گذشته تلگرافهایی که برای مراجع تقلید قم مخابره شده هنوز بدون جواب باقی مانده همه در انتظار حصول اطمینان و اوامر شما هستند»

نظریه اداره کل دوم: اصولاً امکان این‌گونه اعمال خائنانه از طرف موسی صدر بعید به نظر نمی‌رسد

عملیات ۵۷/۳/۲

۱- جریان توفنده انقلاب وارد مراحل حساس خود می‌شد و نیاز مبرم به حمایت‌های همه‌جانبه داشت و امام موسی صدر با درک شرایط و لزوم مساعدت از جبهه خارج با ارسال تلگرام جهانیان و مردم شیعه لبنان را متوجه سیر حوادث و انقلاب در ایران می‌نمودند.

به ۷۱۳ تاریخ: ۳۷/۲/۲۴

از ۲۱۳ شماره: ۲۵۴/۲۱۳

بسیاری از اعلامیه‌های ضدملی که در زینبیه و نقاط مختلف سوریه و عراق و اماکن دیگر توزیع شده و می‌شود در بیروت چاپ می‌شود و عوامل سیدموسی صدر در تهیه و چاپ و توزیع آن دخالت مستقیم دارند یکی از عوامل و دوستان نزدیک سید موسی

صدر به نام کشمیری مأمور توزیع اعلامیه‌ها در سوریه است. شعارهای ضدملی که علیه مقدسات ایران در اماکن مذهبی به درودیوار نوشته شده و می‌شود توسط عوامل موسی صدر و دوستان وی نوشته شده است و با آن که تاکنون دو نوبت شعارهای ضدملی توسط مسئولان مربوطه محو شده و حتی بعضی نقاط نقاشی شده‌اند معذک مجدداً شعارها به درودیوار نوشته شده و حتی افزایش هم یافته است و همه این اقدامات توسط عوامل سید موسی صدر که با خمینی ارتباط دائم دارد نوشته می‌شود و حتی اعلامیه‌هایی که با عکس خمینی چاپ شده در بیروت و زیر نظر عوامل موسی صدر تهیه شده است موسی صدر همزمان با این اقدامات به مبارزه و دشمنی خود علیه سید حسن شیرازی ادامه می‌دهد و بانفوذی که در سوریه دارد امکان دارد مشکلات زیادی برای شیرازی به وجود آورد و امکان بروز هر نوع حادثه‌ای در زینبیه و بین طرفداران دو نفر مذکور فوق‌العاده زیاد است.

نظریه رهبر عملیات: قبلاً شواهد و قرائنی در دست بود که اعلامیه‌های مضره که توسط عوامل موسی صدر در دمشق تحت نظر شخصی به نام کشمیری کار می‌کند پخش می‌شود و فعالیت عوامل موسی صدر در این زمینه در دمشق مورد تأیید است. نظریه نمایندگی: با توجه به دسترسی منشأ و ارتباط نزدیکی که با عوامل مذهبی مقیم دمشق دارد به صحت خبر می‌توان اعتماد نمود.

نظریه اداره کل دوم: تعیین صحت یا سقم خبر توزیع اعلامیه‌های ضدملی در سوریه وسیله عوامل موسی صدر احتیاج به وصول اطلاعات تکمیلی بیشتری دارد.

تاریخ: ۲۵۳۷/۳/۱۴

شماره: ۱۰۱۵/۲۱۳

[به: ۷۱۳]

[از: ۲۱۳]

موضوع: سیدرضا کشمیری

شخصی به نام سیدرضا کشمیری ایرانی‌الاصل دارای گذرنامه انگلیسی از عمال

روح‌الله خمینی به لبنان وارد و بلافاصله با کمک موسی صدر و عده‌ای از روحانی‌نمایان شیعه که سابقاً در عراق مقیم بودند در منطقه کیفون لبنان مستقر گردیده و علیه دولت شاهنشاهی ایران و به نفع روح‌الله خمینی فعالیت شدید می‌نماید که تمام مخارج آنها توسط موسی صدر تأمین می‌شود.

نامبرده به یکی از ایرانیان مقیم لبنان گفته است که به علت فعالیت‌های مضره (به اصطلاح خود. دعوت مردم به قیام علیه بی‌دینی در ایران) به عراق تبعید گردیده و حال برای به اصطلاح هدایت شیعیان و ایرانیان مقیم لبنان از طرف روح‌الله خمینی به لبنان آمده تا با کمک موسی صدر به فعالیت‌های مذهبی و سیاسی علیه ایران بپردازد.

نظریه اداره کل دوم: با توجه به فعالیت‌های مضره موسی صدر و خمینی علیه دولت شاهنشاهی ایران امکان هرگونه فعالیتی از طرف آنان و پیروان آنها بعید به نظر نمی‌رسد.

سید موسی صدر - ۵۸

۷۱۳/افقهی

به: ۷۱۳/تاریخ: ۳۷/۲/۵

از: ۲۱۳ شماره: ۶۰/۲۱۳

۱- پاکت‌هایی محتوی اعلامیه مخالف رژیم شاهنشاهی ایران که ظاهراً توسط مجلس عالی شیعه (موسی صدر) لبنان تهیه و به عنوان آدرس‌هایی در لبنان، بحرین، کویت و عربستان سعودی پست گردیده توسط اداره سانسور سازمان امنیت لبنان ضبط و در اختیار سفارت شاهنشاهی قرار گرفته است.

۲- در اعلامیه‌های یاد شده به چگونگی فوت علی شریعتی و توطئه اخیر مارکسیست‌های اسلامی در شهرهای ایران اشاره شده و اغتشاشات داخلی را به اصطلاح ناشی از ظلم و ستمی که از طرف عمال دولت شاهنشاهی نسبت به مردم اعمال می‌گردد ذکر نموده است.

نظریه اداره کل دوم:

مفاد خبر صحت دارد و نمونه اعلامیه‌های مذکور متعاقباً ارسال خواهد شد.

عملیات ۳۷/۲/۶

۱ - تاریخ: ۳۷/۲/۲۶

شماره: ۱۱۱/۲۱۳

به: ۳۳۴

از: ۲۱۳

پیرو: ۳۷/۲/۵ - ۶۰/۲۱۳

نود طغری پاکت محتوی اعلامیه مورد بحث در شماره پیروی جهت بهره‌برداری به پیوست ایفاد می‌گردد.

نظریه اداره کل دوم - چنان چه اعلامیه‌های پیوست از نظر ادارات کل هفتم و هشتم مورد بهره‌برداری است مستقیماً با اداره کل سوم مکاتبه نمایند.

بررسی / ۲۶/۲/۳۷

آقای فلک‌فرسا فرمودند چون پاکت‌های مذکور قابل بهره‌برداری نبوده معدوم گردیده است. زالتاش ۳۷/۵/۱۰

موسی صدر ۴۶۴۲۲

آقای زالتاش ۳۷/۴/۲۸

بایگانی شود زالتاش ۱۰/۵/۳۳۷

۲- این اعلامیه تحت عنوان «ملت مجاهد ایران در مبارزه‌اش علیه حکومت شیطانی شاهنشاهی» می‌باشند

در ابتداء ملت ایران را جزیی بزرگ از امت اسلام دانسته که با مطامع استعماری غرب و شرق مبارزه می‌کند و جنبش آزادیبخش ایرانی اسلامی یگانه طریق مبارزه برای تحقق بخشیدن هدف مقدس خود دانسته است. و پیرامون مبارزه (امام خمینی) علیه رژیم موجود در ایران و علیه استعمار سخن گفته است اضافه نموده

مبارزه انقلابی جنبش آزادیبخش اسلامی از اواسط سال گذشته به اوج خود رسیده

و رزمندگان این جنبش فعالیت پنهانی خود را علنی کرده است. در یک قسمت به شهادت دکتر علی شریعتی اشاره و اضافه کرده که مرگ وی را به صورت پیچیده‌ای صورت گرفته که معتقدند که از ناحیه ساواک صورت گرفته است و اشاره به اعتصابات و تظاهرات و برگزاری مجالس ختم کرده و شریعتی اولین مؤسس جنبش انقلابی اسلامی دانشجویی در خارج و داخل کشور معرفی کرده است. در قسمت دیگر اشاره به اعتصاب عده‌ای از مردان دین‌دار مبارز در کلیسای سنت مری پاریس نموده که در آن ۸۰ مبارز مرد ۱۱ مبارز زن شرکت داشته و خواستار برگشتن خمینی و آزادی آیت‌الله طالقانی، منتظری، دکتر میثمی، دکتر سبحانی، سید مهدی‌هاشمی بوده‌اند بعداً به تماس‌های ساواک با سازمان سیای امریکا و موساد اسرائیل اشاره کرده است.

قسمت دیگر مربوط به شهادت مصطفی خمینی در این قسمت نیز مرگ وی را پیچیده و از طرف ساواک دانسته است. بعداً به «عاشورای انقلاب» اشاره کرده است.

در قسمت دیگر به تظاهرات اخیر قم و سایر شهرستانهای ایران اشاره و آماری از تعداد بانکهای سوخته شده و درهم شکسته و ماشینها و ادارات دولتی که در آنها آتش‌سوزی ایجاد شده درج کرده است.

در قسمت دیگر اشاره به چهلمین روز شهادت شهدای تبریزی اشاره و چگونه درگیری مأمورین را با مردم توصیف و نمونه شعارهای تظاهرکنندگان را درج کرده است.

به: ۷۱۳ تاریخ: ۳۶/۱۰/۲۰

از: ۲۱۳ شماره: ۷۱۸/۲۱۳

بین روح‌الله خمینی و سید موسی صدر از گذشته ارتباط برقرار بوده تنها تجلیل از دکتر علی شریعتی مزینانی را مورد تأیید قرار نداده. در سال گذشته خمینی چند نامه برای سید موسی صدر ارسال داشته که متن آنها در کتاب (بحران خونین لبنان، روش تاریخی شیعیان و همدردی برادران ایران) به چاپ رسیده است.

نظریه اداره کل دوم : چاپ کتاب مزبور مورد تأیید است. ضمناً وزارت امور خارجه در جریان خبر قرار دارد.

ملاحظات: مراتب از عرض تیمسار ریاست ساواک گذشت پی نوشت فرمودند «اداره کل سوم»

عملیات ۳۶/۱۰/۲۲

شماره : ۵۳۳/۱۷ - ۶۲۹/۳ تاریخ: ۳۶/۹/۱۰

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

به موجب گزارش واصله از سفارت شاهنشاهی در بیروت از طرف جنبش محرومین لبنان (سازمان امل) زیر نظر سید موسی صدر و گروهی از روحانیون لبنانی در حسینیه شباح بیروت مراسم سوگواری برای سید مصطفی خمینی فرزند آیت الله خمینی برگزار گردید. در این مراسم شیخ محمد یعقوب یکی از معاونین سید موسی صدر طی سخنرانی خود گفت آیت الله خمینی با مهاجرت خود بر علیه ظلم و ستم قیام کردند و ما در این مراسم تعهد می نمایم که از این قیام در اعمال روزانه خود الهام بگیریم. متن اظهارات وی در نشریه محرمانه امل وابسته به سید موسی صدر درج گردیده که به پیوست ارسال می گردد.

از طرف وزیر امور خارجه

گیرنده: ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره دوم اطلاعات و ضد اطلاعات

عملیات - ۳۶/۹/۲۶

سید موسی صدر رئیس مجلس عالی شیعیان لبنان که به سال ۲۵۱۹ شاهنشاهی از ایران به لبنان رفته در فرصتهای مختلف اظهارات و اقداماتی علیه مصالح عالیه دولت شاهنشاهی ایران نموده که خلاصه اهم آنها به این شرح است: ۱- سید موسی صدر اعلامیه روحانیون ایران را که به مناسبت وقایع ۱۵ خرداد منتشر شده و بر ضد مقامات عالیه ایران بوده امضا کرده است.

۲- در سال ۲۵۲۷ هنگامی که تیمور بختیار با مقداری اسلحه در بیروت بازداشت شد

و در زندان به سر می‌برد، موسی صدر در زندان با وی ملاقات و اقدامات وسیعی را نزد مراجع لبنانی در جهت آزادی بختیار به عمل آورد، در حالی که در آن زمان فعالیت‌های تیمور بختیار علیه ایران ثابت شده بود.

۳- یکی از رهبران گروه تروریستی مارکسیست‌های اسلامی به نام صادق قطب زاده که فعالیت‌هایی بر ضد دولت شاهنشاهی ایران دارد همواره با موسی صدر ارتباط داشته و از حمایت و امکانات او در فعالیت‌های خود بر ضد ایران برخوردار است.

۴- سید موسی صدر سرپرستی مدرسه‌ای را که در صور تأسیس کرده به شخصی به نام مصطفی چمران ساوه‌ای واگذار نموده و هم اوست که سرپرستی آموزش افراد سازمان چریکی صدر (امل) را به عهده دارد.

۵- مصطفی چمران از مخالفان سرسخت ایران و از سران جبهه به اصطلاح ملی در آمریکا بوده و در زمان جمال عبدالناصر به اتفاق چند تن دیگر دوره چریکی و خرابکاری را در مصر دیده است و ترتیب طی دوره خرابکاری را برای تعدادی از تروریست‌های ایرانی در سازمان‌های فلسطینی فراهم کرده است. علی شریعتی نویسنده ایرانی در سال جاری در لندن فوت و در دمشق به خاک سپرده شد، شریعتی گر چه در گذشته پایه‌گذار مارکسیسم اسلامی در ایران بوده ولی در اواخر عمر عقاید گذشته خود را رها کرد و علیه مارکسیسم اسلامی دو کتاب نوشته بود، لیکن سید موسی صدر به تبعیت از مخالفان ایران که در نظر داشتند از شریعتی به عنوان یک مخالف ایران تجلیل نمایند، به مناسبت دفن او مراسمی بر پا کرد و در چهلمین روز درگذشت او مجلس یادبودی منعقد نمود که در آن یاسر عرفات و عده‌ای دیگر از سران فلسطین شرکت کردند، صدر و دیگر سخنرانان این مراسم، در سخنان خود ایران را مورد حمله قرار داده و از شریعتی به عنوان شهید یاد کردند، در حالی که او بر اثر بیماری قلبی در گذشته و گواهی بیمارستان مربوطه در لندن در مورد علت فوت او در دست است.

۶- او در برخی از مصاحبه‌های مطبوعاتی خود، دولت شاهنشاهی ایران را مورد حملات شدید قرار داده است و به عنوان مثال، در مصاحبه‌ای که در سه سال پیش با سردبیر روزنامه المحرر چاپ بیروت به عمل آورده و در شماره مورخ ۲۸ ژانویه

۱۹۷۴ آن روزنامه منتشر شده است، به تفصیل دولت ایران را مورد حمله قرار داده و مبارزات به اصطلاح روحانیون ایرانی را به رهبری خمینی بر ضد مقام سلطنت و دولت شاهنشاهی ایران تشریح و تجلیل نموده است، در شماره‌های اخیر نشریه «امل و رساله» نیز که از انتشارات تشکیلات موسی صدر است ساواک و سفیر شاهنشاه آریامهر در بیروت به عنوان نماینده ساواک مورد حمله قرار گرفته‌اند.

۷ - موسی صدر با شعار «السلاح زینة الرجال» احساسات مردم شیعه را برانگیخت و بدون آمادگی شیعیان را به جنگی کشاند که بر اثر آن هزاران نفر از آنان کشته و یا مجروح و دهها هزار تن بی‌خانمان و آواره شدند، قابل توجه است که موسی صدر کمکهای مردم ایران و شیعیان نقاط دیگر را در رفع حوائج شیعیان مصیبت دیده لبنان مصرف نکرده و به مصارفی در جهت تحکیم موقعیت خود و سازمان چریکی «امل» رسانده است.

۸ - با این همه موسی صدر تظاهر می‌کند که با دولت شاهنشاهی ایران مخالفتی ندارد اگر اعمالی بر ضد دولت شاهنشاهی ایران از او سرزده تحت فشار گروههای دیگر و از روی اجبار بوده و چاره‌ای جز آن نداشته است و یا در زمانهایی به طرف این مخالفتها سوق داده شده است، کوشش صدر بر این است که در هر صورت از امکانات دولت ایران برای پیشبرد مقاصد خود برخوردار باشد و لذا در حال حاضر نیز تلاش می‌کند که خود را دوست و طرفدار ایران نشان دهد و این تظاهر و دورویی خود از نقاط ضعف او به شمار می‌آید.

به عرض تیمسار ریاست ساواک گذشته است.

۱ - در برگه‌ای که ضمیمه سند فوق بود در بند هشتم اینگونه درج گردیده است.

۸ - موسی صدر به مناسبت حوادث اخیر ایران طی تلگرافی که برای خمینی مخابره نموده اعلام داشته است که علمای اسلامی و شیعیان لبنان قتل‌عام‌هایی را که در ایران در مورد هم‌میهنان یا علمای مذهبی برخلاف کلیه اصول انسانی انجام گرفته محکوم می‌کند و خطبه‌های روز جمعه ۱۳۵۷/۲/۲۹ در مساجد به تشریح این موضوع اختصاص داده شده است.

۹ - در تاریخ ۳۷/۳/۱۳ شخص به نام سیدرضا کشمیری وارد بیروت گردید نامبرده که از عمال روح‌الله خمینی است که علیه دولت ایران و به نفع خمینی فعالیت دارد این شخص مورد حمایت سید موسی صدر قرار گرفته و هزینه‌های فعالیت‌های او را سید صدر تأمین می‌کند.

سفارت شاهنشاهی ایران

بیروت

ترجمه روزنامه

جنبش محرومین (نیروهای مقاومت لبنان موسوم به امل) بعد از ظهر جمعه گذشته در حسینیه شیاح بیروت زیر نظر سید موسی صدر و گروهی از روحانیون و جوانان مراسم سوگواری برای آیت‌الله سید مصطفی خمینی فرزند مرجع عالی شیعیان آیت‌الله خمینی برگزار کرد.

این مراسم با تلاوت آیاتی چند از کلام‌الله مجید آغاز سپس انیس سویدان و مجید صالح و در خاتمه شیخ محمد یعقوب سخنرانی‌هایی نمودند که ترجمه نطق شیخ محمد یعقوب به شرح زیر است :

در این یادبود دردناک که رنج فقدان علامه سید مصطفی فرزند امام مجاهد آیت‌الله خمینی غم و اندوه می‌آفریند هدفایمان نیز به هم می‌پیوندند و حالتی به وجود می‌آورد که سرشار از رایحه شهادت است و منعکس کننده اراده و عملی در زندگی است که در پرتو ایمان به کنه وجود چشم حقیقت به تغییر و تحول دوخته تا از اصالت خود عنصر مبارزه‌اش را بسازد و از ایمانش عنصر پایداری و از آگاهیش نسبت به ارزشهای عنصر جهاد و فداکاری، منطق سستی و کاهلی طبقه روحانی را که برای حل مسایل زندگی متوسل به دعا شده و وسعت دهش الهی را نادیده می‌گیرد برپا کرده و... انتظار و عکس‌العمل را کنار گذارده و منطق آمادگی جهت ایجاد محیط مناسبتر برای مبارزه را پیش می‌گیرد و بدین ترتیب دامنه جنبش وسعت می‌یابد و تبدیل به یک هجرت دائمی می‌گردد که مرزهای جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد تا چهره جاویدان اسلام را رسم

نماید، اسلام دین انسانیت دگرگونی و قدرت در هماهنگی با زمان به طور همه‌جانبه، انقلابی و نوآوری است.

هجرت پدر مجاهدش نیز ضربه‌ای بود در برابر ظلم و طغیان و جنبش جدید جهت برانگیختن رسالت به عنوان زندگی سازنده با زمان انقلاب، تا فرصتی مناسبتر برای عمل بیاید. فرزندش نیز این رویه را پیش گرفت، فکرش را باز کرد تا پدیده‌های تازه را فرا گیرد: و دست قضا چنین‌خواست که در برخی از مراحل تحصیلش از یآوری مبارزه جو کمک بخواهد که اسلام را به صورت یک مکتب ایدئولوژیکی درآورده و در برابر تمامی مکتبها و عقاید گمراه زمانه قرار داده است.

به همین جهت بود که در محضر امام صدر صاحب مکتب تحول در لبنان بر مبنای ایدئولوژی پیشتاز و مؤمن به تحصیل پرداخت از همین رو است که عمق این یادبود بعد مبارزه‌جویانه صحیح خود را کسب می‌نماید شمولی نامحدود در مکانی وسیع، هر زمانی را کوتاه کرده و هر مکانی را آکنده می‌سازد. ای برادر شهید روز یادبود تو در لبنان با رحلتی حسینی در جنوب به هم می‌آمیزد هجرتی در راه خدا و دو هجرت به هم می‌پیوندند تا جنبش نور انقلاب خود را از آن الهام گیرد و معادله مبارزه را به زبان خون تجسم نماید، خونی که همانا با ندای آسمانی لا اله الا الله و الله اکبر و ایمانی صادقانه ریخته شده و در روز یادبود دوباره جان می‌گیرد تا جهشی به جنبش بخشد و به سوی پدر مجاهد مؤمنت آیت‌الله خمینی سوق دهد و با خداوند خویش تجدید پیمان کند که راه را با روشی استوار و سلوکی حسینی دنبال نماید و از خدا می‌خواهد روح فقید را در بهشت خویش جای دهد و همه ما را آماده سازد تا مرگ را به صورت شهادت پذیرا باشیم.

پیوستی سند شماره ۱۶۶۴۸/۲۱۳ مورخه ۳۶/۹/۲۳ می‌باشد.

شماره: ۰۳۳/۱۷ - ۱۰۶۸/۳ تاریخ: ۳۶/۲/۱۷

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

به موجب تلگرام رسیده از سفارت شاهنشاهی در بیروت خلیل الخلیل سفیر لبنان در

دربار شاهنشاهی اظهار داشت سید موسی صدر از وجوهی که از ایرانیان برای او رسیده مبلغ دو میلیون لیره لبنانی در اختیار یک نفر ایرانی منحرف و متواری به نام مصطفی چمران که رئیس مدرسه صدر سید موسی صدر می‌باشد گذارده شد تا برای گروه میلشیای سید موسی صدر یک سازمان اطلاعاتی نظیر آن چه که گروههای افراطی فلسطینی دارند به وجود آورد و عده‌ای از تروریست‌ها را برای خرابکاری و ترور شخصیتهای مورد نظر تربیت نماید. مصطفی چمران از ایرانیان منحرفی است که پس از تحصیل در آمریکا و همکاری با دانشجویان منحرف به گروه صدر پیوسته و با عده‌ای از خائنین فراری نظیر قطب‌زاده و سلماسی و غیره شبکه‌ای در بیروت به وجود آورده و با افراطیون چپ‌گرای لبنانی و فلسطینی و همچنین مارکسیستهای اسلامی در تماس می‌باشند خلیل افزد اخیرا بین سید موسی صدر و خمینی در عراق نیز همکاری و ارتباط به وجود آمده است. نامبرده افشا کرد که در هفته قبل با آیت‌الله شریعتمداری ملاقات و اطلاع حاصل نموده که در آینده نزدیک کمکهای بیشتری از طرف وی برای سید موسی صدر ارسال خواهد گردید.

۱ - گیرنده : ستاد بزرگ ارتشتاران اداره دوم اطلاعات و ضداطلاعات

اداره کل سوم

رونوشت هشتم - دوم

ملاحظه شد به استحضار ریاست دایره عملیات برسد.

اصل نامه به اداره کل سوم - فتوکپی به ادارات هشتم. دوم داده شد ۳۶/۲/۱۸

در پرونده افراد فوق‌الذکر بهره‌برداری شد سیدمنیر ۳۶/۲/۲۶

در پرونده ۴۶۴۲۲ بایگانی شود.

متن بیانیه امام خمینی قدس سره به مناسبت جنگ داخلی لبنان

بسم‌الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون. فاجعه لبنان و مصیبات وارده، بر برادران ایمانی ما به حدی نیست که بتوان تحریر کرد. اکنون جنگی که دستهای مرموز دشمن انسانیت به نفع

استعمار و اسرائیل برپا نمود و لبنان را به صورت مخروبه‌ای وحشتناک درآورد. قدری آرامش صوری پیدا کرده، لکن هزارها خانواده محترم که دیروز با عزت و نعمت و رفاه به سر می‌بردند با از دست دادن عزیزان خود و خراب شدن خانمان و فقدان اموال، بی‌سرپرست و بی‌پناه در این فصل سرما با آلام و دردهای ناگفتنی دست به گریبان، هستند کمک‌هایی که از اهل خیر خصوصا ایران شده است، گر چه موجب تقدیر و تشکر است لکن جبران گرفتاریهای نامحدود برادران عزیز ما را نمی‌کند، عزیزی که سلف آنها مردانه برای عظمت و عزت و شعائر خود با جناح‌های مختلف، وحشی‌های قرون وسطایی و آدمکهای استعمارزده جنگیدند و خون خود را در راه شرافت و عزت خود ریخته، جان‌بازی شجاعانه کردند شکرالله سعیهم و جزاهم‌الله خیرا، اکنون بازماندگان آنها طفل‌های عزیز بی‌پدر و سرپرست، پدر و مادرهای فرزند از دست داده و هزاران مجروح و ناقص‌الاعضاء بجا ماندند، با مصیبت‌های گوناگون و آه و ناله‌های روزافزون بر انسان‌های شرافتمند است، بر مسلمین پاک روان است، بر مردان رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه‌الصلوات والسلام که برای نجات فرزندان اسلام بپاخیزند، بر ثروتمندان غیرتمند است که به پاس نعمتهای الهی از فرزندان قرآن محافظت نمایند، و به خدمت آنها بشتابند، خدمتهای انسانی و محترمانه، بازماندگان فرزندان اسلامی را چون اطفال خود بلکه بالاتر بدانند. سرپرستان محترم آنها شرافتمند از دین و عظمت خود دفاع کرده و مردانه جان دادند، و نام خود را برای همیشه پایدار گذاشتند، و اسلام و مسلمین را سرافراز نمودند جزاهم‌الله عن‌الاسلام خیرا، ما باید به جبران خدمت آنها به بازماندگان و عزیزان آنها خدمت کنیم خدمتی محترمانه و شرافتمندانه. ملت اسلام خصوصا ملت شریف ایران ایدهم‌الله تعالی به آسانی می‌تواند جبران خساراتی که قابل جبران است بکند، و با همت عالی به زندگانی بازماندگان برادران ایمانی خو سر و سامان بدهد و روی خود را در پیشگاه خدایتعالی و انسانیت سفید کند. این جانب با حال ضعف و نقاهت از دوستان اسلامی خود با کمال تواضع امیدوارم که به اسرع وقت بی‌درنگ قبل از آن که فرصت از دست برود، در این امر اسلامی الهی بکوشند و به هم سبقت گیرند، و به مصائب بزرگ برادران خود تخفیف

بخشند، و امید آن دارم که خداوند کریم در مقابل این خدمت آنها را سربلند و عزیز فرماید و اگر بخواهند از وجوهی که محتاج به اذن فقیه است بدهند، در ربع این جانب اجازه می‌دهم از خداوند تعالی قطع ایادی دشمنان انسانیت و اذتاب آنها را خواستار، و توفیق و تأیید برادران ایمانی را خواهانم. والسلام علی عبادالله الصالحین و رحمةالله و برکاته.

تاریخ ۲ صفر المظفر ۹۷

روح‌الله خمینی

متن دوم اعلامیه حضرت امام خمینی (قدس سره)

خدمت جناب مستطاب سید الاعلام و حجة الاسلام آقای صدر دامت برکاته

بسمه تعالی

به عرض عالی می‌رساند مرقوم محترم که تتمه مرقوم دیگر بود واصل ولی اصل مرقوم نرسیده از سلامت جنابعالی و مجاهدات شما در راه حقوق شیعه و کوتاه کردن دست ستمکاران متشکر شدم امید است خداوند تعالی امثال جنابعالی را برای ما حفظ فرماید و ترقیات روزافزون نصیب فرماید که قوای جوانی را در راه واهب‌العطایا صرف فرمایید و سرمایه‌های نافذه را مبدل به سرمایه باقی نمایید.

آن چه پیش ما است از شئون طبیعت از دست خواهیم داد و برد با آنهاست که زایل را فدای لایزال نمودند و به نعمتهای لایزال نایل شدند. قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا گویا و راه همین عالم طبیعت است که در آن می‌شود تحصیل نورانیت کرد و با رفتن از اینجا رجوع محال و تحصیل ممتنع است. از خداوند تعالی توفیق برای طبقه جوان که نور فطرت مثل ما پیرها در آنها خاموش نشده خواهانم و از جنابعالی امید دعای خیر دارم. برای عاقبت که این چند نفسی که باقی مانده صرف لایعنی نشود مثل آن چه گذشته است.

در جواب مرقومات شریفه بعضی مطالب را به [ناخوانا] گفته‌ام که تذکر دهند.

والسلام علیکم و رحمةالله روح‌الله خمینی

به : ۳۳۴ تاریخ : ۵۳/۵/۵

از : نمایندگی لبنان شماره : ۹۲۸ - ۹۲۷

قرار است به زودی گروهی از دانشجویان ایرانی که در آلمان تحصیل می کنند بنا به دعوت سید موسی صدر به لبنان مسافرت و در مؤسسه حرفه ای صور اقامت نمایند. از جمله دعوت شدگان صادق، خواهرزاده سید موسی صدر است که در دانشگاه آخن در آلمان درس می خواند.

نظریه رهبر عملیات

اداره کل دوم :

با توجه به نحوه کسب خبر صحت مفاد آن قابل توجیه است.

نظریه رئیس نمایندگی :

صادق از طرفداران خمینی است که با دکتر مصطفی چمران مرتبا در تماس می باشد.

رئیس نمایندگی لبنان

در بولتن درج شود ۵۳/۵/۶

بخش ۳۳۴ فوری در اجرای امر اقدام گردد ۵۳/۵/۶

در اجرای اوامر در بولتن روز ۵۳/۵/۶ درج گردید.... ۵۳/۵/۹

بهره برداری شد ۹/۵

تاریخ : ۵۳/۵/۱

شماره : ۴۰۰۶ - ۴۰۰۷

به : ۳۳۴

از : نمایندگی لبنان

در تاریخ ۱۷/۵/۵۳ تعدادی از دانشجویان اروپایی که به لبنان آمده بودند با موسی صدر ملاقات کردند. خواهرزاده موسی صدر به اسم صادق سلطانی نیز در هیئت آنان بود. نظریه : امکان صحت خبر موجه است ولی در مورد خواهرزاده موسی صدر نیز با شک و تردید اظهار داشت که در این مورد تحقیق و نتیجه اعلام خواهد شد.

رئیس نمایندگی لبنان

محترماً خبر در بولتن درج شده (احتمال آمدن) در صورت تصویب خبر تکمیل و با توجه به خبر قبلی در بولتن درج گردد. کاظم‌زادگان
اقدام شود ۵۳/۵/۲۷

دایره بررسی فوری اقدام شود ۲۸/۵
بخش ۳۳۴ در اجرای امر اقدام گردد ۵۳/۵/۲۸

بهره‌برداری شد ۹/۵

به : تاریخ ۷۱۳ : ۱۳۵۴/۴/۱۰

از : شماره : ۴۹۰/۲۱۳

بازدید موسی صدر از آمریکا

۱ - موسی صدر تصمیم گرفته است که به اروپا و آلمان غربی مسافرت و با دانشجویان ایرانی مقیم آن کشور به طور اعم و دانشجویان مسلمان به طور اخص ملاقات و تماسهایی در سطح وسیع حاصل نماید و سپس به دعوت رسمی مقامات آمریکایی به آمریکا مسافرت کند. وی در این سفر با کورت والداهیم دبیرکل سازمان ملل نیز مذاکره خواهد نمود.

۲ - سفیر آمریکا در بیروت در مجلس عالی شیعیان در تاریخ ۵۴/۳/۱۳ با سید موسی صدر در زمینه مسافرت وی به آمریکا و وضع داخلی لبنان از جمیع جوانب امر با وی مذاکره نمود. در این مذاکرات که یک ساعت طول کشید، سید حسین صدر که در مسافرت وی او را همراهی خواهد کرد به عنوان مترجم حضور داشت.

۳ - موسی صدر در مورد مسافرت خود می‌گوید، که هدف او تشریح مسئله خاورمیانه به طور اعم و تجاوزات و تهدیدات اسرائیل نسبت به جنوب لبنان به طور اخص و بدبختی و مصائبی است که اهالی جنوب کشور به طور دایم با آن روبرو می‌باشند.

۱. باید بگویم یکی از کمک‌های دایی جان به انقلاب ایران از طریق ارتباط با انجمن‌های اسلامی خارج از کشور بود. در این میان من و صادق قطب زاده سفرهای زیادی به لبنان می‌کردیم. و همچنین خود امام موسی صدر را نیز به اروپا برای سخنرانی دعوت می‌کردیم.

۴ - برای این که موسی صدر در این بازدید تنها نبوده و تصمیمات او جنبه شخصی به خود نگیرد با سازمان «طرح ریزی (مرکز التسطیطة) وابسته به سازمان آزادیبخش فلسطین تماس گرفت. این مرکز که ریاست آن با دکتر نبیل شعت می‌باشد و بیش از ۵۰ نفر دانشمند و محقق در مسائل مختلف عضو آن هستند واکثراً از اهالی کرانه غربی بوده و زبان عبری را به فصاحت تکلم می‌نمایند (مقر این مؤسسه نزدیک دانشگاه عربی بیروت است) دکتر نبیل شعت در تاریخ (۵/۳/۵۴) ۷۵/۵/۲۶ با موسی صدر و نبیه بری وکیل دادگستری در مرکز مؤسسه ملاقاتی به عمل آورد طی این دیدار دو ساعته موسی صدر هدف خود را از تماس با سازمان ملل خطر مسلمی که جنوب لبنان را تهدید می‌کند شرح داد و از دکتر شعت که مدت زیادی در سازمان ملل کار کرده و ریاست هیئت فلسطینی را عهده‌دار بوده و از فعالیت‌های هیئت‌های اعزامی به سازمان ملل و طرفداران مسئله فلسطین تجارب وسیعی دارد خواستار معرفی این افراد به خود و اخذ اطلاعات لازم گردید. دکتر شعت از نیت سفر موسی صدر به آمریکا استقبال و به او پیشنهاد نمود که سفر خود را تا پایان تابستان و ماه سپتامبر آینده و انعقاد جلسات دائمی سازمان ملل و آغاز فعالیت آن به تأخیر اندازد و نیز در آن تاریخ انتخابات دانشجویان به پایان رسیده و می‌توانند با او همراهی کنند. نظر او به طور کلی این بود که اثرات مثبت این مسافرت در ماه سپتامبر بیشتر است. دکتر شعت وعده داد که گزارش مفصل درباره وضع سازمان ملل و هیئت‌ها و شخصیت‌هایی که در این زمینه می‌توانند به او کمک کنند در اختیار سید موسی صدر قرار دهد. دکتر شعت همچنین بانو دکتر حسنا رضی عضو مرکز یاد شده را که تحصیل کرده پاریس بوده و دارای افکار تند چپ بوده و از اهالی جویا واقع در جنوب لبنان است و خانواده او به نیجریه مهاجرت کرده و از بستگان یوسف حمود نماینده مجلس می‌باشد احضار کرد و از او خواست که مدارک لازم را برای موسی صدر فراهم سازد. دکتر شعت در خلال این بازدید تأکید کرد که کلیه آمار منتشره در اسرائیل به طور اعم در زمینه امور تبلیغاتی به مرکزی که وی مدیریت آن را دارد می‌رسد و از کلیه فعالیت تبلیغاتی و مطبوعاتی و غیره در داخل اسرائیل مطلع می‌باشد.

نظریه رهبر عملیات:

با توجه به دسترسی منبع به صحت مفاد خبر می‌توان اطمینان نمود.

نظریه رئیس نمایندگی:

صحت کلی خبر با توجه به نحوه کسب آن موجه و از نظر اقدامات آتی سید موسی صدر در سفر آمریکا و مسائلی که مطرح خواهد نمود قابل بهره‌برداری است.

نظریه : ۲۱۳ با توجه به دسترسی منبع امکان صحت خبر وجود دارد.

ملاحظه شد ۵۴/۴/۱۵ دایره بررسی ۱۷/۴ در پرونده ۴۶۴۲۲ بایگانی شود ۵۴/۵/۱۸

۱ - تاریخ : ۵۴/۴/۱

شماره : ۱۰۲۰/۳۳۴

به : آهن‌ریا. آمیب

از : ۳۳۴

برابر اطلاع. موسی صدر رئیس مجلس عالی شیعیان در لبنان تصمیم گرفته است که به اروپا مسافرت و در آلمان غربی با دانشجویان ایرانی مقیم به طور اعم و دانشجویان مسلمان به طور اخص تماسهایی در سطح وسیع حاصل نماید و سپس به دعوت رسمی مقامات آمریکایی به آمریکا مسافرت نماید نامبرده در این مسافرت با دبیرکل سازمان ملل مذاکره خواهد نمود.

خواهشمند است دستور فرمایید در صورت ورود به آن کشور مراقبتهای لازم در مورد تماس‌های مشارالیه با دانشجویان ایرانی معمول و نتیجه را اعلام دارند. بامداد

از طرف ۵۴/۳/۳۱

رئیس دایره بررسی - شبستری ۵۴/۳/۳۱

رئیس بخش / - ۳۳۴ کاظم زادگان ۵۴/۳/۳۱

رئیس اداره سوم عملیات و بررسی - یآوری ۳۱/۳

بخش‌های ۳۳۱ و ۳۳۲ نیز ملاحظه نمایند ۵۴/۳/۳۱

از : قزل‌آلا تاریخ : ۲۴۵۳/۲/۲۴

به : بامداد ۳۳۴ شماره : ۴۴۴۰

درباره : جلال فارسی

بازگشت: ۵۲/۹/۸ - ۳۲۱۸/۳۳۴ همان طوری که قبلاً نیز گزارش گردیده است نامبرده به علت این که پرونده احمد نفری با وساطت موسی صدر بسته شده و از نظر دولت لبنان برای وی منع تعقیب صادر شده بود و اجازه بازگشت به وی داده بودند. پرونده جلال فارسی نیز که با پرونده احمد نفری توأم بود از این منع تعقیب برخوردار، لذا وی نیز مثل احمد نفری مجاز بود که به لبنان آمده و زندگی بکند منتها ترجیح داده است که در سوریه بماند و با گذرنامه خود هر موقع که مایل باشد به لبنان آمده برمی گردد. اصل نامه در پرونده جلال الدین فارسی ۶۲۱۷ می باشد.^۱

در پرونده موسی صدر به کلاسه ۴۶۴۲۲ بایگانی شود.

اسدالله زالتاش ۵۳/۳/۴

امام موسی صدر

به : ۷۱۳ تاریخ ۵۳/۱/۱۴

از : ۲۱۳ شماره : ۱۹/۲۱۳

روز چلبی داماد کاظم الخلیل در سفارت شاهنشاهی حضور یافت و گفت: روز گذشته سید موسی صدر ناصر الخلیل برادر سفیر لبنان را به دفتر خود احضار و برای کاظم الخلیل وزیر دادگستری پیامی فرستاده که چنانچه دولت لبنان ایرانیانی را که علیه دولت شاهنشاهی ایران فعالیت های مخالف می نمایند دستگیر و از لبنان بیرون براند با شخص سید موسی صدر درگیر و روبرو خواهد شد و تهدید نموده که در این باره در آینده نزدیک اقدامات شدیدی معمول خواهد داشت.

۱. آقای جلال فارسی در لبنان دستگیر شده بود و بیم آن می رفت تا دولت لبنان وی را به رژیم شاه تحویل دهد. اما آقای صدر مانع این کار شدند. بعدها آقای فارسی عنوان کردند که امام موسی صدر باعث اخراج او از لبنان شد. به هر حال این سند خود روشن کننده حقیقت است.

به : ۷۱۳ تاریخ : ۵۴/۷/۹

از : ۲۱۳ شماره : ۳۶۱/۲۱۳

شیخ نفری از عوامل خرابکار شیعه و طرفدار خمینی با کمک مالی سید موسی صدر منزلی اجاره نموده و آن را مقر فعالیت‌های ضدایرانی خود قرار داده است. نامبرده اعلامیه‌هایی که توسط خمینی تهیه و نسخه‌ای از آن، از عراق به بیروت آورده می‌شود در این منزل تکثیر و توزیع می‌کند به طوری که اطلاع دارند، شیخ نفری که جزو افراد تفنگدار سید موسی صدر (گروه ایمان) است در حادثه انفجار اردوگاه چریک‌های شیعه سید موسی صدر که منجر به قتل نود نفر چریک شیعه شد به شدت مجروح و مدتی در بیمارستان بستری بود. سید موسی صدر پس از کشته شدن این عده و آشکار شدن راز اردوگاه تعلیمات خرابکاران شیعه در یک مصاحبه مطبوعاتی تأکید کرد که چریک‌های ایرانی برای خرابکاری در ایران تربیت نمی‌کند البته تاکنون سید موسی صدر دست به چنین خیانتی نزده ولی با فرصت‌طلبی که در این شخص وجود دارد معلوم نیست در آینده چنین کاری را انجام ندهد.

به : ۳۳۴ تاریخ : ۵۴/۴/۲۵

از : ۲۱۳ شماره : ۲۶۵/۲۱۳

موسی صدر یک گروه مسلح زیر نظر یک دکتر فیزیک شیعه ایران، به نام دکتر مصطفی چمران که تحصیلات خود را در آمریکا به اتمام رسانیده و همسر آمریکایی دارد به وجود آورده است این شخص از عناصر فعال به اصطلاح کنفدراسیون دانشجویان خائن ایرانی است که فعلاً در صور اقامت دارد و رئیس آموزشگاه حرفه‌ای سید موسی صدر می‌باشد. از بخش ۲۱۳ اطلاع دارند فوریت گزارش از نظر اداره کل سوم است... از کل سوم سؤال شد اقدام کرده‌اند.

موسی صدر - ۵۸

۵۸ - ۷۰۲/۱۰۶ - ۱۲

به: ۳۱۲ تاریخ: ۳۶/۴/۱۷

از: ۱۲ ۵۲۰ شماره: ۱۲۰۲۲۸۱۷/۲۰

موضوع: مراسم تدفین دکتر علی شریعتی

صبح روز ۳۶/۴/۵ مراسم تدفین دکتر علی شریعتی در دمشق جنب صحن حضرت زینب (قبرستان شیعیان دمشق) با حضور همسر مشارالیه و پسرش (احسان شریعتی) و موسی صدر رئیس مجلس عالی شیعیان لبنان و سیدصادق طباطبایی (پسرخواهر موسی صدر) و دکتر قطب‌زاده که مقیم اروپا است و دکتر یزدی که ساکن آمریکا است و سیدمحمود دعایی که ساکن عراق است و نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) و نماینده مفتی اهل سنت و وزیر یا نماینده سازمان اوقاف سوریه و دکترمحمد مفتاح روحانی ایرانی و شیخ اسدالله خلخالی روحانی ایرانی ساکن سوریه و حدود یک صد نفر دیگر انجام شد. ابتدا نماز میت توسط سید موسی صدر خوانده شد و سپس مشارالیه پس از رسیدن به قبرستان در محوطه مسقفی که معمولاً برای امور تشریفات قبرستان است حدود ۲۰ دقیقه پیرامون شخصیت و سجایای اخلاقی دکتر علی شریعتی صحبت کرده و اضافه نمود چون شریعتی در طول زندگیش همیشه به فکر مردم فلسطین و دردهای فلسطینی‌ها بود خدا هم می‌خواست که او در راه فلسطین در این قبرستان دفن شود. موسی صدر در پایان سخنانش برای آمرزش شریعتی دعا کرد. بر روی پارچه‌ای که روی تابوت دکتر شریعتی را پوشانیده بود آیاتی از قرآن درباره شهدا نوشته شده بود. مثلاً ترجمه یکی از آیات مزبور چنین بود. کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند نپندارید که آنان مرده‌اند بلکه زنده‌اند و در نزد خدا روزی می‌خورند. در هنگام تشییع جنازه علی شریعتی چند تاج گل در پیشاپیش جنازه وسیله اشخاص حمل می‌شد که به زبانهای عربی و فارسی اهداءکنندگان تاج گل مشخص شده بود. مثل: نهضت آزادی ایران، جبهه ملی ایران، دانشجویان ایرانی مقیم اروپا، دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا، روحانیون مبارز خارج از کشور.

نظریه شبهه: ۱- در این مراسم شعاری بر علیه ایران داده نشده و اعلامیه یا تراکتی منتشر نگردیده است. ضمناً شایع بود که یاسر عرفات در این مراسم شرکت خواهد نمود لکن او

نیامده بود و نماینده‌ای از طرف سازمان آزادیبخش فلسطین در مراسم حضور داشت. ۲- به علت مسافرت خارج از کشور تقدیم گزارش مزبور مدتی به تأخیر افتاده است. نظریه سه شنبه: به احتمال زیاد گزارش تسلیمی شنبه صحت دارد. برلیان

به: ۷۱۳ تاریخ: ۵۲/۱۲/۱۴

از: ۲۱۳ شماره: ۲۷۱۲/۲۱۳

عکس‌العمل‌های حمله موسی صدر به ایران

۱- نامه‌های فراوانی از ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا به سید موسی صدر رسیده و خطمشی او را در حمله به ایران تأیید کرده‌اند قرار است تعدادی از ایرانیان در بهار آینده به لبنان بیایند و دسته‌بندی‌هایی علیه رژیم ایران ترتیب دهند.

۲- گروه‌های وابسته به عراق برای نزدیک کردن موسی صدر به عراق فعالیت می‌کنند و طبق اخبار رسیده سفیر عراق در آینده به دستور دولت متبوع خود با صدر ملاقات می‌نماید.

۳- عده زیادی از شخصیت‌های شیعه که با صدر همکاری داشتند از روش صدر در قبال ایران ناراحت شده‌اند و اختلافاتی نیز در داخل مجلس عالی شیعیان بروز کردند که نتایج آن در آینده نزدیک روشن خواهد شد.

۴- جعفر شرف‌الدین وزیر سابق دولت لبنان با موسی صدر ملاقات کرد. و تأیید جوانان مرقی جنوب را از روش او نسبت به ایران... از وی خواست موعدهی برای بازدید این جوانان و در رأس آنها حبیب صادق کمونیست معروف معین نماید ولی صدر این ملاقات را به وقت دیگری موکول نمود.

نظریه نمایندگی: ۱- جعفر شرف‌الدین وزیر سابق کابینه غیر از جعفر شرف‌الدین نماینده مجلس است. ۲- صحت کامل مفاد گزارش قابل توجیه است. محترماً به عرض می‌رساند. ۸/۱۲ دایره بررسی ۸/۱۲ آقای زالتاش ۵۲/۱۲/۱۸ در پرونده موسی صدر به کلاس ۴۶۴۲۲ بایگانی شود اسدالله زالتاش ۵۲/۱۲/۲۹

به: ۷۱۳ تاریخ: ۵۲/۱۱/۵۲

از: ۲۱۳ شماره: ۵۹۵/۲۱۳

آقای دکتر صلاح مناجد استاد تاریخ دانشگاه امریکایی بیروت که از شیعیان لبنان و شوهرخواهر مرحوم کامل مروه مؤسس روزنامه الحیات و از دوستان نزدیک ایران می‌باشد اظهار داشت: با مذاکراتی که با بعضی از دانشجویان ایرانی که در حال حاضر در آلمان و آمریکا تحصیل می‌کنند و برای تعطیلات کریسمس به بیروت آمده بودند به عمل آورده دو نفر از آنها از برادرزادگان سید موسی صدر می‌باشد استنباط نموده که دانشجویان مذکور علیه رژیم شاهنشاهی ایران فعالیتهای مضره دارند زیرا این دانشجویان از کتابهایی که بعضی از نویسندگان عرب علیه رژیم شاهنشاهی ایران نوشته‌اند خواسته بودند تا مورد سوءاستفاده قرار دهند. آقای صلاح مناجد از آنها سؤال نموده، شما که تحصیلات خود را در خارج از ایران به پایان رسانده‌اید چرا به کشور خود مراجعت نمی‌کنید و خصوصاً شما دو نفر که برادرزاده سید موسی صدر از دوستان ایران می‌باشید دست به چنین کارهایی می‌زنید. آنها پاسخ داده‌اند که سید موسی صدر مشوق و رهبر آنها به منظور فعالیت علیه رژیم ایران است و معتقد است که ما باید به اصطلاح او چگونگی حکومت ایران را به جهانیان نشان دهیم و افزود سید موسی صدر رهبر وهادی ایرانیان و جوانان مخالف در این منطقه می‌باشد منتها در ظاهر مایل است دوستی خود را با ایران حفظ کند و گر نه او از سالهای قبل رهبری فعالیتهای ایرانیان را علیه رژیم در این منطقه داشته و ما مجری دستورات او هستیم.

سید موسی صدر ۵۸

به: ۷۱۳ تاریخ: ۵۲/۱۲/۱۴

از: ۲۱۳ شماره: ۲۷۲۲/۲۱۳

ساواک: علل تیرگی مناسبات موسی صدر با ایران

۱- تیرگی روابط بین سفارت ایران و موسی صدر توجه اکثر محافل لبنان بخصوص شیعیان را جلب کرده است.

۲- بعد از مصاحبه صدر با روزنامه المحرر، کمیل شمعون با موسی صدر تماس گرفت و محمود عمار را نزد او فرستاد که چگونگی امر و انگیزه او را در این اقدام تحقیق کند. موسی صدر اظهار داشت که اقدامات سفارت ایران در بیروت باعث این تیرگی بوده است. گذشته از آن تلاش ایران برای برکناری او از ریاست مجلس عالی شیعیان، دید و بازدیدهای مقامات سفارت با مخالفین سیاسی او از جمله کامل الاسعد و جعفر شرف‌الدین و سید حسن شیرازی و گزارش‌های نادرست سفارت از فعالیت وی (موسی صدر) در لبنان در جریان تشدید اختلاف مؤثر بوده است.

۳- کمیل شمعون به این موضوع توجه دقیق دارد و آماده است که این مشکل را محرمانه حل کند. نظریه نمایندگی: موسی صدر تلاش دارد در تمام موارد مسئله فعالیتهای مخالف خود را معلول اقدامات سفارت و شخص سفیر شاهنشاه آریامهر جلوه دهد در حالی که تماسهای مشکوک او با مخالفین و عوامل ضد ملی کاملاً آشکار بوده و مطلقاً ارتباطی به سفارت نداشته است مضافاً به اینکه وی در مصاحبه خود سیاست دولت شاهنشاهی را مغرضانه مورد حمله قرار داده و به نشر مطالب خلاف واقع پرداخته است. در پرونده ۶۶۴۲۲ بایگانی شود اسدالله‌زالتاش دایره بررسی ۸/۱۲ آقای زالتاش ۵۲/۱۲/۱۸

به: ۷۱۳ تاریخ: ۵۲/۱۱/۱۰

از: ۲۱۳ شماره: ۵۳۴/۲۱۳

روزنامه جمهوری چاپ بیروت نامه سرگشاده‌ای خطاب به سید موسی صدر انتشار داده و طی آن از مصاحبه اخیر و انتقادآمیز سید موسی صدر با روزنامه جمهوری انتقاد کرده، می‌نویسد: که ما همه می‌دانیم شما ایرانی‌الاصل هستید و حتی هنوز گذرنامه ایرانی در دست دارید پس چرا در این شرایط بخصوص که اعراب احتیاج مبرمی به کمک دوستان خود دارند به شاهنشاه و رژیم ایران حمله می‌کنید مگر اظهارات اخیر جناب آقای هویدا را که در میهمانی سفیر لبنان بیان گردیده مطالعه نکردید.

الجمهوریه سپس اظهارات جناب آقای هویدا را نقل نموده می‌نویسد که آیا

مصلحت لبنان ایجاب نمی‌کند که لااقل در حال حاضر به سیاست روش یک کشور دوست خود تعرض ننماید، مگر اطلاع ندارید که در بودجه ایران مبلغ سه میلیون دلار جهت تأسیس بیمارستانی برای شیعیان جنوب لبنان اختصاص داده شده است آیا می‌توانید قول بدهید که حمله‌های شما علیه شاهنشاهی و رژیم ایران راه را به روی این کمکها نخواهد بست. جمهوری می‌افزاید که اگر با برخی از سیاستمداران لبنانی اختلاف نظری دارید نباید این امر روابط شیعیان این کشور و دولت لبنان را با ایران تحت تأثیر قرار بدهد زیرا لبنان نباید قربانی اختلافات شخصی بشود بلکه باید در درجه اول مصلحت لبنان را در نظر گرفت. ملاحظات: مراتب از عرض تیمسار ریاست ساواک گذشت پی نوشت فرمودند: «اداره کل سوم» مراتب جهت اطلاع اعلام می‌گردد.

بیوگرافی و سوابق موسی صدر

الف - موسی صدر فرزند صدرالدین متولد ۱۳۰۷ قمری شناسنامه شماره ۳ تابعیت قبلی ایرانی و تابعیت فعلی لبنانی لیسانسیه حقوق از دانشگاه تهران می‌باشد که در سال ۱۳۳۹ به عنوان نماینده مذهبی به کشور لبنان اعزام و در سال ۱۳۴۸ مجلس عالی شیعیان لبنان تأسیس و نامبرده به سمت ریاست این مجلس برگزیده شد و هم اکنون نیز این عنوان را دارا می‌باشد.

ب - سوابق:

۱- موسی صدر از چند سال پیش با عوامل مخالف دولت شاهنشاهی و افراد منحرف در خارج از کشور ارتباطهایی برقرار نموده است. چنان که با تیمور بختیار و موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی که از همکاران بختیار بوده همکاری و هنگام زندانی شدن تیمور بختیار در لبنان موسی صدر دو مرتبه با وی در زندان ملاقات می‌نماید.

از طرفی موسی صدر تماس‌هایی با محمد صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران ساوهای که از رهبران جبهه به اصطلاح ملی دوم و سوم می‌باشند برقرار نموده است.

صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران ساوهای قبلا در آمریکا تحصیل و فعالیت‌هایی

به نفع جبهه به اصطلاح ملی نموده‌اند که در نتیجه قطب‌زاده به علت فعالیت‌های مضره از آمریکا اخراج می‌شود و اکنون مقیم فرانسه بوده و از طریق این کشور در خاورمیانه هدف‌های اخلال‌گرانه خود را دنبال می‌نماید.

مصطفی چمران ساوهای نیز از افراد متعصب مذهبی است و در مدرسه صور موسی

۱- تاریخ ۵۳/۵/۱۶

شماره: ۵۴۱۸۸/۲۱۳

به: وزارت امور خارجه

از: سازمان اطلاعات و امنیت کشور

درباره: سید موسی صدر

پیرو مذاکرات تلفنی با آقای قهاری دو برگ سوابق نامبرده بالا جهت اطلاع و اقدامات لازم به پیوست ایفاد می‌گردد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

گیرندگان:

مدیریت کل اداره سوم ۳۳۴ جهت اطلاع

به: ۷۱۳ تاریخ: ۳۷/۳/۲۸

از: ۲۱۳ شماره: ۱۷۳/۲۱۳

موضوع: موسی صدر

بنا به نوشته مجله الاسبوع العربی چاپ بیروت چنین به نظر می‌رسد که موسی صدر از صحنه سیاسی لبنان خارج شده و بیشتر به دیدار کشورهای عربی می‌پردازند.^۱ لیکن

۱. دلیل اصلی سفر دوره‌ای امام موسی صدر به کشورهای عربی در بهار و تابستان سال ۱۳۵۷ علاوه بر تبیین وضعیت جنوب لبنان، و ایجاد موضعی هماهنگ در سطح جهان عرب پیرامون این منطقه، معرفی انقلاب اسلامی و اهداف بلند آن به سران کشورهای عربی و خنثی نمودن تبلیغات دروغین رژیم پهلوی علیه انقلابیون بود که همواره مردم مسلمان و انقلابی را کمونیست معرفی کرده و بدین وسیله زمینه را برای موج سرکوب آماده می‌نمود.

این امر دلیل کناره‌گیری مطلق وی از فعالیت سیاسی در لبنان نیست بلکه در مدت اخیر موسی صدر بیشتر وقت خود را صرف رسیدگی به تحولات داخلی ایران نموده و به فعالیت مخالفین دولت ایران کمک می‌کند.

نظریه نمایندگی: ۱- مجله الاسبوع العربی یک نشریه تقریباً بی‌طرف لبنان است.
۲- حمایت موسی صدر از مخالفین دولت شاهنشاهی به ویژه ارتباط با خمینی و فراهم کردن تسهیلات برای فعالیت تبلیغاتی خمینی در لبنان مورد تأیید می‌باشد. نظریه اداره کل دوم - درج خبر بالا در مجله الاسبوع العربی صحت دارد. موسی صدر - ۵۸

به: ریاست اداره یکم عملیات و بررسی ۳۱۲ تاریخ: ۵۳/۶/۹

از: اداره چهارم عملیات و بررسی ۳۴۷ شماره: ۷۳۶/۳۴۷

درباره: کتاب «گنجینه دانشمندان» تألیف حاج شیخ محمد شریف رازی^۱
اخیراً جلد سوم کتاب مزبور در چاپخانه اسلامی چاپ و جهت اخذ شماره ثبت به کتابخانه ملی ارائه گردیده است. وزارت فرهنگ و هنر پس از بررسی مندرجات آن درباره مطالب صفحه ۲۷۱ که حاوی بیوگرافی موسی صدر بوده و جای نام روح‌الله خمینی نیز چند نقطه گذارده شده، نظر ساواک را خواستار گردیده است. با ایفاد یک نسخه کتاب فوق‌الذکر خواهشمند است دستور فرمایید در این زمینه نظریه اعلام و کتاب را اعاده نمایند.

از طرف رئیس اداره چهارم عملیات و بررسی ابراهیمی

دایره بررسی

بررسی شود توزیع کتاب فوق به صورتی که تدوین شده به صلاح نیست به جای

۱. حاج شیخ محمد شریف رازی متولد ۱۳۴۰ قمری در شهری به دنیا آمد و در حوزه‌های قم و نجف در نزد بزرگان حوزه به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و در زمان دکتر مصدق به جرم مخالفت با حزب توده به کرمان تبعید و بعد از چند ماه آزاد شد. از سال ۱۳۸۳ ق به قم بازگشتند و به کار تألیف و تدریس مشغول گردیدند از جمله کتب ارزشمند ایشان گنجینه دانشمندان می‌باشد که به شرح حال رجال دین اختصاص دارد.
ر. ک: گنجینه دانشمندان جلد دوم صص ۱۵۳-۱۴۸.

چند نقطه چنان چه نظر نویسنده خمینی است همان بهتر که خمینی درج یا به کلی حذف شود و در مورد موسی صدر اگر حذف شود بهتر است ۹/۶

تاریخ: ۱۳۵۷/۶/۲۶

وزارت امور خارجه

ناپدید شدن موسی صدر رییس شورای عالی شیعیان لبنان که خبرهای دیگر از جمله کنفرانس کمپ دیوید را در کویت تحت‌الشعاع قرار داده و روزنامه‌های امروز این خبر را با حروف بسیار درشت در صفحات اول خود انتشار داده‌اند.

روزنامه القبس زیر عنوان «تماس در سطح سران کشورها برای اطلاع از سرنوشت موسی صدر» نوشته است الیاس سرکیس رییس جمهوری لبنان و سلیم‌الحص نخست وزیر آن کشور با سران لیبی و الجزایر برای تعیین سرنوشت صدر تماس گرفتند. با وجود این که نخست وزیر لیبی تأکید کرده است که موسی صدر در تاریخ ۳۱ اوت طرابلس را به قصد رم ترک کرده است الیاس سرکیس از پرزیدنت بومدین خواسته است که برای رهایی وی نزد مقامات لیبی وساطت نماید. اخبار متفاوتی درباره علت این حادثه انتشار یافته و بعضی او را در ایران می‌دانند و بعضی دیگر عقیده دارند که توسط ساواک ایران ربوده شده است و عده‌ای نیز از زندانی بودن وی در شهرهای لیبی خبر می‌دهند.

روزنامه الانباء به نقل از منابع سیاسی آگاه پاریس نوشته است: موسی صدر رل مهمی در اختلافات با رژیم شاه ایران ایفا می‌کرد و مسؤول هماهنگی بین جناحهای مخالف با رژیم ایران بود و این یک نکته برجسته و اسرارآمیز در شخصیت او است. صدر در ماه اوت گذشته هنگام اقامت در پاریس با رهبران مخالفین ایران تماسهای گسترده‌ای داشت و مقاله‌ای در روزنامه فرانسوی لوموند به رشته تحریر درآورد. روزنامه الانباء قسمتهایی از مقاله صدر را که در آن به ایران حمله شده درج کرده و می‌نویسد (وی چند روز پس از نوشتن این مقاله ناپدید شده است. درست است که دشمنان زیادی داشت ولی ناظران آگاه عامل مهم ناپدید شدن او را فعالیت علیه رژیم

شاه می‌دانند. منابع آگاه عرب در پاریس امکان مسافرت صدر به عراق برای ملاقات با خمینی را بعید دانستند زیرا صدر روابط خوبی با سوریه دارد). روزنامه الوطن زیر عنوان : صدر از راه آدیس آبابا به ایران رفته است می‌نویسد (الوطن اطلاع یافته که صدر در ایران است و از راه قاچاق وارد این کشور شده زیرا دولت ایران گذرنامه ایرانی او را به علت دشمنی با رژیم پس گرفته است منابع آگاه به الوطن اطلاع دادند که صدر از طریق دریا وارد ایران شده است). الوطن اخبار خبرگزاریها را درباره محل اختصاصی صدر چاپ کرده است و به نقل از خبرگزاری کویت شایعه بازداشت موسی صدر توسط مقامات امنیتی ایران را درج کرده و نوشته‌اند که یاسر عرفات به علت مناسبات دوستانه موسی صدر با فلسطینیها موضوع ناپدید شدن او را با علاقه تعقیب می‌کند و نظر به کثرت فلسطینیهای مقیم کویت خواهشمند است در صورتی که تکذیب این شایعه را به مصلحت می‌دانند دستور مقتضی صادر فرمایند.

قاسمی

ساعت ۱۷۳۰

ج) نامه‌ای از مرحوم دکتر یدالله سحابی به امام صدر

بسمه تعالی

تهران - سوم تیر ماه ۱۳۵۶

جناب آقای صدر

مدتی است که بر خود فرض دارم تا مستقیماً سلامی عرض کرده استفساری از سلامت احوالتان بنمایم.

در مراجعت آقای دکتر مفتاح از مسافرت ایام نوروز به لبنان و مصر، کمتر ملاقاتی است که با ایشان و دوستان دیگر دست دهد و موجبی برای ذکر خیر از جنابعالی نباشد و چون ممکن است جناب دکتر مسافرت مجددی به آن دیار داشته باشند و امکان دیدارتان را بیابند، تمنای تقدیم حضوری این نامه را از ایشان نمودم.

نمی‌دانم وضع عمومی مسلمانان ستم‌دیده و خصوصا برادران شیعه لبنان چگونه است؟ آیا زخم‌های جسمی بازماندگان جنگ زده آن جا التیام یافته و آیا اقدام روحی آنان تسکین یافته است؟

در این جا آن چه مقدور بود کمک‌های مالی شده است ولی آیا نتیجه این معاضدت‌ها به موقع و یا تماما به لبنان رسیده است؟ و آیا به جا مصرف شده؟ و آیا نتیجه مطلوبی را که رضاء آسودگی باطنی امثال شما را در آن جا فراهم ساخته باشد، حاصل کرده است؟

از قرار مسموع هر یک از آقایان مراجع قم و عتبات و یا نیکوکاران دیگر، رفع هر دسته از نقایص و کسریهای زندگی مصیبت‌زدگان را جداگانه به عهده گرفته‌اند. استفسار بنده در این است که این آقایان در انجام کارهایی که به عهده گرفته‌اند موفق شده‌اند؟ و چون خود این آقایان ساکن لبنان نمی‌باشند و به ناچار خدمات معهود توسط نمایندگان ایشان صورت می‌گیرد، آیا آقایان عاملین خود مستقلا و بدون اطلاع جنابعالی به انجام خدمات مشغولند و یا با نظر و راهنمایی و نظارت شما ادای وظیفه می‌نمایند؟ آن چه محق است اگر این قبیل اقدامات متمرکز نباشد و درباره آنها مطالعات قبلی صورت نگرفته و تهیه طرح‌های اجرایی با در نظر گرفتن امکانات موجود و رعایت الایم‌فالا هم و تحت نظارت واحد و با رسیدگی‌های پی‌گیر و مثمر انجام نشود کمتر امید وصول به نتیجه مطلوب و سریع را از آن اقدامات می‌توان داشت.

در وضع فعلی با موفقیت و حیثیت و موقعیتی که به فضل الهی برای شما و از اثر وجود شما برای شیعیان لبنان فراهم گردیده هیچ مدیر و ناظر شایسته‌ای غیر از شما برای اداره و نظارت در عملیات نوسازی خرابیها و یا اصلاح نابسامانیها مسلمانان شیعه لبنان نمی‌توان سراغ کرد و توفیق در چنین خدمات بزرگ هم جز با بررسی‌های دقیق و آشنایی با واقعیت‌های موجود و کوشش در جلب همکاری همفکران با ایمان و فداکار و بالاخره استمداد خالصانه از برکات و فیوضات الهی فراهم نمی‌شود و یقینا باهوش و درایت و ایمانی که دارید توجه به این مبانی و اصول از نظرتان به دور نمی‌باشد.

در این جا شنیده‌ام که مقادیر عمده وقت شبانه‌روزی شما صرف تقاضاهای شفاهی

افراد و مراجعین متعدد و مختلفی می‌شود که شخصاً به مقصود و منظور آنان رسیدگی می‌فرمایید. آیا چنین برنامه از فرصت برای تفکر و مطالعه و بررسی مسائل اصولی و مشورتها و رسیدگی به عملیات اجرایی و اقدامات اصلاحی و بس مسائل دیگر که در شأن کادر رهبری است چیزی نمی‌کاهد؟

و باز شنیده‌ام که همکاران مخلص و کارگزاران همفکران که به تناسب استعدادشان جداگانه هر یک می‌توانند عهده‌دار اداره و تمشیت قسمتی امور ابوابجمع دستگاه اجرایی و با اختیارات لازم باشند و جنابعالی هم در سطح عالتر به کارهای آنان رسیدگی نموده و به نظریاتشان توجه داشته و عملیات آنان را در جهت واحد سوق دهید، کم می‌باشند و یا فرصت آماده ساختن چنین کادر لازم را هنوز نیافته‌اید.

ترمیم خرابیها و اعاده وضع سابق زندگی بازماندگان جنگهای خانمانسوز اخیر لبنان با هر کوشش و مجاهدتی که حقاً باید درباره آن بشود، امری است که به هر تقدیر صورت خواهد گرفت و ان‌شاءالله به زودی آلام روحی تخفیف خواهد یافت اما امید و آرزوی ما بیشتر در جهت توفیق دستگاه رهبری شیعیان لبنان در تربیت فکری جوانان شیعه‌اش و ایجاد تحول در روحیات آنان برای نیل به رقاء کمال انسانی می‌باشد و این آرزو از این جا در ما ریشه‌دار شده است که با منتهای اسف، در مملکت خودتان هر چند که ظاهراً کشور شیعی است، ولی از گام‌برداری در این راه سخت محروم گردیده‌ایم شیعه با آزاری که در طول تاریخ اسلام کشیده است و با انزوایی که به ناچار اختیار کرده است چنان روحیه اصیل خود را باخته است که اکثراً به یک زندگی بی‌صدا و بخور و نمیر قناعت نموده و یا به تدنی‌ها و پستی‌ها تن در داده و مظهر - آلودگی‌های به فساد و ظلم و تباهی‌های کم‌نظیر گردیده‌اند.

آرزوی ما بر این است که با تأییدات الهی شما موفق شوید تا برای تربیت جامعه لبنان در تمام سطوح اجتماعی و آموزشی آن‌جا از خانواده کودکان و دبستان و دبیرستان و بعداً در سطوح دانشگاهی اقدام اساسی بفرمایید. و از درگاه خداوندی متعال مسئلت داریم که ما را هم موفق بدارد تا اندازه‌ای که مقدورمان باشد یار و کمک‌کار شما باشیم.

جناب آقای مفتاح که بحمدالله فعلا امکان رفت و آمد آسانتری را بین لبنان و ایران دارند، امید است که توفیق مشورت با جنابعالی را داشته باشند و انشاءالله در مراجعتشان حامل نظریات جنابعالی در زمینه عرایض فوق خواهند بود.
دوام سلامت و مزید توفیقات را از درگاه پروردگار مسئلت دارم.

ارادتمند یدالله سبحانی

۵۶/۴/۳ هجری شمسی

روایت‌گری تصاویر

سالهای آغازین حضور امام صدر در لبنان



در آن شرایط ویژه و به شدت ضد شیعی یک روحانی جوان از ایران به لبنان می‌رود و نجات جامعه شیعی از فقر و هویت‌باختگی را وجهه همت خود قرار می‌دهد.



امام صدر طلبه‌ای سی ساله بود که به لبنان رفت و توانست در مدتی کوتاه...



امام صدر طلبهای سی ساله بود که به لبنان رفت و توانست در مدتی کوتاه...



آیت‌الله موسوی اردبیلی می‌گوید آقای صدر گاه پنجاه سال از زمان جلوتر می‌اندیشید



با برخورداری از روحیه هنردوستی و هنرپروری مرا
به آموزش موسیقی ترغیب کردند



با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام...



سال ۱۳۳۷: صدری در آغوش پدر



سال ۱۳۴۵: صدری و حمید و حورا در کنار پدر



لب خندان و دل خونین



مسیحیان در چهره کاریزماتیک امام موسی صدر روحانیت
عیسی مسیح را می‌دیدند



یاسر عرفات به من گفت منش امام صدر
دشمنان او را هرچند سخت باشند؛ نرم می‌کند



آموزش قالیبافی به دختران محروم لبنانی و فلسطینی در مدرسه



چمران در کنار حاج محمد عقیل از هر وسیله‌ای برای سرگرم کردن بچه‌ها بهره می‌برد



جوانان امل در کنار مصطفی چمران در جبهه‌های دفاع مقدس در ایران حضور مجاهدانه داشتند



در سنگر مبارزه، با چریک‌های امل



سید احمد خمینی قبل از پیوستن به پدر چند هفته‌ای را در
لبنان با امام صدر و چمران گذراند



مدخل ورودی مدرسه



مدرسه صنعتی جبل عامل در صور



معلم عارف و مجاهد فرزانه مصطفی چمران
۱۹۷۴ بیروت



چمران در کنار حاج محمد عقیل از هر وسیله‌ای برای سرگرم کردن بچه‌های بهره می‌برد



چمران دانش‌آموزان را همچون فرزندان خود عاشقانه دوست می‌داشت



در سنگر مبارزه با چریک‌های امل

در یکی از مزارع جنوب لبنان



در یکی از مزارع جنوب لبنان



مدرسه صنعتی جیل عامل در صور



مراسم صبحگاهی در مدرسه

امام موسی صدر در اجتماعات فرهنگی لبنان در مجلس اعلای اسلامی شیعه



افتتاح باشکوه مجلس اعلای شیعیان







آموزش حرفه‌های مختلف یکی از راههای مبارزه با فقر و بیکاری دختران جوان
لبنانی و فلسطینی بود؛ از جمله دایر کردن کارگاه قالیبافی



دیدار امام صدر از کارگاه قالیبافی دختران شیعه در صور

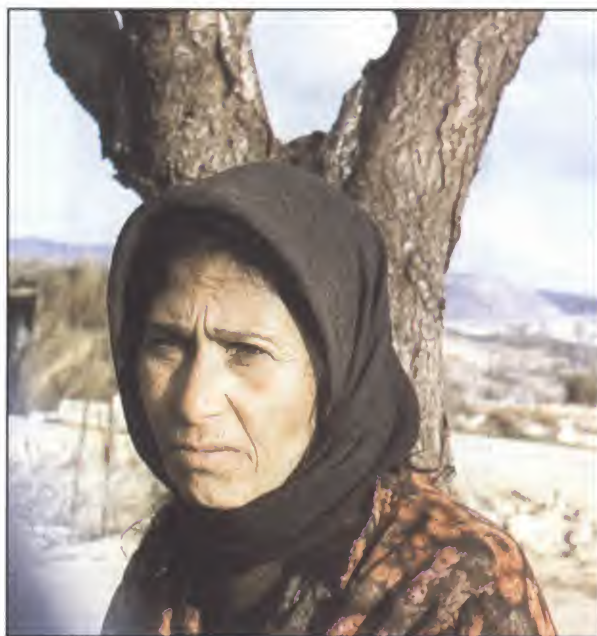


دیدار امام صدر از کارگاه قالیبافی دختران شیعه در صور

جنوب لبنان پیوسته آماج حملات هوایی و کماندویی دژ خیمان صهیونیستی بود



دلجویی از آوارگان لبنانی در اردوگاه جنگ‌زدگان شهر غازیه، بهار ۱۳۵۷



آوارهای از جنوب: چهره بی‌نیاز از هرگونه توضیح است



آیا به آینده فرزندان خود می‌اندیشد



آثار شکنجه صهیونیست‌ها را بر جسم و روح
می‌بینیم



ژانویه ۱۹۷۵ بعد از حملات هوایی اسرائیل



ژانویه ۱۹۷۵ بعد از حملات هوایی اسرائیل



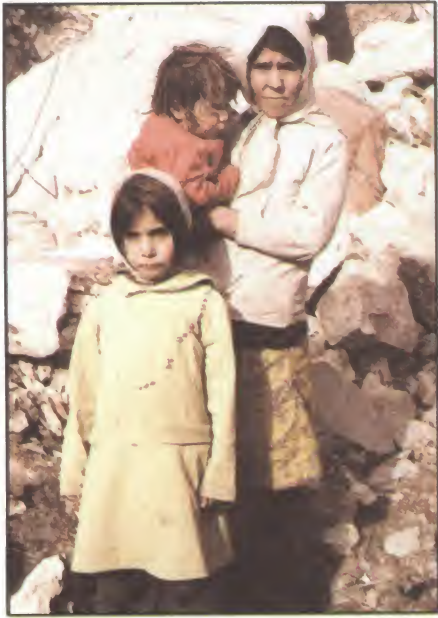
آواره‌ای از جنوب؛ چهره بی‌نیاز از هرگونه توضیح است



در جستجوی فرزند؛ پدر را گرفتند و شکنجه کردند
تا محل اختفای او را نشان صهیونیستها دهد



تمام بدن او را با اتوسوزاندند تا فرزند خود را تحویل دهد



در جستجوی خانه و کاشانه و بستگان خود



آوارهای از جنوب: چهره بی‌نیاز از هرگونه توضیح است



در جستجوی خانه و کاشانه و بستگان خود



ژانویه ۱۹۷۵ بعد از حملات هوایی اسرائیل

تظاهرات مسلحانه شهر صور در سال ۱۳۵۳ به قصد وادار کردن دولت برای
جبران عقبماندگی‌ها



تظاهرات مسلحانه شهر صور در سال ۱۳۵۳ به قصد وادار کردن دولت برای جبران عقبماندگی‌ها



شرکت‌کنندگان در تظاهرات هم‌قسم می‌شوند راه امام صدر را با تمام توان ادامه دهند



«کجائید ای خفاشان شب»

ساحل زیبای شهر صور



با ماهیگیران شهر صور ۱۹۷۴



رأس العين چشمه‌ای عجیب و دیدنی با آب شیرین در مجاورت مدیترانه



صور سال ۱۳۵۵؛ رأس‌العین چشمه‌ای دیدنی در کنار مدیترانه ولی دارای آبی شیرین



غروب خورشید در مدیترانه شهر صور



غروب در ساحل زیبای شهر صور ۱۹۷۵



هنرنمایی عکاسی دکتر چمران



در غروب زیبای شهر جنگزده صور



رأس العين: چشمه‌ای دیدنی در کنار مدیترانه ولی
دارای آبی شیرین



صور در سال ۱۳۵۵، رأس‌العین چشمه‌ای عجیب و دیدنی با آب شیرین در مجاورت مدیترانه



غروب در ساحل زیبای شهر صور ۱۹۷۵

آموزش عقیدتی و سیاسی رزمندگان امل را آقای صدر شخصاً عهده‌دار بود



پایان یکی از جلسات آموزش عقیدتی کادرهای مرکزی امل که توسط امام صدر صورت می‌گرفت





پایان یکی از جلسات آموزش عقیدتی کادرهای مرکزی امل که توسط امام صدر صورت می‌گرفت



دیدار امام صدر با جوانان امل



در اردوگاه آموزشی رزمندگان امل در دره بقاع لبنان



اجرای عملیات نمایشی رزمندگان امل در حضور امام صدر



البته اسلحه من کتاب خدا و بیانات رسولان اوست ولی...



امام صدر در جمع مربیان نظامی امل



آموزش نظامی کادرهای امل در دره‌های بقاع لبنان



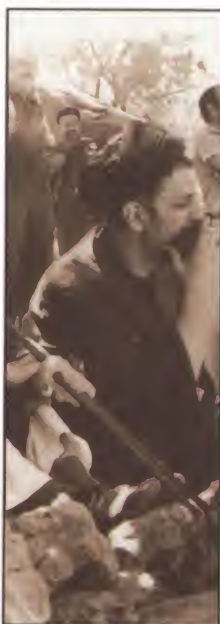
توصیه امام صدر به رزمندگان برای رعایت تقوای الهی



دوره تمرینات فشردہ ۱۹۷۳ بعلبک لبنان



اجرای عملیات نمایشی رزمندگان امل در حضور امام صدر



اجرای عملیات نمایشی رزمندگان امل در حضور امام صدر



امام صدر در جمع مربیان نظامی امل



منظره‌ای از یکی از اردوگاههای آموزش نظامی رزمندگان امل در کوههای بقاع



اجرای عملیات نمایشی رزمندگان امل در حضور امام صدر



سخنرانی امام صدر هنگام بازدید از اردوگاه نظامی جوانان امل



اجرای عملیات نمایشی رزمندگان امل در حضور امام صدر



امام صدر در جمع کادرها و مربیان نظامی امل



آموزش نظامی کادرهای امل در دره بقاع لبنان



تمرین تیربار ضد هوایی



دکتر چمران در کنار تانک منهدم شده اسرائیلی در تپه رب‌الثلاثین شهر مرزی طیبه در جنوب لبنان



دور تفریبات فقیرده ۱۹۷۳ هجری لیلان



سپس عازم بازدید از اردوگاه نظامی جوانان امل شدیم



اجرای عملیات نمایشی رزمندگان امل در حضور امام صدر



آموزش نظامی کادرهای امل در دره بقاع لبنان



صرف ناهار با رزمندگان ال در یکی از اردوگاههای آموزشی دره بقاع



امام صدر در جمع کادرها و مربیان نظامی امل

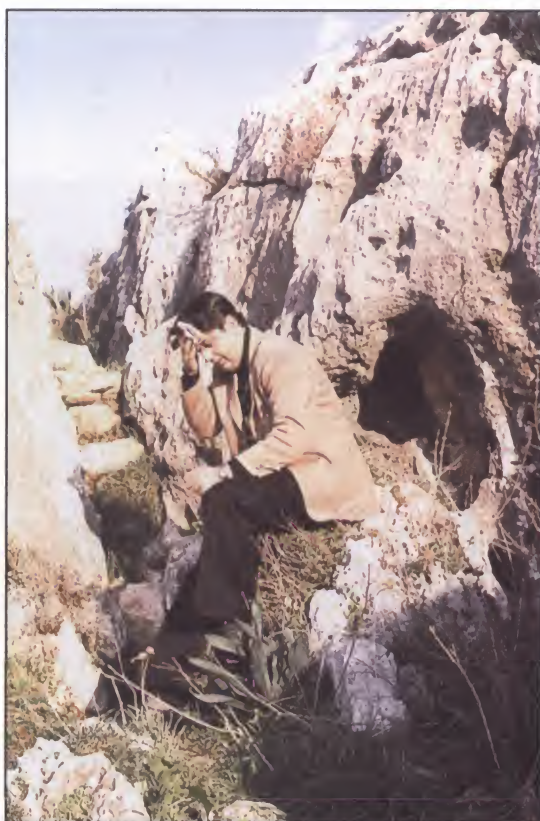
دیداری با چمران از غاری که گفته می‌شد حضرت مسیح در آنجا اعتکاف می‌کرد



در دهانه غار، انگشتر فیروزه در دست چپ در عکس دیده می‌شود



دکتر چمران در دهانه غار



چمران مانند قرقی از کوه پایین آمد من خواستم ادای او را در بیاورم لیز خوردم و با صورت به زمین افتادم. انگشتی که در دست چپ دیده نمی‌شود افتاد و گم شد



با مصطفی چمران در منطقه‌ای بنام بوستان در جنوب لبنان



شهر صور ژانویه ۱۹۷۵ با ماهیگیران بندر صور



شهر صور ۱۹۷۴ تمام مزارع زیتون را اسرائیل با بمب‌های ناپالم از بین برده بود



در جمع چند خانه بدوش فلسطینی در شهر نبطیه ۱۹۶۸

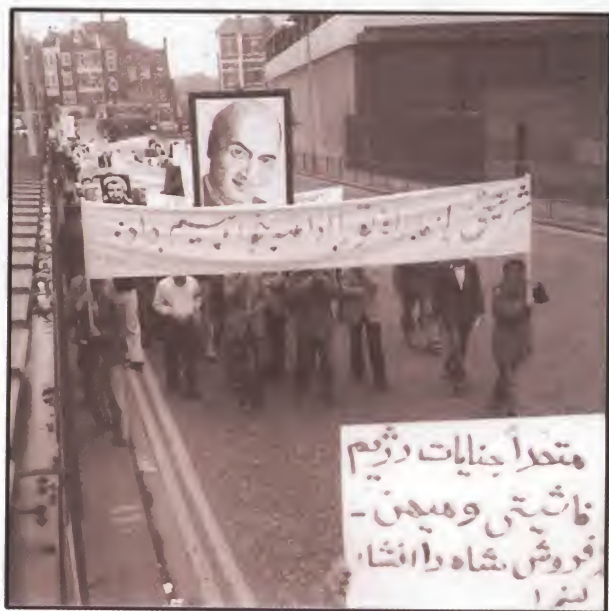
مراسم تشییع؛ تدفین و ترحیم دکتر شریعتی به یک میتینگ بزرگ علیه رژیم شاهنشاهی تبدیل شد



تشییع جنازه در لندن



لندن



مشایعین در طول مسیر فریاد الله اکبر سر می دادند

دست تقدیر؛ آئروز و امروز؛ آنجا و اینجا پس از گذشت سی سال



مراسم افتتاح موزه خانه دکتر شریعتی در تهران



تشییع جنازه دکتر شریعتی در حرم حضرت زینب(س).
شهید آیت الله مفتاح نیز در مراسم حضور داشت



مراسم افتتاح موزه خانه دکتر شریعتی در تهران



امام صدر و عرفات در اربعین دکتر شریعتی در
سالن عاملیه بیروت (مرداد ۵۶)



احسان شریعتی؛ سمت راست از حاضرین تشکر می‌کند



بزرگداشت چهارم شریعتی در بیروت ۱۹۷۶



جمعی از جوانان در انتظار ورود امام صدر و عرفات هستند



سخنرانی شیخ محمد یعقوب سخنگوی مجلس اعلی شیعیان در گرامیداشت شریعتی



شیخ جعفر یعقوب سخنگوی مجلس اعلای شیعه در بزرگداشت شریعتی سخن می‌گوید



مراسم چهارم شریعتی در بیروت ۱۳۵۶



یاسر عرفات در سخنان خود از شریعتی به عنوان فرزند قدس شریف یاد کرد



تشییع جنازه دکتر شریعتی به سوی زینبیه



بزرگداشت چهل شریعتی در بیروت ۱۹۷۷



سپس نماز میت به امامت آقای صدر بر جسد پاک دکتر شریعتی اقامه شد



سخنرانی نماینده جنبش آزادیبخش اریتره در گرامیداشت شریعتی



قرائت فاتحه و تنظیم پلاکاردها



صدري و من در فرودگاه بيروت



ویژگی‌های اندیشه شریعتی در بیان امام صدر

**روایت تصاویر از تلاش‌های فرهنگی؛ سیاسی و مذهبی امام صدر برای نزدیکی
فرهنگ‌ها و ادیان و دولت‌ها به یکدیگر**



امام صدر در کنفرانس مجمع اسلامی در قاهره



تبریک‌گویی شخصیت‌های سیاسی، مذهبی لبنان به مناسبت افتتاح مجلس اعلای اسلامی شیعه (۱۳۴۸)



امام صدر در کنفرانس مجمع اسلامی در قاهره



جشن مبعث پیامبر در مجلس اعلای شیعه؛ از راست: شیخ العقل طایفه درون، شیخ حسن خاله مفتی اهل سنت، شارل رئیس‌جمهور لبنان، امام صدر



دیدار شارل حلو رئیس جمهور لبنان



امام صدر در دیدار با سلیمان فرنجه رئیس جمهور اسبق لبنان در کاخ بعیدا



امام صدر در سفر دوره‌ای خود به آفریقا با رجال سیاسی و مذهبی با سران حزب دیدار کرد



دیدار دو تن از نمایندگان پاپ با امام صدر در بیروت



امام صدر با رهبران اهل سنت لبنان



امام صدر در دیدار با سلیمان فرنجیه رئیس‌جمهور اسبق لبنان در کاخ بعیدا



جشن مبعث پیامبر در مجلس اعلای شیعه: از راست: شیخ العقل طایفه دروز، شیخ حسن خالد
مفتی اهل سنت، شارل رئیس‌جمهور لبنان، امام صدر



امام صدر و رهبران مذهبی در دیدار با سلیمان فرنجه



چشم مبعت پیامبر در مجلس اعلای شیعه؛ از راست: شیخ العقل طایفه دروز، شیخ حسن خالد
مفتی اهل سنت، شارل رئیس‌جمهور لبنان، امام صدر



سلیمان فرنجیہ در دیدار با امام صدر در مقر مجلس اعلای اسلامی شیعہ (بهار ۱۹۷۵)



جشن مبعث پیامبر در مجلس اعلای شیعہ: از راست: شیخ العقل طایفہ دروز، شیخ حسن خالد مفتی اہل سنت، شارل رئیس جمہور لبنان، امام صدر



جشن مبعث پیامبر در مجلس اعلای شیعه؛ از راست: شیخ العقل طایفه دروز، شیخ حسن خالد مفتی
اهل سنت، شارل رئیس‌جمهور لبنان، امام صدر



سلیمان فرنجه در دیدار با امام صدر



سلیمان فرنجیہ در دیدار با امام صدر



کامل اسعد و سلیمان فرنجیہ در دیدار با امام صدر



کامل اسعد و سلیمان فرنجه در دیدار با امام صدر



سخنرانی فوریه ۱۹۷۵ امام صدر در کلیسای کبوشین بیروت



سخنرانی فوریه ۱۹۷۵ امام صدر در کلیسای کبوشین بیروت



یکی از طلاب آفریقایی شهر صور در کنار امام صدر



شیخ‌الازهر و دکتر محمد الفهام در کنار امام صدر



جلسه همفکری امام صدر و رهبان جبهه مسلمانان در جنگ داخلی لبنان رشید کرامی و صاحب
سلام نخست‌وزیران اسبق در طرفین امام صدر نشسته‌اند



دیدار امام صدر با ملک حسین در کاخ بعبدا



تبریک‌گویی شخصیت‌های سیاسی، مذهبی لبنان به مناسبت افتتاح مجلس اعلای اسلامی شیعه (۱۳۴۸)



دیدار امام صدر با انور سادات در پاییز سال ۱۳۵۵



امام صدر در سفر سال ۱۳۴۶ به آفریقای سیاه



رشید کرامی تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه را به امام صدر تبریک می‌گوید



تجار بزرگ شیعه در کنار امام صدر در مجلس اعلای شیعه در حازمیه



از راست: امام صدر، کاردینال یوسف الغدري، اسقف اعظم اتریش، کاردینال فرانس کونیک



جلسه با سردبیران جراند بیروت



دیدار امام صدر با یکی از اربابان جراید در بیروت



دیدار با ملک فیصل پادشاه عربستان در کاخ بعبداء



دیدار سلیمان فرنجیه رئیس اسبق لبنان از امام صدر در مجلس اعلای اسلامی شیعه



سخنرانی در یکی از کلیساهای لبنان



دیدار با کمال جنبلاط



دیدار با حافظ اسد



امام صدر در دیدار با سلیمان فرنجه رئیس‌جمهور اسبق لبنان در کاخ بعیدا



جشن مبعث پیامبر در مجلس اعلای شیعه: از راست: شیخ العقل طایفه دروز، شیخ حسن خالد مفتنی اهل سنت، شارل رئیس‌جمهور لبنان، امام صدر



سخنرانی فوریہ ۱۹۷۵ امام صدر در کلیسای کبوشین بیروت



دیدار با بزرگان مسیحی لبنان



دیدار با رهبران مسیحی لبنان



دیدار با ملک خالد پادشاه اسبق عربستان سعودی



دیدار با ملک فیصل پادشاه عربستان در کاخ بعیدا



دیدار با میهمانان خارجی در مجلس اعلای اسلامی شیعه



دیدار با امیر کویت



با سلیمان فرنجه رئیس جمهور لبنان در مجلس شیعیان



با ملک حسین شاه اردن



تلاش ملک حسین برای میانجیگری میان شاه و امام صدر



دیدار با رهبران آفریقا



جلسه همفکری امام صدر و رهبران جبهه مسلمانان در جنگ داخلی لبنان رشید کرامی و صاحب سلام
نخست وزیران اسبق در طرفین امام صدر نشسته‌اند



دیدار با رشید کرامی نخست‌وزیر اسبق لبنان



دیدار با سلیم الحص نخست‌وزیر لبنان ۱۹۷۸



دیدار با شارل حلو رئیس‌جمهور لبنان



دیدار پاتریارک کاتولیک با امام صدر



دیدار عرفات با امام در مجلس اعلی



دیدار با جمال عبدالناصر در حاشیه اجلاس مجمع البحوث اسلامی قاهره



با پاتریارک آنه و نیوسر خوریش رهبر دینی مسیحیان مارونی لبنان



رهبران فرق مختلف مسیحی به امام صدر عشق می‌ورزیدند



سخنران امام صدر در جمع مسیحیان



سليمان فرنجيه و هيأتی بلندپایه لبنانی در مجلس اعلا



با پاتریارک آنه و نیوسر خوریش رهبر دینی مسیحیان مارونی لبنان



رهبران فرق مختلف مسیحی به امام صدر عشق می‌ورزیدند

امام صدر در پاریس



امام صدر در پاریس تابستان ۱۳۵۶



سید: خدا پشت و پناہت باد؛



تابستان ۱۹۷۵ در قهوه‌خانه‌ای در حومه پاریس



امام صدر و صادق قطب‌زاده تابستان ۱۹۷۵ در پاریس



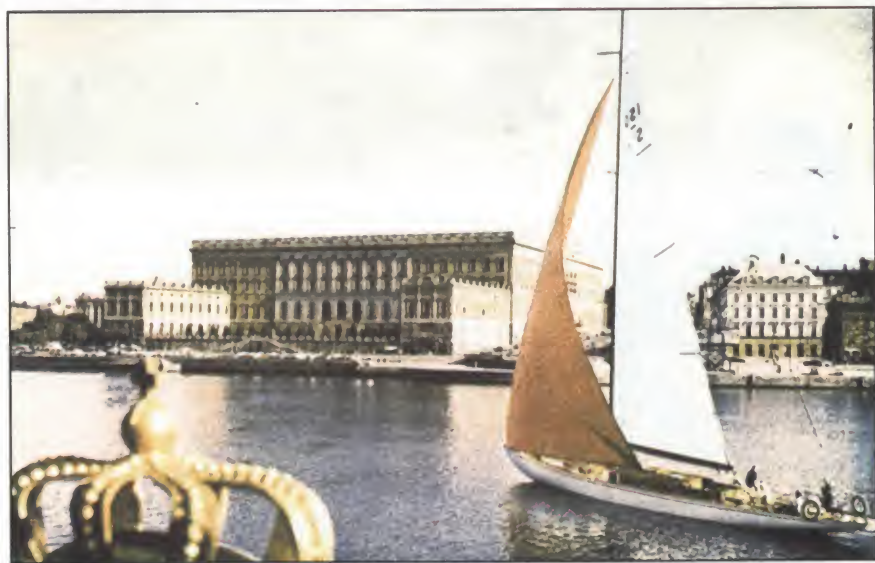
با امام صدر در پاییز ۱۹۷۷ قهوه‌خانه‌ای در حومه پاریس؛ فاطمی و غزاله؛ قطب‌زاده و مادام همشهری که شوهرش توسط تیم ترور موساد در پاریس ترور شد



تابستان ۱۹۷۵ در قهوه‌خانه‌ای در حومه پاریس

چند شهروند سوئدی که نزد دایی جان اسلام آوردند (۱۹۶۹)





سفری با دایی جان به سوئد (۱۹۶۹)

سفر دایی جان به بوخوم در سال ۱۳۵۵ مصادف بود با حضور جناب حجت الاسلام مستجابی
سید مرتضی پسر عمویشان در بوخوم؛ روزی به عزم پیک نیک به بیرون شهر رفتیم



حجت الاسلام سید مرتضی مستجابی و آقاچون و خانواده در منزل ما در بوخوم



آقاچون و عمو مسعود در کنار دایی جان



در کنار دایی جان و حجت الاسلام سیدمرتضی مستجابی



در کنار دایی جان و حجت الاسلام سیدمرتضی مستجابی





در کنار دایی جان و حجت الاسلام سیدمرتضی مستجابی

بعد از سالها دوری از پدر و مادر سرانجام با آنان در بیروت در سال ۱۳۵۳ دیدار داشتم



از راست: امام صدر، حجت الاسلام سید مهدی صدر عاملی، آقاجون، ملیحه (دختر کوچک امام صدر)



با عبدالحسین در بیروت ۱۳۵۳



پدر و برادرم در جمع خاندان شرف‌الدین از بستگان لبنانی. در سمت راست به ترتیب حجج اسلام سیدعبدالله شرف‌الدین و سیدمهدی صدر عاملی، استاد حسین شرف‌الدین و برادرم عبدالحسین دیده می‌شود



در بیروت سال ۱۳۵۰



دیدار مغتنم با پدر در تابستان ۵۳ در بیروت؛ از سمت راست: حجج اسلام سیدعبدالله شرفالدین و
سیدمهدی صدر عاملی در کنار پدرم



با برادرم عبدالحسین در بیروت سال ۱۳۵۳



بيروت سال ١٣٥٠



دیدار هر دو پدر برایم بسیار مغتنم بود؛ پدر فاطمی سمت چپ نفر اول، حجت‌الاسلام سید هادی طباطبایی قمی (دایی مادرم) در میان آنها نشسته است



دیداری مغتنم با پدر در تابستان ۵۳ در بیروت

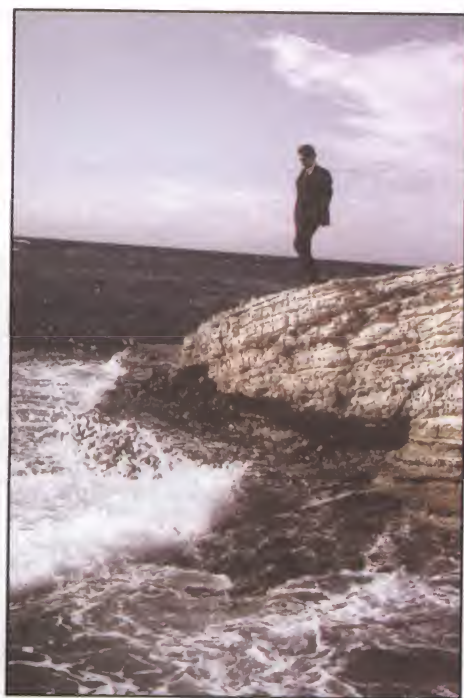
هنر عکاسی دکتر چمران



با چمران بر روی صخره‌ای در کنار در سال ۱۹۷۴



تمرین‌های آموزشی در بعلبک



هنرنمایی عکاسی دکتر چمران



بیروت دریای مدیترانه



در ایوان مجلس اعلای شیعیان در بیروت ۱۹۷۴

سرانجام تدارک برگزاری رفراندوم تعیین نظام سیاسی کشور به عهده من قرار گرفت



امام خمینی و نیز مهندس بازرگان به نظافت و آراستگی بسیار توصیه می‌کردند



حضور تمامی اقشار مردم در رفراندوم چشمگیر بود



تشریح ضوابط رفتار دوم



دیدار از یکی از مراکز اخذ آرای مردم در ۱۰ فروردین ۵۸



معرفی پیش‌نویس قانون اساسی در روزهای منجر به referendum در ۱۰ فروردین ۵۸

اولین سفر رسمی پس از انقلاب به لبنان دیدار با مقامات حکومتی و دینی لبنان



از سمت راست: حسین الحسینی رئیس وقت حرکت امل، ابوزعیم (ایستاده)، ابوجهاد، یاسر عرفات، من، نبیه بری رئیس کنونی حرکت امل و پارلمان لبنان



با علامه عبدالامیر قبلان مفتی جعفری ممتاز سابق و نائب رئیس کنونی مجلس اسلامی شیعه



با مرحوم آیت الله عالمه شیخ مهدی شمس الدین نایب رئیس مجلس اعلای شیعیان



از سمت راست: حسین الحسینی رئیس وقت حرکت امل، آیت الله شمس الدین، من و ابوزعیم از رهبران ساف



گفتگو با رسانه‌ها در پایان اولین سفر رسمی به لبنان



ابوزعیم یکی از رهبران مسلمان فلسطینی پیروزی انقلاب اسلامی را تبریک می‌گوید



با مرحوم علامه شمس‌الدین نایب رئیس مجلس اعلای شیعیان



در دیدار با علمای شیعی لبنان



دیدار با ابوزعیم از رهبران مسلمان و مجاهد فلسطینی



آثار ویرانی‌های به جای مانده از حملات هوایی اسرائیل بسیار دردآور است. مرحوم استاد احمد قبیسی و حجت‌الاسلام علی پاکستانی در کنارم ایستاده‌اند



با کودک فلسطینی یتیم



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با
احمد قبیسی، حسین الحسینی، نبیه بری، شیخ عبدالامیر



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی،
نیه بری، شیخ عبدالامیر



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی،
نبیه بری، شیخ عبدالامیر



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی، نبیه بری، شیخ عبدالامیر





دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی، نبیه بری، شیخ عبدالامیر





دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی، نبیه یری، شیخ عبدالامیر

[illegible]



ورود به مسجر کفرشیاح و اعلام حمایت همه‌جانبه مردم ایران از محرومان فلسطینی



ابوزعیم از رهبران مسلمان فلسطینی اوضاع پیچیده لبنان را تشریح می‌کرد



این دیدار با توجه به شرایط سیاسی نوین ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی ایران
بازتاب وسیعی در رسانه‌های داشت



بازدید از محرومان لبنان مرحوم استاد احمد قبیسی از مشاوران حقوقی مجلس اعلی و
نمیه بری در عکس دیده می شوند



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی، نبیه بری، شیخ عبدالامیر قبلان



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی، نبیه
بری، شیخ عبدالامیر قبلان



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی همراه با احمد قبیسی، حسین الحسینی،
نبیه بری، شیخ عبدالامیر قبلان



دیار با یکی از رهبران بنیادیه مسیحی لبنان



گفتگو با رسانه‌ها در پایان دیدار و گفتگو با الیاس سرکیس رئیس‌جمهور لبنان



یاسر عرفات با یادآوری دوران پرمحنّت مبارزه، پیروزی انقلاب را تبریک می‌گوید



سرانجام رسیدیم به بیان و ضبط و تدوین خاطرات

فهارس

☐ فهرست اشخاص

☐ فهرست اماکن، سازمانها و ...

فهرست اشخاص

- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین ۲۳، ۲۴
- آشتیانی، علی اکبر ۲۷
- آل یاسین (آیت الله) ۳۰
- آیت الله زاده اصفهانی، موسی ۴۲۶
- آیگن، مانفرد ۴۵
- ابراهیمی (مأمور ساواک) ۴۲۸
- ابطحی، سید محمد ۲۳۰، ۲۳۶
- ابوایاد (از رهبران مقاومت فلسطین) ۳۵۰
- ابوجهاد (از رهبران مقاومت فلسطین) ۱۲۰، ۳۰۷، ۳۶۱، ۳۷۳
- ابوزعیم (از فرماندهان الفتح) ۱۱۹، ۱۲۰
- ابوزید، نقیب ۳۵۸
- ابوشراوه، ماجد ۱۹۱، ۳۷۳
- ابوعمار ← یاسر عرفات
- ابولطف (از رهبران مقاومت فلسطین) ۳۵۰
- ابونضال ۲۲۸
- احمد (رهبر یک شبکه مخفی فلسطینی) ۱۸۹، ۳۷۱
- اده، ریمون ۲۷۸
- ارجمندی (صاحب ساعت سازی در قم) ۳۷
- اسد، حافظ ← حافظ اسد
- اسدآبادی، جمال الدین ← جمال الدین
- اسدآبادی
- اسعد، کامل ۲۶۹، ۳۷۷، ۳۹۳، ۴۲۵
- اشراقی، حسین ۱۱۸
- افقهی (مأمور ساواک) ۴۰۵
- البکر، حسن ← حسن البکر
- الحسن، هانی ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
- ۲۰۷، ۳۷۳
- الحسینی، حسین ۱۱۰
- الحص، سلیم (نخست وزیر لبنان) ۴۲۹

- الخلیل، کاظم ۲۰۰، ۳۷۷، ۴۲۰
 الخلیل، ناصر ۴۲۰
 الدر، علی ۱۸۹ ۳۷۱
 الدر، محمد ۳۸۳
 الدر، محمود ۱۹۳
 الیاس سرکیس ۴۲۹
 الیافی، عبدالله ۱۰۲، ۳۷۲
 امام جعفر صادق(ع) ← جعفر بن محمد(ع)، امام ششم
 امام خمینی ۳۰
 امام رضا(ع) ← علی بن موسی(ع)، امام هشتم
 امام علی(ع) ← علی بن ابیطالب(ع)، امام اول
 املانی ۱۸۰
 بازرگان، مهدی ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۷، ۲۱۰، ۲۲۴
 باکری، علی ۲۱۰
 بامداد (مأمور ساواک) ۴۱۹
 بختیار، تیمور ۴۰۸، ۴۲۶
 بدرالدین، عباس ۲۳۶
 بدیع‌زادگان (عضو مرکزی سازمان مجاهدین خلق) ۲۱۰
 برلیان (مأمور ساواک) ۴۲۳
 بروجردی، سید حسین (آیت الله) ۷۷
 بری، نبیه ۴۱۸
 بشیر، جمیل ۱۸۷، ۳۲۵، ۳۴۷
 بنی صدر، سید ابوالحسن، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۸، ۳۷۹
 بهشتی، سید محمد ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۳
 بوتفلیقه (نماینده وزیر خارجه الجزایر) ۱۴۴
 بومدین ۲۴۰، ۴۲۹
 پاتریس لومومبا ۱۴
 پهلوی، محمدرضا ← شاه
 پیر جمیل ۳۶۹، ۳۷۲
 پیغمبر اسلام(ص) ← محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام(ص)
 تویینی، جبران ۱۰۳
 تویینی، غسان (رئیس روزنامه النهار)، ۱۰۳، ۱۰۹
 جبرئیل، احمد ۱۸۶، ۲۰۲
 جزار، احمد (سردار عثمانی) ۲۲
 جعفر بن محمد(ع)، امام ششم ۱۳۱، ۱۳۹
 جلود (نخست وزیر لیبی) ۳۵۲

- جمال عبدالناصر ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۷۲، ۴۰۹
 جمال‌الدین اسدآبادی ۲۰۹، ۲۶۰
 جمیل، بشیر ← بشیر جمیل
 جمیل، پیر ← پیرجمیل
 جنبلاط، کمال ۱۱۳، ۱۵۴
 جورج حبش ۱۸۵، ۱۹۰، ۳۴۵
 چمران، مصطفی اکثر صفحات
 چهارسوقی، هاشم (میرزا) ۲۲
 چه‌گوارا ۱۴
 حائری یزدی، عبدالکریم (آیت الله) ۲۴
 حاج مانیان ۱۷۱، ۱۹۳، ۱۸۵، ۳۸۳
 حافظ اسد ۵۲، ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۳۲
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۹، ۳۱۴
 ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸
 ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۹۴
 حبش، جورج ← جورج حبش
 حبیبی، حسن ۴۷، ۲۰۴
 حجت، سید محمد (آیت الله) ۲۴
 حجتی کرمانی، علی ۸۹، ۱۵۵، ۲۱۰، ۳۱۳
 حریری، رفیق ۱۰۳
 حساوی (شهید) ۳۸۵
 حسن البکر ۲۷۶
 حسین، صدام ← صدام حسین
- حسینی، محمد صالح ۸۹
 حقیق، سلیمان ۲۹۵
 حکیم، سید محسن (آیت الله) ۳۰، ۱۷۳
 ۱۸۱، ۱۹۶
 حلو، شارل ← شارل حلو
 حمید (مترجم) ۳۱۶، ۳۲۰
 حنیف‌نژاد (عضو مرکزی سازمان
 مجاهدین خلق) ۲۱۰
 حواتمه، نایف ۲۹۱
 خاتمی، سید محمد ۲۳۰، ۲۵۱
 خالد، حسن (شیخ) ۱۰۲، ۱۵۴، ۳۲۵
 ۳۳۸، ۳۴۴
 خالقی، روح الله ۴۴
 خامنه‌ای، سید علی (آیت الله) ۲۳۰
 خدام، عبدالحلیم ۱۱۰، ۲۴۰
 خسروشاهی، سید هادی ۱۳۲
 خطیب، احمد ۱۸۷، ۳۴۲، ۳۴۸
 خلخالی، اسدالله ۴۲۲
 خلخالی، نصرالله ۲۱۴
 خلیل، الخلیل ۴۱۲
 خمینی، سید مصطفی ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴
 ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۴
 ۲۱۵، ۳۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱
 خمینی، سید احمد ۲۷، ۴۱، ۱۶۱، ۱۶۴

- ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴
 خمینی، سید روح الله ← امام خمینی
 خوانساری، سید احمد (آیت الله) ۳۰
 خوانساری، سید محمد تقی (آیت الله) ۲۴
 خورش، پاتریارک ۶۲، ۱۰۲
 خویی، سید ابوالقاسم (آیت الله) ۳۰،
 ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷
 دعایی، سید محمود ۴۷، ۶۷، ۱۷۶، ۱۸۱،
 ۲۰۸، ۲۱۵، ۴۲۲
 دوما، رولن ۷۴
 دینانی، غلامحسین ۲۸
 رازی، محمد شریف (شیخ) ۴۲۸
 رضی، حسنا ۴۱۸
 روحانی، سید حمید ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۲،
 ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۱۴
 روحانی، سید صادق ۲۱۳
 روحانی، سید محمد ۲۱۳
 روحانی، سید مهدی ۲۱۳
 زالتاش (مأمور ساواک) ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۳،
 ۴۲۵
 زرقط، محمود ۱۹۴، ۳۸۵
 زیارتی، سید حمید ← روحانی، سید
 حمید
 سبحانی، یدالله ۱۷۷، ۲۱۰، ۲۲۴، ۴۳۰، ۴۳۳
 سرکیس، الیاس ← الیاس سرکیس
 سرومی، الیاس ۲۹۱
 سلام، صائب ۱۰۲، ۱۵۴، ۳۳۸، ۳۷۲
 سلطانی طباطبایی، سید محمدباقر
 (آیت الله) ۲۷، ۳۰
 سلیم، محسن ۳۲۵
 سلیمان فرنجه ۱۰۳، ۲۷۶، ۳۰۸، ۳۱۶،
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۹۲
 سویدان، انیس ۴۱۱
 سید منیر (مأمور ساواک) ۴۱۳
 شارل حلو ۱۰۲، ۱۷۲، ۲۰۰
 شامی، محمد ۳۶۴
 شاه ۴۷، ۶۴، ۱۳۳، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۵،
 ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۵
 ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۵
 شاهین، ابراهیم ۱۸۷، ۳۴۸
 شبستری (مأمور ساواک) ۴۱۹
 شبیری زنجانی، موسی (همدرس امام
 موسی صدر) ۳۰
 شرف الدین، جعفر ۴۲۳، ۴۲۵
 شرف الدین، حسین ۱۱۵
 شرف الدین، سید عبدالحسین (علامه) ۷۷
 شریعتمداری، سید کاظم (آیت الله) ۴۱۳
 شریعتی، احسان ۴۷، ۵۵، ۶۸، ۴۲۲

- شریعتی، علی اکثر صفحات
شعت، نبیل ۴۱۸
شعیب، موسی ۳۷۵
شفیع، سید محمد ۲۲
شفیق، منیر ۵۵، ۲۰۷
شل، والتر ۱۲۹
شمس‌الدین، محمد مهدی ۴۸، ۹۲، ۱۱۰
شمعون، کمیل ۱۸۹، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۳۹
۳۶۹، ۴۰۱، ۴۲۵
شیرازی، سید حسن ۲۱۵، ۳۱۵، ۳۷۷
۳۷۸، ۴۰۴، ۴۲۵
شیرازی، سید عبدالهادی ۱۷۳
شیرازی، سید محمد ۳۱۵
شیرازی، محمد تقی (میرزا) ۲۴
صادق، حبیب ۴۲۳
صالح، صبحی ۳۵۷
صالح، مجید ۴۱۱
صالح، محمد ۱۹۲، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۸۲، ۳۸۳
صانعی، یوسف (آیت الله) ۲۸
صدام حسین ۳
صدر عاملی، سید مهدی ۳۶
صدر، بتول ۲۵۲
صدر، بنت الهدی ۳
صدر، حوراء ۲۶۴، ۳۲۱
صدر، رباب ۳۳
صدر، سید حسین ۴۱۷
صدر، سید رضا ۲۴
صدر، سید صالح ۲۶۴
صدر، سید صدرالدین ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵
۱۱۴، ۱۱۶، ۲۶۴
صدر، سید محمد جواد ۲۳
صدر، سید محمد مهدی ۲۳
صدر، سید محمدباقر ۳، ۳۵، ۴۱، ۱۵۷
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۱
۱۸۳
صدر، سید موسی (امام) اکثر صفحات
صدر، فاطمه ۳
صدر، ملیحه ۲۶۴، ۳۲۱
صدر، منصوره ۲۵۱
صدرالدین، حمید ۲۶۴
صفاتی، رضا ۲۰۸
ضیقه، محمد ۱۹۳، ۳۸۳
طالقانی، سید محمود ۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
۴۰۷
طباطبائی قمی، سید حسین (آیت الله) ۲۳
۲۴
طباطبائی، سید جواد ۱۱۶، ۱۱۷
طباطبائی، سید محمد حسین (علامه) ۳۰

- طباطبایی، غزاله ۳۲۱، ۳۲۴
 طباطبایی، فاطمه ۲۷
 عبدالله (مکانیک مدرسه) ۳۲۳
 عبدالناصر، جمال ← جمال عبدالناصر
 عراقی، مهدی ۱۶۹
 عزالدین، علی ۳۲۳، ۳۳۰
 عسیران، عادل ۱۰۹
 عطاریپور (مأمور ساواک) ۴۰۲
 علم، امیراسدالله ۲۱۱، ۴۰۱
 علی بن ابیطالب(ع)، امام اول ۲۲، ۲۵، ۵۷، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۳۷۵
 علی بن موسی(ع)، امام هشتم ۲۳، ۴۱، ۴۳
 عمار، محمود ۴۲۵
 عواد، رائدحسین ۱۸۷، ۳۴۷
 غانم (ژنرال) ۲۷۶
 غرضی، سید محمد ۱۷۰
 غفاری، ابوذر ۷۱
 فارسی، جلال الدین ۸۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۰
 فاطمی (همسر صادق طباطبایی) ۳۲۱، ۳۲۴
 فایدر (پروفسور آلمانی) ۴۵
 فخرالدین (افسر ارتش جنبلاط) ۱۸۸
 فرحات، محمد ۵۵
 فرحات، محمود ۲۲۱
 فرحات، نزار ۲۲۶
 فرنجه، سلیمان ← سلیمان فرنجه
 فقیه، محمد ۲۹۵، ۳۵۸
 فلکفرسا (مأمور ساواک) ۴۰۶
 فیدل کاسترو ۱۴
 قاسم، امین (فرمانده جنگهای جبل) ۱۸۷، ۳۴۸
 قبلان، عبدالامیر ۱۱۰
 قبیسی، احمد ۱۱۰
 قدر، منصور ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۹۲
 قذافی، سیف الاسلام ۲۳۶
 قذافی، معمر ← معمر قذافی
 قشقاش، حسین ۳۵۸
 قطب‌زاده، صادق ۸۳، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۴، ۳۱۶، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۶
 قعیق، ابو محمد ۳۵۸
 قهاری (از کارکنان وزارت خارجه رژیم شاه) ۴۲۷
 کاسترو، فیدل ← فیدل کاسترو
 کاشف الغطاء، جعفر (شیخ) ۲۲
 کاظم‌زادگان (مأمور ساواک) ۴۱۷، ۴۱۹

- کرامی، رشید ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۳۸، ۳۷۲
- کربلانی، حسن (شیخ) ۲۳
- کروبی، حسن ۱۸۳، ۱۹۹
- کروبی، مهدی ۲۷
- کریستوفر، وارون ۲۳۸
- کسینجر، هنری ۱۵۵، ۳۳۴
- کشمیری، سید رضا ۴۰۴، ۴۱۱
- کونینگ، فرانکس ۱۵
- کوه کمره‌ای، حجت (آیت الله) ۳۰
- گرهارد (دکتر) ۱۳۵
- لاهوئی، حسن ۱۶۹
- لومومبا، پاتریس ← پاتریس لومومبا
- مائوتسه تونگ ۱۴
- محسن، سعید ۲۱۰
- محقق داماد (آیت الله) ۳۰
- محقق (هامبورگ) ۳۷
- محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام (ص) ۶
- مرتضایی، مرتضی ۴۰۲
- مصدق، محمد ۴۲۸
- مطهری، مرتضی ۱۲۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۴، ۲۴۳
- معلوف، حنان ۲۵۳
- معمر قذافی ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
- ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۰
- مفتح، محمد ۶۷، ۱۷۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۳
- ملک حسین ۱۴۴، ۳۱۴
- مناجد، صلاح ۴۲۴
- منتظری، حسینعلی ۱۶۵، ۴۰۷
- منتظری، محمد ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۱
- موحد ابطحی (آیت الله) ۷۸، ۲۲۴
- موسوی عاملی، سید صالح ۲۱، ۲۲
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (آیت الله)
- ۳۰، ۳۵، ۱۲۵، ۱۶۹، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲
- موسوی خونی‌ها، سید محمد ۲۷، ۱۶۹
- موسوی، سید عباس ۲۴۶
- میثمی (دکتر) ۴۰۷
- نصرالله، سیدحسن ۱۱۴، ۲۴۶
- نصیری، نعمت الله (رئیس ساواک) ۴۲۷
- نفری، احمد ۱۷۰، ۳۱۶، ۳۷۱، ۳۹۷، ۴۲۰، ۴۲۱
- والدهایم، کورت ۴۱۷
- هاشمی، سید مهدی ۴۰۷
- هاشمی رفسنجانی، اکبر ۱۷۴، ۲۳۰
- هزیم، پاتریاک ۱۰۲
- هوشی مین ۱۴
- هوشی مینه ← هوشی مین
- هویدا، امیرعباس ۴۲۵

هیکل، محمدحسین ۲۲۱

یاسر عرفات ۵۲، ۵۶، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۴۳،

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰،

۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،

۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۸۶،

۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۳۸، ۳۴۴،

۳۴۸، ۳۵۲، ۳۹۴، ۴۰۹، ۴۲۲، ۴۳۰،

یاوری (مأمور ساواک) ۴۱۹

یزدی، ابراهیم ۳۲۱، ۴۲۲

یزدی، سید کاظم ۲۳، ۲۴

یعقوب، محمد (شیخ) ۱۱۰، ۱۱۹، ۲۲۶،

۲۲۷، ۲۳۶، ۳۳۰

فهرست اماکن، سازمانها و ...

- آخن ۱۲۵
آلمان ۳، ۴، ۹، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۷۸، ۱۳۳،
۱۶۲، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۶۶، ۳۱۶، ۳۱۹
اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در
اروپا ۱۷۹، ۲۶۶
اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان شبه
قاره هند ۲۰۱
اردن ۲۳۸، ۳۱۴، ۳۹۴
اردوگاه جسر پاشا (لبنان) ۲۹۵
اردوگاه رشیدیه فلسطین ۳۹۶
اردوگاه ضیبه ۲۸۲، ۲۹۵
اروپا ۵۶، ۱۲۹، ۱۶۲، ۲۶۰، ۲۹۵،
۳۲۱
اریتره ۶۱
اسرائیل اکثر صفحات
اسلام و فرهنگ قرن بیستم (کتاب) ۳۳، ۱۲۵
اشپیگل (مجله) ۱۳۲، ۱۴۸
اشترن (مجله) ۱۳۳
اشهب ۲۹۶
اطلاعات (روزنامه) ۴۲
افریقا ۱۴، ۱۴۴، ۲۴۶، ۲۶۵
الاسبوع العربی (مجله) ۴۲۷، ۴۲۸
الانباء (روزنامه) ۴۲۹
الانوار والنهار (روزنامه) ۱۰۱، ۲۵۳
الاهرام (روزنامه) ۲۲۱
الجزایر ۱۲۲، ۳۹۵، ۴۲۹
الجمهوریه (روزنامه) ۴۲۵، ۴۲۶
القاع (روستا) ۱۰۹، ۱۱۳
القبس (روزنامه) ۴۲۹
الوطن (روزنامه) ۴۳۰
امریکا اکثر صفحات
انستیتو تکنولوژی جبل عامل ۱۶

- انگلستان ۲۷۶
ایتالیا ۲۲۷، ۲۳۰
ایران اکثر صفحات ۱۶۲
باسوایلر (دهکده ای در آلمان) ۱۶۲
بحارالانوار (کتاب) ۲۱۰
بحران خونین لبنان (کتاب) ۴۰۷
بحرین ۴۰۵
بحمدون (منطقه‌ای در لبنان) ۳۵۰
برج البراجنه (منطقه شیعه‌نشین لبنان) ۲۶۶
برج حمود (منطقه‌ای در لبنان) ۲۸۸، ۲۹۳
۳۳۷، ۳۴۰
بطن حدث (منطقه شیعه‌نشین لبنان) ۲۹۷
بعلبک (شهری در لبنان) ۲۱۷، ۲۶۶، ۲۶۹
۳۰۰، ۳۹۱، ۳۹۲
بقاع ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۲۸۹، ۲۹۷
بلاط (منطقه‌ای در لبنان) ۳۰۴، ۳۶۴
بنت جبیل (منطقه‌ای در لبنان) ۳۱۴، ۳۲۹
۳۶۴
بوخوم ۴۵، ۱۲۵، ۱۶۳
بیروت اکثر صفحات
پاریس ۴۴، ۷۴، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۸۸
۳۱۶
پیام مجاهد (نشریه) ۳۳۲
ترکیه ۲۶۵، ۲۶۷
تل مسعود (منطقه‌ای در لبنان) ۳۰۴
تل زعتر (منطقه‌ای در لبنان) ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۸۲
۲۹۵، ۲۹۶، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰
تهران ۱۳، ۲۴، ۳۷، ۷۸، ۲۳۱
جبل (دهی در لبنان) ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۵
جبل عامل ۲۲، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۹۷، ۳۰۳
۳۵۶
جبهه التحریر عربیه عراق ۱۵۷، ۱۸۷
۳۴۱، ۳۴۵
جبهه الشعیبه ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۸۰
جبهه رفض ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۲۵، ۳۴۵
جسر الباش (منطقه‌ای در لبنان) ۲۸۲، ۳۳۸
جنبلاط (گروه) ۱۸۶، ۳۱۰
جیش لبنان عربی ۳۶۴
جیش تحریر فلسطینی ۱۵۵، ۱۵۷، ۳۳۹
جیش کفاح ۳۳۹
چین لبنان ← نبعه (منطقه‌ای در اطراف
بیروت)
حانین (منطقه‌ای در لبنان) ۳۰۴
حرکه‌المحرومین (گروه) اکثر صفحات
حرم حضرت زینب(س) ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۶۸
۴۰۳، ۴۰۴
حزب احرار ۱۸۹، ۳۷۰
حزب بعث سوریه ۱۵۷

خیام (شهری در لبنان) ۳۶۰
 دامور (شهری در لبنان) ۱۵۷، ۲۸۳، ۳۲۳
 ۳۳۹
 دانشگاه برکلی امریکا ۱۶، ۷۹
 دانشگاه بوخوم آلمان ۴۵
 دبیرستان دین و دانش قم ۱۱۷
 دبین (منطقه‌ای در لبنان) ۳۰۴
 دروزی‌ها (گروه) ۳۵۹، ۳۷۰
 دستگاه شور (موسیقی) ۳۷
 دستگاه ماهور (موسیقی) ۳۶، ۳۷
 دستگاه نوا (موسیقی) ۳۷
 دمشق ۴۷، ۶۷، ۶۸، ۱۵۵، ۲۱۲، ۲۸۳، ۴۰۴
 دیرالاحمر (روستا) ۱۱۳
 دیرسریان (منطقه‌ای در لبنان) ۳۶۴
 رصدخانه بزرگ بوخوم ۱۳۶
 رم ۲۵۳، ۴۲۹
 روحانیون نجف ۴۳، ۷۴
 روسیه ← شوروی
 ریاض ۲۸۳
 زحله (شهری در لبنان) ۱۱۳، ۲۸۳، ۲۹۷
 ۲۸۳، ۳۳۹
 زغرتا (شهری در لبنان) ۱۵۵، ۲۸۳، ۳۳۹
 ۳۴۴
 زوایای تاریک (کتاب) ۱۹۹، ۲۰۰

حزب بعث عراق ۱۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۴۱
 حزب فالانژ لبنان ۲۱۷، ۲۲۲
 حزب کتائب ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۴، ۳۰۹، ۳۳۵
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵
 ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۳
 حزب کمونیست ایران ۲۴۱
 حسینیۀ شیاح بیروت ۴۱۱
 حسینیۀ ارشاد تهران ۴۳
 حسینیۀ اسرۀ التاخی لبنان ۲۹۵
 حورش ثابت (منطقه‌ای در لبنان) ۳۳۶
 حوزه علمیه قم ۱۵، ۲۴، ۳۵
 حوزه علمیه کربلا ۲۴
 حوزه علمیه نجف ۲۴
 حولا (منطقه‌ای در لبنان) ۳۶۴
 حی‌الاشهب (محلۀ‌ای در لبنان) ۲۹۶
 حی‌السلم (منطقه در لبنان) ۲۹۷
 حی‌الغورانه (منطقه‌ای در لبنان) ۲۸۲، ۳۳۶
 حی‌جامعه (منطقه‌ای در لبنان) ۳۳۸
 حی‌سلم (منطقه‌ای در لبنان) ۲۶۶، ۳۳۸
 ۳۵۹
 حی‌لیلکی (منطقه‌ای در لبنان) ۲۶۶، ۳۳۸
 ۳۵۹
 حی‌سبنای (منطقه ای در لبنان) ۳۳۶

- زوددویچه سایتونگ (روزنامه) ۱۳۳
 زینبه ← حرم حضرت زینب(س)
 سازمان آزادیبخش ایران ۴۰۲
 سازمان آزادیبخش فلسطین ۱۴۴، ۲۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰
 سازمان اطلاعات و امنیت کشور ۶۴، ۳۱۹
 سازمان الفتح ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۷۰، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۶۴، ۳۸۰
 سازمان امل اکثر صفحات
 سازمان امنیت و اطلاعات کشور ۱۶، ۶۵، ۶۶، ۹۹، ۱۰۹، ۲۱۳، ۳۱۹
 سازمان اینترنتاسیونس ۱۳۳
 سازمان سیا ۱۶
 سازمان صاعقه (سازمان فلسطینی وابسته به سوریه) ۱۵۷، ۱۸۶، ۳۴۵
 سازمان مجاهدین خلق ایران ۲۱۰
 سازمان مقاومت فلسطین اکثر صفحات
 سازمان ناسای امریکا ۱۶، ۷۹
 ساف ← سازمان آزادیبخش فلسطین
 سرگذشت فلسطین (کتاب) ۱۷۵
 سرگذشت موسیقی ایران (کتاب) ۴۴
 سعدیات (منطقه‌ای در لبنان) ۱۵۷، ۳۲۳، ۳۳۹
 سفارش ماندگار (نامه) ۴
- سن الفیل (منطقه شیعه‌نشین لبنان) ۲۷۹، ۲۹۷
 سنایی (منطقه‌ای در لبنان) ۲۸۲
 سوئیس ۴۱
 سوریه اکثر صفحات
 شتیلا (شهری در لبنان) ۲۹۷
 شحور (روستایی نزدیک شهر صور) ۲۱، ۲۲، ۲۶۴
 شوروی ۱۴۹، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۲۹، ۳۰۱، ۳۹۴
 شیاخ (منطقه‌ای در لبنان) ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۴۴، ۳۵۹
 صبرا (شهری در لبنان) ۲۹۷، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۸۰
 صور (شهری در لبنان) ۷۷، ۹۳، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۷۰، ۳۲۱، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۶
 صوفر (منطقه‌ای در لبنان) ۳۵۰
 صیدا (شهری در لبنان) ۲۶۶، ۳۰۹، ۳۵۰
 طرابلس ۲۶۶، ۴۲۹
 طیبه ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۶۱
 عراق ۲۲، ۴۷، ۱۶۴، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۳۰، ۴۰۳، ۴۲۱
 عربستان سعودی ۲۳۸، ۳۰۸، ۳۹۵، ۴۰۵
 عین الرمانه (محل‌های در لبنان) ۲۷۹، ۲۸۰

- کفرشیما (منطقه‌ای در لبنان) ۲۶۶، ۲۹۷، ۳۳۸
- کلیسای سنت مری پاریس ۴۰۷
- کلیسای پطرس قدیس رم ۲۵۳
- کلیسای کوشین اسرائیل ۶۳
- کلیسای مارمارون لبنان ۱۵
- کنفرانس سران عرب ۳۰۲، ۳۰۸
- کنفرانس عرمون ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۲۳، ۳۲۹
- کویت ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۹۵، ۴۰۵
- کویر (کتاب) ۷۰، ۷۱
- گنجینه دانشمندان (کتاب) ۴۲۸
- لبنان اکثر صفحات
- لبنان به روایت دکتر چمران و امام موسی صدر (کتاب) ۸۹
- لندن ۶۶، ۳۱۶
- لورکوزن ۱۳۶
- لوموند (روزنامه) ۱۷۹، ۲۲۳، ۲۴۲، ۳۳۲
- لیطانی ۳۰۳
- لیبی ۱۴۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۹۵، ۴۲۹
- مؤسسه التقرب ۲۵۹
- مؤسسه جبل عامل لبنان ۷۵، ۸۱، ۸۷، ۸۹
- فرانسه ۹۰، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۴
- فرانکفورت ۱۶۳
- فلسطین اکثر صفحات
- فیلیپین ۲۰۱
- قانا (شهری در لبنان) ۳۰۳
- قاهره ۲۲۱، ۲۸۳، ۳۴۰
- قبرس ۳۱۵
- قدس (ماهنامه) ۱۵۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶
- قدس ۱۷، ۲۲۲، ۳۰۰، ۳۴۹
- قرارداد راجرز ۱۲۹
- قرارداد سینا ۱۵۵
- قشیب (روستایی از توابع جبل عامل) ۲۲
- قم، ۲۴، ۳۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۶
- کارخانجات بایر ۱۳۵
- کربلا ۲۳
- کردهای بارزانی ۲۲۳
- کرک (منطقه‌ای در لبنان) ۲۹۷
- کرتینا (منطقه‌ای در لبنان) ۲۸۲، ۲۹۵
- ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
- کسروان (منطقه‌ای در لبنان) ۳۳۹
- کشان (حومه پاریس) ۱۸۴

- مؤسسه حرفه‌ای صور ۴۱۶
- مارونی (گروه) ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۶۱
- مثنوی صدریه (موسیقی) ۳۶
- مجلس اعلای شیعیان لبنان ۷۴، ۹۰، ۹۲، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۸۹
- مجموعه کرامه (فصلنامه) ۱۵۰، ۲۰۲، ۲۰۷
- محرر (روزنامه) ۳۴۱، ۳۹۷، ۴۲۵
- مرکبا (منطقه‌ای در لبنان) ۳۶۴
- مرکز اسلامی استراسبورگ ۱۳۱
- مرکز تخمیر انقلابی ← نبعه (منطقه‌ای در اطراف بیروت)
- مسجد آخن ۱۶۲
- مسجد الصفاء بیروت ۱۰۰، ۱۰۲
- مسلخ (منطقه‌ای در لبنان) ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
- مشغره (منطقه‌ای در لبنان) ۲۶۶
- مشهد ۲۳، ۲۴
- مصر ۱۵۵، ۳۰۲، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۹۴، ۳۹۵
- معرکه (روستایی از توابع صور) ۲۱
- مغز متفکر جهان شیعه (کتاب) ۱۳۲
- مفید (فصلنامه) ۲۱، ۳۵
- مکتب مبارز (نشریه) ۲۰۲
- مکلس (محل‌های در لبنان) ۲۹۶
- میس الجبل (منطقه‌ای در لبنان) ۳۶۴
- ناصریها (گروه) ۳۱۰
- ناقوره (گروه) ۳۲۹
- نبعه (منطقه‌ای در اطراف بیروت) ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۹
- نجف ۲۲، ۲۴، ۳۶، ۴۷، ۱۶۲، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۹۵
- ندای پیامبران (مقاله) ۱۷۹
- نظر امام خمینی درباره خوش‌تنی (مقاله) ۱۴۳
- نهضت امام خمینی (کتاب) ۹۱، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۵۱
- هامبورگ ۱۳۳
- هاید پارک لندن ۶۶
- هتل الشاطی لیبی ۲۲۵
- هتل هالی دی این ایتالیا ۲۲۷
- هرمل (شهری در لبنان) ۲۶۶، ۳۰۰
- هند ۲۰۱
- واتیکان ۱۲۲
- وثیقه دستوری (متمم قانون اساسی لبنان) ۲۸۳
- یونسکو ۲۷۴